

تاریخ کیمی گشت

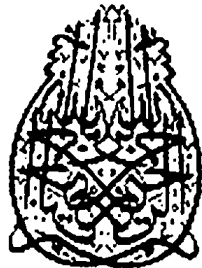
در

تاریخ زندیه



بانتخاب سعید نفیسی

- سرشناسه : نامی اصفهانی، محمدصادق، - ق ۱۲۰۴
- عنوان و نام پدیدآور : تاریخ گیتی‌گشا / تالیف محمدصادق موسوی
نامی اصفهانی؛ با مقدمه سعید نفیسی
- مشخصات نشر : [تهران] : اقبال، ۱۳۶۳ .
- مشخصات ظاهری : ش، ۳۰، ص ۴۳۵
- قیمت : ۱۲۰۰ ریال
- وضعیت فهرست نویسی : فهرست‌نویسی قبلی
- یادداشت : همراه با دو ذیل همین کتاب تالیف عبدالکریم بن علی‌رضا الشریف و آقامحمدرضای شیرازی
- یادداشت : فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا .
- یادداشت : عنوان روی جلد: تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه .
- عنوان روی جلد : تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه .
- عنوان دیگر : ذیل تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه
- موضوع : ایران -- تاریخ -- زندیان، ۱۲۰۹ - ۱۱۶۳ق. -- سالشمار
- شناسه افزوده : شهاوری شیرازی، عبدالکریم بن علی‌رضا، قرن ۱۳
- شناسه افزوده : محمدرضا شیرازی، قرن ۱۳
- شناسه افزوده : نفیسی، سعید، ۱۳۴۵ - ۱۲۷۴، مقدمه‌نویس
- رده بندی کنگره : DSR۱۲۸۱/۲ ات ۱۳۶۶
- رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۳۴۰۲
- شماره کتابشناسی ملی : ۶۶۲-۶۷م



تاریخ گیتی گشا که مشتمل بر سه تالیف دربارهٔ خاندان زندیه است برای اولین بار در سال ۱۳۱۷ شمسی با اهتمام استاد فقید گرانمایه سعید نفیسی توسط کتابخانه اقبال بچاپ رسیده ولی از آنجا که حقایقی درباره یکی از خاندانهای حاکم روز در آن درج شده بود توسط رژیم سابق توقیف و جمع‌آوری و از نشر آن جلوگیری بعمل آمد و در نتیجه گوشه‌ای از تاریخ ایران به بوته فراموشی سپرده شد .

نظر باینکه عدم انتشار چنین اثر ارزنده‌ای برای تاریخ ایران و پژوهندگان اینگونه آثار غبنی فاحش بشمار می‌آید . در صدد بودم بمجرد برطرف شدن موانع نیت خود را در طبع و انتشار آن بمرحله اجرا درآورم اینک که فرصت مورد نظر فراهم آمده است خوشوقتم از اینکه بتوانم این کتاب نفیس را بارباب نظر تقدیم کنم . امید است با انتشار این کتاب گامی در راه روشن شدن حقایق تاریخی سرزمین نیاکان خویش برداشته باشم .

جواد اقبال

www.TarikhBook.ir

www.FaceBook.com/TarikhBook

درباچه

تاریخ کیتی کشای میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی متخلص بنامی و ذیل‌های آن در میان سه چهار کتابی که در تاریخ سلسله زند نوشته شده از همه دقیق‌تر و کامل‌تر و معتبر ترست. مؤلفان آن خود معاصر با وقایعی بوده‌اند که درین کتاب شرح میدهند و در بسیاری از آن وقایع خود حاضر بوده‌اند و بهمین جهت کمتر کتابی در زبان فارسی هست که این درجه از اعتبار و راست گوئی را داشته باشد. بگانه عیبی که این کتاب بیشتر و دو ذیل آن کمتر دارند اینست که بروش تاریخ نویسان آن زمان با انشائی که کنایات و استعارات و تشبیهات بی‌مورد مغل و اطنابهای فراوان دارد نوشته شده و گاهی خواننده را گمراه میکند و پس از مدتی سرگردانی مطالب در ذهن او نقش می‌بندد، بهمین جهت در آغاز کار که بچاپ کردن این سه کتاب عزم کردم دو دل بودم که آیا هم چنانکه هست و از زیر قلم نویسندگان آن بیرون آمده است چاپ کنم یا اینکه حاق مطالب را از قشر و لفاف این عبارت - پردازیهای باز در بیرون آورم و بزبان ساده روان که همه کس معنی آنرا دریابد و خواننده را خسته و بیزار نکند همان مطالب را از نو بنویسم. پس از مدتی درنگ دیدم خیانت با امانت روا نیست و کوچک‌ترین اجری که بنویسندگان گذشته می‌توان داد آنست که خواهش طبع و حتی هوی و هوس و بند سلیقه‌گی ایشان را باید محترم شمرد و هرچه نوشته‌اند

در آن تصرفی نکرد، بهمین جهت با آنکه این سبک نویسندگی از روش من بسیار دورست و شیوه ایست که بهیچ وجه نمی پسندم ناچار پسند خویش را فدای حقیقت جوئی و احترام بآثار گذشتگان کردم و این سه کتاب را هم چنانکه بود انتشار دادم.

این کتاب مجموعه ایست از سه تألیف در تاریخ سلسله زند : نخست تاریخ کتبی گشا تألیف میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی متخلص بنامی که دیر و نویسنده معروف و توانای نیمه دوم قرن دوازدهم ایران بوده و از آغاز تاریخ زند تا حوادث بیست و یکم محرم ۱۲۰۰ و پرداخته و می خواسته است پایان رساند که عمر بروی وفا نکرده و در گذشته است. دوم ذیل است که میرزا عبدالکریم بن علی وضا الشریف شیرازی بر تألیف استاد خود میرزا محمد صادق نامی نوشته و آنرا با واسطه پادشاهی لطفعلی خان رسانده و معلوم نیست چه شده است که تمام نکرده. سوم ذیل دیگر است از میرزا محمد رضای شیرازی شامل خاتمه تاریخ لطفعلی خان تا انقراض این سلسله بدست قاجارها و ازین قرار این سه کتاب روی هم رفته شامل يك دوره کامل و دقیق از تاریخ سلسله زند است.

در میان خاندانهای که در ایران پادشاهی کرده اند هیچ خانو ده ای نیست که مانند سلسله زند مردان آن همه يك دامن و غیرتمند و دادگر و مهربان و دوستدار دیار خویش و بیزار از بیگانه و بیگانه پرستی بوده باشند. کریم خان زند یکی از مردان بسیار گرامی تاریخست و گذشته از پادشاهی جزای آن دارد که پیشوای اخلاقی آدمی زادگان باشد

جانشینان او اگر هم مانند ابوالفتح خان خوش گذران و باده پیمای بوده اند بامردم ایران ستم نکرده و درد از نهادی بادیاری برنیاورده‌اند. لطفعلی خان یکی از عزیزترین و دلجوی‌ترین شهدای تاریخ ایرانست. هنوز اگر کسی بر احوال او بنگرد و آن رنج‌های جان فرسا و دل‌ریزهای شکفت و بزرگواربهای پیدا و پنهان او را بنگرد جای آن دارد که برو اشک ریزد و در اندوه او همزبان شود.

در تاریخ این سلسله چند کتاب بزبان فارسی نوشته شده. ازین کتاب یعنی تاریخ گیتی گشا و ذیل‌های آن که بگذریم جامع‌ترین و مفصل‌ترین آنها تاریخ گلشن مراد تألیف میرزا ابوالحسن غفاری کاشانیست که در حین تألیف این کتاب در ۱۲۱۰ آنرا تمام کرده و درین کتاب نام آن آمده است ولی آن مغلق‌تر و پر استعاره‌تر و پر کنایه‌تر ازین کتاب و بهمین جهت ناپسند ترست و این درجه از دقت و تفصیل را در آن بکار نبرده است. دیگر کتاب مختصرست معروف به «تاریخ زندبه» تألیف علی رضا بن عبدالکریم شیرازی که در لیدن توسط ارنست بیر مستشرق آلمانی در سال ۱۸۸۸ میلادی چاپ شده و شامل وقایع جانشینان کریم خان است. همین تاریخ گیتی گشا را مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک نوری حکمران معروف کرمان که از مردان نامی قرن سیزدهم ایران بوده و در ۱۶ جمادی الاخره ۱۲۸۶ در گذشته است در جوانی خویش پیش از سال ۱۲۷۵ که نایب‌الایالة کرمان بوده است تهذیب کرده، بین معنی که عبارت پردازیهی آنرا از میان برده و شیره مطلب را در کتاب کوچکی بیرون

کشیده است ولی دو ذیل این کتاب را در نظر نگرفته بهین جهت آن تألیف و تہذیب مرحوم وکیل‌الملک ناقص است و تاریخ کامل این خاندان بزرگوار نیست. دیگر منظومه ایست بنام درۃ التاج در احوال علی‌مراد خان که در سال ۱۱۹۴ میرزا عبداللہ خان شہاب ترشیزی شاعر معروف قرن دوازدهم متوفی در ۱۲۱۵ نظم کرده است.

میرزا محمد صادق نامی چنانکہ پیش ازین گذشت از شاعران نامور نیمہ دوم قرن دوازدهم بودہ، حاج لطفعلی بیک آذر بیکدلی کہ معاصر وی بودہ است در تذکرہ آتشکدہ کہ پس از ۱۱۸۰ تألیف کردہ در ذکر احوال معاصرین خود (چاپ بمبئی ۱۲۹۹ ص ۴۳۹) در بارہ وی چنین مینویسد:

« نامی - اسمش میرزا محمد صادق، از اعظم سادات موسوی، اجدادش قریب بیکصد و پنجاه سال می‌شود کہ بحکم سلاطین صفویہ از فارس باصفہان آمدہ، بطبابت سرکار سلاطین مشغول بودہ، خلاصہ حضرتش برادر زادہ میرزا رحیم حکیم باشی و در جوانی مشق انشاء کردہ، در نظم و نثر و قوفی حاصل و تاریخی بروقایع دولت زندیہ مینویسد و در فن نظم بمثنوی مایل و مثنوی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و وامق و عذراء گفته و بعضی دیگر در نظر دارد و این اشعار را در مثنوی خسرو و شیرین گوید، بد نگفته است... » و از آن پس بیست بیت از اشعار خسرو و شیرین اورا آورده است. ازین قرار اجداد نامی در حدود سال ۱۰۳۰ از فارس باصفہان رفته اند.

عبدالرزاق بن نجفقلی دنبلی متخصص بمفتون مؤلف مشہور نیمہ

اول قرن سیزدهم در تذکره نگارستان دارا که در سال ۱۲۴۱ تألیف کرده است در باره وی چنین می نویسد:

« نامی - اسمش میرزا محمد صادق از قدمای معاصرین و از سادات موسوی و از سلسله میرزا رحیم حکیم ناشی، وقایع نگار کریم خان زند بود. مثنوی بسیار گفته: درج گهر، خسرو و شیرین، لیلی و معجون، یوسف و زلیخا، وامق و عذراء و قصاید و غزل نیز دارد و با مؤلف بسیار آشنا بود، از آن جمله است این دو بیت:

بسینه دل ز جفای تو خون شود چندم

دل از امید وفای تو کاش می‌کندم

بساد گیم نگر کز بی هزار خلاف

بوعده های دروغ تو باز حرسندم

در کتاب خسرو و شیرین می گوید:

چو شیرین شهره شد در دلربائی غرورش کرد دعوی خدائی

بلی خوبان خدای عاشقانند ولی رسم خداوندی بدستند

در زمان علی مراد خان بفاقه و تنگدستی مبتلا و برای خرج

یومیه خود معطل بود و عادت بنخوردن افیون داشت و عمری بتلخ کامی

می گذاشت، تا در اوایل دولت خاقان مقفور محمد شاه قاجار وداع

جهان ناپایدار نمود.

مرحوم رضا قلی خان هدایت نیز در مجمع الفصحاء (ج ۲ -

ص ۵۲۳-۵۲۴) ترجمه حالی از او آورده است که عیناً از آنشکده

برداشته و گوید:

« نامی اصفهانی - نام‌نمایش میرزا محمد صادق از سادات موسوی متوقف در فارس و اصفهان و از انجباب آن سلسله علیه ، گویند اجدادش قریب یکصد و هشتاد سال زیاده است که از شیراز باصفهان آمده اند و بطبابت خاصه سلاطین سلسله صفویه می پرداخته اند ، وی برادر زاده میرزا رحیم حکیم باشی بوده و بقنون نظم و نثر رغبت نموده ، تاریخی بر وقایع دولت کریم خان وکیل و دیگران نگاشته ، منشیانه عبارت پردازی کرده و در تمجید آن طایفه اصراری بلیغ نموده که بیش از اندازه ضرورتست و سخنانی نگاشته که بر بعضی مایه کدورت ، علی- ای حال در فن نظم بمثنوی سرائی راغب بوده ، قصد تتبع خمسه داشته ، سه مثنوی که خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و وامق و عذراست منظوم کرده ، وامق و عذرا دیده نگردیده ، از خسرو و شیرینش این ابیات تحریر یافت » و از آن پس بیست بیت از اشعار خسرو و شیرین او را هم چنانکه در آتشکده هست نقل کرده است و پیداست اینکه نقل خانواده او را از فارس باصفهان قریب یکصد و هشتاد سال پیش از تألیف خود می نویسد خطاست ، زیرا که مجمع الفصحاء را در ۱۲۸۸ تألیف کرده است و بنابر آنچه گذشت انتقال این خانواده باصفهان در حدود ۱۰۳۰ و نزدیک ۲۵۸ سال پیش از آن روی داده است .

تاریخ رحلت نامی چنانکه در ذیل شاگرد وی میرزا عبدالکریم (ص ۲۷۶ از چاپ حاضر) صریحاً آمده در سال ۱۲۰۴ بوده است .
میرزا محمد صادق نامی در میان شاعران قرن دوازدهم بفرآوانی

آثار ممتاز بوده است . از دیوان قصاید و غزلیات او اثری نیست .
ظاهراً پنج مثنوی بتقلید خمسه گفته است که مجموعه آنها را « نامه
نامی » نام نهاده و آن عبارت بوده است از درج گهر و خسرو و شیرین
و ابلی و مجنون و یوسف و زلیخا و وامق و عذراء . از خسرو و شیرین
و وامق و عذرای او هر يك نسخه ای نزد من هست .

خسرو و شیرین او منظومه ایست تقریباً شامل چهار هزار بیت
که بیت نخستین آن اینست :

بنام آنکه در عنوان نامه بود نامش نخستین نقش خامه
در خطبه و دیباچه آن گوید هنگامی که در رکاب کریم خان در
شیراز بوده بنظم آن آغاز کرده و در آنجا چنین گوید :

مرا در موکب سالار کشور	خدیو ظلم سوز عدل پرور
و کیل قائم آل محمد	که دور دولتش بادا مغلد
گذار افتاد سوی ملک شیراز	چه شیراز آنکه بر جنت کندناز

وامق و عذرای او تقریباً شامل دو هزار بیت و بیت نخستین آن
اینست :

ای ز نامت نامه نامی بنام وی بنامت افتتاح هر کلام
این مثنوی وامق و عذرا را پس از انجام خسرو و شیرین سروده
است چنانکه خود در دیباچه آن گوید :

چون بتائید خدای کار ساز	بود طبعم نامه نامی طراز
موج میزد هر زمان دریای من	بر کران میریخت گوهرهای من
آن گهر های نمین آبدار	بود زینت بخش گوش روزگار

بود آن در بای ژرف بی کران
قطره او همچو باران بهار
از فسون سازی ساحر خامه ام
باز بود از شوق دل روز و شبم
از مددکاری طبع سحر سنج
بهر چارم گنج بزمی ساختم
حیرتم بردل بیفزود اضطراب
طبع را از نو در آموزم چه فن
تا گهان آمد ندائی از سروش
کای خوش الحان بلبل بستان عشق
باز اندر عشق دستان ساز کن
باز نام عاشقان را نازه ساز
قصه شیرین و خسرو شد کهن
تا کنون این داستان را کس نگفت
این حدیث آمد ز غیب چون بگوش
خاطرم انگشت بردیده نهاد
دیگرم در بای طبع آمد بجوش

موج خیز و موج او قطره فشان
بود کشت اهل دل را آبی-ار
گرم بود اندر جهان هنگامه ام
در سرود نامه نامی لبم
چونکه پر شد از در و گوهر سه گنج
خانه از نا محرمان پرداختم
تا چه آئین را در آرم در حساب
از کدام افسانه پردازم سخن
وز سروشم این ندا آمد بگوش
وی زالحان تو خوش دستان عشق
در حدیث عاشقان لب باز کن
ساز ایشان را بلند آوازه ساز
باز گو از وامق و عذرا سخن
مثقب خامه دری ز ایشان نسفت
در اجابت از دلم آمد خروش
طبعم آئین سخن را ساز داد
در حدیث عشق بگرفتم خروش
ازین جا پیدا است که وامق و عذرا منظومه چهارم خمسه اوست
و پس از انجام دادن خسرو و شیرین که منظومه سوم بوده است باین
مثنوی که آنهم جزو نامه نامی اوست آغاز کرده . اما این که گوید
تا کنون این داستان را کس نگفت ظاهراً مقصود او اینست که تا کنون

کسانی که خمسه سروده اند و امق و عذرا را جزو خمسه خود نیاورده اند و گرنه پیش از نسامی چند تن از شاعران ایران داستان و امق و عذرا را نظم کرده اند از آن جمله است ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی شاعر معروف قرن پنجم و ملك الشعرای دربار محمود غزنوی متوفی در ۴۳۱ و نسخه آن از میان رفته است ولی در فرهنگها بشاهد لغات ابیاتی چند از آن مانده و از آن جمله است این بیت :

بپیشش بغلتید و امق بخاک زخون رخس خاک همرنك لاک

و پس از وفصیحی کرگانی شاعر ندیم امیر عنصر المعالی کیکارس بن اسکندر بن قابوس زباری در همان قرن و اندکی پس از عنصری این داستان را نظم کرده و یگانه بیتی که از آن بدست است اینست :

چه فرخ وجودی که از همتش بمیرد پیای ولینعمتش

در همان زمان و در میان شاعران امیر کیکارس مزبور شاعری دیگر بوده است امیر فرخاری که وی نیز ظاهراً همین داستان را نظم کرده و از آن چیزی بدست نیست . پس از آن در میان شاعران قرن دهم این داستان رواج بسیار داشته و شعیب جوشقانی که از دبیران دربار شاه عباس بزرگ بود و سپس به زبیری هم رسید و هولانا محمد علی قسمتی استرآبادی که از شاعران دربار جلال الدین اکبر در دکن بوده و کمال الدین حسین ضمیری اصفهانی شاعر معروف معاصر شاه طهماسب و شاه محمد خدابنده و نوعی خبوشانی شاعر نامی مقیم هندوستان همه این داستان را نظم کرده اند و پس از میرزا محمد صادق نامی هم حاج محمد حسین

شیرازی متخلص بحسینی معاصر فتحعلی شاه و متوفی در ۱۲۴۰ هجری
داستان را نظم کرده است .

دیگر از منظومات نامی مثنوی لیلی و مجنون اوست که در حدود
دو هزار بیت دارد و بیت نخستین آن اینست :

این نامه بنام آن خداوند کر عشق بنای عالم افکند
از دو مثنوی دیگر خمره نامی یعنی درج کهر و یوسف و زلیخا
تا کنون اثری نیافته‌ام و درج کهر وی میبایست تقلیدی از مخزن الاسرار
نظامی و بهمان وزن و روش باشد .

اما تاریخ گیتی گشا یعنی کتاب حاضر ، گویا این نامیت که
میرزا عبدالکریم نوبنده ذیل نخستین بآن داده است ، زیرا که در
دیباچه ای که میرزا محمد صادق نامی خود بر آن نوشته چنین نامی ذکر
نکرده و شاید چون مجال نیافته‌است آنرا بیابان رساند نامی بدان نداده
و این نام تنها در دیباچه ذیل میرزا عبدالکریم (ص ۲۷۹ از چاپ
حاضر) دیده میشود و پیدا است پس از آنکه وی ذیل خود را بر آن نوشته
آنرا بدین نام خوانده است . در هر صورت این کتاب همواره بدین نام
معروف بوده است و تمام نسخهای خطی آنرا بهمین نام خوانده اند و در
همه فهرست‌ها بهمین نام وصف کرده‌اند و بهمین جهت در نام آن تغییری ندادم

خاور شناس نامی از گلیسی چارلز ریو در فهرست کتابهای خطی
فارسی موزه بریتانیا (مجلد اول - ص ۱۹۶) در وصف این کتاب
می نویسد که ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی در کتاب فوائد صفویه که
کتایبست در تاریخ عمومی و در سال ۱۲۱۱ تألیف کرده گفته است

که علی مراد خانب (۱۱۹۶ - ۱۱۹۹) میرزا محمد صادق را بواسطه دروغهائی که در تجلیل خاندان زند درین کتاب گفته بود مواخذہ کرد و این کتاب را بفرمان جعفرخان نوشت (۱۱۹۹ - ۱۲۰۳) و پانصد تومان پاداش گرفت .

از نویسندہ ذیل نخستین یعنی میرزا عبدالکریم بن علی رضا الشریف آگاهی درستی نیست . ادگار بلوشه خاور شناس فرانسوی در فهرست کتابهای خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس (مجلد اول ص ۳۰۳) می نویسد پس از مرگ میرزا محمد صادق نامی میرزا عبدالکریم را که در قیومت نامی بود میرزا حسین فراهانی وزیر مامور کرد که این کتاب را تمام کنند و پس از مرگ آخرین پادشاه زند لطفعلی خان در ۱۲۰۹ میرزا عبدالکریم بخدمت پادشاهان قاجار پیوست و تاریخ از سلطنت فتحعلی شاه نوشت .

ظاهراً این میرزا عبد الکریم بن علی رضا الشریف همان عبدالکریم بن علی رضا شریف الشهاوربست که فتح ملی شاه مأمور کرده است با میرزا محمد رضی تبریزی منشی معروف قرن سیزدهم ایران کتاب زینت التواریخ را که تاریخ عمومی از آغاز جهان تا سال ۱۲۲۶ است بنویسد و ازین قرار وی تا ۱۲۲۶ زنده بوده است.

چنانکه پیش ازین هم اشارت رفت کتاب کوچکی در تاریخ جانشینان کریم خان بنام تاریخ زندیه در لندن بدست یاری ارنست بیر خاور شناس آلمانی چاپ شده است که نام مؤلف در آن علی رضا بن عبد الکریم شیرازی آمده و احتمال بسیار می رود که آنهم از همین

نویسنده ذیل نخستین باشد و کاتب نام او و پدر او را قلب کرده و بجای آنکه عبد الکریم بن علی رضا بنویسد علی رضا بن عبد الکریم نوشته است. مؤلف ابن ذیل خود در خاتمه آن (ص ۳۷۲ از چاپ حاضر) در ذکر فرار لطفعلی خان از مرو دشت بکرمان می نویسد که در آن زمان در سلك ملتزمان آقا محمد خان بوده و در آن شب حضور داشته است. از بن قرار وی پیش از نابود شدن لطفعلی خان بدربار قاجاریان پیوسته است و چون در صحیفه ۳۷۳ از ذیل خود بتساریخ گلشن مراد تألیف میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی که در ۱۲۱۰ نوشته است اشاره می کند معلوم می شود که این ذیل خود را پس از ۱۲۱۰ نوشته است و چنانکه خود در صحیفه ۲۷۹ گوید می خواسته است بازمانده وقایع لطفعلی خان را بنویسد و «جلوس ثانی» نام گذارد.

اما از آقا محمد رضای شیرازی نویسنده ذیل دوم بهیچ وجه اطلاعی نیافتیم و تنها چیزی که معلومست اینست: چنانکه در پایان صحیفه ۳۹۵ اشاره شده است معلوم میشود که ذیل خود را پس از سال ۱۲۱۹ نوشته است.

نسخهای خطی تاریخ کیتی گشا یعنی متن میرزا محمد صادق نامی فراوانست و در بسیاری از کتابخانهای ایران و اروپا نسخه ای از آن هست که بیشتر آنها متن میرزا محمد صادق نامیست و گاهی هم ذیل میرزا عبدالکریم و کمتر ذیل آقا محمد رضا با آن توأمست. چون همه این نسخها تازه است و هیچ نسخه ای نیست که اعتبار کامل داشته باشد ضرور نبود که یکی از آنها را اساس قرار دهم ناچار بیک نسخه خطی متعلق بخوبستن بسنده کردم و در ضمن هر جا که این نسخه افتادگی

داشت و آنرا در ته بندی و صحافی پربشان کرده بودند بنسخه متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی که در ۲۲ ربیع الاول ۱۲۸۴ نسخه برداشته اند رجوع کردم. نسخه خطی متعلق بمن که بیشتر اساس این چاپ بر آن نهاده شده نسخه تازه ایست که تاریخ ندارد و شاید چنانکه از خط و کاغذ برمی آید در اواخر قرق گذشته نوشته شده باشد و نسخه ایست بسیار نادرست و پرغلط که بچند خط مختلف بدستبازی کسانی که در زبان فارسی بسیار مبتدی و نادان بوده اند نوشته شده و چندجای آن افتادگی های بسیار دارد. نسخه کتابخانه مجلس هم از حیث نادرستی کم از آن نیست بهمین جهت در بسیاری از موارد بهیچ یک ازین دو نسخه اعتماد نکردم و عبارات را بمسئولیت خویش و با سوابقی که ازین گونه انشای مغلط پر کنایه و پر استعاره زشت دارم اصلاح کردم و نامهای کسان و جاها را از روی اسناد و مآخذ دیگر ترتیب دادم و این کتاب چنانکه امروز بدست خوانندگان می افتد فراهم شد.

مقصود من از انتشار این کتاب چنانکه پیش ازین هم گفتم این نیست که نمونه ای از انشای پسندیده بدست خوانندگان بدهم، زیرا که این گونه انشاء را که درین کتاب بکار رفته مخصوصا در تاریخ نویسی بهیچ وجه نمی پسندم و خود هنگام نوشتن فرسنگها از آن دورم. یگانه مقصود این بود که مجموعه ای نسبتا کامل و درست از تاریخ خاندان زند که یکی از جلیل ترین و گرامی ترین خاندانهای شاهی تاریخ ایرانست بدست خوانندگان بیفتد و نقیصه بزرگی را که بواسطه چاپ نشدن چنین کتابی در ایران هست برطرف کند و این کتاب و دوزیل آن کاملا این مقصود را برمی آورد.

در درستی مطالبی که درین کتاب نوشته شده است هیچ شك

نیست و نویسنده متن و دو ذیل آنرا می توان تاریخ نویسان درست گوی امین دانست. البته پیداست هر کتابی که بفرمان هر کسی و در زمان او نوشته شود از تملق و مزاج گوئی و اغراق و زیاده روی در القاب و عناوین نهی نیست و این سیرتست که از آغاز تاریخ نویسی در زبان فارسی روا بوده است و هر کتاب تاریخی که در ایران نوشته اند همین حال را داشته است ولی صرف نظر ازین ظاهر سازی ناگربر اگر برده از روی خوش آمد گوئی برداریم می بینیم که حقایق همه جا آنچنان که می توان با اسناد معتبر دیگر قیاس کرد ویی بدان برد آشکار میشود و اگر هم عین حقیقت نباشد لااقل انعکاس مسلم و صریح عقاید و آرای عامه ایرانیان در آن زمان بوده است و همه بهمین صورت حوادث و وقایع را می دیده و بهمین زبان آنها را تعبیر میکردند. برای نمونه همین بسست ذکر کنم که آنچه درین کتاب از بدرفتاریها و نابکاربهای زکی خان گفته شده در آثار دیگر آن زمان هم دیده میشود و مثلاً طوفان هزار جریبی شاعر معروف همان زمان شمه ای از آنرا درین قطعه می گوید:

زکی خان چو در غارت اصفهان	برانگیخت آتش بر آورد دود
پس از بردن سیم و زر آن چنان	بفرزند و زن دست یغما کشود
که نه زاده ای ماند جز طفل اشک	نه زاینده ای غیر زاینده رود

در هر صورت مقصود عمده از انتشار این کتاب این بود که راهی از حقیقت جوئی در قسمتی از تاریخ ایران گشوده شود و اگر خوانندگان خطائی درین صحائف ببینند بر من منت گذارند و مرا از آن بیگانه اند؛ زیرا نوشتن و چاپ کردن یگانه وسیله ایست که خوانندگان خطا کاری را از خطاهای وی برهانند و در اصلاح آن بکوشند تا حقیقت در تهانگاه اذهان مردم دانا و بینا نماند و بدینوسیله پرده از روی بردارد و بیازار آید.

فہرست

پندرہویں

فهرست مندرجات تاریخ گیتی‌گشا

نسب طایفه زند ۴

در بیان نسب و حسب خدیو گردون قیب و ذکر شرمه‌ای از حالات آن خسرو
نامدار ۶

در بیان انقراض دولت طایفه افشار و انتقال بخدیو جهانگیر نامدا ۸
در بیان شطری از فتوحات حضره‌باری و استمداد علی مردان خان بختیاری و
نصره یافتنش ۱۲

در بیان معاهده خدیو خسرونشان با ابو الفتح خان و علی مردان خان و استقرار
سلطنت بر اسماعیل میرزا صفوی و رزم خدیو نامدار ۱۵
در بیان طغیان علی مردان خان و نقض پیمان و ایمان و رفتن او بشیراز و
شکست صالح خان ۱۷

در بیان ورود موکب مسعود بدار السلطنه اصفهان و فرار حاجی بابا خان و
حکومت محمد صادق خان ۱۹
در بیان وقایع سال فرخنده فال سیچقان‌ئیل مطابق یک‌هزار و صد و شصت و پنج
هجری ۱۱۶۵ ۲۰

در بیان مختصری از احوال دار المرز و چگونگی استیلای محمد حسن خان قاجار
بر الکای مازندران و عزیمت خدیو منصور بصوب مزبور ۲۵
در بیان عطف عنان خدیو گیتی‌ستان ببلده طهران و تعمیرات و مرمت خرابی
احوال لشکریان و عزیمت بدار السلطنه اصفهان ۲۹

- در بیان سال فرخنده فال اودئیل مطابق ۱۱۶۶ و استیلای لشکر منصور بر علی مردان خان و انهزام آزاد خان و سایر وقایع غریبه ۳۱
- کیفیت محاربه خدیو جم غلام کسری احتشام با آزاد خان افغان و حقیقت وقایع آن ایام مسرت‌نشان ۳۳
- ذکر مراجعت حضرت ظل الله از الکای فارس بجانب عراق و شکست آزاد خان در قمشه و کشته شدن اسکندر خان ۳۸
- در بیان جدال خدیو کشور جلال با عبد الله خان و شکست یافتن او از سپاه ظفر توأمان ۴۱
- بیان وقایع سال فرخنده فال خجسته بال بارسئیل مطابق ۱۱۶۷ ۴۲
- ذکر توجه آزاد خان بساحت فارس و شکست یافتن از قهرمان جم اساس در نواحی چشت ۴۴
- بیان سال همایون فال توشقانئیل مطابق ۱۱۶۸ ۴۶
- ذکر ورود موکب مسعود باصفهان و طغیان جماعت گرمسیری در آن خطه فردوس‌نشان ۴۹
- وقایع احوال محمد حسن خان قاجار و جنگ او با شیخعلی خان در سنجان کزاز و شکست سپاه نصره طراز ۵۱
- وقایع سال همایون فال لویئیل مطابق ۱۱۶۹ ۵۴
- ذکر ایلغار محمد حسن خان بجانب گیلان و عزیمت آزاد خان افغان ۵۶
- ذکر وقایع سال خجسته فال سنه ۱۱۷۰ و مأمور شدن شیخعلی خان بدار السلطنه اصفهان ۵۷
- حرکت موکب محمد حسن خان از مغان و تسخیر قلعه ارومیه و شکست آزاد خان ۵۹
- سال میمنت منوال ۱۱۷۱ و وقایع آن زمان فرخنده توأمان ۶۱
- سال میمون ۱۱۷۲ و وقایع آن زمان فرخنده نشان ۶۲
- ذکر قتل جماعت افغانه در مازندران بدست محمد حسن خان قاجار ۶۷

- ذکر بقیه احوال محمد حسن خان قاجار و بیان سوانح و وقایع آن زمان ۶۹
- بیان حرکت موکب جهان‌گشا از شیراز بصوب طهران ۷۲
- ذکر بقیه احوال محمد حسن خان و چگونگی اوضاع آن زمان و سایر وقایع آن اوان
مسرت‌نشان بامر خالق انس و جان ۸۰
- ذکر سرانجام کار و پایان روزگار محمد حسن خان قاجار ۸۳
- ذکر دخول جناب شیخعلی خان بشهر استرآباد بموجب حکم و مراجعت باردوی
نصره‌نشان ۸۸
- ذکر وقایع سال فرخنده فال مطابق ۱۱۷۲ ۸۹
- ذکر احوال دارالامان کرمان و مأمور شدن خدا مراد خان زند بسررداری آن ملک خلد
مانند ۹۰
- بیان چگونگی تنه و وقایع این سال فرخنده فال و سایر امور ایام توقف در طهران ۹۱
- ذکر رسیدن بهار و نوروز گیتی‌افروز سال هزار و صد و هفتاد و سه هجری ۱۱۷۳ ۹۲
- ذکر حرکت موکب جهان‌گشا بجانب خسته عراق و سایر اتفاق بتقدیر خالق انفس و
آفاق ۹۵
- ذکر وقایع سنوات هزار و صد و هفتاد و چهار و پنج ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ بلطف خالق سرای
سپنج ۹۶
- ذکر مراجعت اردوی نصره توأمان از سفر اول آذربایجان و چگونگی آن ۹۸
- ذکر توجه موکب نصره نشان دیگر باره بجانب آذربایجان ۹۹
- بیان افتتاح ابواب نصره و ظفر بعد از شکست لشکر فتح‌پرور در قراء خسته بلطف خالق
خیر و شر ۱۰۲
- بیان چگونگی محاصره قلعه ارومیه و بقایای احوال فتحعلی خان ۱۰۴
- بیان قضیه عمای شیخعلی خان و چگونگی وقایع آن زمان ۱۰۸
- ذکر حرکت موکب منصور از ارومی و وقایعی که مقارن آن اتفاق افتاد و گزارش
زکی خان زند ۱۱۰

بیان انصراف موکب شوکت و شان از الکای آذربایجان و عزیمت زکی خان از اصفهان ۱۱۲

ذکر ورود موکب مسعود بدار السلطنه اصفهان و گزارش آن اوان مسرت نشان ۱۱۵

بیان ظهور نوروز سلطانی و گوهرریزی سیماب نیسانی در سال هزار و صد و هفتاد و شش هجری ۱۱۷۶ ۱۱۶

ذکر مأمور شدن نظر علی خان زند برزم زکی خان و شکست یافتن لشکر زکی خان بحکم آفریدگار جهان ۱۲۳

ذکر ورود ایلچی عمر پاشا والی بغداد و سایر وقایع آن زمان مسرت نشان ۱۲۶
بیان حرکت موکب ظفر کوکب از محل سیلاخور بجانب لرستان فیلی و وقایع آن اوان ۱۲۸

وقایع سال فرخنده فال هزار و صد و هفتاد و هفت ۱۱۷۷ هجری و چگونگی آن سال سعادت منوال ۱۳۰

بیان کیفیت گیر و دار دار الامان کرمان و قضایای آن مملکت سعادت اقتران ۱۳۶

بیان توجه موکب نصره طراز بجانب دار العلم شیراز و ورود بآن خطه بهجت پرور غمپرداز بلطف داور کارساز ۱۳۷

بیان تسخیر و تصرف کرمان و بعضی احوال محمد امین خان سردار دار الامان کرمان و وقایع آن زمان ۱۴۰

ذکر واقعات سنوات مبارکات هزار و صد و هفتاد و هشت و نه هجری ۱۱۷۸ و ۱۴۴ ۱۱۷۹

بیان تنه احوال کرمان و بقیه امور تقی خان درانی و سایر معاملات آن زمان بتقدیر ملک جاودان ۱۵۰

ذکر بنیاد عمارات مبارکات در خطه غمپرداز شیراز و چگونگی آن زمان ۱۵۳

ذکر وقایع سال فرخ فال هزار و صد و هشتاد ۱۱۸۰ و رسیدن بهار بهجت آثار بامر
آفریدگار کون و فساد ۱۵۸
بیان احوال امیر مهنا و غائی و گزارش کار آن ۱۶۱
ذکر انجام کار و اختتام روزگار امیر مهنا و بقتل رسیدن او بتقدیرات خالق ارض و
سما ۱۶۷
ذکر سرکشی ذوالفقار خان افشار و گرفتار شدن او بدست علی محمد خان بتقدیر
قادر مختار ۱۶۸
بیان احوال حسینقلی خان ولد محمد حسن خان و گزارش او ۱۷۰
تسلط حسینقلی خان دیگر بار بمازندران و چگونگی گزارش و سایر وقایع آن زمان
۱۷۳
بیان گرفتاری زکی خان بدست شیخ عبد الله بنی معین در جزیره هرموز و
چگونگی آن ۱۷۵
ذکر سرداری علی مراد خان و مأمور شدن بجانب کردستان و گرفتاری او ۱۷۸
بیان رسیدن بهار خرم و وصول کوبه نیر اعظم بساحت بیت الشرف و انحراف
مزاج روشن از عمر پاشای والی بصره و بغداد و مأمور شدن نواقظ ظهیر الدوله
بتسخیر ام البلاد ۱۷۹
ذکر کیفیت تحریک رایات جلال نواب سپهر رکاب اعتضاد الدوله بجانب بصره و
ورود بکنار شط العرب ۱۸۳
ذکر ظهور بهار فیض آثار و هنگام خضارت باغ و گلزار و صورت گرفتن جسر و عبور
سپاه ۱۸۶
ذکر ورود محمد وهبی بسفارت از نزد سلطان شکندرشان روم بخدمت فرمانده این
مرز و بوم ۱۹۴
بیان ورود خوارج عمان با سپاه گران و سفاین بی کران باعانت بصریان و گزارش
آن ۱۹۵
بیان حرکت سپاه بغداد با عنایت و امداد اهل ام البلاد و شکست یافتن بقدرت
خالق کون و فساد ۲۰۰

ورود بهار گیتی‌فروز و انهدام بلای غلا در بصره بامر خالق عز و علا ۲۰۲
بیان افتتاح ابواب بصره بر روی مجاهدان بمقالید اهتمام نواب سپهر رکاب سعادت
غلام ۲۰۷

بیان مجادله و محاربه علی محمد خان زند با جماعت اعراب و شهادت آن جوان
سعادت‌مند ۲۱۱

بیان توجه نواب استظهار الدوله دیگر بار بجانب فیض جوانب ام البلاد بصره ۲۱۴
ذکر قضیه غم‌پرور و واقعه سخت اثر ارتحال نواب غفران مآب از جهان فانی سوی
عالم جاودانی ۲۱۵

ذکر مراجعت نواب سپهر رکاب از بصره و چگونگی وقایع آن زمان و قضایای آن
اوان بتقدیر حضرت سبحان ۲۱۹
ذکر فرستادن نواب ابو الفتح خان و زکی خان علی مراد خان را بجانب عراق و وقایع
اطراف آفاق ۲۲۱

در بیان توجه زکی خان بجانب اصفهان از شیراز و اختتام روزگار او ۲۲۴
بیان طغیان ذو الفقار خان افشار و سایر وقایع آن روزگار بتقدیر مدبر لیل و نهار ۲۲۸
ذکر داستان بی‌دخلی نواب ابو الفتح خان در امور جهان‌داری و توجه این نور حدقه
دولت بجانب اصفهان ۲۳۱
ذکر پریشانی اساس دولت علی مراد خان در دار السلطنه اصفهان بتقدیر خالق انس و
جان و کیفیت آن ۲۳۴

ذکر حرکت موکب علی مراد خان از دار السلطنه اصفهان بجانب شیراز جنت طراز
بتقدیر خدای بنده‌نواز ۲۳۶
بیان اتفاق این جهان‌بان کشورستان با علی مراد خان و سایر وقایع آن زمان ۲۳۸
ذکر چگونگی سلطنت علی مراد خان و وقایع آن ایام محنت انجام غم آغاز ۲۴۱
بیان بقیه احوال علی مراد خان بعد از نزول او بدار السلطنه اصفهان و کیفیت و
گزارش آن ۲۴۴

بیان احوال آقا محمد خان قاجار و چگونگی استیلای او بالکای مازندران و
چگونگی آن ۲۴۶

بیان میمنت ترجمان طلوع آفتاب جهان آرای وجود مسعود آن نورفزای جهان
کامگاری از مشرق شهریاری و بروز رای عرصه پیرای ذات معدلت صفات آن غره
ناصیه نامداری از افق فضل حضرت باری ۲۵۲
رسیدن بهار عالم افروز سال فرخنده فال مطابق سنه یکهزار و صد و نود و هشت
۱۱۹۸ هجری ۲۶۱

بیان مجادله و محاربه سپاه نصره همراه با آقا محمد خان قاجار و هزیمت لشکر
منصور ۲۶۲

در بیان حرکت آقا محمد خان بجانب الکای اصفهان و تسخیر دار السلطنه ۲۶۹
بیان انصراف موکب مسعود از خطه شیراز جنت طراز بجانب اصفهان و کیفیت آن
۲۷۱

ذیل میرزا عبد الکریم

سبب تألیف کتاب ۲۷۶

بیان اختتام دولت زندیه من کلام زبده المنشیان میرزا عبد الکریم بن - علی رضای
منشی رحمه الله ۲۷۹

بیان فرار اسمعیل خان بجانب همدان و رفتن حضرت جهانبانی ببلده مزبور و
مجادله خسرو خان ۲۸۲

بیان مراجعت خدیو جهان باصفهان و مجادله با محمد حسین خان و اسمعیل خان
و فرار حاج علیقلی خان بفارس ۲۸۸

ذکر سال فرخنده فال یونتهیل خجسته تحویل مطابق سنه هزار و دویست هجری
۱۲۰۰ ۲۹۱

بیان توجه آقا محمد خان بجانب عراق و مجادله خسرو خان و شکست او و مأمور
شدن علیقلی خان بسرداری عراق و کشته شدن هدایت الله خان والی گیلان
۲۹۳

- در بیان حرکت حضرت ظلّ اللہی از دار الملک شیراز بجانب الکای کوه کیلویه ۲۹۶
 ذکر ابتدای زمستان و حرکت موکب عزوشان بجانب کوه کیلویه ۲۹۸
 وقایع سال فرخنده فال قوی ئیل خیریت دلیل مطابق سنه هزار و دویست و یک
 ۱۲۰۱ هجری و کیفیت آن ۲۹۹
 بیان محاربه امیر محمد خان با جعفر قلی خان قاجار در براهان من اعمال دار
 السلطنه اصفهان و وقایع آن ۳۰۲
 ذکر مأمور شدن نواب جهانبانی از جانب حضرت جهانستان بجانب خطه لار و فتح
 آن دیار ۳۰۳
 سال فرخنده فال پیچی ئیل خیریت دلیل مطابق سنه هزار و دویست و دو ۱۲۰۲
 هجری ۳۰۴
 در بیان حرکت موکب ظفر شعار بعزم اصفهان و هزیمت علیقلی خان قاجار بجانب
 کاشان ۳۰۹
 در بیان مأمور شدن نواب جهانبانی بجانب بندر علویه و وقایع خاقان مغفور و
 جلوس صید مراد خان در فارس ۳۱۰
 ذکر سال فرخنده فال تخاقوی ئیل فرخنده دلیل مطابق سنه ۱۲۰۳. ۳۱۵
 ذکر بیان مجادله سپاه نصره شعار آقا محمد خان و سایر وقایع آنزمان بحکم خداوند
 جهان ۳۲۱
 ذکر سال فرخنده فال ایت ئیل خجسته تحویل سنه ۱۲۰۴ ۳۲۴
 در بیان سال میمنت اشتمال تنگوزئیل مطابق سنه هزار و دویست و پنج ۱۲۰۵
 هجری ۳۲۹
 در بیان اعراض مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان از جانب آقا محمد خان و
 توجه بجانب شیخ ویس خان و مراجعت آنها ثانیاً ۳۳۰
 در بیان تسخیر نمودن آقا محمد خان ولایت این جانب رود ارس را و مراجعت
 بطهران ۳۳۲
 در بیان سوانح غم فزای محنت پیرای و سایر وقایعی که در آنزمان حادث . . .

... گردید ۳۳۵

مراجعت نواب جهانبانی بخارج دار الملک شیراز و رفتن ببندر ریک ۳۴۴
بیان محاربه نواب جهانبانی با لشکر شیراز جنت طراز و سایر وقایع غم پرداز بتقدیر
ملک کارساز ۳۴۶

ذکر خبر شدن حاجی از شکست لشکر شیراز و متوسل شدن او بدولت آقا محمد
خان ۳۴۹

بیان محاربه نواب جهانبانی با لشکر شیراز مرتبه دوم و شکست یافتن ایشان ۳۵۳
در بیان محاربه لشکر نصره شعار با مصطفی خان قاجار و ظفر یافتن آنجناب بتوفیق
مسبب الاسباب ۳۵۹

در بیان جنگ لشکر شیر آهنگ جان محمد خان قاجار و رضا قلی خان قاجار و انهزام
شدن سپاه مخالف ۳۶۱

ذکر ورود آقا محمد خان قاجار ببلوک ایرج و شبیخون زدن لشکر پرخاشگر باردوی
وی ۳۶۷

ذیل آقا محمد رضا

ذکر تنه احوال خیر مآل لطفعلی خان زند سعادت مند تألیف مرحوم آقا محمد رضای
شیرازی ۳۷۴

بیان وقایع سال فتنه اشتمال شورش مآل سیچقان نیل مطابق سنه ۱۰۲۷ ۳۷۶
بیان توجه موکب جهانبانی از طبس بصوب فارس و وقایع آن سال محنت اساس
بتقدیر خالق ناس ۳۷۷

بیان حرکت از رونیز و معطوف ساختن عنان شبذیز عزیمت موکب جهانبانی کره
بعد اخیری بصوب طبس ۳۸۰

بیان توجه موکب جهانبانی بصوب کرمان حسب الاستدعای طوایف سیستانی و
افغان بمشیت خالق انس و جان ۳۸۱

وقایع سال مسرت آغاز اندوه انجام اودنیل مطابق سنه ۱۰۲۸ ۳۸۴

ذکر سازش مستحفظین قلعه کرمان با سپاه آقا محمد خان و از دست دادن و
واپس گرفتن حضرت جهانبانی قلعه را و از دست دادن آنها کره بعد اخیری
۳۸۶

بیان حرکت موکب جهانبانی از کرمان بصوب بم ۳۸۷
ذکر مقدمات قتل و اسر و نهب کرمان بعد از رفتن بندگان جهانبان بصوب
سیستان ۳۸۸

بیان عطف عنان حضرت جهانبان از کرمان بصوب بم و سیستان ۳۸۹
بیان وقایع جانگزای گرفتاری حضرت جهانبان و حادثه عمای آنحضرت ۳۹۰
بیان حادثه قتل آنحضرت باغواهی حاجی مردود بدسرشت ۳۹۱
خاتمه در بیان وقایع احوال آنان که باوجود دیدن احسان ازین خاندان و عدم
عرضه و اسم و رسم و برتری یافتن در دولت این دودمان طریق خیانت پیموده و
باندک زمانی سزای اعمال بر ایشان معین و مشهود گردیده ۳۹۲
فهرست نامهای کسان و خاندانها و نژادها ۳۹۶
فهرست نامهای جاها ۴۱۳
فهرست نامهای کتابها ۴۲۶



طراز کلام مورخان سخن پرور و زیور اقلام نگارندگان قصص و سیر حمد و ثنای مالک الملکیست که پادشاهان نامدار و فرماندهان ذوی الاقتدار را دیهیم والای ابهت ازو بر سرست و گردن کشان روزگار و سرافرازان تاحدار را خلعت زیبای دولت ازو در بر. در هر عهدی بجهت انتظام امور عالم سایهء عاطفت بر سر یکی از سرداران انداخته و ظل ظلیل بر مفارق آسایش گزینان هر کشور و مملکت و گوشه نشینان هر ولایت ممهّد ساخته، که بندگان حضرتش از تابش آفتاب حوادث در امان و از تصادم تند باد فتن بر کراں باشند. در هر عصری بنا بر آرامش طبقات امم یکی از سعادت‌مندان را بنظر مرحمت بدر آورده، تارک جلالش را زیب بخش دیهیم و کلاه و قامت عظمتش را رتبت افزای مسند و گاه کرده است که صورت پذیرفتگان دست صنعش که جمهور عباد و سگان بلادند در پناه دولت و حمایت او از آسیب نوائب و تعرض مصائب مصون و محفوظ گردند. نام نام آوران بزبان منهیان لطف او در روزگار سمرست و اسمای سروران بمحض مرحمت و شفقت او طراز کتب اخبار و سیر. اگرچه ملک بی‌زوالش از اعانت وکیل میراست و سلطنت لایزالش از کفایت کفیی معرا، لیکن بجهت انتظام جهان و مصلحت احوال جهانیان مملکت آرایان کشور گیر و گیتی گشایان صاحب تدبیر را شیرازه بند اوراق روزگار نموده و انتظام امور عالم و نظم مهام بنی آدم را برای رای گیتی آرای ایشان محول فرموده است که بندگان حضرتش را در تطرق اسباب جور و بیداد نگاهبان و پروردگان دست عنایتش را از تناول اهل فتنه و فساد پاسبان بوده، همگی صغیر و کبیر و قاطبهء برنا و پیر در مهّد امن و امان غنوده بلوازم بندگی و عبادتش قیام و بمراسم شکر نعمتش اقدام نمایند. نقد کامل عیار

ناقدان دکان سخنوری و جوهریان بازار معنی‌پروری از ذکر جلال و تذکار انعام و افضال او سرمایه بخش کنوز دفاتر و معبذازبان زبان آوران عبارت پیرا و نطق سخن پروران معانی‌آرا در اظهار عظمتش و تکرار مرحمتش قاصرست و درود نامحدود که کاربندان دفتر نکته پردازی از احصای آن عاجز آیند و تحیات نامعدود که محفل‌آرایان بزم سخن سازی از حصر آن بقصور اعتراف نمایند سزاوار جنا خیرالبشر و لایق برگزیده^۱ دادار داورست ، که جمهور انبیاء و رسل و جمیع هادیان خیرالسبل که متون کتب تواریخ و شروح صحف سیر بوصف فضایل و تعریف محاسن خصایل ایشان ناطق و فصول مناقبشان ورد زبان و زیور بیان سخنوران سابق و لاحقست ابجد خوانان دبستان و اطفال سبق خوان اویند . غرض اصلی و مقصود کلی نقشبند صور مخلوقات و صانع کل مصنوعات از حیوان و معدن و نبات و تخمیر خمیر آدم و تکوین مکونات عالم بروز گوهر وجود و ظهور کوکب مسعود اوست و صلوات زاکیات و تسلیمات وافیات بر اولاد او ، که اختران مسعود بروج خلافت و شموع بی‌دود محافل امامت و گل‌های رنگین بساتین کرامت و لئالی شمین بحارولایتند بتخصیص جناب حیدر صقدر ، ولی حضرت داور ، ابن عم جناب خیرالبشر ، کننده^۲ در خیبر ، کشنده^۳ عمرو و همتتر ، باب شبیر و شیر ، غالب کل غالب ، مظهر العجایب علی بن ابی طالب ، علیه و علیهم صلوات‌الله الملك الوهاب باد .

اما بعد : بر ضمائر ارباب بصایر و خواطر مآثر مخفی و مستور نخواهد بود که در هر عصری از اعصار ضبط وقایع و تدوین احوالات بدایع روزگار و بیان رسوم دولت سلاطین کامگار و ایراد قواعد سلطنت خواقین نامدار و ثبت محاسن صفات آن فرقه^۴ والا مقدار و نشر مکارم ذات آن طبقه^۵ کامگار بر صفحات لیل و نهار واجب و در هر زمانی از زمن یکی از کاربندان عرایس سخن و نام‌آوران صاحب پیشه و فن و شیرازه بندگان اوراق داستانهای نو و کهن بامر یکی از برگزیدگان و اهب ذوالمنن باین امر خطیر

پرداخته و بدایع وقایع آن عهد را مدون ساخته، نام نامی و القاب گرامی نام آوران را در ساحت روزگار بالسنه وافواه انداخته‌اند. درین اوان سعادت نشان که زمان دولت و اوان شوکت داور دارا افسر، سکندر فریدون فر خدیو قضا مطیع، قدر چاکر، دارای جم شکوه، فریدون

سیر قهرمان دشمن سوز، دوست پرور، جهانگیر کسری نظیر، کی همسر دلیر، خورشید تیغ، بهرام خنجر، سپهبد شهاب، رمح هاله سیر، سپهدار ستاره حشم، انجم لشکر، طرازنده رخسار عرایس فتح و ظفر، معمار معموره ملک و کشور، لایق تاج و سرافراز افسر، برگزیده حضرت

داور الموءید بتایید الملك الاکبر، ابوالمظفر محمد جعفر خان زند، دوحه سراستان این سلسله^۶ ارجمند و نوگل گلزار این فرقه^۶ سر بلندست، این حقیر خاکسار و ذره^۶ بی مقدار، محمد صادق الموسوی متخلص بنامی که دلال متاع قلت بضاعت و تاجر کالای عدم استطاعت و از خدمت —

گزاران قدیم این دولت جاوید مدتست، از جانب سعادت جوانب این شهریار کشور گیر و بفرمان واجب‌الاذعان این ملک آرای بی نظیر مامور گردید که لئالی وقایع دولت این خدیو کامگار و گزارش اوان شوکت این خسرو عالی مقدار را بتفصیل در سلک تحریر و رشته تنظیم

کشیده جمیع کلیات و جزئیات را مدون سازد و واقعات ایام دولت این سرور آفتاب رایت، بعد از ایراد احوالات گذشته، بپردازد. لهذا حسب‌الفرمان واجب‌الاذعان اجرای آن خدمت را انگشت قبول بر دیده نهاده و قدم بر شاهراه اطاعت گشاده، چگونگی و کیفیت امور بدایع

را بر صفحه^۶ بیان نگاشته و این صحیفه شریفه را در کتابخانه^۶ روزگار بودیعت گذاشته، انشاءالله تعالی زمان دولت این شهریار گیتی مدار تا زمان ابد پایدار و قصر بی‌قصور شوکتش تا قیام قیامت استوار باد.

نسب طایفه زند

بر ضمایر مشتریان جواهر معانی و بیاعان متاع نکته‌دانی مخفی و مستور نماند که سلسله زند و آن فرقه سعادت‌مند از اعظم ایلات عراق و درشیمه کریمه شجاعت مشهور عراق و حجاز و در شیوه حمیده بسالت (۱) پیوسته از اقران ممتاز و فی‌مابین جمیع فرق مباحی و سرافراز و در لوازم مروت و مردی و مردانگی و مراسم دلیری و فرزانی بی شریک و انباز بوده، در اواخر دولت سلاطین جنت مکین صفویه و اختتام سلطنت شاه سلطان حسین صفوی که ابواب فتنه و فساد بر روی اهل عراق باز و تند باد شورش و غوغا از مهیب احکام قضا در اهتزاز و جماعت افغانه قلجه و قندهار رایت افراز عرصه اقتدار و از سلطان نافذ - القرمان ایران قطع اختیار نموده، بردارالسطنه اصفهان که محل توقف ایشان بوده است تسلط و اختیار باز و بازوی شوکت و اقتدار بر تخریب بنیان ملک و ماں سگان عراق گشوده بودند و جماعت رومیه نیز فرصت کرده، روی بتسخیر بلاد عراق آورده، تا عمال قلمرو علیشکرو توابع و لواحق آن بوم و بر لگد کوب سم ستوران آن طایفه پر شور و شرو محل غوغای آن فرقه بیدادگر گردیده، رایت اقتدار نیز در آن سرزمین بذروه چرخ برین رسانیده، همگی ایلات و اویماقات و اکثری از ممالک ایران گردن بزیر بار افغانه کشیده متاع فاسد و کالای کاسد حکمرانی آنها را بنقد جان خریده و در معرض فرمان برداری آرمیده بودند، طایفه جلیله زند و آن فرقه علیه فیروزمند که همواره شیر فلکشان اسیر خم کمندست با آنکه در پری من اعمال ملایر و نواحی قلمرو نشیمن و در میان دوست و دشمن مسکن و از طرفی اتصال بجماعت رومیه و از جانبی قرب جوار بفرقه افغانه داشتند، آن هر دو فرقه را نابود انگاشته و آن دو طایفه را معدوم پنداشته، بزور بازوی مرد افکن و قوت نیروی دشمن شکن راه مرور بر روی مترددین آنها بسته و پیوند تسلط ایشان را از موطن خود گسته، در مامن عافیت

۱ بسالت بمعنی دلیری و دلاوری

نشسته بودند. جماعت افاغنه و گروه رومیه بکرات در مقام انطفای آتش اقتدار و اطفای نوایر گیر و دار این طایفه جلیله برآمده، بهیچوجه علاج نمودند و مدت هفت سال دولت افغان قرین امتداد و قصر تسلط رومی قوی بنیاد بود و مشام آرزوی آن طایفه از جانب این سلسله جلیله بغیر از بوی خون رایحه‌ای نمی‌شنود.

چون دولت افاغنه بانجام رسیده و شوکت آن ملاعنه باختتام انجامیده و زمان دولت سلطان نادرشاه گردیده، گوش هوش نادرشاه آوازه خصم افگنی و طنطنه دشمن شکنی طایفه جلیله زند را بکرات و مرات شنیده، از تیغ تیز و شمشیر خون ریز آن نهنگان لجه ستیز مخوف و حرکت دادن ایشان را از موطن مالوف در خاطرش تصمیم پذیرفته، بنا بر احتیاط نخستین بابا خان چابشلورا فرستاده، امر نمود

که بتندبیری بر ایشان دست یافته و رجال آنها را آنچه مقدور شود قتل عام و تتمه را بالاخره بصوب خراسان حرکت دهند. باباخان مزبور به حيله و کثم (۱) و اجرای قسم آنها را خاطر جمع نموده و بدام تزویر کشیده، متوجه امضای حکم شاهی گردیده و جمعی کثیر از آن یلان شیر گیر را بی‌خبر بقتل رسانید. بعد از آن حکم شاهی بحرکت دادن ایشان

صدور یافته، بقیه رجال و نسوان و اطفال آن فرقه هزبر خصال را روانه خراسان و در محلی موسوم سدره جز که محل ترکتاز جماعت ترکمانست ساکن نمودند الغرض بعله شهرت رشادت جمعی از تازه نهالان بستان مردانگی در آن قضیه بر خاک هلاک خفتند و بسیاری از نوباوگان گلستان فرزانی در آن واقعه روی بنهان خانه خاک نهفتند و تتمه آواره دیار غربت و ره نورد بیابان کربت گشتند.

دربیان نسب و حسب خدیو گردون قیب و ذکر شردمه‌های

از حالات آن خسرو نامدار

بر شناسندگان جواهر کلام و خریداران کالای پر بهای این دفتر فرخنده انجام مخفی نماند که ایناق خان و بوداق خان دو برادر یودند که در میان طایفه زند بر سایر آن قوم فیروزمند شرف سروری و برتبه برتری داشتند. ایناق خان برادر مهتر را دو پسر بود: جناب محمد کریم خان فرزند ارجمند و محمد صادق خان پسر کهتر، که دو اختر بودند از برج سعادت و دو گوهر از درج شرافت، آثار عظمت و جلال از ناصیه حالشان ظاهر و انوار دولت و اقبال از روی منیرشان باهر، در مبادی حال آثار انوار آفتاب عدالت و ضعیف پروری از افق ضمیرشان طالع و در آغاز دولت پرتو مرحمت و عدالت گسری از چراغ عالم افروز خاطر خطیرشان لامع و آتش شمشیر جهانگیرشان دشمن سوز و شمع پر نور رحمت دوست پذیرشان گیتی افروز، اگرچه ابنای سلسله زند همگی صاحب شمشیر و افراد آن فرقه سعادت پیوند جمله پر دل و دلیر بودند، لیکن از صدمه نیغ بی دربع جناب محمد کریم خان قرین اندیشه و بیم و همواره بر کمند عدو بندشان سر تسلیم داشتند. چون در سال هزار و صد و شصت هجری، بنحوی که در تاریخ نادری مفصلست، نیز دولت نادرشاه بسرحد افون و غروب رسید و چراغ شوکتش از تنگباد قضا و قدر منطقی گردید، در الکای خراسان علیشاه اسباب سلطنت فرو چیده، ابنای سلسله جلیله زند در ظل رایت آن دو برادر سعادت‌مند اجتماع کرده روی نیاز بخدمت آن سرور سر افراز آورده، استدعا نمودند که ایشان را در ظل حمایت و سایه عاطفت جای داده، عنان توجه بجانب الکای عراق گشاده، در موطن پیشین و اماکن دیرین در پناه نخل برومند و ظل دوحه سربلند آن دو برادر ارجمند سایه نشین و یک چند بغراغ بال و رفاه حال آسایش‌گزین باشند. آن دو برادر کامگار نامدار مقید بدولت علیشاه و مشوش از آن همه

لشکر و سپاه نگشته، افراد آن طایفه، جلیله را جمع آورده، از اعمال ابیورد و دره جز حرکت و روی عزیمت بجانب الکای عراق هشته، بر ادهم سعادت و اشهب کرامت برنشسته، علیشاه فوجی کتیر از لشکر شیر غرور پیل زور متعاقب آن فرقه، منصور مامور و لشکر مزبور از صدمه سنان و شمشیر و ضرب دست خنجر و تیر آن هژبران دلیر و رزم آوران شیر گیر چون روباه از چنگ شیر با تن های خسته و سرهای شکسته مراجعت نمودند. طایفه جلیله، زند و آن یکه تازان رستم کمان بهمین کمند در موکب نصره پیوند آن دو برادر سعادت مند محفوظ از شوایب آسیب و گزند، مراجعت بمواطن و عرصه پیرای اماکن و ساحت آرای مساکن گشتند. چون جناب محمد کریم خان برادر مهتر بود محمد صادق خان را بر ایشان مقدم داشته، همگی اعظام سلسله مزبور و افاحم طایفه مذکور و سرداران و سر خیلان آن فرقه، منصور و سایر نزدیک و دور گردن بر طوق فرمانش گذاردند. چون پری من اعمال ملایر محل توقف و توطن آن طبقه با اعزاز شده، آواز شهامت محمد کریم خان در اطراف و اکناف منتشر گردید وصیت بسالت آن حضرت بگوش دور و نزدیک رسید. بعضی از ایلات و اویماقات حوالی و حواشی بخدمت آن حضرت شتافتند و بسیاری از مردم آن نواحی سعادت ملازمتش را دریافتند. از آنجا که ابراهیم شاه با برادر خود علیشاه آغاز طغیان و عصیان و در الکای عراق بنیاد فتنه نهاد و ابواب موافقت بر روی وی بسته و در های مخالفت گشاده و طنطنه شوکت وصیت جلادت آن حضرت مسموع ابراهیم شاه گردید بخاطرش رسید که خاطر خطیر آن جناب را بطریقی بدست آورده ایشان را بکاری مشغول و از فکر لشکر و خیال ملک و کشور باز دارد و ضمیر منیر آن جناب را باندیشهای دیگر باز نگذارد. شرحی بان حضرت قلمی نمود که: بعضی ایلات عراق و برخی از اهن جور و نفاق دست ترکتازی گشاده، پای بطریق عدوان و طغیان نهاده و بانواع تطاول و تطرق (۱) اقدام دارند، تنبیه و تادیب

آنها و ترفیه حال رعایا و برایا و امنیت طرق آن ولا محول بر رای آن جنابست و در طی شرح مزبور خلعتی گرانمایه و اقسام جواهر و پیرایه ارسال داشت و بنحو مسطور امور مزبور را مفوض داشت .

در بیان انقراض دولت طایفه افشار و انتقال

بخدیو جهانگیر نامدار

مفصل احوال هدم قصور دولت نادرشاه افشار و کیفیت وقایع آن روزگار در اواخر تاریخ نادری و دره نادره مسطور و مذکور و این ذره محفور بضبط وقایع اوان دولت سلسله علیه زند مامور و ایراد وقایع ما قبل از سیاق این دفتر و خلاف فرموده این خدیو منصور و بهمه جهة متابعت فرمان واجب الازعان مطلوب و منظورست، لیکن بجهة انتظام سر رشته کلام و ارتباط لثالی این درج بانظام مختصری از تطون وقایع آن ایام را زبانه کک شیرین کلام و موجزی از مفص آن آغاز و انجام را بی سیر خامه خوش خرام و باظهار آن بدین نمط قیام و اقدام می نماید که: در سال هزار و صد و شصت هجری که شاداید ظلم و عدوان نادری بجمیع دور و نزدیک و ترک و تاجیک و افطار مالیک رسید سرخیلان همیشه کشیک در نیم شبی تاریک او را بقتل آورده، بنیان دولتش را منهدم کردند، علیقلی خان برادر زاده آن که در آن اوان بسررداری زابلستان قیام داشت با عم خود آغاز مخالفت گذاشته، رایت طعیان افراشته، با لشکرهای زابل و سیستان وهرات و ایماقات هزاره جات عازم پیکار و مستعد کارزار عم گردیده تا بمنازل جام و لنگر رسیده بود که از واقعه عم و کیف و کم آگاه شد. با قدم سرعت در گاه و بیگاه مرحله نورد راه و آن راه دراز را بر خود کوتاه ساخته خویشتن را بمشهد مقدس اعلی انداخت و در ارض اقدس بساط دولت و اسباب سلطنت مههد گردانیده، خود را بشاهی منصوب و درم و دینار بنام او مضروب و باعث نوایر فتنه و آشوب و بالسنه بد و خوب بعلی شاه منسوب و بسبب فصل بذل اطباع اتباع را مرغوب گشت. نصرالله میرزا و سایر اولاد

نادرشاه که در قلعه کلات و آن کوه گردون درجات که شرفاتش با محدب فلک اعلی برابری و اوحش از اوج چرخ معلی برتری داشت حصار عافیت ساختند. اگرچه تسخیر قلعه کلات از مقوله محالات و صعود بآن کوه گردون درجات از بابت خوارق عادات می نمود، لکن چون حکم ازلی بتخریب قصر دولت نادری جاری و طی بساط شوکت آن تقدیر لم یزلی از حضرت باری بود علیشاه سهراب خسان غلام خود را با فوجی از لشکریان موکب خویش و سپاهی از حد اندازه بیش با خاطری پر تشویش بعزم تسخیر قلعه کلات روانه نمود. کرا بخاطر می رسید و کدام ذی عقل را باور می گردید که تسخیر قلعه کلات با وجود کثرت خزاین و غلات و عدت دفاین و خروارهای جواهر و خرمسهای دخایر و سایر متصرفات نصرالله میرزا ممکن و ظهور سلطنت علیشاه با دست خالی و طع لا ابالی میسر و مقدر تواند بود؟ از آنجا که مخفیات عالم مستور از دیده بشر و احکام قضا را سر و کار دیگرست و ادراک رازهای درون این نه یرده نه حد هر ناقص عقل و کوتاه نظرست سهراب خان مزبور بمجرد ورود بخارج کوه بر قلعه آسمان شکوه جمعی از جماعت بختیاری را برسم جاسوسی امر بصعود کوه نموده، از اتفاقات مستحفظ برجی از بروج حوالی دروازه سر چم نردبانی بخارج برج نهاده، از چشمه آبی که در کمر کوه و آبرج مزبور قریب بود برداشتن آب رجوع می نمودند و برداشتن سلم را فراموش نموده بخواب غفلت غنوده بودند. کوه نوردان بختیاری، که شوامخ جبار در پیش اقدامشان با زمین هموار برابر و قتل تلل در زیر گامشان از سطح زمین هموار ترست، بقله آن کوه آسمان پیوند و بنشیب این برج بلند رسیده، نردبان مزبور را دیدند و بی مانعی پای بر پله سلم مقصود نهاده، خود را بر فراز برج کشیدند. در حال سهراب خان را از کیفیت اتفاق و تصرف آن برج فلک رواق مخمر ساخته و رایتی بر فراز برج افراخته، خان مزبور بقدم تعجیل بر اوج کوه تاخته صدای ولوله درین کساح و آوازه غلغله در این گنبد فراخ انداختند. نصرالله میرزا جمعیتی بی

موقع بر فراز کوه دیده، علامت رایت سفیدی در شرفات آن حصن قلک شکوه مشاهده او گردید، بر دخول لشکر بیگانه متیقن و بر احتراق کوکب طالع نادری منغطن شده و لاعلاج غلامان و منسوبان خود را جمع آورده، روی بجانب مدافعه کردند. در عرض راه یکی از غلامان میرزا را هدف تیر بلا ساخته، تفنگی بجانب او انداخت. نصرالله میرزا را یقین شد که تیر قدر را هدف و تیغ قضا را سیر و بجز تسلیم او چاره دیگر نیست امامقلی میرزا و برادر او شاهرخ میرزای برادرزاده خود را با خود برداشته روی براه فرار گذاشت و در عرض راه مرو شاه جهان محمد نام افتار غلام قوشچی میرزا که از اعمال جهنه و مهنه عازم خدمت میرزا بود مستقبل برخوردارده و حقوق نمک را فراموش کرده، ولی نعمت خود را دستگیر و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را نیز اسیر و گردن هر سه را طراز سلسله یک زنجیر و بحضور علیشاه رسانید. نصرالله میرزا و امامقلی میرزا بحکم علیشاه نخستین بنیشتن ستم کور و بالاخره (۱) سم در نهانخانه عدم مستور گشته و بر شاهرخ میرزا پنهان و آشکارا از بیگانه و آشنا القا کرده از خون او درگذشته، جمع کموز از معلوم و مرموز و مجموع خزاین از ظاهر و کامن و در جهای جواهر و صنایع ذخایر و اسباب زرین و اثواب نگارین و اوانی سیمین و فروش رنگین و ظروف سنگین و اقسام تاج و نگین و منسوجات فرنگ و مصنوعات چس و پیرایهای مشحون بواقبت تمین، زیاده از حد و حصر و تخمین، از کلات بسر کار علیشاه نقل شد. مدت سلطنت او یازده ماه امتداد یافته بالاخره ابراهیم میرزای برادر او که بتمشیت امور عراق مامور بود بر برادر عاصی گردید. علیشاه بعزم تادیب او از خراسان لوای عز و شان نموده و در سلطانیه خمسه تلاقی فریقین شده، شکست بر لشکر علیشاه رسید و بدست ابراهیم شاه اسیر و مردم دیده‌اش از هم آغوشی شاهد بینائی محروم گردید. ابراهیم شاه بتخت سلطنت حلوس و صاحب نای و کوس و آوازه شوکتش گوسرود سکان روم و طنطبه جلالش شورش افکن این گنبد آبنوس

شد. امرای خراسان و سرخیلان اویماقات آن کشور وسیع البنیان نیز شاهرخ شاه را از گوشه، اختفا که بحکم علیشاه مختفی بود برآورده، تاج خسروی را زیب افزای تارکش کردند و از خراسان نهضت نموده، روی به پیکار ابراهیم شاه آوردند و در جائی که نواحی استرآباد و ساحل رود گرگان (است) مضرخ خیام شاهرخ و بلده، سمنان مقر کوبه، ابراهیم شاه شد. عساکر ابراهیم شاه فوج فوج از اردوی او فرار و بر همزن هنگامه، اقتدار او گشته، تا بحدی رسید که جمیع توپخانه و زنبورکخانه و کارخانجات و اساسه دولت و اسباب شوکت او دسته دسته بمعسکر شاهرخ پیوسته، مشارالیه با دل خسته و عنان گسسته و سرشکسته فرار و در محلی موسوم به قله بر، من توابع خمسه، عراق، ماه دولتش قرین محاق و بدست پناه خان قله بری دستگیر و بقید گرفتار و اسیر و حسب الامر شاهرخ او علیشاه برادرش بخون شاهزادگان دودمان رفیع بنیان نادری مرحله نورد فیافی هلاک و زاویه نشین عزلت خانه، خاک و موکب شاهرخ بجانب خراسان مراجعت نمود. بعد از چندی او نیز بصوابدید امرای خراسان از شغل خطیر سلطنت معزول و دیده، جهان بینش بکحل عمی محکول و گوشه گیر زوایای خمول و میرزا سید محمد صدر پسر میرزا داود که دختر زاده، شاه سلیمان صفوی بود بسعی و صلاح امرای خراسان بامر والای شاهی مشغول و پس از چهل روز از متابعت او نیز نکول و دربار، آن جناب همان عمل کرد معمول و مکفوف البصر، اختر دولتش قرین افول، دگرباره سلطنت شاهرخ شاه را با ظلمت بصر قبول نمودید، جمیع اثاثه دولت و اسباب سلطنت که کلک با فصاحت بایراد کم و کیف آنها جسارت کرد در هنگام این معاملات بیغمای امرای بی حیای بی پروای خراسان رسید و تاراج ایشان گردید، اظهار احوال اینها بجهت نظم مدعا همین قدر کافی و سلسله سخن را وافیست.

در بیان شطری از فتوحات حضرة باری و استمداد

علی مردان خان بختیاری و نصره یافتنش

نوروز فیروز بهار عالم افروز بمبارکی و فرخندگی در رسید، سپهدار نسیم بهار و لشکر آرای فروردین و آذار عازم تسخیر دارالسلطنه چمن و مصمم تصرف دارالملک گلشن گردید. سپاه قوای نامیه بشوق عرصه پیرای باغ، با لشکر نسیم بهار همداستان و سرخیل عشیره، نفوس نباتی بامید ساحت آرای راغ و با افواج هوا هم عنان گشت و غلغله هزاران و ولوله طایران سرود خوان در شهر بند گلستان از ایوان کیوان در گذشت. جور بیشگان برف و باران که بحکم سلطان بهمن حکمران دارالسلطنه چمن بودند از صولت باد نوروز و صدمت بهار گیتی فروز شکست یافته بنا برین بقلعه عدم شتافتند. سلطان گل بسعی سپهداران مربع نشین مسند گلزار و زیب افزای سریر شاخسار گردیده، خطیب عندلیب بخطبه سلطنت سنبل و سخنوری بلبل بفاتحه دولت گل بر فراز منابر گلین آواز برکشید،

بار دگر موسم نوروز شد	یاد بهاری چمن افروز شد
شاهد گل پرده ز رخ برگرفت	صحن چمن تازگی از سرگرفت
غالبه سا گشت نسیم بهار	نغمه سرا شد بگلستان هزار
ابر بهاری گهر تر فشاند	بر سر گل خرمن گوهر فشاند
مقدم فرخنده گل در رسید	رایت نصره بفلک برکشید

خامه عبارت طراز چگونگی وقایع آن ایام فرخنده فرجام را بدین گونه صفحه پرداز می گردد که: حکومت دارالسلطنه اصفهان در آن اوان حسب فرمان شاهرخی بابوالفتح خان بختیاری تعلق داشت و علی مردان خان که نیز یکی از سرخیلان آن طایفه بود ازین معنی صور حصد بر صفحه خاطر می نگاشت و در کمین وقت بود و همیشه انتظار فرصت می نمود تا امور سلطنت بنحو قصه پردازی قلم شیرین زبان مشوش و پریشان گردید، علی مردان خان را هنگام فرصت در رسید. لشکری از طوایف بختیاری و تفنگچیان جابلقی و خونساری جمع آورده، روی عزم و رزم بجایب اصفهان و قطع بر استیلای

ابوالفتح خان آورد. خان مزبور نیز لشکری در ظل راییت و علم آورده، بمدافعه علی مردان خان مرحله نورد کوه و بیابان شده، بعد از تلاقی فریقین و تفاوت فتنین و حملات جلادت دلاوران جاسین لشکر ابوالفتح خان قرین فتح در پناه علی مردان خان خط سطح شدند. علی مردان خان از واقعه شکست ارکان کاخ جمعیت مضطر و بجهت چاره سهر طرف پویه ورو علاج خود را در آن منحصر دانست که دست توسل بذیل مرحمت خدیو عاجز نواز و سر پنجه تشبث بدامان رافت قهرمان دوست پرور دشمن گداز زده و روی نیاز بسوی آستان چرخ انباز داور گردن فراز آورد، در غایت عجز و انکسار و نهایت افتادگی و اضطرار و استعانت استدعای اعانت نموده. چون شیمه کریمه عاجز پروری از محاسن صفات و شیوه حمیده درماندگان را یآوری از محامد ذات آن حضرت بود استدعای او را بسمع قبول شنوده و مسئولش را بگوش مرحمت اصفاء فرموده، اعانتش را بقدم عنایت اقبال و متظللان ظلال رایات بصره اشتمال و دنباله داران مرکب ظفر اتصال را امر باجتماع نمودند. بیکه تازان سلسله حلیله زند و جانبازان طایفه علیه فیروزمند امضای فرمان مطاع را بر اجرای حکم الاتباعش بر خود لازم و رکاب نصره انتساب آن جناب را از جان ملازم و اعانت علی مردان خان را عازم و سلسله جنیان جمیع اوالی اعظم شدند. خان مذکور را التفات آن حضرت موجب مزید آبرو و پرده دریده ناموشش را بسوزن التفات و رشنه عنایات آن حضرت رفو و توجه خدیو آفاق باعث استظهار او گردید و موکب نصره کوکب بهیات مجموعی روی بدارالسلطنه اصفهان نهادند. چون سلیم خان افشار قنلو از جانب شاهرخشاه سرداری عراق مامور و در آن اوان وارد اصفهان و حسینعلی خان معیرالممالک نیر بعد از تخریب ارکان کاخ دولت ابراهیم شاه و آن خطه بهشت نشان و جمعی از سر - کردگان معروف و امرای بشیوه شجاعت موصوف نیز در آن حین در سرزمین جنت قرین دارالسلطنه صدر نشین و لشکری گران از هرکس و هرجا بحسب اتفاق در آنجا مجتمع و هرکدام از امرای

مزبور فی الواقع قوانین نیرو را مخترع بودند، همگی باعانت و استظهار ابوالفتح خان برخاسته، بانواع تجمل و اقسام خواسته و لشکرهای آراسته پای بمیدان جنگ و عنان بعرصه نام و ننگ گشوده، صحرای محلی مشهور بقمیز مجمع البحرین آن دو دیار خونریز و آن ساحت دلاویز موضع تعیین میدان ستیز و مکان سرافشانی تیغ بران و خنجر تیز شد، نای تندر نعره در خروش و آواز خم هفت جوش پرده در گوش، فغان گیر و دار شیران پلنگینه پوش آفت عقل و هوش و زهر شمشیر در کام پیلان دلیر شیرین تر از نوش گشت و موج خون از فوق چرخ آبگون و طومان دم از اوج این طاق هفت خم درگذشت، پرچم رایات عالی جناب پرده بر روی آفتاب و سرادقات زرین (نقاب) بر رخسار تراب بست و ضرب عمودهای گردان از صدمت گرزهای پر دلان ترک فلک و تارک هندوی چرخ را بر شکست،

اندر آن ساعت که از توپ جهان آشوب جنگ

ویندر آن دم کز تفنگ دهر سوز کارزار

زد تشق اشک و هوای معرکه نیلی دغان

شقه بست اندر زمن دشت کین مشکین بخار

گشت از آن پرده نیلی هوا همرنگ قیر

گشت از این شقه مشکین زمین همگون قار

زان فرو بارید بز میدان کین سوزنده برق

زین فرو پاشید بر دشت وغا سوزان شرار

ریخت آن سوزنده برق اخگر بخاشاک توان

ریخت این سوزان شرار آتش بکالای قرار

هردم آمد در فغان و هرزمان شد در خروش

کوس جنگ از پشت پیلان همچو رعد از کوهسار

داور لشکر شکن دشمن کش جمشید وش

بر سمند برق مانند صبا سرعت سوار

تیغ زن چون مهر خاور هم ز پیش و هم ز پس

حمله ور چون شیر نر هم بر یمین و هم بر یسار

دلاوران شهاب سنان زند و هزبران مجره کمان فیروزمند از رکاب ظفر پیوند قهرمان عدو گیر خصم بند چون نهنگان دریاکش در آن لجه سرکش و دریای آتش غوطه ور و از آتش شمشیر و شعله برق اشیر خرمن - سوز خشک و تر، مانند شیران و هزبران بر آن ثعالب و شان ارانب سیر بصدما ت کوه فرسا حمله ور و آن گروه بی پا و سر از صدمات گرز خارا شکن و سنان گذر متکلم بکلمه "این المفر؟" و در وادی هزیمت پی سپر گشته، گروهی انبوه در خاک هلاک بعزلت خانه مفاک مسکن و مقر نمودند. مختصر سخن: از دستبرد دلیران زند و پایداری آن شیران عدویند شکستی عظیم بر قوایم لشکر ابوالفتح خان رسید، نام او بر عکس نتیجه بخشید و بیای اضطراب و اضطراب عنان گشای بیدای فرار و راه نورد فیافی ادبار و در نارین قلعه اصفهان مشهور بقلعه تیره متحصن شد. مواکب نصره کواکب باتفاق علی مردان خان وارد دارالسلطنه مزبور و از صدمات خمپاره و آتش ریزی توپ دوزخ شراره بیک دو روز نارین قلعه مذکور مفتوح و ابوالفتح خان از قلعه بیرون آمده از جمله متابعان شده.

در بیان معاهده خدیو خسرو نشان با ابوالفتح خان

و علی مردان خان و استقرار سلطنت بر

اسمعیل میرزا صفوی و رزم خدیو نامدار

خسرو مشکین تاج سیمین تخت، یعنی قلم فیروزبخت، بدین نسق مربع نشین اورنگ ورق و بطریق صدق و حق بمفتاح فصاحت فاتح ابواب داستانهای مغلقت می گردد که: بعد از تسخیر و تصرف اصفهان داور شاه نشان با علی مردان خان در بزم کنگاش و محفل سور نشسته، قرار دادند که یکی از دختر زادگان سلطان سعید شهید شاه سلطان حسین صفوی را بر مسند سلطنت نشانیده و خدمت او را بجهت صلاح عباد بر خود لازم گردانند. سه امیر کبیر برسم اخوت طریق سلوک مسلوک داشته، علی مردان خان در موکب شاهی متوجه تمشیت امور رعیت و سپاهی و بوکالت و نیابست شاه انجام مهام نماید

و امور سرداری و کشور گیری و ملک گشائی منسوب بحضرت ظل‌اللهی بوده، در تقدیم امور مذکور بازوی مردانگی گشاده و ابوالفتح خان بحراست دارالسلطنه اصفهان و تمسبت امورات آن، که در حقیقت تختگاه سلطنت و مقر دولتست، اقدام ورزد. پس هر سه، بفرمان امیر صاحب فر، پیمان را بایمان مؤکد و مشید ساخته، قسم خوردند که با هم بطریق صداقت و خلوص نیت سلوک کرده، عهد قدیم را مبنی بر لازمه، صدق و صفا و مشحون بر مراتب دوستی و ولا بی پایان آورده، چنانچه احدی از یاران ثلثه خلاف پیمان و نقض ایمان نمایند دیگران نیز در قصد خلاف مطعون نباشند. پس بعد از تشیید عهد و ایمان قرار تعیین سلطان را امضا داشته، و قرعه این امر خطیر را بنام میرزا ابونراب‌ولد میرزا مرتضی، که دخترزاده شاه سلطان حسین بود، نگاشتند. در ساعتی مسعود و طالعی محمود او را بر تخت سلطنت و سریر دولت جلوس داده، شاه اسمعیل نام نهادند. روس منابر و وجوه دنانیر بخطبه و سکه پادشاه مزبور زیبو زینت گرفت و اسباب دولت و اساسه جلالیت او، از غلام و قورچی و عمله و بیساول و حد صاغ و صول و اوانی سیمین و زرین و سایر اسباب جاه و تمکین، مهیا کرده، بمعرض آوردند. بعد از جلوس پادشاه مزبور و انجام و اتمام لوازم سور و سرور و تقسیم خلاع فاخر بارباب معالی و مفاخر، خلعتی گرانمایه مشحون بانواع حلی و پیرایه، با رقم سرداری، حسب الاشاره علی مردان خان، از دوان شاهی بحضرت ظل‌اللهی ارسال و آن داور بی‌شریک و همال که انوار تائید ایزد متعال از ناصیه حال و جبهه شوکت و جلالش آشکار و هویدای ظاهر و پیدا بود با جانبازان رکاب سعادت انتساب از اصفهان حرکت و بجانب قلمرو علیشکر نهضت آرا و محمد علی خان تکلو از جانب دولت شاهرخی در قلمرو توقف و خود را سردار می‌دانست و شش هفت هزار لشکر و سپاه و زنبورک و نقاره‌خانه همراه وراثت جلالیت بر فراز مهو و ماه داشت، موکب حضرت ظل‌اللهی اردوی او را بقدم خصومت استقبال و اعلائی

لوای استبداد و استقلال نمود. دلیران فیروزمند و بهادران طایفه زند بفرمان خدیو خصم گیر عدوبند اعلام فتح و نصره افراخته و تیغهای شوکت و شجاعت آخته و چون شیران نر و پلنگان حمله آور بر آن قوم روباه سیر تاخته، سلک ازدحام ایشان را متفرق ساختند، از زنبورک و نغاره خانه و براق و اسبان مکلل زین زرین رکاب از هرگونه و هر باب بتصرف عساکر نصره ماهر درآمد. چون حسینعلی خان کرد از نادانی موکب فیض میانی را خدمت گزاری نکرده، پای براه غرور و نخوت درآورده بود، رایات فتح آیات متوجه ولایت کردستان و بنیان عز و شان او نیز لگد کوب سم ستور گشت. مشارالیه و اتباعش طوعاً و کرهاً در سلک متابعان دولت والا قرار گرفتند.

در بیان طغیان علی مردان خان و نقض پیمان و ایمان و رفتن او بشیراز و شکست صالح خان

چون علی مردان خان در امور نیابت سلطنت شاه شروع نموده، بفکر تدمیر صالح خان بیات که در فارس استقلال داشت افتاده، ارقام شاهی حسب الصلاح علی مردان خان در خصوص هدایت او بطریق فرمان برداری صادر گردیده، صالح خان مزبور که گوش غرورش از پنبه غفلت انباشته بود مضامین ارقام را بگوش رضا نشنود. در جواب فرمان زبان باظهار کلمه عصیان گشود. علی مردان خان را نقض پیمان و خلاف ایمان دامن گیر گشته، ابوالفتح خان را مقتول و حاجی باباخان عم خود را متصدی امور حکومت و ایالت شاهی، محرک افواج لشکر و سپاه گردید. خیام دولت را از شهر بیرون و دستگاه جلالت را بسوی هامون کشید. صالح خان نیز از کیفیت واقعه آگاهی و با لشکری از حیز احصاء بیرون مرحله نورد کوه و هامون گشته، پای بوادی مدافعه نهاده، بعد از تلاقی فرق از جانبین و اعلای رایات و منجق، از آغاز فلق بانجام شفق مبارزان دو طرف در اضطراب و قلق بودند. بعد از گیر و دار بسیار آثار انکسار در

ناصیه لشکر صالح خان عیان گردید. شکستی فاحش بر قوام تاب و توانشان رسید. صالح خان بعد از هزیمت از میدان ترکناز راه نورد شیراز و بمصالحه و متابعت رضا شد. شهر شیراز و سایر امصار فارس در حوزه تسخیر و تصرف علی مردان خان درآمده، از دستبرد و تاراج و اجحاف در تعیین خراج و اعتساف رسوم طمغا و باج اضرار کلی بمستغنی و محتاج رسانید. چون مراتب تلف نمودن علی مردان خان ابوالفتح خان را بعرض خدیو کسری نشان رسید از نقض عهد علی مردان خان غضب قیامت لهب آتش افروز شعله غیرت جهان سوز گردید. یقین فرمودند که علی مردان خان مزبور در پیمان شکنی دلیر و کام جانش از خلاف عهد چاشنی گیر و اعتماد را سزاوار نیست. تخریب بنیان عز و جاه او را عازم گشته، خاطر خطیر که در اجرای حکام جهان مطاع نایب قضا بود بجمعیت لشکر نصره قرین و اجتماع پلنگ خشمان شیر کمین روان گردیده، نقبای لشکر و روسال عسکر از دلیران پرخاش جوی سپاهی فزون از انجم و اختر در ظل رأیت ظفرپرور اجتماع نموده، عزیمت اصفهان و خون خواهی ابوالفتح خان را تصمیم و پیشنهاد رای مستقیم فرمودند. چون سلیم خان قتلوی افشار، بنحوی که قبل مسطور و در همین صحیفه مذکور شد، در صحرای قهیز از صدمت تیغ خونریز شیران بیشه ستیز راه نورد گریز، در قلعه‌ای که در میان ساوجبلاغ ری داشت توقف و هفت هشت هزار لشکر جمع آوری نموده بود، از کیفیت اراده حضرت ظل‌اللهی مخبر و مطلع گشت برسل و رسایل دست تشبث بدامن جلال خدیو بحر نوال زده، بچاکران دربار گردون وقار متوسل شده، استدعا نمود که در سفر خیر اثر ملازم رکاب ظفر انتساب و در عزیمت تنبیه علی مردان خان از ملتزمان موکب نصره نشان و بقدر طاقت و توان یاور باشد. حضرت ظل‌الله مسئول او را بعز اجابت موصول و التماسش را بمحض عنایت قبول و او را بنظر عاطفت مشمول فرموده، متارالیه نیز دنباله دار موکب مسعود گردیده.

در بیان ورود موکب مسعود بدارالسلطنه اصفهان و فرار

حاجی باباخان و حکومت محمد صادق خان

فاتح ابواب سیر و مقالید این گنج گوهر، یعنی کلک فصاحت پرور بدین گونه گشاینده درهای این داستان مختصر و بدین زبان سراینده این حکایت و خبر می‌گردد که: چون بحر ذخار و دریای خونخوار معسکر نصره مدار و سیل بی‌زینهاراردوی ظفر شعار و افواج بحر کردار متهاجم و آن قلزم بی‌زنهارمتلاطم و آن قیامت در حوالی اصفهان قائم شد حاجی باباخان بختیاری که بطریق مسطور حاکم دارالسلطنه بود در برابر آن سیل خانه برانداز تاب مقاومت و طاقت مصادمت نیاورده، چون مسرعان دیور و شمال با قدم سرعت و استعجال مرحله نورد بوادی نکال و با هزارگونه ملال بیابان گرد فیافی و بال و گرفتار جزای سوء اعمال شد. ساحت اصفهان از اهتزاز باد بهار قدوم بهجت آثار رشک افزای گلستان ارم و آن خطه بهشت نشان از طرازدگی فیض مقدم سعادت توأم عبرت افزای بیت‌الصنم گشت. بمعمارای لطف و عنایت بتعمیر و مرمت شکستگی‌های اهل اصفهان که بتیشه جور و عدوان روی داده، بمداوا و معالجه خستگی‌های ساکنان آن بلده فردوس نشان که اذیت و اضرار مفسدان آنرا ماده بود پرداخته، صغیر و کبیر آن خطه دلپذیر در پناه نخل برومند دولتش از تابش آفتاب حوادث آسوده و برنا و پیر در ظل قصر بی‌قصور عنایتش محفوظ از آسیب نوایب غنوده، خاطرهای پریشان از شوق دیدار همایونش خرسند و شادمان و دل‌های خرم جفاکیشان از بیم شحنه غضب قیامت کربش تفرقه و پریشان گشت. محمد صادق خان برادر را پیگلربیکی دارالسلطنه فرموده، ترفیه حال رعایا و تنظیم اوضاع برایا و تادیب ارباب جور و عنا و تنبیه سالکان طرق عدوان و جفا را حواله بررای عقده‌گشای آن حضرت نمودند. بتنیغ عدالت آن حضرت ابدان بسیاری از جور کیشان در میدان سیاست طعمه کلاب و اجساد انبوهی از ستم اندیشان در معرض هلاکت تحفه ذسباب و دعسای عمر و دولت آن دو برادر عالی جناب ورد زبان شیخ و

شاب و ذکر اللسان اولوالالباب گردید .

در بیان وقایع سال فرخنده فال سیحقان ثیل مطابق

یکهزار و صد و شصت و پنج هجری ۱۱۶۵

هنگام بهار خرم بفیروزی و فرخی در رسید و نوبت گلشن آرائی نسیم بهاری و وقت چمن پیرائی باد آذاری گردید . فراشان با فرو شان قوای نامیه سرادقات رنگارنگ ریاحین و گلهای آذاری را بجهت قلع مواد افساد فتنه جویان دی بوسعت گاه کوه و دشت کشیدند . کارگزاران طرز دان نقوش زیبا و بساطهای دلکش و فروش منقش اقسام گلهای رنگین را بغيرت افزائی سفله خویان بهمن در فضای کشت و چمن گستریدند . لشکر سی پا و سر شباط از صولت سپهدار گیتی مدار بهار شکست یافته ، بجانب کوهسار ادبار شتافتند . سپهدار گل بجهت انتظام دالمرز گلزار از دارالسلطنه کمون بیرون و لشکر مسعود بلبل بجهت رونق مازندران گلستان که اشراف اقالیم جهانست بر مسند سعادت پیوند گلبن سوار گردیده ، قامت رعنا قدان سرو و صنوبر را بحللهای دیبای حضراء آرایش نمودند و بالای والای زیبا قامتان شمشاد و عرعر را بحللهای گران بهای اوراق زیب و زینت افزودند . قمری خوش نوا با عندلیب نغمه سرا هم داستان و صحن چمن از پرند زنگاری و پرنیان گلناری غیرت بزم گلرخان شد .

باز از تازه در رسید بهار	کوه شد باغ و دشت شد گلزار
محفل آرای بزم فروردین	بزم افروز محفل آذار
از نکو عارضان سیزه و گل	وز سهی قامتان سرو و چنار
گشت گلشن نمونهء خلیج	شد گلستان نشانهء فرخار
باغ شد رشک چرخ مینارنگ	راغ شد غبن چرخ میناکار

محفل نشاط و مجلس انبساط دارالسلطنهء اصفهان بچابک دستی

طراحان نگاریند و طرح اندازان مشکل پسند انتظام یافته ، برو دوش سران لشکر و سراپای سروران کشور از حللهای نگارین زراندود و تیاب رنگین سیم دوز نمونهء باغ بهار و نشانهء گلزار گشته ، خزینهای

سیم و زر و خرمشهای لعل و گوهر که محصول صدسالهٔ بحر و کان بود
 صرف انعام سران سپاه و طراز حیب و کنار بندگان درگاه گشت. در خلال
 آن حال خبر رسید و معروض رای عالم آرای گردید که: علی مردان خان
 بعد از وصول کوکب کوکبهٔ عز و شان بیت الشرف اصفهان سراسیمه وار
 مضطر و ناچار از الکاء فارس متحرک و بجانب کوهستانات بختیاری
 نهضت نموده، پای کوه نورد در صعود و هیوط کوه‌های صعب و قله‌های
 سخت گشوده، این معنی در نظرها غریب و بکلی بعید می‌نمود که
 عبور لشکر و سپاه و مرور اردوی اثقال دستگاه از طریق مزبور که مضملمست
 بر مضایق سنگ و کریوه‌های تنگ و ارتفاع قلال و ارتقاء جبال و اعتلای
 تلال و معابر مضیق و شرفات مرتفعه ممکن و مقدور تواند بود. بعد از
 چندی مشخص گردید و بتحقیق رسید که بهر صعوبت که بوده و بهر
 سختی که روی نموده اردوی مذکور از شوامخ مزبور عبور و طلیمهٔ ایشان
 را از افق کوه طالع و صخرات آن راه پیر نشیب و فراز را قاطع گردیده،
 بکنار آب کرن رسیده‌اند. حضرت ظل‌الله گیتی پناه بتدارک لشکر و
 سپاه امر فرموده، لشکری که محاسبان و هم از تعداد آن عاجز آیند و
 عساکری که عارضان اندیشه از شمار آن به‌قصور اعتراف نمایند، در ظل
 رایت فتح آیت اجتماع نموده، بر انهدام بنیان جمعیت علی مردان
 خان تصمیم عزم و ارادهٔ توجه بسوی میدان رزم فرمودند. امر قضا
 نمون بتعیین ساعتی میمون بجهت تحریک همایون بعز نفاذ مقرون شد.
 منجمین اسطرلاب بین و اخترشناسان حکمت آئین و رصد بندگان بطلیموس
 قرین در نظرات کواکب نظر و ملاحظهٔ اوضاع انجم و اختر کرده، در
 ساعتی قرین سعادت و طالعی خالی از آشوب نحوست پیش‌خانهٔ همایون را
 بفضای هامون کشیده، خیام‌والا مقام پرده پوش سپهر فیروزه‌فام و سرادقات
 فلک احترام بر اوج نه چرخ والا قیام نموده و قبه و بارگاه گردون درگاه
 سر بذروه‌های مهر و ماه سوده، صبحگاهان که پادشاه دارالملک
 فلک اخضر یعنی مهر انور پای سعادت برکاب افق نهاده و شقسهٔ

زرین رایات اشعات را از هم گشاده، سهی قامتان اعلام نصرهٔ پرور و زیبا قدان رایات ظفر پیکر، چون معشوقان دلبر، در فضای بسیط اغبر جلوه‌گر گردیدند. کوس تندر خروش چو رعد بهاران آفت گوش و خم هفت جوش چون ابر کوهساران پر خروش آمد. رایضان برق جولان بر زین باد پایان نشسته و فارسان سبک عنان از غلبه و ازدحام راه مرور بر مسرعان صبا و دیور بستند و بسیط زمین از جوش سواران آهن پوش متزلزل و گوش و گونهٔ هوا از ارتفاع غبار متبدل گردید و فغان چاوشان موکب منصور باوج مهر و ماه و نوای کرنای و آواز روئین درای بگوش ساکنان سپهر رسید. شیران خونخوار و پلنگان جان شکار بشوق کارزار از دشت و کوهسار جوشیدن آغاز و بهادران اژدر ستیز با تیغهای خونریز چون صور رستخیز خروشیدن ساز کردند. چون بجانب کوهسار بختیاری مرحله‌ای چند با قدم ستوران برق سان باد پا مانند پیموده و کرهٔ زمین از صدمات سمهای آهنین تازیان لاغر میان فربه سرین و اسبان مکلل لگام مرصع زین فرسوده، تا پشت گاو زمین از تک و پوی بهر صولتان شیر کین پلنگ آگین سوده شد، مسموع سموع مقربان درگاه و نزدیکان بارگاه حضرت جهان پناه گشت که معسکر علی مردان خان بکنار رود کرن که اقصای چهار محال و ازین جانب آغاز جبالست رسیده، در آنجا موقوف کرده‌اند، موکب نصرهٔ مرکب نیز بانطرف آهنگ صحرا و کوه را از هجوم لشکر سیل شتاب کوه درنگ بر شیر و پلنگ تنگ کرده و موضع مزبور محل تقارب آن دریای پر شور و اردوی علی مردان خان مزبور شاهد پیش تازان سپاه منصور شد. آن روز لشکر فیروز در آن سرزمین بجهت اندوز خوشتر از عیش عید نوروز گذرانیده، چون روز بپایان رسید و پرده دار شام مشک فام پردهٔ ظلام در اطراف جهان برکشید، آن شب بهادران شیر شکار با دیدهای بیدار در انتظار روزگار پیکار ستاره شمار و دلیران خونخوار بشوق وقت کار تا صبح در انتظار بودند. سحرگاهان که سپهدار عالم مدار مهر در رزمگاه سپهر تیغ

خونریز خطوط شعاعی از نیام افق برآورد و لشکر از حد و حصر افزون تر از انجم و اختر را بیک حمله، جهان سوز متفرق کرد حضرت گیتی‌ستان جهانیان پای دولت برکاب سعادت نهاده، زین آن سواری سمند دیو مانند را از چرخ ولارتنه برتری و بر خیل ستوران شرف سروری داده، جمیع لشکر و سران و سرکردگان کیوان شاه بهرام منظر بآئین شایسته و بایسته در عرصه قول (۱) بمعرض صاغ و صول (۲) چون کوه خارا و ستون پا بر جا ایستادند، آواز گاو دم تزلزل بخش آسمان و انجم و نعره، روئین خم زلزله افکن اساس این طارم و خروش نای و نفیر و فغان دار و گیر بنیاد کن قصر سپهر و از تک و تاز ستوران روئین سم بسیط زمین پر تلاطم شد. علمداران شقه‌های زر تار الویه، گردون خرام را از هم گشودند و رایات افرازان کیوان مکین پرچمهای رایت نصره قرین را چون طره، مشک فام دلبران دلارام پریشان نموده، از صفوف سپاه سدهای آهنین در میدان کین بسته و جانهای بی‌سامان و کالبدهای خسته پیوند ارتباط از هم گسسته، مرغ روح از قفس قالب رسته شد. توپچیان شراره بار و جزایر چیان آتشکار با فتیله‌های سوزان چون اخترهای فروزان از توپهای رعد آواز و تفنگهای سرق انداز شرر ریزی و آتش انگیزی آغاز نمودند، از سحاب پرتاب توپ و غمام نیل فام تفنگ در میدان جنگ که مزرع جانها و کشت زار رواست رعد بلا بفریدن و ژاله، عنا بیاریدن آمد، برق توپهای آتشبار بمرتبه‌ای رسید و تصاعد گرد و غبار بجائی کشید که روزگار چون شب قیرفام تیره و تار و پرده، مشکین و تتق غبرین دود گردون گرد گردآلود حجاب دیده‌های بینای اولوالابصار گردید. کمند آدم - ربای ازدها آسای چون طره، عنبر سای خوبان دلربای بندافکن گردن گردن کشان و داس هلال مثال شمشیر کج مبارزان چون تیغ ابروی دلجوی پریشان دروگر مزرع جان گشت و افغان دلبران میدان جنگ

۱ قول در لغت ترکی بمعنی ستون و جناح سپاه است.

۲ صاغ و صول دو لغت ترکی بمعنی راست و چپ و میمنه و مسیره، لشکر است.

و نعره، نایبهای رعد آهنگ ازین هفت طاق فیروزه رنگ برگذشت، دامان هامون از خون پر دلان گلگون و فضای میدان از جریان سیلاب دم رشک فرات و جیحون شد. دلیران شیرگیر چون پلنگ و شیر در خونخواری دلیر و جان جوان و پیر از هراس آن دار و گیر از قالب عنصری سیر و بسوی امن آباد عدم سرعت پذیر گشت. القصه در آن وحشت سرای صحرا هنگامه، قیامت برپا و در آن دشت پر غوغا شور رستخبر هویدا گشته، شاه اسمعیل چون علامات ادبار در ناصیه، احوال علی مردان خان مشاهده و آثار انکسار در ارکان تاب و توان انصار و اعوان او ملاحظه کرده روی توجه بجانب قول همایون و قدم تشبیت بسوی قلب لشکر ظفر نمون آورده، از آن جانب که از سوء سلوک و رفتار و طریق روش ناهنجار علی مردان خان آزرده و از نیش بد سلوکی او زخم کدورت خورده بود با جمعی عمله، خود بجانب جناب حضرت ظل‌اللهی جهان پناهی در فتح چنان مباهی و هم عنانی و همراهی بندگان ذی شان شاهی بجانب دارالسلطنه راهی و بدست کرم درم بخش لشکری و سپاهی گشتند. گلشن سرای دلگشای آن خطه، وسیع‌الفضا از اهتزاز نسایم فیض لازم مواکب جهان گشا بتازگی حضرت و نصارت گرفت و فضای روح فزای آن بلده، جهان پیرا از هیوب ریاح راحت بخش کوبه، گیتی آرا دیگر باره خرمی و طراوت پذیرفت و گلهای مسرت و بهجت از سرا بوستان احوال صغیر و کبیر و ریاحین میمنت و سعادت از گلستان آمال برنا و پیر آن بلده، بهشت نظیر شکفت. جمهور مرد و زن و دوست و دشمن از ازدیاد فروغ آن چراغ روشن در سر و علن سجدات شکر قادر ذوالمنن کرده، لوازم جشن و سور و مراسم شادی و سرور بعمل آوردند. سلیم خان افشار قرقلورا که یک چشم او بحکم نادرشاه فرسوده، نشتر و در آن هنگام اعور بود چشم دیگر بعلت ظهور عصیان و بروز حرام نمکی و طغیان بگزلك مکافات نابود و در سلک اعمی معدود و دربار، سلیم خان قتلو و یک دو نفر از اعوان او نیز همین عمل معمول شد. چون یک چند در آن بلده، فردوس مانند بتعمیر

احوال جنود ظفر پیوند و تدمیر سایر خصمان نژند و ترفیه هر مسکین و مستمند پرداخته، جمیع مهم ملک و مال و همگی امور ماضی و حال و لوازم اسباب استعداد و استقلال را منتظم ساختند ازینا مملکت آرائی در رسید و نوبت گیتی آرائی گردید، ارادهء تسخیر الکای گیلانات و مازندران در خاطر عدالت‌نشان شهریارجهان رسوخ یافت. اکنون بر ضرورت خامهء فسانه پرداز و کلک ورق‌نگار صفحه طراز بمیدان این داستان عنان تاخته بمضمار تحریر و تقریر داستان وفایع مازندران و گیلان و سوانح آن شتافت.

در بیان مختصری از احوال دارالمرز و چگونگی استیلای

محمد حسن خان قاجار بر الکای مازندران و

عزیمت خدیو منصور بصوب مزبور

کلک صحیفه پیرا بر لوح مدعا می‌نگارد که: از مختصری از احوالات الکای دلگشای مازندران و گیلان و سایر اعمال و امصار استرآباد و جرجان ناگزیر و ناچار و بجهت انعقاد عقد گوهرهای مطلب ضرور و در کار و بیان آن واجب بر قلم وقایع نگارست، لهذا سمند نیز کام قلم و کمیت خوش خرام کلک بدایع رقم باین صفت نگارندهء حکایت و بدین نمط گزارندهء روایت می‌گردد که: قبل ازین مذکور و در این صحیفهء حال مسطور شد که امرای خراسان بعد از عزل شاهرخ میرا سید محمد نوادهء دختری شاه سلیمان صفوی را بر مسند سلطنت عاریت نشانیده ملقب بشاه سلیمان ثانی گردانیدند. مشارالیه محمد حسن خان قاجار قوئلوی اشافه باش را که بعضی احوالات او و فتحعلی خان والدش در تاریخ نادری مسطور و در حین سلطنت شاهرخشی ایشیک آقاسی دیوان بود سرکار الکای دارالمرز و جرجان کرده روانه نمود. مشارالیه بعد از ورود باسترآباد و اختتام سلطنت شاه سلیمان گردن بطوق اطاعت دیگران در نیاورده، آغاز گردن کشی و بعضی از روءسای اشافه باش را که با جنابش سمت ایلی و بعلاوه سبب سببی هم داشتند بقتل آورده، بر مازندران و استرآباد استیلا و لوای استعدادش بغایت اعتلا یافت و از مازندران با لشکرهای گران از راه ساحل

دریای خزر و آب بجانب بلاد گیلان شتافت. حاجی جمال فومنی که از اعظم گیلان بیه‌پس و در آن هنگام بر جمیع ولایات بیه‌پس و بیه پیش فرمانده بیگانه و خویش و حکمران غنی و درویش و از نفاذ امرش گرگ پاسبان میتن بود ابواب بر روی محمد حسن خان بست و با اعوان و انصار خود که جمعی کثیر و فوجی غفیر بودند در سنگر خودداری نشست. بالاخره بعضی از اشرار گیلان بیه‌پس در جزو با محمد حسن خان سازش و آن مهمان نورسیده را در افتتاح ابواب سپه و سنگر نوازش نموده، راه دخول بر لشکر او گشودند. بعلت مخالفت اهل ولایت که دشمن خان‌اند حاجی جمال عاجز از محافظت و لاعلاج از متابعت و موافقت گردید. محمد حسن خان بعد از اخذ مال و قبض منال و تحصیل اسباب اعزاز و اجلال اراده، مراجعت و چون از اعیان ولایت دیگری در نظرش جلوه نمود که قابل محافظت ولایت و لایق قبض و بسط امور سپاهی و رعیت تواند بود حکومت را به حاجی جمال محول و جماعت عمارلو که در ایلات گیلان متوطن بودند و مشهور بشرارت ظاهر و باطن نادیبی مجمل و بجانب دارالسلطنه قزوین نهضت و از قزوین نیز بعد از روزی حرکت و از راه طالقان متوجه تنکابن و بمازندران مراجعت نمود. حضرت جهان پناهی بعد از تنظیم و تمشیت امور عراق و تدارک و تهیه اسباب و یراق بجهت چاکران آستان عرش رواق و سرانجام و انتظام ادوات یساق (۱) اراده، یورش صوب مازندران و گیلان نموده، بکلی تصمیم عزم فرمودند. حکمای مجسطی گشاو سطرلاب سنجان حکمت‌اقتضا تشخیص سعادت انجم و اختر و تحقیق اوضاع خیر و شر نهاده، ساعتی میمون باسعد نظرات مسعود و مقرون تعیین نمودند. فراشان محکم بازوی ستبر پشت و خیامان قوی شکست درشت انگشت سرادفات گردون قباب و خیمهای گاه کشان طناب را بحمل شتران پشته پشت کوه کوهان و استران شیر زورپیل توان از شهر بند اصفهان بساخت دشت و بیابان کشیدند. روز دیگر که لشکر آرای میدان گردون گردان یعنی مهر درخشان بعزم ایلغار مراحل این نیلی

۱ یساق لغت ترکی بمعنی قانون و منع و اینجا بمعنی دفاعست.

بیابان با رخسار تابان و درخشان شتابان شد، بهادران دلاور و شیر دلان رزم پرور بر پشت آهوان تکاور و غزالان بیل پیکر بر نشسته، چون شیران از بند رسته و یلنگان سلسله گسسته در کنیک خانه های والا صف بستند. نوای روئین نای پرده در گوش ساکنان چرخ هفتمین و فغان کوس شورش بخش ملایک گردون نشین شده جلوداران سبک عنان غزالان شیر خصال یویه ور و ایرشان طاوس جناح تذرو پر و بال را بساحت کریاس سپهر اساس رسانیدند. عقاب شیر چنگال یعنی ماهیچه لوای نصره اشتمال با مرغ زرین جناح آفتاب انور هم آشیان و اوج نهم آسمان مطار شاهبازان بلند پرواز سر طوق اعلام سعادت توامان گشت. نعره نفیر و خروش تازیان آهوگیر از فراز کره اشیر و اعالی این طاق اوج گیر برگذشت. بند از پیلان زور آزمای و سلسله از شیران زنجیر خای برداشتند. هزبران پولاد پوش و سران سخت کوش از گنام شهرستان روی پیکار جوی بوسعت گاه بیابان گذاشتند. مرحله بمرحله زمین از نعل ستوران سهمگین قله آهنین و هوای کوه و دشت از گرد سوار و ارتفاع غبار پرده عنبرین گشت. چون دارالسلطنه (قزوین) مطار همای همایون فال اعلام گیتی (نورد) و ساحت آن سرزمین سیرگاه رعنا قامتان طوبی مثال یعنی الویه جهان گرد گردید محمد حسن خان از الکاء گیلان متحرک و بعزیمت مازندران انصار و اعوان خود را محرک شد. دارای عالم و زینت افزای مسد کسری و جم یعنی حضرت قدسیان چاکر ملابک خدم بایک (عالم) حشر و یک جهان حشم از شوارع پر درخت و مضایق سخت فرساینده قدم در الکای گیلان فرازنده رایت و علم و آرایش بخش آن گلزار خرم که فی الحقیقه مانندش در جمیع بلاد کمست گشتند. امور گیلان را باندازه فرصت و اقتضای معدلت فی الجمله صورت و حاجی جمال را مجدداً حکومت داده، عنان اشهب عزم راشفه رایت رزم را بجانب مازندران گشادند. محمد حسن خان از مازندران نیز عطف عنان بسوی استرآباد و عنان بریکران داده، حضرت خدیو کسری شان در انتظام مهام مازندران نیز بلوآرم عدل و احسان عمل فرموده، محمدحسن

خان را تعاقب و در خارج قلعه، استرآباد با سپاه مشارالیه تقارب نمودند. قلعه، مزبور حصاریست محکم و نهایت حصانت و رزانت در آب و گل آن مدغم، اطرافش مشتمل بر ثغور سخت و اکنافش مشحون بجنگل های پردرخت، در شوارع خار و خاشاک متراکم و در توابعش وحشی صفتان اتراک متهاجم. یک جانبش متصل بیحر ذخار و یکطرفش متحد بشوامخ کهسار، صحاریش مشتمل بر انبوهی بیشه و جنگل و نواحیش مبتنی بر شرفات کوه و کتل و یک سمتش بکش فرسنگ مسافت بدشت قیچاق و وحشی سیرتان ترکمان و یموت و اویماق کوکلان در آن پر سهم بیابان نشسته. الغرض معسکر قیامت اثر در ظاهر استرآباد نزول و جماعت قاجار سد ابواب دخول کرده، از طرفین روی بلوازم جدال و رای مراسم فیل و قال آوردند. از آنجا که بهایم سیرتان بآنجا نزدیک و همواره آن جماعت از غایت خصم ترک و تاجیک و بعلت قرب جوار با طایفه، قاجار رفیق و بهر کاری و روزگاری با ایشان شفیق می باشند در اطراف اردوی میمون دست بدستبرد و سرقت گشاده و بنا بر قطع طرف نهاد، دواب اردو را که بجهت حمل علیو و آذوقه بهر طرف می رفتند می گرفتند و در جائی جمعیت و توقف نداشتند که لشکر بقلع و قمع ایشان تعیین و تدمیر آن وحشی صفتان صحرانشین تواند شد. باین علت در اردوی جهان بوی آتار غلا پدید و علامت قحط ظاهر گردید، فقدان آذوقه کار را بر لشکر تنگ و (عدم) وجدان غلذ عسکر را مانع از درنگ آمده. در روزی که جماعت قاجاریه از قلعه، استرآباد بعزم جنگ و اراده، کوشش نام و ننگ بیرون از تنگای شهر بفضای هامون تاخته، بنیاد کار زار و اساس گیر و دار انداختند در حین اشتعال نوایر هیجا و هنگام افروختگی آتش و غا شاه اسمعیل بنا بر عادت دیرین و شیوه، پیشین روی بجانب قلعه، استرآباد نهاد و این معنی علاوه، دلشکستگی سپاه و اضافه، سواح آن گاه گشت، شیخعلی خان که یکی از رؤسای سلسله، جلیله، زند بود و شرف قرابت بخدیو فیروزمند داشت بجستی روی بر تافته، بجانب کتل مشهور معل شکن شناخت. حضرت ظل اللہی

نیز صلاح در درنگ و صرفه در جنگ ندیده، عنان از میدان کشیدند. جماعت یموت از جوانب هجوم آورده، شروع بنهب و اسیر بقیده لشکر نمودند. جمعی کثیر در آن داروگیر بدست ترکمانیه اسیر و فوجی غفیر از برنا و پیر در آن واقعه ناگیر بقید آن فرقه، بهایم نظیر دستگیر گشتند. محمد حسن خان در موکب شاه متوحد اشرف مازندران شد.

در بیان عطف عنان خدیو گیتی ستان بیلده طهران و

تعمیرات و مرمت خرابی احوال لشکریان

وعزیمت بدارالسلطنه اصفهان

بر رای مستمعان این حدیث سعادت نشان مستور نماناد که بعد از خروج از مضایق استراباد و رستگی از بیشه و جنگ آن نواحی و بلاد بیلده طیبه طهران محل نزول مواکب عز و شان و موضع اجتماع آن جمع پریشان گردیده، دسته بدسته طایران از بند نفس رسته و فوج آن قوم پریشان خسته بمعسکر سعادت اثر پیوسته، شیرازه بیدان قضا برشته "تعز من تشاء و تذلل من تشاء" دیگر باره دفتر پریشان را تازه و محکم ترین شیرازه برستند. احکام قضا نظام و مناشیر قدر انتظام باحضر لشکرهای پراکنده و اجتماع هر آزاد و بنده از مصدر جلال صادر، بعهدده علمداران ولایت و کارگزاران مملکت مقرر شد که از سلاح و یراق و اسباب یتاق (۱) و آلات یساق و تیاب زر تار خورشید اشراق و منسوجات فارس و عراق روانه دربار کردون رواق خدیو آفاق نمایند. گزک یراقان (۲) سرکار وسعت مدار که حاصل دریا و کان کمترین سرمایه ایشان نیز بود بجهت خلاع آفتاب شعاع اقسام و انواع بهر طرف متلاشی گشته و در اندک زمانی از امتعه زرینار و اعمشه سیم دوز بوته دار و پرنسدهای رنگین، پرنیانهای افرنج و چین و اطلسهای نگارین و کمخاهای زریه، ووز از حد و احصاء و تخمین و انواع اسلحه از تیغ و سپر و زبیر، قنجر و نیزه های خارا گذر و تیرهای ثعبان اثر و تفنگهای اوزن شرر و اقسام جوشن و

(۱) یتاق لغت ترکی بمعنی خوابگاه و پناهگاه

(۲) گزک یراق بترکی بمعنی سلاحدارست.

مففر و دواب بی حد و مرز اسب و آستر و شتران پیل پیکر و بختیان دیو منظر و امثال خیمه و چادر در بلده فاخره طهران چندان جمع آور گشتند که محاسبان اوهام از استیفای آن قاصر و عقول اذکیای ایام از حصر آن عاجز بودند. خدیو بی همال با طبع دریا مثال و دست بحر نوال شروع ببخشش و آغاز داد و دهش نمود. جمیع آن اسباب بی حساب که محاسبه اش در هیچ کتاب و شرحش در هیچ نصاب امکان نداشت در میان ملتزمان رکاب ظفر انتساب تقسیم شد. چون مکرر بعرض میرسید و متوالی مسموع مقربان درگاه آسمان جاه می گردید که علی مردان خان که از بیم شمشیر بهادران ضیغم شان در شوامخ کوهستان سرگشته و پریشان و در زوایای تواری شوریده و بی سر و سامان بود بعلت غیبت خدیو جم شوکت و وقوع مسافرت داور دارا صولت قدم از گوشهای تواری و پای از زوایای جبال بختیاری بیرون نهاده و بازوی دراز دستی گشاده، حضرت ملایک خدم و زیب افزای مسند کسری و جم قطع و دفع افساد و قلع مواد جور و بیداد او را اولی واهم، با دستگاهی که شهریاران بیشدادی و تاج داران کاوسی و قبادی بآئین او رشک آورند و سیاهی که قیصر و خاقان و لشکری که فغفور و قاآن بر تزیین او حسرت برند از شهر بند طهران بیرون و از آن خطه ارم نشان بوسعت گاه هامون خرامیده، در طی منازل و قطع مراحل اعلام ظفر شمایل انوار مهر و ماه را حمایل و دارالسلطنه اصفهان از ورود مواکب نصره اثر بهشت برین را مماثل، چون آفتاب انور وجود سعادت اثر بیت الشرف اصفهان تحویل و زلال زنده رود از آمیزش غبار موکب مسعود آبروی کوثر و سلسبیل یافت از فیض بهار قدوم میمنت آثار گلهای مسرت و شادمانی و ازهار بهجت و کامرانی از گلین احوال اقاصی و ادانی سر برزد و عروس زیبا و شاهد دلارای آن ملک دلگشا را از وصول کوکب جهان پیرا گلهای دولت و اقبال سر برزد، کوچک و بزرگ را از مشاهده دیدار همایونش دیدها روشن و تازی و ترک را از سعادت مقدم میمونش خراب آباد کاشانها غیرت گلزار و گلشن و چراغ افسرده وضع و شریف

از قیاب شمع یرتو افکن دولت فرخنده‌اش فروزان و آفتاب عالم تاب
مرحمتش دیگر باره نور افزای روزهای سیاه تیره روزان شد .

در بیان سال فرخنده فال اودئیل مطابق ۱۱۶۶ و

استیلای لشکر منصور بر علی مردان خان و انهزام

آزادخان و سایر وقایع غریبه

خسرو اقلیم طارم چهارم و صدر شین ایوان این بلند طارم
بدارالملک حمل خرامیده بساق کشان گل‌های بهاری و سفر کردگان
ریاحین آذاری زیب افزای ماوا و مسکن و زینت بخش دارالسلطنه
چمن گردیدند و ساحت گزینان سبزه‌های اردی بهشت دیگر باره در
موطن صحرا و کشت آرمیدند . سلطان مجهول‌النسب بهمن که بتوابع
باغ و گلشن درآمده ، با همه دم سردی و سودای جهان‌گردی در دماغ
داشت از صولت گیتی پناه فروردین انهزام نمود و سردار بی‌وقار شباط
از شوکت قهرمان کشورستان بهار شکست یافته ، بسوی کوهسار ناهنجار
عدم طریق هزیمت پیموده ، افغان زاغ و زغن در عرصه چمن افغان بشور
انگیزی برآوردند و یغماگران عنا دل و هزاران در فضای گلستان گل -
برگ های تر و ورقهای لاله و عبهر را غارت کرده .

دگر از فیض نوبهاران گشت	سبزه در سبزه دشت اندر دشت
بچمن بست نوبهار طراز	تکیه زد گل بچاربالش ناز
حله باغ شد ز سبزه پرند	شد زمین رشک آسمان بلند
لاله با سبزه داد دست بدست	لعل و فیروزه شد بهم پیوست

مجلس نوروزی بفرخندگی و فیروزی در دارالسلطنه اصفهان
انتظام پذیرفت ، عمارات مبارکات شاهی از محفل آرایان صاحب آگاهی
زینت بخش ماه تا ماهی و جیب و کنار رعیت و سیاهی از فروغ زر و سیم
غیرت نور صبح گاهی و سران لشکر کماهی از فرط اشفاق ظل‌اللهی مفتخر
و مباهی شدند . بعد از انقضای بزم ارم نظم نوروزی بعرض کشورستان
خدیو جهان فیروزی رسید که علی مردان خان بختیاری باطمینان عدم
حضور حضرت مملکت مداری سر از گریبان تواری برآورده لشکری جمع -
آوری کرده ، بسوی کرمانشاهان شتافته و مردی مجهول‌النسب خود را

بسلسلهٔ علیهٔ صفویه نسبت داده. پسر صلیبی شاه سلطان حسین نام نهاده. بشاه سلیمان ثانی ملقب و بجعل و تزویر صاحب نسب گشته و مصطفی خان بیگدلی که در اواخر دولت نادرشاه بشراکت میرزا مهدی خان منشی صاحب تاریخ نادری ایلچی روم گردید، با دستگاہی که لایق دولت نادرشاه تواند بود، متوجه اسلامبول و بدارالسلام بغداد رسیده، نادر شاه تخت و تاج را بدرود و مهدیخان منشی مورخ مراحتت و مصطفی خان در آنجا متوقف گردیده بود، در جزو مقوی دروغ و نوربخش چراغ بی فروغ شاه مجعول گشته و او را از بغداد برداشته، بکرمان شاهان آورده بود، که بلکه بتدبیر جمعی از پدر گسسته و از مادر رسته، برهنه و گرسه بر سر آن اجتماع و آنشاه مجهول را سرمایهٔ انتفاع سازند. علی مردان خان نیز بمقتضای "الفریق پتشیث بکل حشیش" شاه مربور را مایهٔ استظهار خویش و با خاطر فساد اندیش قبول خدمت شاه درویش نمود. حضرت ظل الهی با سهمگین سیاهی که شیر فلک از اندیشهٔ شمشیر خونریزشان از قرص آفتاب سیر بر سر کشیده و بهرام خون آشام از بیم تیغ انتقامشان بیناه پنجم آسمان خزیده، ارادهٔ قلع ماده و عزم کوتاه دستی علی مردان خان نموده، در ساعتی قرین سعادت و طالعی مقرون بفرخندگی و میمنت خیام گردون مقام و سراپردهٔ انجم احتشام را خارج شهر کشیدند. از بوارق سلاح سواران آهنین قبای پولادی کلاه بارقهٔ مهر و اشعهٔ ماه و شیده شد، از علمهای عالمقام علامات روز قیامت قیام و ماهیچهٔ رایات گردون خرام در منزل ماه مقام نموده، اسبان صبا رفتار و تازیان برق پویسهٔ را هوار بتحریک سواران خونخوار هنجار خدمت را بسرعت باد بهار پیمودند، از خیام فلک تزیین آسمانها بروی زمین کشیده، طبقات زمین از تردد یکه سواران میدان کین و تک و پوی ستوران گوهرین لگام زرین زین برجیده شد، نفود نامعدود درم و دینار و اسلحهٔ فراوان بی شمار و اسبان بادپای برق رفتار بدل سپاه ظفر همراه گشته، عنان اشهب عزم بجانب میدان رزم گشادند. در صحرای کرمانشاهان آن دو بحر سرکش و دو دریای آتش تلاقسی یکدیگر و قطراب این بحار پر شرر و امواج آن

لجهای پر خطر موجب شکستگی کالبد بهادران دلاور گشت. هنگام صبحی که سفینه بی قرین خورشید بمعلمی فرمان دادار داور در این دریای بی منتهای اخضر و این بحر ژرف پهناور بسوی ساحل باختر روان گردید آن دو بحریر تلاطم بجوش و دو دریای پر تصادم در خروش آمده، امواج بلا بچرخ والا و طوفان ابتلا بسپهر اعلی رسید، از میدان ناورد هیجان گرد بگردون تیز گرد و از دشت نبرد ارتفاع دود بفلک لاجورد رفت، نهالهای علمهای بلند بالا از باغ بالا باوج ثریا سر برکشیده، بازهارهلاک جانها و اثمار تاراج خانمانها بارور گردیدند، سرافیل پیشگان نای رزمی نوا سنان صور نوای مهلک آواز دم در دمیدند و عزرائیل منشان خانه برانداز تیغهای جان ستان را از نیام سرکشیدند، در آن صحرا و آن عرصه رستخیز که تنهای سروران آغشته خاک و خون و سرهای گردن کشان آویزه فتراک بود غوغائی شد که یاد از روز محشر و هنگامهای پدید آمد که خبر از جزع اکبر می داد. بعد از حملات کوه فرسای بهادران جانبین و توالی لطمات امواج دریاهاى افواج عسکرین دیگر باره بنیان استواری سپاه علی مردان خان از هم ریخت، مجدداً شیرازه پایداری لشکر مشارالیه از یکدیگر گسیخت، از صولت یلان انتقام کش و صدمه سواران برق پویه برش شکستی افحش چون شکست خاشاک از معارضه آتش بر آن قوم سفلهوش افتاده، فرار و دیگر باره قدم فرسای اوراد نشیب و فراز گشتند و از زلزله دوال طبالان گور که نواز ابواب مسرت بر چهره جانبازان باز شد.

کیفیت محاربه خدیو جم غلام کسری احتشام با آزاد

خان افغان و حقیقت وقایع آن ایام مسرت نشان

زاغ تیره شب سیاه زبان کلک غرایب رقم و کلاغ دل خراش افغان قلم فصاحت شیم در شاخسار ورق برین گونه و باین نسق در فغان می آید و باین حکایت زبان می گشاید که: آزادخان افغان غلیجه یکی از سر دستگان افواج افغان و بعد از تخریب ارکان دولت ابراهیم شاه بنواحی شهر زور رفته، در آنجا مسکن و رفته رفته بعلت معارضه افشار

با یکدیگر و ظهور نفاق فی مابین آنها بر قلعهٔ ارومی مستولی و محل نشیمن خود و سایر خانواری افغان را ماوا و مامن ساخته، فتحعلی خان افشار ارشلو ابواب دوستی بر روی مشارالیه گشوده و بساط یک جهتی در میان انداخته بود. در حالی که علی مردان خان را بعلت اندک طول مدت مرارت زهر شمشیر جهانگیر خدیوود دشمن شکن دوست پذیر از کام جان بیرون رفته، مذاقش حلاوت از چاشنی لشکرکشی پذیرفته، بنحوی که قبل مسطور و مذکور گردید خفاش وار از نور آفتاب بیضای ذات کشور آرای گیتی گشا مخفی بود، در شامگاه فرصت از گوشهٔ اختفا ظهور نموده پر و بالی گشود. چون مهر انور ذات سعادت اثر از سفر مغرب مازندران انصراف و بجانب عراق عطف عنان فرموده، اشعات عالم آرایش از افق مشرق اصفهان طالع و عازم تادیب علی مردان خان گردیدند، مشارالیه از بیم جان و تشویش احوال قرین الخذلان، از آزادخان افغان استمداد و مشارالیه را استدعا بامداد نموده، آزادخان مزبور با هفت هشت هزار نفر افغان و افشار و غیره که در آن هنگام مجتمع ساخته بود بعزم امداد علی مردان خان از ارومی حرکت و بسوی کرمانشاهان نهضت و یک دو سه مرحله باقی بود که باردوی علی مردان خان وارد و ملحق شود که اردوی خدیو کشورگشا بسر وقت علی مردان خان رسیده، کارش را بر وفق تقاضای مردی و مردانگی دیدند. آزادخان افغان بعد از شکست علی مردان خان از آنجا که نزول کرده بود ارادهٔ مراجعت بصوب اماکن و اوطان خود نموده خدیو منصور با لشکر پلنگ غرور شبر زور راه مراجعت را برو بسته، در طریق ممانعت نشسته، آزادخان بوساطت سفرا معروض رای عقده گشا گردانیده که گناه ناکرده و جرم از قوه بفعل نیاورده، گناه این بندهٔ عذر خواه بغیر از اعانت علی مردان خان چیست؟ در شرع مروت گناه ناکرده را مکافات نیست. اگر مقرر شود که لشکر ظفر پرور از طریق ممانعت برخیزند و بمواخذهٔ جرم ناکرده با مشتی عذر خواه نستیزند از شوایب ترک شیوهٔ ستودهٔ مروت پرهیزند و در عرصهٔ آرامش عباد غبار فتنه و فساد نینگیزند و زلال عذب دوستی را بملح اجاج کدورت نیامیزند سزاوار

شیوه، حمیده، مروت و لایق شیمه، کریمه، فتوت خواهد بود. محمد خان و شیخعلی خان زند که از اعیان سلسله، سعادت‌مند و اقربای خدیو خصم‌گیر عدوبند بودند نیز تصدیق سخنان آزاد خان بصلاح اقریست و افتتاح طریق عبور او بهر حال انساب و ترک ممانعت و رفع اصوب، زیرا که ملتزمان موکب مسعود را بحمدالملك المعبود نصرتی چنین روی داده و جفود سعادت نمود را بعنایت عزیزالودود ابواب این فتح مبین بر چهره، مقصود گشاده، ما را با آزادخان بی‌موجبی چکار و چاکران والا را با جماعت افغان بی‌تقصیری چه بازار؟ خدیو منصور از غایت غرور بسخنان ایشان التفات نفرموده و استدعای ایشان را بسمع قبول نشنوده، عساکر منصور را امر بمبالغه در تسدید راه نمودند. آزادخان بضرورت در مقام مدافعه برآمده، از طرفین آتش پیکار شعله‌ور و از جانبین شعله، کارزار خرمن سوز چرخ احضر کشت. بهادران تند خو چون شیر در صید آهو در تک و پو درآمدند. نعره، رعد کوهساری، یعنی فغان کوس رزمی، از کوهه، بختیان کوه کوهان برخاست و باران بهاری یعنی، پیکانهای آبدار، از تیرهای خارا گزار روی زمین را از گل‌های حمرای خون چون صحرای لاله‌زار بیاراست. کشتی پارهای جان‌ها در غرقاب آب تیغ غرق و بارقه، شمشیرهای تابناک کشت زار درونهای پاک را آتش برق گشت. از ابر توپ قیامت آشوب برقی پدید آمد که هر تابشش دوزخی شد تابناک و از غمام تفنگ رعد آهنگ ژاله‌ای فرو بارید که هر دانه‌اش سنگی بآئینه جانهای پاک و از صدمت زلزله، نعره، کره نای کیوان خراش لرزه برین بلند منظر و از صولت و لوله، فغان روئین درای شکست در خم این طاق اخضر افتاد. چون خدیو جمشید شان در آن عهد و زمان افواج جزایر چی و تفنگچی را بیشتر از سایر منظور نظر اشفاق نشان فرموده، ازین رهگذر خاطر اعیان زند را بنا بر استیلای حقد تفرقه، در باره، ترک مخاصمت با آزادخان نیز سخن ایشان را نشنوده بودند، در آن روز در عین ارتفاع نوایر جنگ و شدت قطره افشانی سحاب توپ و تفنگ شیخعلی خان که سرخیل افواج یمین و محمد خان که

با فوجی از بهادران سر مباشرین لشکر ظفر قرین بودند هر دو مرکز خویش را بعمد رها کرده، روی بمرحله نوردی بوادی هزیمت آوردند. از ظهور این کلی فتور سلک انتظام قلب سپاه منظور در شور آمده و آن شورش بر جمیع صفوف جناحین و غیره سرایت کرده، هزیمت بر لشکر افتاد. هر کسی عنان هزیمت بجانب چند گشاده، حضرت ظل اللهی در پری قلعه‌ای اساس نهاده بودند که چشم کیوان درین بلند ایوان حساری برفعت آن ندیده و گوش گردون پیر قلعه‌ای بحصانت و رزانت آن نشنیده بود. بعد از شکست مزبور بقلعه مذکور توجه فرمود. اساس انتظام و استحکام از هرگونه بر پا کرده، شیخعلی خان و محمد خان را با بعضی از هوا داران دولت جاویدان بجهت حراست و حفظ قلعه متوقف فرموده، خود و ظهیرالدوله محمد صادق خان برادر با گروهی از بهادران دلاور که ملتزم رکاب فلک فرسا می‌بودند بمصوب دارالسلطنه اصفهان عنان یکران گشودند. چون در اوایل حال که دارالسلطنه اصفهان مفتوح غازیان نصره مال و موضع تمهید بساط جاه و جلال گشت یک دو سه نفر از ارادل آن خطه ارم مثال مدخلی در امور دیوان و راهی بحضرت سلطان بهم رسانیدند بعلت رذالت و خیانت و اضرار و اذیت بسیاری از ایشان بمسلمانان رسیده شجره خبیثه ذاتشان متفرع بفروع تضییع نفوس و نوامیس اکثری از وضع و شریف گردیده بود عامه خلایق از کوچک و بزرگ و کافه فرق از تازی و ترک ازدحام نموده، چون قصه شکست بندگان ظل اللهی منتشر گردید و هر فردی از افراد سگان اصفهان از حقیقت آن واقعه مخبر گردیدند و عامه خلایق از کوچک و بزرگ ازدحام نموده، چهار پنج نفر از آن گونه اشرار نابکار را بهجوم عام مقتول گردانیده، بسزای سوء اعمال رسانیده بودند. در روزی که در ظاهر اصفهان از ظهور طلایع موبک شوکت و شان خدیو جهان خیر یافته، فوجی از اعیان ولایت که باستقبال موبک منصور شتافته بودند، در خارج شهر بسزای خود بفرمان قضا جریان قتل آمده بودند. موبک سعادت کوب وارد شهر و چند روز توقف و چون دارالسلطنه مزبور مکان جمع‌آوری لشکر و سرانجام حشم و حشر بود بسوی الکای فارس عطف عنان

عزم فرمودند. آزادخان بعد از وقوع فتح جنان، که بتقدیر قادر مستعان بی‌امیدی او را روی داده، ابواب آن نعمت بی‌کران بدون کلید بر چهرهٔ احوال او گشاده، مرحله بمرحله وارد قلمرو انتظام مهام ملک و دولت تازه و نو پرداخته و قلعهٔ پری را محصور ساخته، بعد از آنکه زمان محاصره بامتداد انجامید و اوان خودداری محصورین طول کشیده و علامت نقصان ظاهر گردید، مستحفظین قلعه نظر بصلاح حال بمصالحه راغب گشته، آزادخان باجرای یمین و انعقاد مواثیق متین آن شیران حصاری و نهنگان دریای پایداری را بدام آورده، آن قلعهٔ محکم اساس که سطح مقعر بروجش با محدب فلک مماس و زحل نور از آتش دیدبانش اقتباس نموده بود مفتوح او شد. چندان خزاین سیم و زر و درجهای یواقیب احمر و قطعههای لعل فروزنده تر از خورشید خاور و رشتههای ارزندهٔ گوهر و زرینهٔ مکمل باقسام جواهر و انواع نفایس دیگر از حد و حصر و تخمین افزون تر بتصرف آزادخان در آمده، شیخعلی خان و محمد خان و سایر اعیان و اعظام آن سلسلهٔ جلیله را با والدهٔ ماجدهٔ حضرت ظل‌الله و سایر خانه کوچ که در قلعهٔ مزبور بودند بطریق حبس و بند و قید و اغلال اثقال مستحکم روانهٔ قلعهٔ ارومی و علم خان افغان را با فوجی کثیر و لشکری غفیر از سپاه افغان و غیره مستحفظ ایشان نموده، بانجام مهام قلمروو سایر ولایات عراق عنان عزیمت بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان، اساس دولت و اسباب سلطنت و جلالت درچیده، در اردوی او جمعیتی منعقد گردیده که شمارش از قوهٔ عارضان اوهام بیرون و تعدادش از اعداد انجم افزون بود. افاغنه را بر اهل ولایت و سپاهی و رعیت تسلطی فزون از حد اعتدال بهم رسید. وضع و شریف و قوی و ضعیف لگد کوب سم عناد و پایمال جور و جفاشان گردیدند. بجهت براق سپاهی و لشکر و زینت و زیور تفتنگچی و جزایر چی طلا را برطل و من و ذرع گرفتند و شورش و فزع پدید آمده، از نوایب جفا در آزار و بشداید بلا گرفتار بودند.

ذکر مراجعت حضرت ظل الله از الکای فارس
بجانب عراق و شکست آزاد خان در قمشه
و گشته شدن اسکندر خان

فارس مضمار فصاحت و بیکه تاز میدان بلاغت یعنی خامه، قصیحه، نگار و کلک گوهر بار نگارنده، این افسانه، مسرت فرسا و گزارنده، این حکایت غم افزا می‌گردد که: قیل از این معروض رای اصحاب نکته داسی گردیده بود و بعرض دانایان دقایق معانی رسیده که جناب ظل‌اللهی بعد از آنکه مستورات احکام قضا از پرده، خفا ظهور و در جنگ آزادخان و رزم افغان شکست بر سپاه خدیو منصور افتاد عنان بصوب نزهت آباد اصفهان تافته و در آن خطه، بهشت نشان نیز مجال توقف نیافته، بجانب الکای دلگشای فارس شتافتند. صالح خان بیات که علی مردان خان بختیاری بعد از حرکت و خروج از فارس مجدداً او را ایالت و امارت داده، قبض و بسط الکای مزبور را دیگر باره در کف اختیار او نهاده بود، مشارالیه هاشم خان نام بیات را که یکی از جمله توابعین جزء او بود بنیابت خویش در شیراز گذاشته، رایت جلالت بصوب گرمسیرات افراشته بود. هاشم خان مزبور از متابعت و ملازمت خان تخلص و در حصار خود سری توقف و با لشکر و رعیت آغاز تلافی نمود، بازوی خودداری گشوده بود. چون در موکب مسعود آن برگزیده، حضرت معبود بجز سواری معدود مهیا و موجود نبود تسخیر و تصرف شیراز در موقف تأخیر و تعطیل ماند. حضرت گیتی مدار متوکل بجانب جناب اقدس باری و در سهایت شوق و امیدواری از حضرت دادار داور باری و از جناب حیدر صفدر مددکاری طلبیده و مهبیای جنگ و پیکار و مستعد رزم و کارزار آزادخان و سپاه کینه خواه افغان گردیدند و بعزم مراجعت از فارس رایات کردون آیات را بر فلک اعلیٰ برکشیدند و بیای باد پای آهو خرام مرحله نور دیدند. تا قصبه، قمشه که از نواحی اصفهان و نه فرسخی آن خطه، فردوس نشانست محل نزول مواکب سعادت مشمول گردید. اهالی قمشه بنا بر رعایت حقوق ولی نعمت دیرین ابواب اخلاصندای

گشاده، در معرض فرمان برداری ایستادند. آزاد خان لشکری انبوه و سپاهی با شکوه بمقابله، ایشان فرستاده، ابواب گیر و دار از طرفین بر روی مبارزان گشاده، شمشیرهای خونریز از غلاف و بهادران ضیفم نشان پر ستیز بمیدان مصاف درآمدند. دست سنان بگرفتن جان دلیران دراز و عقاب تیز بصید تذروان ارواح یلان دلیر از آشیان کمان در پرواز شد. اسکندر خان برادر امی آن حضرت که آیتی بود از آسمان شجاعت نازل و شیر فلک را از هیبت حمله، جهانسوزش هراس در دل، تیغ خمیده‌اش در چرخ جلالت غره، شهر نصره را هلال و از افق شمشیرش مستظهران حمایتش را صبح امید روشن، بر اشهب سبک گام صرصر خرام برآمده، بر آن گروه انبوه حمله آور و بهر حمله جمعی را در وادی هلاک بی سپر ساخته، بسیاری از لشکر و یکه تازان میدان نبرد کین از پشت زین بر روی زمین انداخت. یک جهان لشکر و سپاه از مصافش چون از مصاف شیر، روباه بعزلتگاه انهزام پناه برده، آن یکه تاز میدان دلیری با تن تنها آنها را تعاقب نموده، تا موضعی موسوم بار خیلی پنج فرسنگی اصفهان از عقب آن قوم قرین‌الخدلان تاخت. تا موضع مزبور که مشتمل بر دره، تنگ دراز پرنشیب و فراز نامردی از لشکر دشمنان در عقب سنگی پنهان گلوله بجانب آن شهسوار میدان شوکت و شان افکنده و او را از صدر زین بزمین افکنده، چون نونهال بار آور از پای افتاده، از صدمه، صرصر بر زمین انداخت و عزلتگاه خاک و خلوت خانه، مفاک را جایگاه آن سرو نوخیز ساخت و چون حضرت ظل‌الله را نسبت ببرادر محبتی مفرط و طبع همایونش از مشاهده، دیدار او منبسط بود از وقوع آن قضیه بغایت آزرده‌خاطر و سنوح آن سانحه جنابش را حیرت بخش باطن و ظاهر گشته و خاطر خطیرشان از فرط آزرده‌گی در تدابیر امور جنگ و فکر و کوشش نام و ننگ برگزیده، شوریدگی خاطر خطیر بر افواج لشکر اثر و پریشانی ضمیر منیر نظم سپاه را از زلف سپاه دلیر پریشان تر کرده، پای از میدان نام و ننگ و دست از استعمال آلات جنگ برداشته، روی براه بیابان و سربردشت بی پایان

گذاشته و با معدودی از جان سپاران رکاب سعادت انتساب متوجه چهار محال و راه نورد صحاری و جبال و از آنجا بعضی از توابع کوه گیلویه مرور نموده، عنان بصوب خرم آباد گشودند. خانواری ایلات که بعلت تسلط آزادخان مرحله پیمای کوه و بیابان بودند از توابع کرمانشاهان و پشت کوه تا بادرائی و باد غائی و سد مره و اقصی سرحدات فیلی وجود مسعود آن حضرت را طفیلی گشته، باستظهار مقدم میمون و استبشار موکب همایون از هر کوی و برزن و هر گوشه که ماوی و مسکن نموده بودند در ظل ظلیل رایات ظفر آیات جمع و جملگی پروانه آن فروزنده شمع گشتند و از قضایای نوادر غرایب و وقایع بدایع اعجب العجایب آنکه بنحوی که قبل نگاشته، کلک بدایع نگار شعبده کار گردیده رؤسا و عظمای زند که همگی هفده نفر از خرد و بزرگ آن سلسله سعادتمند با جمعی کثیر زنان و نسوان و اطفال بحکم آزاد خان مقید با غلال روانه، ارومی و علم خان افغان با هزار سوار از لشکر بجهت محافظت با ایشان همراه، پیوسته از احوال آنها آگاه بودند. در حین نزول بمنزلی از منازل نسوان آن طایفه مجاهد مقاتل بتدبیری خود را بمردان رسانیده و قیود ایشان را شکسته، بندهای محکم را گسسته و یک قبضه سلاح شکسته بسته را برداشتند و روی جلالت بعلم خان گذاشتند. بعد از زوال آفتاب که آغاز زوال آفتاب عمر علم خان بود آن مخدول مردود از خواب راحت بیدار و از مستی منام هشیار گردیده، از خیمه خویش بیرون خرامیده که آن دو پیک اجل مسرع و مستعجل بسر وقت او رسیده، منوجه اتمام کارش گردیدند و سایر نهنگان دریای جلادت بطریق عادت شروع بدار و گیر لشکریان علم خان و قتل جماعت افغان کرده، جمیع آن گروه جمعی مقتول و برخی مخدول بهر طرف پراکنده شد. اموال و اسباب علم خان و سپاه افغان را برداشته، تا خانه کوچ سلسله علییه زند روی براه سلامت گذاشته، در نواحی بروجرد بموکب والا پیوستند.

در بیان جدال خدیو کشور جلال با عبدالله خان و

شکست یافتن او از سپاه ظفر توأمان

بنحوی که شیرین زبان مرتب بیان قلم بلاغت توأم در خرم آباد ورق خرم و شادان بتقریر قضیه و داستان رطب اللسان گردید موکب سعید بقصبه خرم آباد رسید. از استیلای آزاد خان خانواری ایلات که در اقصی جهات بودند بموکب همایون پیوستند و جمهور دهاقین آن ولایت در ظل حمایت و سایه عاطفت آن حضرت از تسلط اهل عدوان و اندیشه افغان رستند. در آن هنگام موسم سردی دی و بهمن و وقت رنگ زردی گلزار و گلشن بود. دلاوران جویبار را از آب منجمد زره ها در برو دلیران شاخسار را از پارهای یخ مفرهای فولاد بر سر، تیغ تیز صرصر برد نوجوانان اشجار را در سر افشانی و شمشیر بران باد سرد تازه نهالان شاخسار را بیم زندگانی، کره اشیر مزاج ز مهریر گرفته، آتش سوزنده را نام حرارت از یاد رفته، از صولت سرما خونها در عروق ابدان منجمده، از رطوبت هوا رطوبت در شرائین اجساد منعقد، ابر بهمنی بر بساط کوه و بیابان کافور بیز و سحاب شباطی از مجاری سهل و جبل سیل انگیز در موسمی چنان سرد و هنگام اشتداد برف و برد آزاد خان چون از توجه موکب ظفر بنیاد بجانب خرم آباد مطلع گردید یکی از سرداران لشکر خود را موسوم بعبدالله خان سردار با لشکری پر کین و سپاهی سهمگین بمقابله حضرت ظل الهی تعیین نمود. لشکر مزبور بنواحی بروجرد رسیده، خدیو منصور از این معنی مطلع گردیده، از قصبه خرم آباد رفع الویه شوکت و استعداد، تلاقی عسکرین اتفاق افتاده، مبارزان دو جانب یکدیگر تاختند و دلیران آن دو طرف غلغله در گنبد گردون انداختند. دستها بغارت جانها گشوده و گوی سرها بچوگان شمشیر ربوده. کالبدها در زیر سم اسبها فرسوده شد. زور بازوی مردان مصاف و بلارک تارک شکاف بکار و در باغ میدان نهالشان را میوه اجل بسیار آمد. مردان که میدان نبرد را حمله دامادی و روزهای جنگ را ایام شادی می شمردند کوشش های مردانه آغاز نهادند و مجاهدان عرصه جان ستانی که بجای

ساغر راج ریحانی با کاسه، سرها خون ارعوی می خوردند با تن خویش داد باده آشامی دادند. نعره، رزمی نای بگوش یلان رزم آزمای خوشتر از نوای نای سور، فغان روئین درای بمسامع بهادران آهن خای فرح فزای تر از آهنگ سرور شد. عبدالله خان را از صدمات حملات بهادران پای طاقت و توان سست گشته و از بیرون بردن جان و سر کارش درست شد.

بیان وقایع سال فرخنده فال خجسته بال

بارس نیل مطابق ۱۱۶۷

سیر اعظم و عطیه بخش عالم و صدر نشین عرصه، این نیلگون خیم در چمن مکمن نطفه، اعتدال خیام اشعات و سرادقات انوار برافراشته و نگارنده، صفحات کون مکان و طرازنده، انواع باغ و بیستان در ساحت باغ و فضای راغ با کلک قوای ربیع صد هزار نقش بدیع بگاشت. سپهدار فروردین سرادقات رنگارنگ اقسام ریاحین را در ساحت چمن برکتیده و لشکر آرای بهمن در عرصه، چمن اسباب جلالت را که فرو چیده بود برجیده، افغان قمری از فراز سرو و چنار و آواز هزار از اوج شاخسار برخاست و مشاطه، اردی بهشت در خلوت سرای باغ و کشت رخسار شاهدان و چهره، دلبران گلهای مشکین کلاله را بغارت غازه، صنعت و گلگونه، صفت بیاراست. لشکر بهمن از عرصه، چمن بر اشهب صرصر برنشسته، عنان جانب کوهستان هزیمت گشودند و سیاه تباط بساط انبساط از ساحت جانفزای باغ و بیستان برجیده، مراحل مهاجرت را می پیمودند. محفل عید و بزم جشن سعید در چمنهای سیلاخور ترتیب و بکاربندی پیشه‌وران صاحب صنعت ریب و زینت یافته، خلاع رنگین و شیاب نگارین برو دوش سران لشکر را تزیین نمود. آزادخان ایندقعه لشکری خونخوار و سپاهی افزون از شمار عرض دیده، تدارکات شایسته باهتمام وکلای دیوان بجهت ایشان سرانجام کرده، فتحعلی خان افشار را که در دولت او مدارالیه و مشارالیه بود با جمعی کثیر از سرکردگان و سرداران ازبک و افغان بمقابله و مقاتله، حضرت ظل‌اللهی تعیین و روانه نمود و در موضعی موسوم بدوآب من

توابع سیلاخور آن دو کوه خارا و دو سد پا بر جای در برابر یکدیگر ایستاده، چشم براه انتظار وقت گشادند. همگام صباحی که خسرو فلک اقلیم چهارم بعزم مقابله لشکر اختر و انجم پای برکاب اشقر این گردنده ظارم نهاد و در وسعت این سبز میدان شقه زرین رایات اشعات و پرچم رنگین اعلام انوار را از هم گشاده، دلیران میدان ستیر چون شیر خونریز دندان خونخواری تیز کرده، روی کینه جوئی بیک دیگر آوردند. علمهای بلند بالا چون بتان و رعنا قدان بزیبائی آراستند و سنانهای جان ستان چون نیکوان آفت جان بعزم فتنه جوئی برخاستند. کمانهای دلیران تندخو چون ابروی دلجوی بتان زیبا روی تیر افکنی آغاز نهادند و کمندهای ازدها آسا چون زلف بر چین و جعد مشکین پریر خان بی مهر و کین بازوی مرد افگنی گشادند. خنجرهای بران چون دشنه مژگان سیاه چشمان بسینه مبارزان آغاز کاوش و سیل خون از چشمه‌های چشمهای سوکواران تراوش کرد. تیغ‌های بی دریغ بلان رزم جوی چون شمشیر غمزه جادوی نازنینان آتش خوی چاک سینها را تا بکمر آورد. عقابان تیرها از آشیانه‌های کمانها سرگرم پرندگی و بمخلب و منقار بیکان تیزبال پیر ریز تذروان زندگی گشتند و سهام گردون خرام چون تیر دعای مستجاب از آسمان برگذشتند. زبانه آتش دوزخ از دهان توپ زندگانی بهنگام عمر و جوانی بسر آمد. عرصه جنگ بر بلان جنگ جو تنگ و نامهای نام آوران میدل بنگ شد. چون کوچ و حرم حضرت ظل‌اللهی و سایر مقربان درگاه آسمان جاه در همه جا بوده، محکمه‌ای نداشتند که محل توقف کوچ و منسوبان صغیر و کبیر و موجب اطمینان ضمیر منیر و تسلی خاطر بهادران دلیر تواند بود. این معنی باعث سستی لشکر و مورث بی‌دست و پائی یلان فرمانیر گردیده، دست از کار کشیدند. حضرت ظل‌الله شکر پناه جزئی حرم و عورات و نسوان سلسله جلیله زند و سایر کوچ یلان فیروزمند را بیپیش انداختند، خود و معدودی سوار از ملتزمان رکاب میمنت انتساب که برحا بودند از عقب با عورات روان و سپری از آهس و فسولاد بعقب سر نسوان و پیشروی دشمنان

بسته، بجانب کوهسار کوه گیلویه عنان گشای یکران شدند. سردار آزادخان و لشکریان از یک و افغان آغاز تعاقب، در تعاقب لازمه، تعصب نموده، مراحل طریق را گام در گام اهل هزیمت می‌پیمودند. حضرت ظل‌اللهی دلیران طایفه، علیه، زند و سایر بهادران فیروزمند بنحو مسطورعورات از پیش روانه و خود سر راه بر تعاقب کردگان گرفته، راه آنها را چون کوه خارا می‌بستند و سر و دست بگرز و تیغ می‌خستند. تا عورات و نسوان مسافتی بعید می‌پیمودند، بهادران ستوده باز بجنگ گریز و لازمه، شیر و آواز خویشتن را بفرزند و زن می‌رسانیدند. چندین مرحله از شوامخ جبال و مسالک تلال بدین منوال پایان می‌رسید و فراز و نشیب بسیار بآن هنجار نوردیده می‌گردید، تا خود و متعلقان و عورات و نسوان از اصول بلیات مجموعی از آن بلیه رهائی یافته، از جبال کوه گیلویه عبور و بتواضع فهلیان مرور و از آنجا بکازرون شتافتند. محمد خان زند در آن سفر از مواکب خدیو فیروزمند تخلف و بجانب نواحی کرمانشاهان توجه و از آنجا بجبال بختیاری و باردوی علی مردان خان رفته، از غرایب وقایع و نوادر قضایا اینکه در حالتی که با تن تنها در بزم علی مردان خان تشسته، ورشته، الفت و پیوند صحبت پیوسته بود، خنجر دلیری آخته علی مردان خان را مقتول ساخت و بصحت و سلامت از میان آن ازدحام بیرون رفته، در کرمانشاهان رخت توقف انداخت.

ذکر توجه آزادخان بساحت فارس و شکست

یافتن از قهرمان جم اساس در نواحی چشت

سرو آزاد قلم فصاحت شیم عرصه آرای چمن صفحه می‌گردد که چون آزادخان مسموع داشت که رایات ظفر مفرون و اعلام نصره نمون آن برگزیده، حضرت بیچون در ساحت بهشت مساحت کازرون سر باوج گردنده گردون کشیده، موکب مسعود وجود سعادت نمود از افق آن ولایت طالع گردیده است، یقین دانست که در اندک‌زمانی و فرصتی از اقتباس انوار تفضلات قادر مستعان آن اختر فروزان آفتابی خواهد شد نور بخش عوالم امکان و در کمتر زمانی آن هلال غره

اقبال بدری خواهد گشت از تابش او روشن شبهای تیره، امیدواران، در مقام چاره و علاج و کار مختل خود را در تدبیر رواج برآمده، بعزم فارس و اصفهان حرکت و رفع الویه، شوکت نموده، قدم جسارت بصوب فارس کشید. حضرت ظل‌اللهی از کازرون بجانب چشت که از توابع گرمسیرات فارسست میل و اهالی آنجا استقبال آن سرور اشیا نموده، هر خشت از انوار التفات آن حضرت آفتابی شد تابنده و هر ذره خاک آن صحرا و آن کشت از اشعات آفتاب توجه آن جناب ماهی شد فروزنده، آزادخان بنحو تفر قلم دو زبان مراحل راه را پیموده، وارد شیراز و در آن خطه، بر تراز تمهید بساط اجلال و اعزاز نموده و از آنجا اراده، مقابله، لشکر ظفرپرور کرده، عنان جلالت بصوب چشت گشوده، چون شوارع چشت مشتملست بر مضایق صعب سخت و نشیبی پر کوه و کتل و پشته و تل حضرت ظل‌اللهی تفنگچیان دشتسانی را که چهار هزار نفر بمعسکر نصره اثر پیوستند که ذره را در هوا و کوب را در سما می‌زدند امر فرمود که مضایق طریق و معابر دقیق را گرفته، شیران زند و دلیران فیروزمند نیز چون شیران آشفته بر اسبان ازدهاوش و هیونان چون آتش سوار و آغاز گیر و دار و لشکریان آزادخان بمعابر مضیقه درآمده، تفنگچیان مزبور مهره، بلا انگیخته و از ابر آتش بار دود ژاله، عنا ریخته، از صدمات آن قلیل مردم آن قلمزم پر تلاطم متفرق و تقدیر الهی بهدم بنیان آن لشکر متعلق شد. آزادخان با احوال پریشان بصوب شیراز عنان تاخته و در آنجا نیز مجال توقف نیافته، حکومت شیراز را کرة بعد اخیری بصالح خان بیات گذاشت و خود بان وضعی که از فساد ماده، مستولی بر شخص دولتش عارض شده بود راه بجانب اصفهان برداشت. خدیو منصور از محل مذکور اعلائی اعلام شوکت و غرور و امور گرمسیرات بقدر وفور فیصل و بهادران فیل توان شیر زور با خاطر قرین مسرت و سرور بعزم قلعه و تسخیر شیراز مرحله پیمای نشیب و فراز شدند. صالح خان ابواب قلعه را بسته، با خاطری خسته و دلی شکسته، در حصار خودداری نشست و باعتقاد خود از بیم حان رسته، رشته، عمر خود را در حقیقت گسسته،

لشکر سیل شتاب کوه درنگ و جان بازان میدان نام و ننگ اطراف قلعه را فرو بسته، بهادران منصور جنگ با آتش افشانی توپ قلعه را گرد از بنیاد و اهل قلعه را دود از نهاد بر آوردند. بمحض گیر و دار اول آن قلعه گردون محل بتسخیر شیران بیشهء جدل و کار صالح خان بیک باره مختل و مضطرب، بتعجیل بامید علاچی دلیران منصور را مستقبل و در حوالی شاه میر علی حمزه گرفتار جنگ اجل شیخعلی خان باورسیده، بضرب چوب دستی کارش را با تمام رسانیده، خطهء شیراز که الحق شهریست رخسار عروسان ممالک را طراز موقوف موکب لام الاعزاز و ابواب آن قلعه بهجت پرور محنت پرداز بر رخسار بندگان درگاه فلک انبار بمقالید نصره بازو نسایم الطاف خدیو گردن فراز بر احوال وضع و شریف در اهتزاز شد. صغیر و کبیر آن ملک دل پذیر بشرف عتبه بوسی حضرت آسمان نظیر شتافته، هریک در خورد خویش نعمای بیش از پیش یافتند.

بیان سال همایون فال توشقان ثیل مطابق ۱۱۶۸

هنگام بهار جهان آرا و نوبت نضارت کوه و صحرا در رسید و وقت شکفتگی گلها و طراوت چمنهای خضرا گردید. لشکر آرای هوای بهار و سپهدار نسیم آزار بجهت تمشیت گرمسیرات گلزار از دار الملک کمون بیرون تاخته، خدیو جهان گشای فروردین با سپاه رنگین ازهار و ریاحین بجهت انتظام خطهء چمن و ضبط امصار باغ و گلشن سرادقات سنجاب سحاب و خیام امر مشکین طناب را در دارالعلم شیراز از بطون کمون بر فراز کوه و هامون ظهور و بروز کشید. غلغل بلبل و هزار و نغمهء چکاوک و سار از عرصهء گلزار و از فراز شاخسار برخاست و بساط با انبساط لاله و گل و جلباب پرنیان و کمخاب سبزه و سنبل دامان پشته و تل و کنار سهل و جبل را بخوش ترین وضعی بیاراست.

از گل و سبزه باغ و دشت ستوه	لاله در لاله کوه اندر کوه
کوه مینا و دشت مینا رنگ	کوه با دشت پرنیان فرنگ
گل چوشنجر فوسبزه چون زنگار	لعل و فیروزه رسته از گلزار

بطراحی نگارندگان محفل طراز ترتیب بزمی خوش و بساطی زینت و زیب یافته، صنایع اطلس و خنارا و انبارهای زر بفت و دیبا بمصرف خلاع سرداران سیاه و چاکران حضرت آسمان جاه خالی و تهی شد. چون خطه لار که از گرمسیرات اوسع و محصولات آن از دیگر ولایات انفع و مردم بلده و بلوکاتش در امور تفنگ اندازی سرآمد دهور و در رسوم آتش بازی مشهور عصر، نصیر خان لاری در ولایات مزبور استقلال بهم رسانیده و گروهی از تفنگچیان شرر انداز و کمانداران آتشبار را مجتمع گردانیده، خود سری آغاز و درهای مخالفت را فراز کرد. چون تائید کارکنان قضا و تاثیر طالع گیتی گشا امور ملک را نظام و مهام دولت را انتظام آمد، تنظیم مدار خطه لار وجهه همت چاکران آستان گیتی مدار گردیده، بامر و الا بهادران معسکر نصره پیرا رخت سفر بصفای صحرا و اسباب ظفر بدشت غبرا کشیدند. شاهدان رایات فتح آیات طره‌های پرپیچ و خم شقه و پرچم را بر باد دادند و عروسان هیونان با روش بوق دست زنان و پای کوبان رقص نشاط آغاز نهادند. کوه پاره‌های کوسهای رؤس را بر پشت کوه پیکران قوایم درشت یعنی اشتران پشته پشت بستند. از غریدن رعد کوس ار کوهسار پشت ستوران شمس بنیاد طاق سپهر سندروس و ارکان حصار فلک آبنوس شکستند. کوه و کمر از هجوم چشم و حشر سپاه و روز روشن از گرد و غبار تیره‌تر از شامگاه شد. موکب جهان طراز باجلال و اعزاز از شهر بند شیراز بیرون و اهل اردوی گردون نمون و پیروان موکب همایون با اختری سعد و میمون توجه بجانب هامون نمودند. از دارالعلم شیراز تا خطه لار مرحله بمرحله صیدا فکن و شکار انداز سیر و از سعادت خیر لازم‌القدم آسمان برین را رشک برین دیرینه دیر آمد. اعزه و اعیان گرمسیرات منزل بمنزل استسعاد زیارت آستان قبض شامل را حاصل، منافع و موافق بمراسم خدمت‌گزاری شایق و پیش‌کشیهای لایق می‌کشیدند. چون خطه لار عقابان ظفر جناح رایات فتاح را مطار و ساحت آن بلده بهشت مدار اردوی فلک آثار را محل قرار گشت نصیرخان لاری بنا بر این بقلعه‌ای که در یک جانب شهر در موضعی

مرتفع واقع و در حین قضا یا دخول بیگانه را فی الجمله مانع و صدمت یورش را بقدر امکان دافعت پناه برده، شهر لار را با جمیع سکان فرو گذاشت. اهل شهر اولیای دولت قاهره را بتحت فرمان قضا مظاهره درآمده، ارکان و اعیان بتقبیل آستان کروبیان مکان شتافتند و از جنبه سائی عتبه علیه شرف سرافرازی و رتبه سربلندی حقیقی و مجازی و فیض مباحات میان فارسی و تازی یافتند. نارین قلعه لار که از ارتفاع جدار الیف سماک و خلیف افلاک بود و بر فرازش آتش دیدبان را از جرم کیوان کس فرق نمی توانست نمود اردوی جهان گشا را نقطه بسیط و محاط و محیط گشته، دوسه دفعه نوایر جدال فی مابین اشتعال و اسباب فتح و ظفر بچاکران آستان سدره مثال انتقال یافته، نصیرخان که مردی فرزانه و صاحب تدابیر عاقلانه بود چون آثار غلبه از جانب خدیو کشور اقبال و علامت ضعف در ظاهر و باطن احوال خویش ملاحظه نمود در مقام اصلاح و ابواب تدبیر را در صدد افتتاح برآمده، واسطه امنای خویش معروض رای معدلت کیش گردانید که: این بنده دیرینه بعلت اینکه تا بحال از زیارت آستان سدره مثال تقاعد ورزیده و تا کنون در سلک جان سپاران سده گردون نمون منخرط نگردیده منفعل و سرافکنده و خجلت زده و شرمنده است، اگر خدیو کشورگشای اقبال از ترک محاصره برین چاکران اخلاص مآل منت نهند و فدویان جان سپار را فرمان مراجعت دهند این اخلاص مند از بیم غلطو اندیشه مطمئن و خرسند گردیده، هنجار دربار عرش وقار را بی پای امید نوردیده، در هر جا و هر مکان که فرمان واجب الاذعان شرف صدور یابد بجز بساط بوسی محفل ارم مشاکل مستسعد و بساط خدمت گزاری بعنایت الله العزیز الباری ممهد شود. چون در آن زمان هنگام حدت هوا و غایت گرما و نوایب افروختگی کوه و صحرا و فضای گرمسیر چون عرصه کره، اثیر سوزنده و هوای آن ولایت چون آه سوزان از تاب هوا فروزنده تر بود اهالی اردوی نصره پرور را که اکثر پروده هوای سرد و خو کرده برف و برد بودند توطن و توقف در آن زمین پر تف ممکن نمی بود و حضرت جم قدر کسری

شان نظر باینکه امور کلیه در پیش و ارادهٔ کشور گیری مکنون خطر صلاح اندیش بنصیر خان ایفا و بعهد او اکتفا فرموده، پیشکش های مرسوله را قبول و مطالب مشارالیه را قرین انجام مامول و لوازم لطف و عنایت دربارۂ او معمول فرمودند. اردوی گیتی گشا بامر خدیو کشور آرا در طریق مراجعت مرحله نورد کوه و صحرا و در مناہج شیراز راه پیما شدند. در مبارکترین ساعتی از ساعت اعلام گردون درجات بدان ملک عدیم البدیل انتقال و تحویل یافته، ساحت آن خطهٔ بهشت عدیل از سعادت موکب جلال صاحب مرتبهٔ جلیل و اشفاق خاطر خطیر شامل حال عزیز و ذلیل گشت.

ذکر ورود موکب مسعود باصفهان و طغیان جماعت

گرمسیری در آن خطهٔ فردوس نشان

چون آزادخان را مسموع و اخبار صحیحه از اطراف بجانب او مرفوع شده بود که خدیو رستم نبرد بهمن مصاف از سفر لار انصراف و در آستان ملایک مطاف لشکرهای فراوان از جهات و اطراف اجتماع و سپاه بی کران خالی از گزاف در حضرت آسمان شان سایه نشین اکناف و عازم سفر عراق و بر آن عزم جازم، در تدارک بساق می باشند و کذلک از جانب دارالمرز مازندران در خصوص استعداد محمد حسن خان و عزیمت او بحرکت اخبار صحیحه شنیده و در نزد او بتواتر رسیده بود از آنجا که مشارالیه از جانب قهرمانان عدوبند بهادران زند اندیشمند و ناخرسند بود و کیف که در میان دو بحر سرکش و دو دریای آتش توقف تواند نمود، صلاح خود را در حرکت بصوب آذربایجان دید و عنان عزیمت بدان صوب منعطف و زمام توجه بدان جانب منصرف گردانید. قهرمان کشور لطف و مرحمت بمقتضای عزیمت خاطر والا همت از دارالعلم شیراز حرکت و رایت فتح آیت بجانب اصفهان و از فیض قدوم با سعادت و مقدم لازم - المسرت ساحت وسیع المساحت اصفهان بهشت برین را غیرت و رشک فرمای ارم و جنت گشت. وضع و شریف، نا فروالیف، قوی

و ضعیف در حضرت فلک ردیف و در درگاه جهانیان مطیف اجتماع نموده، از شرایف الطاف و جلال اعطاف آن جناب هریک بحظی وافر منجلی شدند. از اهتزاز نسیم مروت و فتوت آن جناب گلهای حصول مرام و ریاحین و صول مراد در سرا بوستان احوال همگی شکافت و تحریک صبای مرحمت و شفقت خس و خار جور و بیداد از گلشن سرای حال جمهور رفت. جهان پیر دیگر بار جوانی یافت و گردون گردنده از شیوه قدیم خویش یعنی آزدن دلهای ریش رخ برتافت. از سوانح حیرت افزا اینکه در ایام توقف اصفهان چریک گرمسیری و تفنگچیان فراسی که ملازم موکب مسعود و معسکر نصره نمود بودند در محوطه شهر اصفهان آغاز عصیان کرده، رو بوادی طغیان آوردند و همگی در محلهای جمعیت نمودند و بام خانها را سنگر و دست بتفنگ اندازی گشودند. حضرت ظرالله گیتی پناه افواج سپاه ظفر همراه را دسته بدسته همراه، باطراف محلات که محل جمعیت آنها بود تعیین و لشکر فتح آئین نیز بر فراز بلندیها برآمده و اطراف بامها را سنگر کرده، شور نشور در قصور اعتصام آنها پدید و آتش آشوب و غوغا و شعله فتنه و بلا باوج چرخ والا رسید. چندی در شهر این فتنه در کار و در کوی و محله این غوغا گرم و از طرفین گیر و دار در کار بود. تا بالاخره برهنمونی خرد خرده بین و دلالت عقل صلاح گزین بروعسای آن حضرت فلک رفعت توسل و برحمت و رفقت قهرمان قدر قدرت توکل کرده، روی نیاز بدرگاه جهان طراز آوردند. در چنین هنگامی که لشکر اینگونه فساد و مملکت را فتور کلی در بنیاد بهم رسیده و قضای جان آشوب حادث گردیده بود خبر رسید که محمد حسن خان با سپاه گران و لشکر بی پایان از الکای مازندران حرکت و بجانب عراق نهضت و تصمیم عزیمت نموده است.

وقایع احوال محمد حسن خان قاجار و جنگ او

با شیخعلی خان در سنجان کزاز و شکست

سپاه نصره طراز

افغان هزار دستان قلم معجز بیان چگونگی داستان را بدین گونه مسموع از باب نکته دانی می‌گرداند؛ در حالتی که قضیه قتل نادری وقوع یافت و هر فردی از افراد ملتزمان اردوی فتنه جوی آن پادشاه تند خو بجائی رسید از آن جمله احمد بیک افغان که از بزرگ زادگان طایفه ابدالی و لشکر را نسبت بخانواده او نسبت پیر و مریدی بود در آن وقت در سلک یساولان حضرت نادری انسلاک داشت، فوجی از افغان ابدالی را که در آنجا حضور داشتند با خود برداشته، سوی جانب قندهار الی زمین داور و آن زمین و آن نواحی شتافت و در فراه خزانۀ شاهی را که از وجوه دیوانی ممالک موضوعه هند حمل و نقل بکلات می‌نمودند ملاقات و آن کلی مبلغ بوجهی بلغ بتصرف او درآمده بود و در قندهار فوجی کثیر و بی‌شمار از هر جا و از هر دیار بر سر او جمعیت و نام شاهی را بر او اطلاق کرده، گردن بطوق اطاعتش درآوردند. دو سه سال که در الکای خراسان نوبت سلطنت بعلی شاه رسیده ایشان فرصت تدبیر او نکرده بود و دولتی وافر و قدرتی قاهر حاصل و مناقص و نقایص امور خود را کامل کرده، روی به هندوستان آورده و دارالملک شاهجهان آباد را که در آن هنگام بعلت وفات محمد شاه پادشاه هند رو بخرابی نهاده و بی‌صاحب افتاده بود مسخر و از شداید عمل زیر و زبر گردیده، از خزینه و جواهر حظی وافر یافته، براه مراجعت شتافته، در سالی که امرای خراسان میرزا سید محمد ملقب بشاه سلیمان را از شغل خطیر سلطنت معزول کرده و دیگر باره شاهرخ شاه که بنیشتتر محکول بود بقصر سلطنت دخول نمود احمد شاه افغان عزم تسخیر خراسان کرده، روی عزیمت بدان جانب آورده و دارالسلطنه هرات را مسخر ساخت. علم توجه بصوب مشهد مقدس معلی افراخت و ارض اقدس و بلده مقدس را محصور و آغاز فتنه و فتور

نمود، لیکن حفظ حضرت امام ثامن ابواب ظفر بر روی امیدش نگشود. چون هنگام دی گردید و نوبت برودت هوا در رسید، از ابر بهمنی ژاله آغاز بارش و از سحاب شیطانی آب منجمد بنیاد تراوش کرد لشکر افغان که اکثر پرورده، گرمسیرات شرق و در صحاری مشهد مقدس از پای تا فرق در وحل آب و گل غرق بودند تاب مقاومت لشکر سرما و طاقت مصادمت سپاه برودت هوا نیاورده، بالضرور، راه مراجعت پیمودند، امیر علم خان عرب خزیمه در الکای خراسان رایت تسلط برافراخت، همگی اتراک و اکراد خراسان را طوعاً و کراهاً مطیع و منقاد ساخت، یک چند بساط استیلای مشارالیه در ملک مزبور ممهّد و ارکان اقتدارش مشید بود. دیگر باره احمد شاه افغان عزیمت خراسان و بعلت کناره جوئی امرای الکای مزبور از امیر علم خان بمشارالیه مسلط و بمشهد مقدس نیز بصلح و صلاح و وعده دادن مردم بغوز و فلاح مستولی گردیده و از آنجا رخت عزیمت بسوی نیشابور و سبزوار کشید. بعضی از امرای اتراک و اکراد و بغایری و قلیچی و یموت للوئی و سپاه موفور بسرکردگی ابراهیم خان و تقی خان و عباسقلی خان بغایری و علی خان قلیچی از ترک و عیسی خان و ابوطالب خان از کرد بعلت اندیشه سپاه افغان و صاحب بودن بعضی جواهر و خزینه امیر علم خان که در حال انقلاب احوال امیر مزبور بدست آورده تصرف کرده بودند متوحش و از آن دولت مندهش، با کوچ و خانواری از خراسان متواری و مصوب مازندران فراری شدند. محمد حسن خان وجود آنها را مغتنم و مقدمشان را محترم و وجود آن جماعت را مصدر مواهب معظم شمرده، در مازندران جای توقف و مکان توطن و املاک و اقطاع و اسباب اجری و انتفاع بایشان داده، در مازندران ابواب تلتف و تکلف بروی امیدشان گشاده و لشکریان آنها را که چهار هزار نفر مردان مرد و دلبران نبرد بودند با سپاه خود منضم ساخت، علم عزیمت بجانب عراق افراخت و در آن زمان که بطریق تحریر در تقریر سابق جماعت گرمسیری فارس بحضرت سدره اساس طغیان و عصیان بنیاد نهاده، ابواب شورش و غوغا گشاده بودند خبر رسید که مواکب

محمد حسن خان بتوابع فراهان رسیده، لشکری گران بآن حدود کشیده است. حضرت ظل الله کشور پناه شیخعلی خان را بمقابله و محمد خان زند را نیز متعاقب بامداد شیخعلی خان فرستاده، در محلی موسوم بسنجان من توابع کزاز در میان آن دو لشکر جانبیار کینه گزار مجادله و محاربه آغاز شد. دلیرهای مصاف تیغهای بران را از غلاف بر آورده و رجز خوانان از دو جانب للاف درآمدند. کالبدها از پیکان فولاد شقه و غبار زندگانی بجاورب قضای آسمانی از ساحت دهر فانی رفته و عروسان عمر و جوانی و زوجات حیات و زندگانی را سه طلاق گفته شد. زمین لاله رنگ شده، آسمان قیر گون و هوا مرکز خاک گشت و صحرا دریای خون، کوس روئین در وسک جوانان شیون فرما و نای زرین در ماتم دلیران فغان افزا گشت. بعد از شداید گیر و دار و تکاپوی نهنگان دریای کارزار شکست بر لشکر این طرف افتاد.

محمد خان که شیری بود در بیشهء شجاعت و پلنگی در کوهسار بسالت بدست لشکر قاجار گرفتار و او را با قیود مضبوط و اغلال میسوط روانه، مازندران و محمد حسن خان خود در غایت امتنان از بخت کارساز عطف عنان بجانب اصفهان جنت طراز می نمود.

قهرمان کشور دلاوری با وجود بی باوری و فتنه و فساد جماعت گرمسیری در غایت بی باکی و دلیری بعزم قتال و ارادهء جدال محمد حسن خان از دارالسلطنهء اصفهان رفع الویهء شوکت و اجلال و اعلائی اعلام استقلال کرده، روی مردانگی بسوی میدان جنگ آوردند. در قریهء مسمی بحلول آباد توابع لوک قهاب چهار فرسنگی اصفهان آن دو دریای تیر و تیغ و آن دو آتش بار میغ بیک دیگر رسیده، حصار از آهن و روی از دو جانب برکشیدند. کوس روئین و گور که آهنین از پشت شتران کوه کوهان پشته سرین چون رعد و ابر کوهساری بغرید و نای زرین در عرصهء جنگ و میسدان کین از درد آن واقعهء سهمگین بنالید و بنیاد زمین و ارکان آسمان هفتمین از هول آن رستخیز بلرزید. تیغ بی دریغ سر افشانی آغاز کرد و تیر عقاب طیر روی بشکار طایران جان دلیران آورد و از توپ بنباد کوب اساس

فصور هستی فروریخت و رعد تفنگ کشور آشوب تکرار بلا بر سر پیر و برنا بیخت و از هول آن صاعقه و رعب آن حادثه جان از تنگ نای تن بسوی مامن عدم گریخت. کار بر دلیران جانبین سخت و بختیاران را هنگام برگشتگی بخت شد. در آن دریای پر شور و در آن گرداب با فتور نخل بالای بهادران معرکه آرا را آب از سرو پدر از یاری پسر گذشت و در آن بحر عمیق قعر بعید غور یعنی لجهء پر خون فلک کشور ملک بیک بارگی غرق گشت. نظر بقلب معلول اکثری از تفنگچیان آتشین زور شعبده باز پای ثبات سپاه متزلزل و قوت و ظفر که همیشه لازم آن لشکر بود بضعف و شکست مبدل گردیده، شکست یافتند و روی از وادی و عنان از میدان دلاوری برتافتند و ملتزمان موکب مسعود و جان نثاران رکاب سعادت نمود در خدمت موکب خدیو گردون عدت بجانب الکای فارس و صوب قلعهء شیراز شتافتند. محمد حسن خان وارد اصفهان و کامجو و کامران توقف نمود.

وقایع سال همايون فال لوی ٹیل مطابق ۱۱۶۹

دیگر باره آغاز فروردین و هنگام گلشن آرائی ازهار و ریاحین گشته، نقاش ربیع نقشهای بدیع بر صفحهء کوه و هامون نگاشت و سردار سپاه کینه خواه قوای نامیه رایات خضرای شقهء نوباوگان و اعلام گلگون پرچم گل و ارغوان را در دارالملک چمن برافراشت. افغان هزار از آذربایجان گلزار برآمده و ترک تازان لشکر بهمن را نوبت تسلط کشور چمن بسر آمد. دارای گیتی گشای گل دیگر بار در قصر شاخسار چمن چهره بآرایش بزم گلشن برافروخت و آتش برق بهاری رخت خس و خار را که بحکم فرمانفرمای دی در ساحت باغ ممهد بود بسوخت. مجلس عید و محفل سعید در دارالعلم شیراز نگار فرمائی و بساط آرائی آرایشی که از بدیع پرداز ثبت و طراز یافته خلاع بسیار و اقمشهء زرنگار سران سپاه و چاکمران درگاه را حلیهء جیب و کنار شد. محمد حسن خان ارادهء یورش الکای فارس کرده، بنه و اقروق را در دارالسلطنهء اصفهان بر جا گذاشته، امیرگونه خان افشار ایرلورا حاکم اصفهان و خود با لشکری جرار بصوب فارس ایلغار نموده و چندی در آنجا بیمین و یسار شتافته و بهیچ

وجه مدخلی نیافته و کاری پیش نبرده، بس عنان بجانب مراجعت منعطف و زمام عزمش بطرف بازگشت منصرف گردید. بعد از ورود مواکب محمد حسن خان باصفهان خبر رسید که آزاد خان از آذربایجان حرکت بسمت عراق عزیمت نموده، عنان استقلال بسوی آن ملک ارم تمثال گشوده است. محمد حسن خان بوصول این (خبر) از دارالسلطنه اصفهان توجه بجانب بیرون و از بیرون راه نورد کوه و هامون گردیده، در خارج دارالمؤمنین کاشان رایات جلالتش سر یاوج گردون کشیده، چون دو سه روز در کاشان شمع دولتش محفل فروز بود پیشتازان اردوی آزادخان در بلده المؤمنین قم شورش و تلاطم افکنده، محمد حسن خان با آن مقدار جمعیتی که داشت معارضه و مقابله با لشکر گران آزاد خان را بر خویشتن صلاح و آن مجادله را موجب فوز و فلاح ندیده، از راه سیاه کوه و مرنجاب سبکی بخش عنان و گرانی ده رکاب و باعمال خوار و ورامین رسید، از آنجا راه نورد مراحل مازندران گردید. آزادخان بعد از قطع طریق بدارالسلطنه اصفهان دخول و رسم خویش و عادت پیش را معمول و یک چند توقف نموده، بتدارک لشکر و اسباب تهیه سفر مشغول شد. بعد از مرمت احوال و تعمیر ارکان استقلال در غایت اعزاز و اجلال عزیمت تسخیر مازندران را در خیال آورده، از دارالسلطنه اصفهان رفع رایات آسمان شان و مرحله بمرحله با سهایت تعجیل هم عنان براه مقصود عنان بر بیکران سپرده، تا ماه رایش از افق فیروز کوه طالع و برق خاطف شوکتش از نواحی مازندران لامع گشت. محمد حسن خان محمد خان قاجار قوآنلوی عموزاده خود را که بیگلر بیگی الکای دارالمرز بود با گروهی از لشکر بضبط معبر آمل مقرر و بسایر معابر نیز مستحفظ فرستاده و ضبط هر معبری را بفرقه‌ای از اهل ولایت و گروهی از سپاه با جلادت داده، خود با بقیه عساکر در محل علی آباد که در سر راه فیروز کو واقعست توقف کرده، چون اوسع و انسب طرق مازندران راه فیروزی آوه بود و آن زمینی است سنگلاخ و کوهیست شماخ آزادخان در دخول آن گستاخ نگردید، عنان بازپس کشید و از فیروز کوه مراجعت کرده، از راه طالقان روی بقزوین آورده، از قزون عزم تصرف گیلان زمین نموده، مسالک مصعب آن حدود را بیای سعی پیموده

و بر الکای گیلان تسلط یافته، امیر گونه خان افشار که در آنزمان از جانب محمد حسن خان مستحفظ گیلان بود فرارا" بسوی مازندران شتافت. محمد حسن خان را در آنزمان زیاده از هفت هشت هزار نفر لشکر در معسکر نبود، بسوی آمل توجه نمود. یک چند در آمل توقف و ارادهء ایلغار بسوی گیلان و تدمیر آزادخان بر خاطر اشرفش ساری گردید.

ذکر ایلغار محمد حسن خان بجانب گیلان و هزیمت

آزادخان افغان

کیفیت بنحویست که محمد حسن خان از رفتن آزادخان بالکای گیلان و تصرف بلدهء رشت مخبر و مطلع گشت، در بلدهء آمل که بسمت گیلان اقرب بلاد مازندرانست توقف و قشلاق و بکلی متوجه تدارک اسباب یساق گردیده، در آنسال برفی عظیم بارید، شداید سرما و سورت برودت هوا بمرتبہء اعلی رسید. چون یک دو ماه آزادخان در گیلان و محمد حسن خان در آمل مازندران توقف نمودند محمد حسن خان مہیای قلع مادهء مستولی بر مزاج گیلان و از راه کنار دریای خزر که شارع معهود است سلسله جنیان محرک حشم و حشر و بطریق تعجیل بی سپر گشته، بسرعت برق و تندى باد شرق از کنار دریا گذشت و چنان در سرعت مبالغه نمود که احدی از آن لشکر طریق گیلان را نتوانست پیمود، چنانکه خبر توجه محمد حسن خان بهیچوجه گیلان نرسیده و احدی از پیش خیران سپاه افغان از آن واقعه با خبر نگردیده، عبدالعلی خان عرب عامری که از جانب آزادخان مأمور بضبط طرق مازندران بود در رودسر که محللیست در چهارفرسنگی لاهیجان سنگری متین و بیشه‌ای حصین بسته. یک طرف آن بدیاری اعظم و جانب دیگر بحیره‌ای بلغت گیلان زمین مشهور بمرداب متصل و بجنگل و بیشهء صعب پیشه مشتمل و تسلط بیگانه بآنجا غیر محتملست که در کمال اطمینان نشسته بود و کذلک خسروخان مکرى ایشیک آقاسی دیوان آزادخان نیز سنگری نهاده، با چهار هزار الی پنجهزار نفر از لشکر بمتاننت (پشت) سنگر داده، محارست را آماده بود. محمد حسن خان که بطریق تحریر خامه، دوزبان راه نورد طریق تعجیل گردید

غافل از سنگر عبدالعلی خان رسیده، بر سنگر صعب حمله آورده عبدالعلی خان و لشکر او که در مهد بی خبری آسوده و در بستر غفلت خوابیده و غنوده بودند از قضیه آگاه و متوجه بتنظیم لشکر و سپاه گشته، اندک تک و پوی کردند. لشکر محمد حسن خان بر سنگر مستولی و سنگر مزبور را بعلیه بدست آوردند. عساکر عبدالعلی خان از معرض مذکور گریخته و اکثری بدریای طرفین ریخته و در پیمودن طریق عدم با مقتولین معرکه رفیق شدند. معدودی که از آن معرکه پر مهلکه خلاص یافتند بسوی لاهیجان شتافتند و نیز از ورود لشکر شکسته متوحش و روی از محافظت خود برتافتند. فراریان سپاه عبدالعلی خان و متواریان لشکر خسرو خان مگری با عساکر مأمور برشت وارد گشته، آزادخان را پای ثبات و قرار از جای و قوت و قدرت از دست و پای رفته، امکان خودداری و طاقت پایداری امیر و مأمورنماند. آزادخان در روز شیوع این خبر و ورود و شکست لشکر بنه و اغروق و اثاث و اسباب دولت را بر جا گذاشته، رایت عزیمت بجانب دارالسلطنه قزوین برافراشت و او را فرصت نشد بعضی از ملتزمان رکاب خویش را که دریلده رشت حضور داشتند با خود بردارد فکیف اکثر لشکریان را که بقراء و اطراف بلوکات نسیب و فراز رفته بودند از قضیه آگاه و با خویشان همراه تواند نمود؟ محمد حسن خان با استعجال وارد رشت، دوسه روز بجهت آسودگی لشکر و تهیه اسباب سفر مقیم گشت و آنجا بعزیمت الکای آذربایجان و تسخیر و تصرف قلعه ارومی از الکای گیلان سبک عنان برگشت و از راه کنار دریای خزر و باب الابواب و اعمال طوالش عبور و در قزل ایاغ توقف نمود.

ذکر وقایع سال خجسته فال سنه ۱۱۷۰ و مأمور شدن

شیخعلی خان بدارالسلطنه اصفهان

باز نوروز شد و گشت دگر فصل بهار قمری آمد یفغان نغمه سرا گشت هزار
گل بیار استرخ لاله بر فروخت چمن سرو پاکوب شد دست فشان گشت چنار
ریخت از ابر ربیعی بچمن لؤلؤ تر ریخت از یاد بهاری بدمن مشک تثار
بهار عالم آراد در فضای کوه و صحرا از برگهای خضرا و گلهای حمرا سرادقات اطلس

و دیوار ابر افراشت و نقاش صنیع با قلم نامیه بر ورق خاک و صفحهء مفاک نقشهای بدیع و صورتهای غریب بنگاشت. افغان زاغ و زغن که در فصل بهمن در عرصهء باغ و چمن زلزله افکن در برخاستن نغمهای چکاوک و هزار فرونشست و شیرازهء لشکرهای دی از صولت شهاجم سپاه بهار و هجوم عسکر گلهای آزار از هم گسست. حصون حصین باغ و بستان و قلاع متین گلشن و گلستان بضریت خوشگوار بی دروغ برق بهاران مفتوح گشت. حضرت ظل الله لشکر پناه در دارالعلم شیراز ممهّد بساط سرور و نشاط و ناظم آلات فرح و انبساط گردیده، از تجرع رحایق گل رنگ ربحانی و تمتع اقداح عقیق گون اغوانی داد بهجت و کامرانی داده، ابواب خزاین و قفال دفاین را بمفتاح جود و گرم و مقلاد لطف و نعم بر روی طبقات امم و اصناف اهل عالم گشادند. جیب و دامان صغیر و کبیر از سیم و زر غیرت معدن و کان و آستین و گریبان برنا و پیرار عقود گوهر و مرجان رشک قلزم و عمان شد. بعد از انقضای محفل عید سعید شیخعلی خان زند و فوجی از بهادران زند دشمن گیر عدو بندرا مأمور بدارالسلطنهء اصفهان و منصوب بتنظیم امور عراق فرموده، روانه نمودند. خود بدولت و اقبال عازم تسخیر کوه گیلویه و تنبیه وحشی صفتان بهایم کیش و روباه و شان خدیعت اندیش الوار که اهالی آن دیار و غولات جبال و کوهسارند گردیده، مراحل محل مزبور باقدام برق پویگان باد خرام یعنی آهوان دشت نورد تیزگام نوردیده، مواکب نصره کواکب بخارج شهر بند بهبهان که اعظم امصار کوه گیلویه است نزول و قلعهء مزبور محصور و نقطهوار مرکز دایرهء سپاه منصور شد و با وجود آنکه آن ولایت از جملهء گرمسیرات آتشین هوا و غیرت افزای کوه در حدت گرماست که در ایام تموز که نسیم صبا چون کانون پر سوز و باد شمال شراره ریز آتش افروز بود در اطراف قلعهء مذکور منزل و بالاخره لشکر ظفر اثر و شمایل بجدار و دیوار قلعه شامل و آن حصن حصین را که رفعت بروجش انیف سماک و فراز کنگره اش حلیف افلاک بود مفتوح ساخته، وکلای سرکار معدلست مدار امور کوه گیلویه بر وفق عدالت و رعیت

پروری و مقتضای رافت و عطوفت گستری که شیوه حمیده و شیمه، کریمه، آن حضرت بود مضبوط و رایت مراجعت بمستقر دولت برافراختند.

حرکت موکب محمد حسن خان از مغان و تسخیر

قلعه، ارومی و شکست آزادخان

چون نوروز فیروز درگذشت و هنگام سرسیزی کوه و بیابان گردید، علوف دواب بحکم خالق خاک و آب از صفحات حجر و تراپ مهیا گشت، محمد حسن خان عزم محاصره، قلعه، ارومیه که محکمه، دولت آزادخان و مأمین عورات و نسوان جماعت افغان و یوسف خان هوتکی خازن آن گنج روان بود نموده، از موغان حرکت و کوچ خود را بارومی رسانیده، اطراف قلعه را فرو گرفت. چون یوسف خان را با آن مقدار جمعیت که داشت طاقت مقاومت سپاه محمد حسن خان در جنگ مواجهه نبود در قلعه، مزبور محصور و بانتظار مقدم آزادخان اسباب قلعه داری فرو چیده، متحصن گردیده، آزاد خان بعد از شکست گیلان در ورود بقزوین توجه شکستگی احوال و افتضاح خود کرده، یک چند در آنجا آرمیده و تدارک اسباب یساق بعزم سایر ولایات عراق نموده، چون توابع فراهان را مضراب خیام عز و شان ساخت و رخت نزول در آن ناحیه انداخت اهالی آن ولایت باستظهار بعضی حصون حصین و جبال رفیع متین با آزادخان عصیان ورزیده، متوجه افروختن شرر و آتش شور گردیدند. آزاد خان مشغول کار آنها و کار اطفای نوایر فتنه و غوغا بود که ورود محمد حسن خان و محاصره، قلعه، ارومی را مسموع و اخبار موحشه سمع او را مقروع گشت، سراسیمه وار بجانب آذربایجان عطف عنان و ادهم عزم را بجانب تبریز جولان نمود و از جانب گروس و نواحی مکرری قدم سرعت بصوب قلعه، ارومی گشود. چون قرب مواکب آزاد خان گوشزد محمد حسن خان چهار پنج هزار نفر از لشکریان خویش را در اطراف حصار برقرار و خود بجانب آزاد خان ایلغار، در موضعی که شش فرسنگ مسافت بقلعه فاصله داشت لوای گیر و دار برافراشت

رعد کوس بعزید و نای رزم بنالید، از ضرب تیغهای فولاد اندام بسیار از روئین تنان چاک و پیکر یلان آتشین خوار از آب تیغ بهادران رزم جو در رهگذر باد پایان خاک شد. بعد از کر و فر بسیار نخستین بار شکست بر سپاه سواران محمد حسن خان افتاد. افواج گشیری عنان بصوب وادی فرار گشادند. محمد حسن خان با معدودی از سواران اقربا و نزدیکان بر سر افواج پیاده ایستاده، در آن حین شهباز خان دنبلی که از اعظم سرداران آزاد خان بود با افواج توابع خویش راه قلب سپاه محمد حسن خان از پیش گرفته، تا بمشارالیه ملحق و متفق گشت. این معنی موجب شکست ارکان دولت و کسر قوایم صولت آزادخان گردیده، از میدان جنگ مضمار نام و ننگ رخت سلامت بیرون کشیده، بطریق فرار مرحله نورد جوانب اگراد یزیدی و بلباس شد. محمد حسن خان بعد از برگ ریزان شجرهء دولت و خزان بوستان آزادخان مراجعت بارومی و فتحعلی خان افشار و سایر سرخیلان سپاه آزادخان مایوس و هبوط کوکب بخت او قرین ندم و افسوس گشت وسایط بجهت مصالحه بمیدان انداخته، نیز بحضور شتافنه، سمت ملازمت دریافتند. چون یوسف خان هوتکی از جانب آزادخان از برای موافقت وسایل ساخته مقالید قلعه را تسلیم و عزیمت طرفداری آن دولت را تصمیم نموده، محمد حسن خان از جماعت افغان فوجی سوار ملتزم موکب خویش و تنمه را با خانه و کوچ و اموال و اشغال بسرکردگی یوسف خان مزبور روانه مازندران و امر بتوطن و توقف نموده و از آنجا متوجه اعمال گنجه و قراباغ گشته و در قلعهء شیشه که در تصرف پناه خان جوانشیر بود تاختن آورد. لیکن کاری از پیش نبرده، مراجعت و فتحعلی خان افشار و شهباز خان دنبلی و بعضی اعیان آذربایجان را مصحوب خود ساخته، رایت عزیمت بصوب عراق و دارالسلطنهء اصفهان افراخت. چون دارالمؤمنین کاشان محل نزول و متوقف خیول او شد شیخعلی خان زند و معدودی از عساکر فیروزمند که بفرمان قهرمان عدویند در اصفهان توقف داشته نظر بکثرت

جنود محمد حسن خان صلاح در توقف ندیده، رخت مراجعت بجانب فارس کشیده، راه شیراز برداشتند.

سال میمنت منوال ۱۱۷۱ و وقایع آن زمان

فرخنده توأمان

چون بطریق مسطور شیخعلی خان بنا بر صلاح وقت مراجعت بشیراز و مواکب محمد حسن خان در اصفهان نزول اعزاز نمود دست بر اخذ مایعرف سکان و اوطان آن بلده طیبه گشاده. بجهات مختلف غنی و فقیر و صغیر و کبیر را معذب داشت و بر بیچارگان محصلی غلاظ و شداد می گذاشت، بحدی که عهد ستمهای ضحاک تازه شد و رسم جفاهای نادری تازه و تجدید گشت. دیدهای خونبار که بعد از دولت نادرشاه هنوز در ماتم کشتگان خویش از گریه و زاری و اشک افشانی و سوگواری بس نکرده بودند خون حسرت باریدن از سر گرفتند و مثنی ستم دیده که از جفای آن شهریار ستمگار در قید حیات مستعار مانده بودند دل از جان شیرین بر گرفتند. گردون که یک چند بنای مدارا با آنها نهاده بود باز آغاز ستمگری کرد و چرخ بی مروت رسم جفاهای فراموش کرده را بیاد آورد. خانه‌ای نبود که آه و فغان اهالی آن بکره اشیر نمی رسید و کاشانه‌ای کس نمی دید که ناله و خروش ساکنان آنرا بمسامع صوامع اعلی نمی شنید. آتش قحط و غلا شعله ور شد و شراره تنگ دستی و بی نوائی برق خرمن هر خشک و تر گشت. گرسنگان بی نوا در حسرت نان چشم بر قرص خورشید دوخته بودند، تنگدستان بیچاره از برای پختن خیال خام در تنور گرم سینه از شعله آه آتش افروخته، از شوق گندم سینه‌ها چاک بود و از حسرت نان دیده‌ها نمناک. از خوردنی بغیر از لخت جگر نشانی نبود و از آشامیدنی بجز از خون دل نامی نه. اگر چه ابر رحمت در آن سال رشحه‌ای بر کشت امیدواران نبارید اما از هر چشم صد چشمه خون گشاده بودند و هر چند از سحاب کرم قطره‌ای بر مزرع دل افشانیده از خون جگر سیراب می کردند، برآ و پیر از حسرت میوه نهال

شوق در حدیقه خاطر نشاندهو از چشمه چشم آب روی آن افشانده. با وجود آنکه غلات را که کمیاب و ملاقاتش بخیال و خواب بود خرواری بمبلغ ده تومان داد و ستد می نمودند هر روزه بقدر پانصد خرواری غله و مقدار خطیری روغن گوسفند و برنج و قند و عقاقیر و غیره که محاسبان و هم اندیشه از حساب آن عاجز بودند بجهت سیورسات و اخراجات آن سر کار ضرورت داشت و رعایای بیچاره را که از سر انجام قوت عیال خویش عاجز بودند بمهم سازی آن مبلغ خطیر که هرگز خیال آن بخاطرشان خطور نمی کرد تکلیف می نمودند و آن بی نوایان هر روز از صدمه حاصلین وداع جان شیرین می کردند و سرانجام بهیچ وجه صورت حصول نمی بست. مختصر کلام تا مدت هفت هشت ماه آتش این فتنه شرار افکن خانمانها و شعله این آشوب برق خرمن دودمانها بود، ایام دی سپری گشته، محنت زدگان گلشن از بیداد سپهدار بهمن رهائی یافتند. محمد حسن خان زیاده توقف خود را فوق قوت و قدرت اهالی اصفهان یافته، عزم الکای فارس و تصمیم صوب شیراز بر خاطرش خطور کرد.

سال میمون ۱۱۷۲ و وقایع آن زمان فرخنده نشان

دیگر باره نیر اعظم و عطیه بخش عالم پای در پای حصون حصین حمل نهاده، سپاه بهمن که در دارالسلطنه چمن قشلاق نموده بودند بار مسافرت بستند و نام آوران قسوی نامیه بفرخی و فیروزی بقلعه گلشن درآمده، بر مسند حکمرانی نشستند و سرداری که با لشکر گران برف و باران محیط حصین جهان را فرو گرفته بود از شوکت سپهدار بهادر بهار شکست یافته، روی بدارالمرز هزیمت نهاده وفرمانفرمای سپاه ربیع سلطان بهار برپا شد و از شمشاد و عرعر الویه اجلال و جهانیان آذر فلک فرسا دلاوران و سرهنگان نامیه را بضبط الکای دلگشای باغ و بوستان و کوه و بیابان فرمان داد، سرو و صنوبر جلال از گل-های آذری خودهای زراندد بر سر نهاده و دلبران جویبار از حلقهای موج زره داودی در بر کردند. دامن جویبار از جوشن لاله چون

فضای کارزار گلگون شد و کنار کوهسار از هجوم شقایق مانند کنار دلبران جنگی پر خون. حضرت گیتی پناهی در خطه دلنواز شیراز و ساده طراز محفل اجلال و اعزاز گردیده، از بذل خلاع آفتاب نظیر و شیب زرتار پرنیان و حریر بر و دوش جمهور اعزه و اعیان کشور و جمیع وضع و شریف لشکر زینت و زیور پذیرفت. بعد از انقضای بزم نوروزی همسایع والا رسید که محمد حسن خان بفکر خروج از دارالسلطنه اصفهان افتاده، در تهیه اسباب و سرانجام آلات محاربه مییاشد. بندگان ظل‌اللهی خبر آمدن او را پیش‌آمد کار و مقدمه فیروزی و اقبال شمرده، در کمال بی‌ادبی و بی‌التفات زیننده، مسند عشرت و کامرانی بودند. خان مشارالیه نیز از تدارک یورش فراغت یافته، سلسله جنبان آن گروه انبوه و در باغ سعادت آباد و چند روز هم رایات عدوان در آنجا بر پا داشته، بقیة‌السیف ستم‌دیدگان را از تشدد محصلان جفاکار که بجهت سیور سات و سایر ضروریات تعیین کرده، لازمه اذیت و آزار و نهایت ایذا و اضرار رسید. پس حسین خان قاجار دولورا که از جمله دشمنان و بظاهر دوست بود بایالت اصفهان و امارت آن خطه بهشت نشان نصب نمود. رایت حرکت بصوب فارس گشود و از راه آباده که آبادی آن نسبت بسایر شوارع بیشتر و حصول ذخیره و آذوقه در آنجا ممکن و میسر بود طی مسافت نموده و از تل بیضا عطف عنان بصوب فهلیان و کازرون نموده، مختصر کلام بالاخره در چنار راه یک فرسخی شهر شیراز رخت اقامت انداخته، بلوازم گیر و دار و تهیه آلات کار پرداخت. نصیر خان لاری که پا به بخت خویشتن زده، مدتی بود که دم از مخالفت دولت دوران عدت می‌زد و بنهجی که سابقاً مذکور شد موکب نصره کوکب در اوایل تسخیر فارس یک دفعه بعزم تنبیه او نهضت فرموده، بعلت مشاغل کلیه که آن حضرت را پیش‌آمد فرصت نشد که بکلی قلع افساد مواد گردیده، نشد که باو بپردازند. ورود محمد حسن خان را موجب ترفیه حال خویش دانسته، با گروهی از تفنگچیان لاری و گرمسیری در خارج از شبراز معسکر محمد حسن خان ملحق و

بگمان آنکه بظلمت شب و عدت اختر و کوکب راه بر مهر جهان افروز می‌توان بست در معاندت آن دولت با محمد حسن خان هم عهد و همداستان شده. مختصر سخن چون ضمیر منیر حضرت گیتی یناهی مشرق انوار غیبی بود، بیقین می‌دانستند که جناب خان نظر بسستی رأی و عدم استحکام دولت شیرازه جمعیت او خود بخود از یک دیگر خواهد ریخت و استقبال ایشان را بهیچ وجه برنجه شدن غازیان و ریختن خون مسلمانان (حاجت) نیست. او را مانده و وجودش را نابوده انگاشته و در باب مجادله و مدافعه بهیچ قسم معترض مشارالیه نشد. بفراق بال و رفاه حال در محافل اعزاز و احلال از وصال شاهد حور لقا و گلرخان ماه سیما کام ستان بودند. چون اکثر اهالی اعمال و توابع فارس بیشت گرمی اقبال مصون از زوال داور بحر نوال در قلاع و حصون خود متحصن و هیچگونه مدخلی بجناب خان نداده بودند ابواب ذخیره و آذوقه را بر روی او بسته، بامید انجلای آفتاب دولت دوران عدت که بعلت اینگونه حوادث فی‌الجمله غبار انکساف گرفته بود نشسته بودند. هر روز صبح که دهقان قضا در مزرع سبز فلک پرده از روی خرمن خورشید بر می‌داشت ملتزمان معسکر محمد حسن خان با دواب بسیار جهت تحصیل قوت روی امید باعمال و امصار اطراف و اکناف آورده، هنگام شام که مهر خاوری از ساحت چمن‌نیل فام با روی زرد و کاسه تهی روی بعزلت خانه مغرب می‌نهاد با کمال خجالت زدگی با دست خالی مراجعت نموده، بغیر از ذخیره حسرت و ناامیدی چیزی با خود نمی‌آوردند و جمیع ملازمان آن سر کار از اعالی و ادانی شب و روز بجز خون دل و لخت جگر لقمه‌ای نمی‌خوردند. دواب اردو از حسرت گاه متصل چشم بر انبار کاهکشان دوخته بودند و از آرزوی جسو دیم روی امید بر خوشه سنبله و خرمن پروین گشوده، هر گیاهی که سر از نهانخانه خاک بر می‌آورد بمصرف غذای خداوندان دواب رسیده، دواب بیچاره را نصیبی از آن نبوده، هر نباتی که سر از حجاب تراب بیرون می‌کرد صرف قوت آقایان عالی جناب

گردیده، مشام امید حیوانات بی‌زیان بوئی از آن نمی‌شنود. دلیران جنگ‌جو را از غایت گرسنگی چنان دست و پا از حرکت افتاده بود که قادر بر تردد نبودند، تا باج‌رای آلات حرب چه رسد و مبارزان تندخو را از کمال بی‌قوتی چنان بی‌قوتی روی داده بود که قدرت بر حرکت نداشتند، تا از استعمال ادوات طعن و ضرب چه آید؟ القمه کار اردوی خان و سرکردگان بیریشانی و بی‌سر و سامانی رسید، ارکان تاب و توانشان بکلی متزلزل گردید. بس با خود قرار دادند و بنای کار خود در آن نهادند که جمیع دواب اردو را با بعضی از لشکر بصوب بلوک اردکان که حصول آذوقه بآن مکان گمان می‌رفت فرستند، که شاید مشتی قوت که قوتی حاصل شود بچنگ آورده، از بیم هلاک رهائی یابند. بمرتبۀ ده دوازده هزار دواب بارکش تعیین و دو هزار لشکریان را بآنها قرین و روانه نمودند. حضرت گیتی پناهی پناهای اخلاص کیشان از حقیقت حال آگاهی یافتند. شیخعلی خان را با بعضی از هزیران معرکه آرا و گروهی از شیران بیشه و غا بر سر راه آنها تعیین و مقرر فرمودند که در هر جا بآن جماعت تلاقی نمایند از در مجادله درآمده و میان آن فرقه و مقصود حایل آیند. شیخعلی خان بر حسب فرموده راه مقصود را (پیموده)، نخستین در قریه موسوم بجویم بابوالقاسم خان نسقچی باشی محمد حسن خان که با دویست سیصد سوار چند اول بنه مذکور بود برخورد، با سهل وجهی خان مزبور را با اعوان او اسیر و مقید، روانه حضور داور گردون سریر، در محل دیگر مسمی بپیل دوزخ با لشکریان مستحفظین دواب ملاقات و از طرفین حمله‌ور گردیده، باندک داروگیری شیخعلی خان و بهادران رستم نشان بر آن گروه پیریشان غالب و قبل از آنکه مطایای آمال ایشان از تحصیل آذوقه گران بار شود بجمیع دواب و اغنام وعساکر و اسب و یراق و اسباب طمطراق و آلات یساق را گرفته، بدرگاه عرش رواق خدیو آفاق ایصال و الحاق نمودند. بندگان کشور پناهی بشکرانه این عطیه که فی الحقیقه از جمله فتوحات عظمی بود جمیع دواب و غنایم را بدلیران ظفر هم عنان

سویت در میان آنها قسمت فرمودند. هر کس را در خور مرتبه و مکان از خزانه عافیت نیز انعام فرمودند. چون حقایق این خیر باردوی محمد حسن خان در رسید و میان صاحبان دواب و خداوندان آلات و اسباب مشتهر و منتشر گردید. یک باره دل از جان و امید از دولت محمد حسن خان برگرفته، بر تخریب اساس آن دولت یقین کلی حاصل کرده، پیوسته رای بتدبیر و چاره کار خود آورده، خلاصی می جستند، که بلکه جان بی سامان را از ورطه مهلکه خلاصی داده، خود را بعزلت گاه اوطان خویش رسانند. مختصر کلام در روزی که جناب خان بهزار حیلده اساس جمعیت خود را بر پا و مردم را بصد افسون بر جا داشت، شب بیست و ششم شهر سوال المکرم نیز اعظم از شجر قلعه گردون دل بر گرفته، آهنگ فرار بصوب دیار مغرب نموده، نخست جمعی از جماعت افغانه که بعد از شکست آزاد خان قلاده متابعت دولت محمد حسن خان را بر گردون نهاده بودند، چون بنای دولت او را در آن هنگام سست و انجامش را بدیده بصیرت از نخست دیدند، از سنگر پای فرار گشاده، روی نیاز بدرگاه عرش انباز خدیو عاجز نواز نهادند. چون خیر فرار افغانه مزبور در اردوی خان مذکور شایع شد شورشی عظیم حادث گردیده و جمعی از عساکر که بضبط سنگر مأمور بودند مرکز خود را خالی گذارده، هر کس خود را بر اسب سواری رسانیده، روی بچانی می نهادند. هر شخصی خویش را بگوشه‌ای کشانده، عنان بمانی می دادند. دلیران نامجو خیمه و خرگاه و اساس اسباب را بر جا گذاشته، روی بیغوله‌های گمنامی می گذاشتند و شیران تند خو دست از امتعه و اقمشه، بل از زن و فرزند برداشته، وجود آنها را نابود انگاشتند. الغرض واقعه غریبی حادث و شورش عظیمی سانح گردیده و محمد حسن خان خویش را از خیمه خاص بیرون افکنده، از جمیع آن گروه انسوه که دشت و کوه از هجومشان ستوه بود بغیر از معدودی چند از خاص اثری ندیده، پس لاعلاج بر اسب تیز گام فرار نشسته، از سودای آن خیال خام رست. کیفیت این بشارت بعزم بار یافتگان

درگاه جلال و سعادت اندوزان حریم عز و اقبال رسید. جناب شیخعلی خان را با دستهای از شیران بیشه، شجاعت و نهنگان لجه، بسالت متعاقب فراریان مأمور و خود بدولت بضبط اثاثه، جلالت و اسباب شوکت محمد حسن خان پرداخته، از نفایس اسباب مبلغهای خطیر که محاسبان اندیشه از حساب آن بقصور اعتراف داشتند و اصل امنای دولت شد.

ذکر قتل جماعت افاغنه در مازندران بدست محمد حسن خان قاجار

چون بنحوی که سبق صورت نگارش یافت محمد حسن خان در حین حرکت از اصفهان حسین خان دولو را بحکومت دارالسلطنه، اصفهان (تعیین) نموده، عنان عزیمت بجانب مقصود گشوده بود، از آنجا که حسین خان مذکور و سایر ریش سفیدان و سرکردگان قاجاریه، یوخاری باش که دم از همسری و هم چشمی محمد حسن خان و سایر جماعت اشاقه باش میزدند پیوسته از مکاید محمد حسن خان اندیشه مند و از اندیشه، او مخوف و ناخرسند و بکلی استقلال او نامرضی خاطرشان بود و از استماع خیر شکست او بغایت مبتهج و مسرور گردیده و حسین خان باراده، اینکه قبل از محمد حسن خان خود را بالکای مازندران انداخته، آن ولایت که مامن و مقر خان مشارالیه متصرف و باین علت موجب استیصال او گردیده، قبل از آنکه احوال محمد حسن خان مشخص و معلوم شود که بعد از فرار از خارج شیراز عزم کدام ناحیه کرده و روی بکدام جانب آورده است از دارالسلطنه، اصفهان حرکت و معدودی از نزدیکان خود را همراه برداشته، راه مازندران پیمودن گرفته، صفر علی خان قاجار قوائلو این معنی را بمحمد خان بیگلر بیگی مازندران اعلام و او را با خبر از آغاز و انجام نموده بود. چون بنوعی که قبل مذکور شد و مسطور گردید محمد حسن خان بعد از استیلای ارومی و استیصال آزادخان خانواری جمهور افاغنه را که کوچانیده و روانه مازندران و یوسف خسان هوتکی را سر خیل ایشان نموده بود، محمد خان

مشارالیه اعظم آنها را در شهر ساری سکنی داده، بحراست احوال ایشان اشتغال داشت. در همان روز که خیر شکست محمد حسن خان و عزیمت حسین خان بجانب مازندران بمحمد خان رسید از جماعت افغان مخوف گردید، صلاح کار و عاقبت روزگار خود را در آن دید که قبل از آنکه خیر مذکور منتشر و مشهور و گوشزد نزدیک و دور گردد دیگر باره با وجود اینکه جمیع اعوان و انصار محمد خان از غلامان و عمله زیاده بر شست هفتاد نفر نبودند اعظم سرکردگان افغان و سرخیلان ایشان را یک یک بتدبیری طلب داشته، همگی را دستگیر و مقید کند و زنجیر نموده و سایر نفری و آحاد جماعت مزبور از گرفتاری سران و سرکردگان آگاهی یافته و از هر سه موضع بیکجا شتافته و سنگر و سپه گرداگرد خویش بسته، متوهم و متوحش نشسته و متوجه حراست خویش بوده، احتیاط کلی می نمودند. در شبی که ماه جهان آرا منخسف گردید، شبی بغایت هایل خیر رسید که محمد حسین خان دولو بفیروز کوه که آغاز مازندران است رسیده و جماعت افغانه نیز در خبر باو متفق گردیده، در قصد غوغا می باشند. محمد خان قاجار آن شب هایل را بتشویش دل، بروز آورده، علی الصباح آن روز که سپهر فتنه اندوز سر بریده، مهر را بر طشت زرین افق نهاده، محمد خان بیگلر بیگی بفکر سمک و ماه افتاده و محبوسین را نیز چاره کار خود در آن دانست که آن جماعت را بقتل آورده، ظهور این واقعه را موجب یأس محمد حسین خان و صعب افغانان که اجتماع نموده بودند سازد. نخست یوسف خان هوتکی را که از اعظم سرخیلان آن طایفه بود مقتول و یک یک آنها را هنگام شام که دامان چرخ نیل فام از خون شفق گلگون و کنار افق مانند بحر پر خون شد، در مرتبه پنجاه نفر از خوانین و سرکردگان آن جماعت را اندام هستی در خون کشیده، خلعت گل رنگ و جامه لاله گون پوشیده و جمیع اموال و نساء و اطفال آنها بمعرض نهب و اسر درآمده، بدست اطراف و رجاله که بطمع غارت جمعیت کرده

بودند درآمد. وقوع این گونه قتل و غارت موجب جمعیت گردیده، سه چهار هزار نفر از اهل ایلات و مردم مازندران و استرآباد بر سر محمد خان جمعیت نمودند. محمد حسین خان بعد از اطلاع بر کیفیت این واقعه و آگاهی از جمعیت محمد خان از دخول مازندران عنان کشیده، از فیروز کوه متوجه هزار جریب و از آنجا با استرآباد شتافته و شهر بند استرآباد را متصرف و شروع بافساد بطریق مختلف کرد. محمد خان از حرکت حسین خان بصوب استرآباد قطع نظر نموده، از مازندران اطمینان حاصل و قلع افغنه سنگر را پیشنهاد دل ساخت. پس اعوان خود را جمع آوری، عزم سنگر افغانان کرده، از آغاز آنروز تا بانجام هر چند مجادله نمود در امیدی بر روی خاطرش نگشود. روز دیگر که لشکر کش مهر انور بر حصن حصین افق مسلط گردید محمد خان مجدداً یورش کرده و روی بسنگر آورده، افغانان بقدر حال در مدافعه کوشیده و بالاخره مغلوب گردیدند. افواج و اعیان و اعوان محمد خان بسنگر ریخته، بآن جماعت درآویخته، جمعی کثیر از آنها بقتل آمده، اموال و جهات و نسوان و احوال و اطفال و منسوبان و اطفان در عرصه یغما درآمدند.

ذکر بقیه احوال محمد حسن خان قاجار و بیان

سوانح و وقایع آن زمان

کمیت تیزگام قلم در شاهراه ورق باین قانون و این نسق پای رفتار می‌گشاید که: محمد حسن خان پس از فرار از خارج شیراز با معدودی از متابعین که با او موافقت نموده، راه خدمتگزاری و طریق یاری پیموده بودند وارد باغ قوشخانه خارج دارالسلطنه اصفهان و مرکز حسین خان دولو را خالی دیده، سبقت حرکت او بیشتر موجب تفرقه خاطرش گردیده. زیاده یک دو ساعت در باغ مزبور بوقف ننموده، روی براه مازندران گذاشت. بعد از ورود ببلده طهران فتحعلی خان افشار و شهباز خان دنبلی که تا بآنجا شرایط موافقت را مرعی داشته، گام در گام او گذاشته بودند، ترک موافقت کرده، با وصول رخصت روی

تعجیل بجانب آذربایجان آوردند. ابراهیم خان بغایری و طایفه او که کوچ و بنه ایشان در دامغان متوطن و مدتی بود که در آنمکان متمکن بودند نیز آستین بر متابعت، عنان بسوی دامغان گردانیده. محمدخان با محمد قلی خان دولو را با دوازده نفر دیگر از آقایان قاجار و غلامان که مجموع چهارده نفر بودند وارد علی آباد شدند که مازندران باشد و محمد خان بیگلر بیگی مازندران بنحویکه سابق نگارش یافت و جواد خامه بمیدان تحریر آن شتافت بعلت تاخت و تاراج اموال افاغنه در مرتبه سه چهار هزار نفر از ایلات و مردم ولایات و غیره جمع آورده، از ائمه منسوبه تدارکی کرده بود محمد حسن خان را در علی آباد استقبال و جمعیت مزبور مشارالیه را موجب استقلال گردیده، وارد ساری و چند روزی توقف و بمردم اطراف آغاز تلافی کرده، باز گروهی لشکر جمع آورده، درخلال آنحال خبر رسید که حسین خان دولو بمجرد استماع خبر ورود محمد حسن خان بالکای مازندران فرزند و زن و جمیع مایعرف خویش را برجا گذاشته، برادران را با خود مصحوب و راه بسوی دامغان برداشته، باتفاق ابراهیم خان بغایری رایت مخالفت افراشته. محمد حسن خان بعد از تحقیق این خبر جمعیت خود را منظم و روانه استرآباد و امور آنجا را فیصل داده، متوجه دامغان و ارباب طفیان را محصور نمود. در آن هنگام خبر رسید که جناب شیخ علی خان وارد فیروزکوه و از ازدحام لشکر با شکوه صحرا و کوه بستوه آمده، محمد حسن خان باندیشه آنکه شیخ علی خان متوجه مازندران و آن ولایت را تصرف و محمد خان قوانلو نظر بعدم استعداد از مجادله تخلف نماید ترک محاصره دامغان کرده، روی بجانب مازندران آورده، با خود قرارداد که در الکای مزبور که بجنگل و بیشه و معابر سخت و مضایق پر درخت مشتمل و زمینی بغایت خوفناک و هایل و دخول لشکر بیگانه باسانی در آن غیر محتملست توقف و بارام خاطر توطن نموده، بالضروره شیخ علی خان صلاح خویش را در تعاقب ندیده، از عزیمت مازندران متقاعد گردیده بود، در فولاد محله هزار جریب در طی مسافت اندک بی وقوفی کرده، از فولاد محله تا بلده ساری را که مسافت زیاده بر دو منزلست در یک

سواری بی توقف بپایان آوردند. چون دشمن نزدیک بود لشکریان اینگونه تعجیل را بر علامت فرار تأویل نموده بود. در ساری هریک پائی بطرفی. گشودند. ترکمانیه، یموت که پیوسته آرزومند چنین اوقات و مشتاق چنین اتفاق بودند و میباشند آهنگ تاخت و تاز و دست بر یغماگری دراز کردند و از هر طرفی روی غارتگری بنشیب و فراز آوردند. محمد حسن خان هر قدر کوشش نمود که آن شورش فرو نشیند، عنایهای گسسته بپیوند تدبیر بسته و از اختلال آن غوغا رسته گردد مفید نیفتاد. بکلی لشکر متفرق و آثار ضعف متحقق شد. لاجرم با بعضی از اعیان قاجار اشاقه باش و فوجی از غلامان که بر جا مانده بودند، آستین بر خدمتش نیفشانده بودند شاه اسمعیل را که بتا بان وقت در ساری متوقف و با وضعی از اسباب آسایش قرین آسودگی و آرامش بود برداشته، رایت عزیمت بصوب استرآباد افراشت و مازندران را باهل غوغا باز گذاشت. چون بحقیقت رفتن مشارالیه بسوی استرآباد مفهوم شیخعلی خان و مسموع مبارزان نصره هم عنان شد علم عزیمت بجانب مازندران افروخته و مضایق بیشه و جنگل را کنام شیران بیشه، شجاعت و شوامخ کوه و کتل را مقام پلنگان کوهسار جلادت ساخته، در بلده ساری متوکل بحضرت باری رخت اقامت و رحل استقامت انداخته، ابراهیم خان بفایری و محمد حسین خان قاجار دولو نیز از دامغان متحرک و در سلک ملتزمان رکاب جناب شیخ علی خان منسلک و طریق خدمتگزاری را سالک شدند. اما محمد نام مشهور بداود سواد کوهی که سواد کوه ولایت آن بلوکست و در سر کوه فیروزکوه واقع و بلده ساری من جمع توابع و مومی الیه در دولت محمد حسن خان از کدخدایان جزو بچوبک داری قیام داشت در آنوقت چهل پنجاه نفر از طبریان جنگل گردو وحشی صفتان بیشه نورد را که تا بآنروز کشاورزان شلتوک کار و تبر بدوشان دهره دار و در هنگام ترقی عوامل نشین و گاو سوار بودند جمع آورده، چون میمونهای بزسوار بر یابوهای جنگلی گرازگردن گاوسم سگ، دم شیرسر هزبر تن فیلگوش خرخروش موشنن خرس موی ستبر ساق ضعیف زانوی غوک چشم و گوسفند پشم برنشانده، بجانب اردوی شیخعلی خان شتافت. در فیروزکوه

سعادت حضور دریافت. چون مومی الهیه اول کسی بود که از مازندران باردوی جناب شیخعلی خان رسیده و از جمله سایر طبریان پیشتر سالک طریق خدمت گردیده، بجهت تألیف قلوب سایر طبریان و امیدواری جمهور اهل مازندران او را لقب خانی داده و محمد خان نام سپاده. در آن اوقات که مواکب جناب خان در عرصه پیدای مازندران توقف نمودند محمد دادو بنا بر خیانت باطن و شرارت کامن شروع بغمازی کرده، هر روز یکی از باز ماندگان دولت قاجار را از زوایای اختفا پیدا کرده، بمعرض تعریض و تعذیب در می آوردند و مایعرف آن بیچارگان را قدری بوکلای سرکار شیخ علی خان داده و تتمه را خود تصرف میکرد و باین علت صاحب وضع بزرگانه گردیده، بالاخره بحکومت مازندران رسیده، مفصل آن در موقع مناسب نگاشته میشود.

بیان حرکت موکب جهان گشا از شیراز بصوب طهران

لَوای گیتی گشای قلم بدایع رقم و رایت کشور آرای خامهء سحر توأم در فضای صفحه و ورق بدین گونه شقهء سخنوری می گشاید که: چون حضرت ظل اللہی مملکت پناهی از انتظام مهام فارس کماهی فراغت حاصل نموده، جیب و کنار جمهور و سران و سروران لشکر منصور و قاطبهء افراد و همگی آحاد سپاه افزون از ملخ و مور را گرانبار زر و سیم و اثاثهء دولت بر جا ماندهء محمد حسن خان را که مساوی خراج هفت اقلیم و موازی نعمای جنت رحمت و نعیم بود بسویت تقسیم فرمودند جمیع اعیان عراق و اهالی اطراف آفاق که در مدت محاق ماه منیر دولت آفتاب اشراق بمحمد حسن خان التجا و انفاق نموده، قدم در راه خدمت گزاری او گشوده بودند در آن هنگام که کوکب مسعود سعادت نمود از افق نصره طالع و آفتاب تابان آند دولت منجد تا "از مشرق عاطفت حضرت احدیت تابنده و لامع گردیده، دیگر باره همگی روی نیاز بدرگاه عرش انباز داور عاجز نواز آورده، جرایم خویش و گناه بیش از پیش را شفیع کرده، روی شرمساری بر راه عفو و اغماض

شهریاری گشادبند. حضرت کسری معدلت در باره هر یک انواع لطف و عنایت معمول و هر کدام را باقسام رافت و مرحمت مشمول فرمودند، جرایم همگی را بعفو بی نهایت مقرون و قاطبه را بانواع کرم و اقسام نعم ممنون فرمودند و تقصیرات سابقه را و جرمهای سالفه را بر روی احدی نیاوردند و هیچ یک را مواخذه و باخواست نکردند و بلکه جستجوئی نفرمودند که در آن مدت از اعیان ولایت کدام سالک طریق خدمت محمد حسن خان بوده و کدام در زاویه انزوا غنوده، در گوشه عافیت متقلد بوده اند. بلی در نظر عقل دوراندیش قاعده سلطنت چنین و راه و رسم خرد خرده بین همین می باشد، زیرا که بر اولوالابصار معلومست که ضعف و قوت سلاطین صاحب تمکین که در حقیقت سایه خدا و بیشتر از دیگران منظور نظر لطف خالق ارض و سماء اند بنابر مصلحت های نهانی و حکمت های بالغه جناب یزدانیست و از ضعف و قوت ایشان خلقی عظیم قوی و ضعیف و از شکست و نصره آنها گروهی انبوه وضع و شریف می کردند. بس غالبیت و مغلوبیت سلاطین بهمه جهت در کلیات مصالح نظام کل و تدبیر و تصرف آن در دست مخلوق نیست. در صورتیکه مشیت ازلی بر ضعف دولت یکی از آن فرقه علیه قرار گرفته باشد از مخلوقات ضعیف و نفوس نحیف آنها چه بر می آید؟ از اعانت و یاری (ویا) از اهانت و بیزاری ایشان چه می گشاید؟ درین صورت بعد از این که قصر منهدم گردیده و دولت صاحب دلی مجدداً بمعمراری لطف حضرت باری مرمت پذیرد و چراغ افسرده شوکت صاحب سعادت بنور شفقت جناب احدیت بار دیگر روشنائی گیرد لازم می آید که آنچه روی داده گناه مشتئی مخلوق عاجز ناتوان شمارند و اقبال و ادبار را بمشیت ازلی منسوب دارند و بشکرانه این عطیه که لطف الهی دیگر باره شامل حال فرخنده مآلشان گردیده و علم سرنگون گشته در دولتشان مجدداً سر باوج گردون کشیده گناه گناهکاران را بر روی ایشان نیارند و جرم داران را بمواخذه تقصیرات گذشته نیازارند، تا این معنی موجب ازدیاد امید امیدواران و باعث مزید خجالت و انفعال شرمساران

و سرمایه^۱ رفع بیم و هراس ارباب عصیان گردد، همگی بدل و جان قدم در شاهراه بندگی گذارند و جمهور بجان روی باستان عبودیت آرند و از تشویش جرمی که بخود گمان می‌برند بگوشهای دفع‌الوقت بگریزند و چون روبه‌بان بتنگنائی افتاده، از بیم جان با شیر ژیان نستیزند. در تواریخ مبسوط مسطورست که در هنگامی که خاقان چین و فرمانده آن سرزمین بقصد ملک بهرام گور با لشکر افزون از ملخ و مور محرک سلسله^۲ کین و طمع کار کشور ایران زمین گردیده، بنواحی آن مملکت رسید، چون بهرام پادشاهی عاقل و فرزانه و خداوند تدبیر عاقلانه بود چون باطراف کار و آثار روزگار بدیده^۳ بصیرت نگرینست یقین نمود که آغاز ضعف دولت او و قسوت شوکت خصم کینه جوست، لاجرم بهیچ تدبیری نپرداخته و بدان حادثه هیچگونه چاره‌ای نساخته، چون بهرام پادشاهی عشرت دوست بود بعیش و کامرانی نشست و درهای کاخ دولت را بر روی دشمن و دوست (بست)، تا خاقان بدار الملک قریب و کار از صبر و شکیب برگذشت. سیصد سوار نامدار نیزه زن خنجر گزار از افراد لشکر و آحاد برداشته، رو براه آذربایجان گذاشته، خاقان چین اینگونه حرکت را بانهمزام بهرام محمول و باطمینان خاطر خویشتن را بطرب مشغول و اعیان لشکر و رؤس کشور در بزم مینا و ساغر همدم مغنی و خنیاگر نشستند. امرای بهرام از اطراف روی باستان خاقان آورده، باو پیوستند. چون بهرام دشمن را غافل و از امارات لایحه حکم تقدیر را بر ارتقای بنای دولت خود مایل و از علامات خارجه لطف الهی را بر احوال خود شامل دیده، بی‌یقین فهمید که روز بدبختی بسر و دولت رفته در بر رسیده، با سیصد سوار نامدار جرار بجانب اردوی خاقان ایلغار و برسم پیشروان ثابت و سیار شبها را پیموده و روزها در بیفولهای جبال و صحاری غنوده، چنانکه اعدا از نهضت او با خیر نگردیده، شبی بسر وقت مردم خاقان رسیده، با همان قلیل مردم بر سرادقات خاص او حمله آوردند. خاقان در آن غوغای عام و فتنه^۴ بی‌هنگام بتیغ اعوان بهرام مقتول و

جمیع لشکر او پراکنده بگوشهای خمول گشتند. بهرام علی الصبح آن شب را بر سریر خاقان نشسته، با امرای بی وفا در سخن پیوسته، هریک را در مرتبه امکان نوازش و هر کدام را برسم غمخواران پرسش نمود. در آن (زمان) مفرشی از مراسلات اعیان ملک ایران را که بخاقان نوشته بودند بنظر بهرام رسانیدند. در ساعت حکم فرمود که آتشی بلند بر افروزند و جمیع آن مکاتیب را در آن آتش بسوزند. چون وزرا آمدند و از سبب آن تفحص نمودند در جواب فرمود که: تا بر من محقق نشود که صاحبان آن نوشتجات چه اشخاص بوده و کدام فرقه از ملازمان من باستدعای مقدم خاقان سبقت نموده اند، تا من از آنها ملول نشوم و ایشان از من مخوف نگردند. مختصر سخن: جهانیان لشکر شکن نواب اعتضادالدوله محمد صادق خان برادر والا گهر را بیگلر بیگی جمیع ممالک فارس که تختگاه ممالک فارس که تختگاه فرماندهان ملک عجم و دارالملک کسری و جم بود باضافه گرمسیرات و بنادر و کوه گیلویه فرموده، انظام مهام و رتق و فتق ممالک مزبور را از آغاز و انجام در عهده اختیار برادر والا مقام نمودند و خود بدولت عازم بساق الکای فارس و عراق و چاکران دربار گردون مامور بخروج و مشغول بکوچ گشتند. پس در ساعتی میمون و طالعی همایون از خطه دلنواز شیراز رفع رایات گردون طراز و باغ دلگشا را که در جنب شهر واقع است مخیم خیام اجلال و اعزاز فرمودند. چون ایام محرم الحرام در رسیده بود تا روز عاشور بنا بر احترام حضرت سیدالشهداء در باغ مزبور منزل و مأوا و بمراسم سوکواری و شرایط تعزیه داری قیام و اقدام و علی الصبح یازدهم شهر مزبور اعلائی زرین پرچم و تحریک اردوی کواکب حشم و بصوب دارالعباد یزد نهضت و بدولت روی بان جانب و قرار داد خاطر فیض مظاهر دادند که بلده طهران که وسط الکای عراق و آذربایجان و دارالمرز و خراسان واقعست نظر بقرب مازندران بجهت اتمام کار محمد حسن خان انسب، محل نزول معسکر قیامت اثر سازند. چون تقی خان بافقی حاکم یزد مردیست افسونگر پر فن، با دوست و دشمن بسر وعلن برفتار تقالب در کار

خدیعت و از خیانت باطن با سایر و ساکن در کمین حیلت، با دشمنان در ظاهر یار و از دوستان در باطن بیزار، صلاحی دارند سراسر فساد و عدل اظهار می نمایند و تمام جور و بیداد و از غایت رزاقی غلیانرا حرام می دانند و مال مردم را حلال، شب بادای نوافل قیام دارند و روز مضیع جان و مال، بمغرض اغراض فاسد جمعی از مسلمانان را بدون جرمی بنیشتتر جفا کور و بشر انگیزی خیالات مفسده بی تقصیر گروهی از مسلمانان را بتیغ از زندگانی مهجور و با این فساد باطن در ظاهر خویشتن را بصلاح مشهور نموده، دکان شیادی گشوده اند، در مدت تردد آزادخان و محمد حسن خان و اوان اقتدار ایشان نسبت باین دولت قوی ارکان نیز بعبادت خویش و برسم نفس حیلت اندیش روباه بازی و خدعه سازی پیش گرفته بود. چون دارالعباد یزد مخیم خیام فلک احتشام و مضر ب سرادقات عرش احترام شد تقی خان مزبور را وخامت رفتار و شامت کردار عاید روزگار گردیده و بر حسب فرمان کارکنان دولت جاوید کارش بمواخذه و مصادره رسید و امرش بحبس و قید انجامید. در چند روز توقف موکب ظفر کوکب دوازده هزار تومان نقد از اموال او بخزانہ عامره تحویل و جنابش ضعیف و ذلیل، بهمراهی موکب سعادت دلیل بسفر مأمور و انگشت نمای نزدیک و دور گشت. بعد از چند گاه باز رنگ و نیرنگ و طرح شعبده بازی ریخته و شفعا بر انگیخته، مجدداً بحکومت یزد منصوب و تا حال تحریر که قریب سی سال می باشد بکار فتنه پردازی و روباه بازی و دو بر هم اندازی مشغول و عادت دیرینه یعنی کید و کینه را معمول دارد و از اعجب عجایب آنکه در زمانی از ازمنه توقف حضرت در ظل الله در دارالعلم شیراز اهالی یزد از بیداد خان مزبور بجان و از سوء رفتار بفقان و بحضور داور کسری نشان آمده، از جور او فریاد و باو هزار گونه بیداد اسناد نمودند. حسب الامر خدیو منصور خان مزبور بجهت مرافعه بحضور مأمور شد. اهالی یزد بمشارالیه ادعای چهل هزار تومان می کردند که برسمی که خسوی و

خلق قدیم و طریقه و آئین و خیم اوست عجاله زیادتی نموده و اضافه بر متوجهات حسابی برسم بی حساب بدون حجت و کتاب از شیخ و شاب در آن ملک ویران خراب باز یافت فرموده. خان مشارالیه این معنی را منکر و مرافعه بمحکمه^۱ شرع انور محول و مخیر گشت مدعیان مبلغ پانزده هزار تومان را باقامه^۲ شهود و ابراء از حجج موجود اثبات و لازم بر خان عالی درجات آوردند. مساوی مبلغ بیست و چهار هزار تومان را خان شب زنده دار نوافل گزار انکار و مدعیان عجز از اثبات و اقرار کردند. حکام شرع مبین در خصوص مبلغ مزبور رجوع بیمین، حاصلین خان صاحب تمکین و دین را تکلیف بانقیاد حکم جناب سیدالمرسلین و چون دعاوی مبلغ مزبور رجوع و دعاوی مختلف و ارباب ادعا بصفات متباین متصف بودند، حسب الشرع هشت هزار قسم بجناب خان و اجرای آن بریشان متحتم شده بود. حاصلین که بجهت اتمام این مهم و تدبیر این بلای مبرم مقرر بودند خان مزبور را باستانه^۳ شاه چراغ که تربیت یکی از اخلاف امام موسی کاظم و ملاذ اصا غره و اعظامست برده، جناب خان عالی شان سه روز و سه شب در ازای غذای چاشت و شام قسم میل فرمودند و در ظرف آن مدت از آغاز فلق تا بانجام شفق بجای هر نوع از کلام تلفظ باسما^۴ جلاله می نمودند. هشت هزار قسم و بیست و چهار هزار تومان دینار و درم را بیک جا نوش جان و این امر اعجب اعظم را حیرت افزای اهل جهان و عبرت بخش پیر و جوان فرمودند و این واقعه یک جزوی ستم بود که بر یزدیان بی نوای پریشان کردند. مختصر کلام: در همه ازمه و اوان یزدیان ناکام ناتوان از جفای خان ضحاک نشان گیر و مسلمان گمگشته بوادی حرمان و در اقطار جهان متحیر و سرگردان، بدر یوزه گری و دربدری میگذرانیدند. عجایب احوال و غرایب افعال که ایراد آن از نوادر حکایات و بدایع روایاتست در طریق معاملات و رسوم و عادات خان علی درجات زیاده از آنستکه التزام ایراد آن توان نمود، هرگز همگی زبان توان گشود و راقم حروف را سهیج وجه سابقه با جناب خان نمی دارد و هیچگونه کدورتی از او پیرامون خاطر نمی آرد ولیکن چون اطوار و اوضاع او از جمله غرایب و آثار و افعالش از مقوله^۵ اعجب العجایبست و در حقیقت ایراد و

اظهار مختصری از مفصل آن بسیاق تواریخ لایق و تحریر و تسطیرش بجهت عبرت و حیرت مؤالف و مخالف موافق بود، لاجرم بتحریر این مختصر پرداخت و ایراد این مجمل را زینت بخش این صفحه شریف ساخت سخن کوتاه، بعد از معامله تقی خان دیگری را از اهل دارالعباد یزد بحکومت منصوب فرموده، فقرا و مساکین و جمهور سکنه و متوطنین را مورد اشفاق و الطاف نموده، انوار عاطفت آنحضرت بر وجنات احوال کافه آن دیار تافت و هر کس درخور مرتبه و مکان لازمه انعام و احسان یافته و از آنجا اعلائی لوای شوکت و شان، (شهر کاشان) مضرب خیام مجره ضباب و مقر سرادقات زرین قباب شد. حکام ساعی باطراف و اکناف بلاد و امصار عراق تعیین و از آنجا ببلده المؤمنین قم نزول و بلوازم زیارت آستانه بضعة البتول مشغول و مبلعهای خطیر ندور از سرکار فیض مدار بخدمت آستانه مشرفه و سایر ارباب استحقاق وصول یافت. پس موکب نصره کوکب بجانب بلده طیه طهران متحرک و امر اقدس آن جهان حشر دنیای لشکر را محرک شد، در ساعتی میمون و زمانی بفرخندگی مشحون بلده طهران محل نزول موکب سعادت نشان گشت. از وقایع حیرت افزا و سوانح محنت زا که درین سال از پرده غیب ظهور نمود شهادت محمد رفیع خان زندهست. مفصل این مجمل آنکه: محمد رفیع خان خلف بوداق خان عم زاده جناب معدلت انشاب ظل‌اللهی جوانی بود خوبروی و اخلاق حمیده نیکوئی و آثار بزرگی و بزرگ زادگی از ناصیه حالش ظاهر و هویدا و انوار اخلاق حمیده و اطوار پسندیده در ذات فرخنده صفاتش پنهان و در حالی که موکب نصره کوکب خدیو گردون افراز از دارالعلم شیراز در جناح حرکت و عازم نهضت بودند حکومت دارالسلطنه اصفهان و ایالت آن خطه بهشت نشان را بخان مشارالیه تفویض داشته، اعیان دارالسلطنه اصفهان را که جناب شیخعلی خان در هنگام آوازه ورود محمد حسن خان کوچانییده، روانه شیراز و در آن مدت در ظل حمایت عاجز نواز آسایش‌گزین و بفراغ بال گوشه نشین رفاه حال بودند مرخص و هریک را بمنصبی و خدمتی از مناصب در دارالسلطنه

مزبور تعیین و باتفاق خان مشارالیه روانه موطن اصلی نمودند. چون اندک روزی از ورود حاکم و عمال منقضی شد سبز علی خان زند که همشیره زاده خدیو فیروزمند و برادر زاده شیخعلی خان و بحکومت الکای قلمرو و سرحدات خرم آباد و نظم و نسق امور فیلی و لرستان مأمور و مقرر بود بطریق عبودیت عبور و از دارالسلطنه اصفهان در حالنی که بعزم توجه محال ایالت خود حرکت می نمود از رنود جهال و اشرار رجال که در سلک حواشی و خدم خان مشارالیه منسلک و نظر بعبادت جهال و سوء اعمال سالک بودند در یکی از اسواق بفردی از اهل حرفه دست انداز و شلتاق نموده، دست زیادتی گشوده بودند. این معنی معروض محمد رفیع خان گردیده و بگوش ایشان رسیده، چون مشارالیه مردی بود در غایت متابعت احکام شریعت محتاط و نظر بصغای طینت و حسن سیرت از بی اعتدالی نهایت احتیاط، آتش حمیت در کانون خاطرش شعله‌ور و شعله غیرت در ضمیرش سوزنده خشک و تر و فروزنده خیر و شر گردیده، در نهایت تغییر خود را سمرکوب یکی از عمده که حاضر و مهیا بود رسانیده. بدون اطلاع و اخبار اعوان و انصار متوجه تعاقب سبز علی خان شده، بمحض رسیدن بخان مزبور حمله و مشارالیه نیز نظر باینکه از نشائه باده از خویش بی خبر، با سانی که در دست داشت بیش آمده، رمح مزبور را بر پهلوئی خان مدکور محاذی و زخم کاری باو رسیده، در ساعت عالم فانی را بدرود کرده، بنزهت گاه باقی خرامید. سبز علی خان که قصدش افنای محمد رفیع خان نبود از کرده خویش نادم و پشیمان و از عمل فساد اندیش قرین ندامت و خسران گشته، از اندیشه مکافات وهمی عظیم پیرامون خاطرش گشته، بسرعت برق و تعحیل باد سوی محل ایالت روی نهاد، بلرستان فیلی و سرحدات اعراب نوشتر و هویره رفته و از خجالت حرکت بتقدیم خدمات کلّیه قیام کرده. حضرت جهانیان کشورستان بنا بر رعایت شیخعلی خان در مقام مؤاخذه در نیامده و بمرحمت و رافت گذرانیدند. بقیه احوال سبز علی خان مزبور و آنچه بحکم فضا و فرمان ارض و سما ظهور نمود در موقع خود نگاشته خواهد شد.

ذکر بقیه احوال محمد حسن خان و چگونگی اوضاع آن

زمان و سایر وقایع آن اوان مسرت نشان بامر

خالق انس و جان

بطریقی که خامه، ورق نگار صفحه طراز و کلک فرخ انجام فرخنده
آغاز بذکر ورود و دخول جناب شیخعلی خان رسید در خلال آن
حال خبر رسید که محمد حسن خان با لشکری گران از استرآباد
حرکت و در بلده، اشرف اعلای لوای جلالت نموده، در خارج این
سوی اشرف روی بسمت ساری سنگری متین بسته، در کمال جلادت
نشسته است. جناب شیخعلی خان بعزم مقابله و مقاتله از ساری تحریک
لوای دشمن شکاری کرد، روی بجانب اشرف آورده و در مقابل
سنگر محمد حسن خان سنگری محکم بسته و بهادران طرفین در رهگذر
تیر و گلوله نشسته، پیوند علاقه، جان و تن را از یک دیگر گسسته،
آتش کارزار مشتعل و چرخ جفا کار در بی‌آزمی قوی دل گشته،
منادی نای رزمی ندای "ارجعی الی ربک راضیه مرضیه" بگوش رزم
آوران می‌رسانید و ساقی اجل از آب شمشیر فتنه جویان را شربت
"کل نفس ذائقة الموت" می‌چشانید. مختصر کلام: هرچند شیران
دشت نام و ننگ و هزبران کینه جوی خون آشام اهتمام نمودند که
کار مجادله از تردد تیر و گلوله گذشته، محمد حسن خان از سگری که حصار
عافیت خود ساخته بود پای جلادت بیرون نهاده، در میدان دلیری یازوی
شجاعت گشاید مفید نیفتاده بود، جنود محمد حسن خان در پناه سنگر و
دلیران رزم آور در خارج برجی و گلوله‌های پر شرر برسانیده، هنگام شام
که جنود مسعود ثوابت و سیار با دیدهای بیدار اطراف سنگر استوار سپهر
دوار را فرو گرفته، بحراست مشغول شدند، دلاوران معرکه آرا و نهنگان
لجبه، هیجا اقطار سنگر محمد حسن خان را احاطه نموده، از شوق
روز جنگ و تحصیل نام و ننگ تا روز ستاره می‌شردند و هنگام سحر
که سپهدار مهر انور بکین خواهی سپاه انجم و اختر پای سعادت
برکاب چرخ اخضر نهاده، لشکر ظلمت شب و سپاه اختر

و کوکب با هزار تاب و تب پای فرار بصوب دیار مغرب گشاده، جناب شیخعلی خان یا قاطبهء دلیوان رستم کمند آرش کمان پیکر بدرع و مغفر دلیری و دلاوری آراسته و بعزمیت کینه جوئی برخاسته، بر پشت تگاوران بادپا نشستند و در مجاری سنگر صفوف الوف بستند، که شاید محمد حسن خان از حسیض خودداری بیرون خرامد و در میدان نبرد مواجههء شیران بیشه گرد آن جماعت سر رشتهء حزم و طریقهء آن قسم رزم را از کف داده ولی پای جلادت بخارج سنگر نگشادند. شیخعلی خان چنین صلاح دید که از آنجا حرکت و بسوی استرآباد نهضت نموده، این معنی رامحرک سلسلهء غیرت آن جماعت سازد و مراتب جنگ را بیکان دیگر اندازد. پس آوازهء این اراده را بالسنه و افواه انداخته و رأیت این عزیمت را برافروخته، توجه بصوب استرآباد را وجههء همت ساخته و از راه کنار دریا و ساحل بحر طبرستان که راهی غیر معهودست مرحله نورد طریق مقصود گردیدند. چون محمد حسن خان آن بحر ذخار و تلاطم آن دریای خون خوار را خبردار و از مستی غرور هشیار گردیده زیاده توقف در نسگر اشرف را صواب ندیده و باستصواب محمد ولی خان چنین قرار کردند که از راه خیابان که شارع متعارف و راه عبور و مرور جمهورست (عنان) بصوب استرآباد کشیده و در آنجا بچاره کارش پردازند و با جماعت ترکمان با سهل وجه کارش را بسازند. پس مقارن حرکت اردوی جناب شیخعلی خان محمد حسن خان نیز طبل رحیل فروگرفته، افواج بحر مواج در کنار دریا رسیده، محمد حسن خان از راه خیابان عنان گشای صوب مقصود و راه پیمای طریق مطلوب گردیده، هر دو لشکر در آن روز هریک در هنجاز خویش چهار فرسنگ در نوردیدند. اردوی محمد حسن خان وارد کلیاد و معسکر شیخعلی خان در کنار در موضعی که بین العسکرین عرض از فرسنگی کمتر بود نزول نموده، افسراد هریک از آن دو لشکر و آحاد هریک از آن دو عسکر بجهت تعیین جا و مکان و تحصیل آب و نان باطراف بیشه و جنگل متفرق و متلاشی شدند. چون بنحو مسطور منزلین عسکرین را چندان فاصله نبود در

مکانی از جنگل فرقه‌ای از دلیران طرفین و مبارزان جانبین را با هم تلاقی افتاده، چون اتحاد اصداد و اجتماع شمع و باد از جمله محالات و مقوله خوارق عاداتست فی‌مابین ایشان کار بمجادله کشید و امر بمحاربه انجامید و آواز رعید انباز تفنگ و جوش و خروش دلیران میدان جنگ که غفله بیک دیگر ریخته، با هم در آویخته بودند بگوش بهادران جنگ جو و پلنگان تند خو رسیده، جمعی که روز جنگ را شب دامادی و اندوه و شربت جان را عیش و شادی و آب تیغ را شربت نبات و شربت مرگ را آب حیات می‌پنداشتند از هریک از آن دو لشکر گروهی بامداد یاران و از هر کدام از آن دو عسکر فوجی باعانت هواداران خویش برخاستند و در میان جنگل و کنار دریا دو سپاه بتموج درآمده، لطمات آن زورق حیات بسیاری از مبارزان را بگرداب نیستی انداخت. اسبان تازی مانند بطدر بحر خون شناور شدند و دلیران غازی از برق شمشیر آتش فکن خشک و تر گشتند. زورق تاب و توان اعوان محمد حسن خان از تند باد حادثه در هم شکسته، از آنجا بسرعت باد دیور و نسیم صبا بجانب استرآباد عنان هزیمت گشاد. شیخعلی خان نظر بصلاح و رأفت در تعاقب تقاعد ورزیده، چون محل‌کلباد پایان مازندران و آغاز استرآباد بوفور آذوقه و علف مشحون و نظر تعرب استرآباد توقف در آنجا بصلاح و صواب مقرون بود شیران بیشه جلاذت و نهنگان دریای بسالت را امر بتوقف محل مزبور و آن مکان را مقر اردوی منصور نمودند. محمد حسین خان دول قاجار که مجملی از احوال او سابق نگاشته کلک اظهار شد در آن اوان ملتزم رکاب جناب شیخعلی خان و نظر باینکه با محمد حسن خان اظهار عناد و باین دولت جاویدان ادعای اتحاد میکرد و باعتقاد خود در تزییع احوال محمد حسن خان کوششها نموده و در سلوک طریق خدمت جم مرتبت پای ترددات گشوده بود در خیال با خود قرار داد که در امر سرداری با جناب شیخعلی خان شریک و سهیم و مدار علیه جمهور ترک و تاجیک باشد. چون از جانب خان مشارالیه کار خود را بر وفق مدعا ندید و مشام

امیدش بوئی از گلهای توقعات نمی شنید زیاده بر آن توقف خود را در اردوی شیخعلی خان موجب تفصیل عزیت و کمال مذلت دانسته ، محرم کعبه حضور فیض گنجور خدیو منصور شد ، روی نیاز بدرگاه بنده نواز آورد . در طهران بشرف تقبیل بساط گردون قماط رسیده ، وکلای سرکار وسعت مدار مقدم او را بقدر حال گرمی داشتند و از تفویض خلعت و انعام سر میاهات را باوج سپهر والا مقام برافراشته ، جنابش را بیگلربیگی استرآباد نام گذاشتند . چون آغاز زمستان و اول نزول برف و باران در رسیده ، سپهدار بهمن دارالمرز این طرفه گلشن بار نزول گشاد ، سردار سپاه شتا با لشکر گران برف و سرما از نهانخانه مکنون پای بیرون نهاده ، کوس رعد و طنطنه صولت سپهدار دی بگوش ابنای گلستان رسانیده و تیغ برق از غلاف ابر برآمده ، نوباوگان گلستان را در حزن خزان نشانید . از شدت نزول امطار و کثرت رطوبت آن دیار و صولت برودت هوا و شدت سمیت سرما و اینکه توابع کلباد را بنائی نبود که مانع نزول آب و حایل تابش آفتاب تواند شد شیخعلی خان زیاده توقف کلباد را موجب تصدیع سپاه ظفر انتساب و مورث ترضیع دواب دیده ، رخت مراجعت بجانب بلده طیبه اشرف کشید .

ذکر سرانجام کار و پایان روزگار محمد

حسن خان قاجار

سپهدار گیتی مدار نظم سپاه کینه خواه الفاظ و معانی را برین نمط در میدان صفحه و مضمار ورق بجلوه گری در می آورد که : محمد حسن خان بعد از شکست کلباد و نهضت بصوب استرآباد کس روانه نزد ولی خان و نحف خان کرد شادلو و ایشان را باعانت و امداد خویش دعوت نموده ، بمواعید دل فریب زبان گشود . خوانین مذکور دعوت ایشان را بسمع قبول تلقی نموده ، با لشکری موفور و سپاه پیل توان شیر زور که بده هزار نفر می رسیدند رایت عزیمت بجانب استرآباد کشیدند و کذلک شیر علی خان قاجار شامبیاتی که محمد ولی خان

دولو قاتل والد مشارالیه و او بعلت تقرب محمد ولی خان بخدمت محمد حسن خان از آن دولت روی گردان گردیده و در دشت قبیچاق در میان طایفه عاق که یکی از عشایر یموب می باشند می زیست باستراباد طلب داشته، او را مورد کمال اشفاق و اعطاف ساخته، سر جلالتش را در مقابل محمد ولی خان باوج گردون افراخته و از تفنگچیان استراباد و جماعت کرایلی و حاجی لر و کفشگیری و کتول و سایر فرق و خیول در مرتبه شش هفت هزار نفر دیگر که با اکراد خراسان هفده هجده هزار نفر بودند در معسکر مشارالیه اجتماع نمودند. چون محمدولی خان و برادران او و بنی اعمام حسین خان بطریقی که نگاشته، کلک بلاغت ترجمان گردیده در باطن بدولت محمد حسن خان دشمن و نمی خواستند که دولت او باعلی مراتب ارتقاء و اسنی مدارج اعتلا رسد، زیرا که چنان می دانستند که اگر در کار خود مستقل گردد و دولت سیکاره باو منتقل شود و رفع احتیاج از وجود آنها روی نماید بافناى طایفه یوخاری باش عازم و ابقای ایشان مزاجش ناملایم خواهد بود. پس باین اندیشه پیوسته در کار آن دولت اختلال و همواره بقدر خود در حال او آخرین اضتلال می نمودند. محمد، حسن خان نیز از کید آنها باخبر و در کمین آن طایفه فتنه گر می بود. درین حین که حرکت چنین از حسین خان صادر و بدی باطنش ظاهر شد در مقام قلع هوی و افساد جماعت یوخاری باش برآمده و برخلاف دریافت آنها که در هنگام قوت ازو مخوف بودند در هنگام خود در مقام قمع ایشان برآمده، شیرعلی خان شامبیاتی که محمد ولی خان را قاتل والد خویش (و سبب) آوارگی خویش می دانست بر قتل محمد ولی خان تحریص و جمعی غلامان بجهت اعانت او تشخیص نمودند. در هنگام صبحی که گردون بی مهر سر بریده، مهر را بر سر نیزه، خطوط شعاعی کرده، از خلوت سرای باختر بعرصه فضای خاور آورد و دامان افق را در خون شفق گلگون کرد، شیر علی خان مزبور و غلامان مامور را که در پس پرده جفا مخفی و در بستر اختفا مستور داشته، در حالی که محمد ولی خان و برادران و جمعی از اعیان

قاجاران یوخاری باش بحکم محمد حسن خان در مجمع کنکاش مجتمع بودند، نظر بر علامتی که از برای وقت کار قرار داده شده بود، محمد حسن خان ببهانه‌ای از محفل برخاسته، جماعت مذکور که در کمین نشسته، دل بر ظهور علامت بسته بودند با تیغهای آخته از کمین بیرون تاخته، محمد ولی خان و سه نفر برادر او را با جمعی از آقایان یوخاری باش که حاضر بودند بقتل رسانید. ابنای طایفه یوخاری باش بزوایای تواری پناه برده، محمد حسن خان جاسوسان پنهان گرد و پیک‌های راه نورد بجستجوی آنها تعیین نموده، که بسان جواسیس اندیشه دانشوران حکمت پیشه بکنج گاوی درآمده و یک یک را از گوشهای خمول بیرون آورده، برخی را مقتول و بعضی را محبوس و محصلان شدید بر باز ماندگان مقتولین و متعلقان محبوسین گماشته و ایشان را بانواع شدايد معذب داشته، اموال و اسباب هریک را بحیطه ضبط درآورده، بر جماعت اکراد و سایر فرق که اعانت نموده بودند سویت میکرد، تا آنکه مبلغهای خطیر از نقود و جواهر و امتعه و اقمشه حاصل و بآنها واصل گردیده، منایای آمال همگی آن طوایف گرانار انواع نفایس شد. بعد از فراغ از تمشیت آن مهمام بفکر خروج از استرآباد و مقابله شیخعلی خان، با کثرت انبوه و لشکر کوه شکوه از استرآباد حرکت و اعلائی لوای مناعت نموده، در نیم فرسنگی شهر بار نزول گشوده، روز دیگر مسافت فرسنگی را پیموده، القصه در غابت همواری و نهایت بردباری بجانب مقصود در حرکت آمده، اشهب عزمش بحدی آهسته بود که از ساحت استرآباد تا صفحه اشرف را که شانزده فرسنگ مساحتست در مدت پانزده روز بیسای عزیمت طی نمود، که گویا مقصود ایشان آن بود که جناب شیخعلی خان از آوازه شوکت و طنطنه کثرت جمعیت اندیشه مند گردیده، از الکای مازندران کرانه گیرد. لیکن باد این تدبیر آتش مهات بهادران را بیشتر از بیشتر تیز و ایشانرا بیشتر در کار ستیزه کرده، در بلده اشرف پای جلادت افشوده، تا آنکه محمد حسن خان باراضی قورق که

در نیم فرسنگی شهر واقعت رسیده، بساط منازعت گزید. روز دیگر که لشکر مهر انور از چمن باختر آهنگ کوچ کرده، در ساحت خاور که اشرف بلاد چرخ اخضرست رایت جلالت برافروخته، محمدحسن خان با آن لشکر گران از چمن مذکور متحرک گردیده، تا ظاهر شهر اشرف در هیچ جا عنان نکشیده، شیخعلی خان دلیران فیروزی توان را بنظمی خوش و یاسائی دلکش صفها آراسته و از جوانب نوای نای جنگ و افغان توپ و تفنگ برخاسته، در جوارح کوچه بندهای اشرف صفوف قتال برکشیده، از طرفین رایات عالی جناب باوج ماه و آفتاب رسیده، نوعروسان اسبان تازی بجلوه‌گری درآمدند و دلیران ترکتاز بسان بتان طناز بتاراج دلها و یغمای جانها آغاز نهادند. کمانهای جنگجویان چون کمان سپه توز ابروی خوب رویان بدلجوئی رزم‌آوران آغوش دلیری گشادند. سهام جانستان مانند تیر دلدوز مژگان کاو جگر دادند، کمند پر پیچ و خم بکردار جعد مشکین هزاران جان نازنین مقید ساخت و علم زرین پرچم برفتار دلارای قد سہی قامتان قامت بفتنه سازی برافراخت. دوران روزگار چون چشم فتان یار فتنه‌انگیزی آغاز و سپهر ستمگر درهای جفا را بر روی روزگار باز کرد. صرصر اجل وزیدن گرفت و ابر بلا بیاریدن آمد. نوای نای یاد از صور قیامت می‌داد و مقالید تیغهای دلیری دلیران رزم‌آزمای درهای اجل می‌گشاد. بازار جان فروشی گرم شد و چرخ جفا پیشه در ریختن خون مبارزان بی‌آزم، اسبان تازی در غایت جولان گری در تک و یو ایستاده و دلیران غازی از شدت اجتهاد بیشت افتادند. جماعت اکراد که از خراسان بمعاونت محمد حسن خان آمده، میلفهای خطیر در ازاء آن از آن سرکار گرفته بودند نخست شکست یافته، روی از معسکر برتافتند و بسرعت برق و تعجیل باد بجانب اوطان خود شتافتند. فوجی از مبارزان جناب شیخعلی خان اکراد هزیمت کرده را تعاقب نموده، محمد حسن خان بر سر پیادگان سپاه خویش و سواران متفرقه که کم و بیش برجا مانده بودند ایستادگی و در آن معرکه نهایت مردانگی و مدتی دیگر در چنان عرصهء پر خطر توقف و تصابر

نموده، بالاخره دید که کار از دست رفته و بخت را از پای افتاده دید، سر بیابان هزیمت نهاده، بجانب استرآباد روان گردید، چون شوارع مازندران راهیست (مانند) اندیشه کم همتان باریک و تنگ و طریق خیابان وصل گاهیست مانند راه دراز امل پر گل و سنگ و جانبین او متصل بهم، بیشه و جنگل و طرفین پیوسته بیکدیگر جلاب و وحل، تراکم اشجار بحدیست که راه عبور تنگ نظر و محل دخول نور بصر نیست. در چنین گذرگاهی در موضعی پلی بر جلاب بسته و پل مذکور از کثرت عبور و مرور شکسته، هزیمت کردگان و تعاقب نمودگان اهل هزیمت که پیشتر رفته بودند در راه باریک و تنگ و پر گل و سنگ ازدحام کرده، مخصوص در سرپل شکسته راه را از غایت هجوم بسته بودند. در یک جانب پل مزبور قابل وسعت گاهی بنظر می‌رسید و اندک فضائی مشهود می‌گردید که نظر بمواضع دیگر آن بوم شجر در آن کمتر و سطحش اندک خالی از حجر و مدور بود. محمد حسن خان از آن راه تنگ بآن قلیل وسعت گاه میل و آهنگ نمود، که بلکه خویش را از انبوهی سر پل پیش افکنده، در آن هنگام اسب سواری ایشان که با برق خویشی و از باد پیشی داشت بجلاب پا در نهاده، در وحل افتاده و در آن حال سبزعلی نام کرد که از اکراد قدیمی آن ولایت و از جمله ملازمان قدیم محمد حسن خان و در آن هنگام بعلت ضعف آن دولت در نزد شیخعلی خان اختیار ملازمت نموده بود باده سوار کرد و محمد علی آقای دولو برادر حسین خان دولو چون بلای ناگهان از قفا رسید. محمد حسن خان را بآن حالت دیده، دیده را از حقوق دیرینه پوشیده، دست بشمشیر و سنان و بزخم نیزه از پایش درآورده، سری را که سالهای دراز بسر گردن کشان سر افراز و سرور بود بر سر نیزه کرده، نزد جناب شیخعلی خان بردند، معظم الیه در ساعت سر را با بعضی تحف دیگر بر طبق اخلاص نهاده، بدربار عرش وقار فرستاده، در بلده طهران بنظر انور رسید. حضرت ظل‌الله حکم کردند آنرا بگلاب شسته و بمشک ناب معطر کرده، بمحفل بهشت

شمال آورده، اظهار نهایت اندوه و غم و افسوس و ندم فرموده، پس امر شد که سر را با ستراباد ارسال و با جسد اتصال داده، در موضعی مرغوب مدفون سازند.

ذکر دخول جناب شیخعلی خان بشهر استراباد بموجب

حکم و مراجعت باردوی نصره نشان

چون محمد حسن خان بعد از خروج استراباد محمد خان قاجار قوآنلو را بیگلر بیگی کرده، قبض و بسط مهام آنجا را بقبضه تصرف او درآورده بود در همان شب که خبر قضیه محمد حسن خان رسید تاب توقف و تحمل وقت پایداری و توکل نیاورده، در همان شب با آقا محمد خان و سایر اولاد محمد حسن خان روی بجانب اویماقات ترکمانیه بیموت که پیوسته در حالت اضطرار مفر و مامن جماعت قاجار می باشد کرد. جناب شیخعلی خان دیگر وارد خارج استراباد و چون شهر را تهی و قلعه را خالی دید رخت عزیمت بدرون کشیده، عامل اعمال اخذ اسباب و اموال و مصادره نسوان و رجال گردیده، از دربار فلک اقتدار نیز امینی بجهت ضبط اموال تعیین یافته، خان معظم الیه مدت ده روز در قلعه استراباد توقف و اموال و اشیاء متعلقه دیوان را تصرف و حسب امر داور داراشان بمراجعت مازندران و استراباد را بحکم خدیو منصور بمحمد حسین خان قاجار سپرده، روی بجانب مازندران آورده، در خلال آن حال نادرخان زند از آستان سدره مانند فرمان واجب الاذعان (آورد) که لشکر ظفرپرور را سرکرده و سردار ربوده، جناب شیخعلی خان حضور فیض گنجور را بی پای سرعت پیبوده، در بلده طهران شرفیاب تقبیل عتبه آسمان شان گردیده، اشراف و اعیان و ارکان و اعظام مازندران را نیز بحضور معدلت دستور طلبیده و شیخعلی خان دلیل طریق و هم عنان و رفیق ایشان گردیده، در بلده مینو نشان طهران شرفیاب سده بوسی آستان کروبیان پاسبان گردید.

ذکر وقایع سال فرخنده فال مطابق ۱۱۷۲

بفرمان قادر لم یزل بار دیگر ابن تابنده مشعل نور بخش بزم حمل و بحکم خدای عزوجل خسرو انجم و اختر بساحت بیت‌الشرف منزل و محل گزید. خدیو بهار و قهرمان آدار در ساحت گلزار و در ساحت و عرصه روزگار از سرو و چنار رایت اقتدار بر فلک دوار برکشید. مهام دارالمرز چمن که از ید تصرف یاغیان بهمین انتزاع شده بود حکم سلطان نافذالفرمان ربیع انتظام پذیرفت و امور دارالامان گلستانکه از تمالک متغلبه دی بتسخیر دارای ملک آرای فروردین درآمد بود نظم و رونق گرفت. بالای رعناى عشیره نباتی یعنی نوباوگان باغ و گلستان را که با جنود زمستان همداستان گردیده بودند بامر قهرمان بهار از شکفتن گل‌های لعلگون در خون کشیدند و جمهور سکنه گلشن و گلزار در سایه مرحمت خدیو آدار بفرخی و خرمی آرمیدند. بزم عید و محفل نوروز سعید در بلده مینو نشان (طهران) انعقاد یافته، برودوش اعیان سپاه و کنار و جیب قرب یافتگان درگاه از بدل خلاع زرتار و بخشش درم و دیار عبرت گلشن و گلزار شد. چون حماعت افاغنه از آغاز افول دولت نیر سلسله علیّه صفویه تا باین هنگام مصدر انواع شور و شر و باعث اقسام نقصان و ضرر بوده، در هر عصری ابواب هزارگونه خیانت و جنابت گشوده، خدمت هیچ مخدومی را باتمام و کار هیچ صاحب گاری را بانجام نرسانیده، بغیر از شرارت و فساد و لجاجت و عناد امری از ایشان بظهور و ثمره شجره ملازمتشان بجز از میوه فتنه و شر و شور نبوده، در آنوقت جمع کثیری از طایفه مزبور در اردوی کیوان بوی اقدس جمع آمده، ازدحام کرده و گروهی نیز در مازندران بعد از مقابله محمد خان قاجار از گوشه‌های جنگل و بیشه و زوایای بیغوله و کریوه برآمده، اجتماع کرده بودند. آثار شر از چهره احوالشان ظاهر و علامات ضرر از ناصیه اطوارشان باهر و حضرت ظل‌اللہی گینی پناهی که خاطر خطیرشان محل ظهور تجلیات غیب و ضمیر

میزشان از ضمیر هرکس خواننده، خطوط هنر و عیب بود بر وجود آن طایفه نفعی مترتب ندیده، چیزی مشاهده، مشاهدان نگردیده، در صبح نوروز فیروز حکم بر قتل آنها فرموده و جمعی کثیر از خوانین و عظماء و رؤسای ایشان با فوجی فزون از قوه، تحریر از قواد و ابطال ایشان در حال مقتول گردیده، خلعت گلگون ممات پوشیدند. علی خان شاهسون را بقتل گروهی که در مازندران اجتماع داشتند تعیین و آنها نیز همان شربت شیرین را چشیدند. از آنجا که شیمه، کریمه، حضرت ظل‌الله این بود که حکومت هر ولایت و ریاست هر مملکت را بیکی از اهالی آن ولایت عنایت و او را منظور نظر تربیت فرموده، بر اهل بلد از نیک و بد گیری را مسلط نمی نمودند محمد خان دادوی سواد کوهی را که باعتقاد خود خدمت کرده و پیشتر از جمله اهل آن ولایت روی به آستان عبودیت آورده و در حقیقت تربیت یافته، آن دولت بود بحکومت تعیین و با اعزه و اعیان و عمال و ارکان آنجا که در رکاب فلک فرسا باستان آسمان اعتلا جبهه سا بودند روانه الکای خود فرمودند.

ذکر احوال دارالامان کرمان و مأمور شدن خدامرادخان

زند بسرداری آن ملک خلد مانند

ناحیت کرمان ولایتیست بهشت نمون، بانواع نعمای الهی مشحون و در اراضی و صحاری و حدایق و بساتین آن اقسام تکلفات گوناگون، شست فرسنگ در شست فرسنگ توابع و بلوکات و امصار و قصبات کرمانست، جمعی از افشاریه از ایام دولت صفویه تا باین زمان در آن ولایت توطن کرده‌اند. شاهرخ خان نام سرکرده آنها در اوان دولت شاه بمشهد مقدس معلی رخ آورده، رقم حکومت کرمان را باسم خود صادر کرده، بعلت گیر و دار محمد حسن خان و آزادخان و این معنی که ولایت کرمان در کناری واقع و حدوث فتنه را مانعست کسی بفکر او نیفتاده، تا بان هنگامه خود سر

میزیست. در این ایام حضرت (ظل الله) خدامراد خان را که ایشیک آقاسی دیوان معدلت ارکان بود بسرداری کرمان و تنبیه شاهرخ خان مأمور فرموده، از اتفاقات حسنه که بروز بخت بلند و تائید طالع ارجمند روی نمود آنکه چون اهالی کرمان که از شداید شاهرخ خان بجان و از مکاره او در افغان بوده، قرب مواکب خدامرادخان استماع، آن موهبت را سرمایه، انتفاع و از خدمت شاهرخ خان مزبور امتناع کردند. از آن جمله اهالی بهاباد که محلی از محال کرمانست گردن از متابعت شاهرخ خان پیچیده و دامن از دست خدمتش کشیده و شاهرخ خان که هنوز بتقریب نرسیدن خدا مرادخان پنبه، غفلتش در گوش و دیک طمعش در جوش بود جمعیت خور را برداشته، با توب و خمپاره و زنبورک و نقاره بجانب بهاباد حرکت و بتادیب بهابادیان عزیمت و در خارج قلعه نزول و باوج تکیه، برجی، که قریب بقلعه بود عروج نمود. از حکم قضا و قوت طالع جان گشا گلوله‌ای بر جدار برج آمده، بر خلاف عادت گلوله، تفنگ از خاک و سنگ در گذشته و با خان مزبور قرین‌گشته، از پایش درآورد و در خلال آن احوال خدا مرادخان نیز در رسید. مملکت کرمان علاوه، ممالک مملوک داور کشورستان گردیده، سایر وقایع کرمان یعنی اللہ العزیز المتعال در محل و مکان نگاشته، قلم سحر توأمان خواهد شد.

بیان چگونگی تنمه و قایع این سال فرخنده فال و سایر امور

ایام توقف در طهران

چون هوای بلده، طهران بحرارت و عفونت مایل و سمیات وبائی در آن ولایت متعدد و ملتزمان موکب خدیو آفاق اکثر پروردگان هوای بیلاق و مردم بیشه، ولایت عراق، سرحد نشین و معیشت ایشان در این سرزمین شاق بود، بلوکیست موسوم به شمیران، متصل ببلده، طیبه، طهران و چون در دامن کوه واقع و چشمه‌های آب خوشگوار از کوه بقراء و امصار آن جاری و مراتعش بغایت بسیاری و هوایش بسلامت اقرب و توقف موکب ظفر کوکب درین سرزمین

اولی و انسب بود، الویه کشورگشائی و اعلام ملک آرائی بجانب بلوک مزبور در حرکت، از سرادقات زرکش طناب و شادروانهای مخمل و کمخواب ساحت تراب عنبرین آن نیلگون قیاب و خیام فلک اسباب عارج معارج ماه و آفتاب و ایام حرارت هوا و هنگام بودن گرما بر ملتزمان اردوی معلی بخوشی و خوشوقتی گذشت. از آنجا که امور عراق و مهام همگی اطراف آفاق بعلت تسلط و تردد لشکر بیگانه اختلال و اغتشاش پذیرفته، جمیع آن بوم و بر خرابی و ویرانی و کل آن ملک و کشور نرفگی و پریشانی گرفته و رونق و رواج آنها منظور نظر خیریت پرور و رنق و فتق مهامشان مقصود خاطر معدلت گستر و توقف طهران بعلت این گونه مشاغل ناگزیر و توطن درین عرصه خلد نشان موجب سهولت این شغل خطیر بود، چون ایام تموز بانجام و هنگام مدت هوای آتش امروز باختتام رسید، ابر مشکین و سحاب عنبرین خیام سنجابی بفضای کوه و شجر کشید، اردوی گردون شکوه از ساحت دشت و کوه معزم شهرستان مراجعت بسواد طهران نموده، در عمارات مبارکات که بمعماری سعی و اهتمام این خدیو کیوان مقام صورت انجام یافته بود مشغولی بلوازم عیش و نشاط و اقدام بمراسم بجهت و انبساط فرمودند،

خوش آن نیک بختیکه در نوبهار
 عزیمت نماید سوی مرغزار
 خرامان شود جانب دوستان
 نشیند بیای گل و ارغوان
 ز گلشن چو گل خیمه بیرون زند
 خزان بر بهارن شیخسون زند
 فرو ریزد از ابر بهمن تگرگ
 برافشانند از سرو و گل باد برک
 برآید ز باغ و درآید بکاخ
 بکاخ چو ایوان گیتی فراخ
 ز عشرت نکوشد بکار دگر
 صبوری کند تا بهار دگر

ذکر رسیدن بهار و نوروز گیتی افروز سال هزار و صد و هفتاد و سه هجری

بار دگر فصل بهاران رسید	نوبت سرسبزی بستان رسید
غالبه سا گشت نسیم بهار	ریخت هوا سوده، مشک تثار
چهره برافروخت گل از مهدشاخ	همچو خور از مشرق و لیلی بکاخ

ساحت آرای این عرصه، وسیع کشور و سپهدار لشکر انجم و اختر، یعنی مهر انور در ساعتی میمت اثر بجانب سلطانیه، حمل روی نموده و بزم والای بیت الشرف را زیت کردند. فراش قوت نامیه سرادقات گل و ریحان و خیام لاله و ارغوان بفصای چمن و ساحت گلشن کشید. گل آذری از کاخ شاخ رخسار دلبری برافروخت و گل برگ طری از غالیه بیزی هوای بهار و نافهانگیزی نسیم آزار خرمنهای توده، عنبر و خروار های مشک تر سیندوخت. سلطان گل بجانب سلطانیه، چمن عنان سعادت گشاده و ناظم کشور گلشن، یعنی نسیم اعتدال بحکم قهرمان بهار بسوی کوهسار باغ و بوستان روی نهاد. حبهان رشک فردوس برین و هوا عنبر بیز و عبیر آگین گشت. فصل دی سپری شد و موسم افسردگی درگذشت. محفل نشاط و سرور و مجلس عیش و سور برنگ آمیزی طراحان صاحب اندیشه و نگاربندی شگرف کاران صناعت پیته آرایش پذیرگشت. از نعم گوناگون و حلاوت از حد افزون چندان بمحفل حضور و بزم سرور آورده که بیشتر از قوت مقرر جمیع مخلوق و زیاده از رزق مقدر کل مرزوق بود. رؤسای پیاده و شرفای درگاه در حواشی بارگاه فلک اشنباه صفها بسته، مغنیان نغمه پرداز و زخمه وران قانون نواز نغمات خوش و سرودهای دلکش درپیوستند. بعد از انقضای بزم ارم نظم کارکنان آستان کروپیان پاسبان بمراسم عادت، یعنی انتظام مهمام مملکت و تمشیت امور سپاه و رعیت مباشرت و میادرت نموده، چون هیبت الله خان ولد مسیح خان با بوی باشت کوه گیلویه مدتی بود که ملازم رکاب ظفر انساب و بجهت قبض و بسط امور کوه گیلویه شاخصی مشخص نگردید، ضبط و ربط امور ولایت مزبور بانضباط کلی نرسیده بود، در آغاز این سال همایون فال قبسی از قبسات انوار عاطفت بر ساحت احوال مشارالیه منجلی گردیده و قطردای از قطرات بحار رحمت بمزرع آمال او چکیده، مومی الیه را بیگلر بیگی الکای کوه گیلویه و اشهب عزمش بان صوب سبک گام خرام پوئیده. ایلات کوه گیلویه از اشرار الوار و پروردگان قلل کوهسار، همگی آن طوایف بصف شرات متصف و گروهی مختلف میباشند و هیبت الله

خان مزبور جوانی جاهل و این معنی را در نزد خود متحمل که بقلت سن و جهالت امور آن ولایت را بکلی کفالت نتواند نمود. میرزا ظاهر نام چهار محالی الاصل اصفهانی را که میرزائی بود سپاهی‌وش، صاحب قلمدان و ترکش، جامع تیغ و قلم و در موکب اقدس از جمله قدیمیان خدم، وکالت کوه گیلویه داده، بآن نواحی فرستادند، که چون مردی بود خداوند تجربه و خرد و شناسای عیار نیک و بد، بولایت مزبور رفته، در قبض و بسط امور با هیئت‌الله خان مذکور اتفاق و سعی خود را باهتمام او الحاق و ترتیب در باب وفاق و عقوبت اصحاب نفاق بنماید، چون میرزای مشارالیه وارد ولایت کوه گیلویه گردید و بحوالی دارلایاله رسید، بعضی از اهالی ولایت که بنحو مسطور دوستدار فتنه و شور و از شر انگیزی مشعوف و مسرور و از صلاح اندیشی فرسنگها دور، میرزای مشارالیه را استقبال و لوازم استکمال و خود را بمومی الیه جزو استقلال نموده و ابواب فساد را گشوده، فی‌مابین مشارالیه و هیئت‌الله خان و آن دو عامل را بر یکدیگر بددهشت انداختند و دوستی ظاهر را بدشمنی باطن متبدل ساختند. روزی هیئت‌الله خان بدیدن یا بازدید میرزای عالی شان و منزل و مکان او رفته، در حین محاورات و هنگام مکالمات برادر میرزای مذکور حسب‌المعود او طپانچه از کمین جیب برآورده، بگلوله طپانچه خان بیچاره را از پای درآورده، پس بالانفراد او در امور حکومت دخیل و مهام رعیت و سپاهی را کفیل و این معنی معروض کارگزاران حضرت وکیل گردید. موجب اشتعال نوایر غضب قیامت لهب و میرزا ظاهر را بحضور مقدس طلب و جمعی را باحضار او مقرر فرمودند. مأمورین بعد از ورود بکوه گیلویه میرزای مشارالیه را برداشته و روی براه مراجعت گذاشتند. تدبیری که میرزای مزبور بکار خویش کرد و علاجی که بخاطر آورد آن بود که محصلین را مواعید فریفته و باعیان سرخ و سفید شیفته گردانید. استدعا نمود که او را از راه دارالعلم شیراز بگذرانند و از آن جانب عنانش را بطرف مقصود کشانند. غرضش از آن اندیشه این بود که خود را بحصن قوی بنیاد و قلعه آهن و فولاد حضرت اعتضادالدوله

محمد صادق خان رسانیده، در پناه سایه مرحمت و جوار حصن امن حمایت آن حضرت از آسیب آنحادثه خلاص یابد. سر پنجه نیرویش دست چرخ بلند ساید. پس بنحویکه قرار داد نموده بود بظل حمایت و سایه رأفت آن حضرت را برده، خویش را بعروةالوثقای لطف و گرم آن جناب سپرده، بمحض این تدبیر و حيله و یمن آن واسطه و وسیله از بلای آن قضیه دامن جان سلامت برد.

ذکر حرکت موکب جهان گشا بجانب خمسه عراق

وسایر انفاق بتقدیر خالق انفس و آفاق

چون موسم اعتدال هوا درگذشت و فصل اشتداد حدت و امتداد حرارت گشت توابع خمسه و نواحی ابهر و سلطانیه بجهت قشلاق اردوی همایون تشخیص یافته، کارگزاران دربار ایران مدار پیش خانه مبارکه را از راه راست بجانب پنجگاه خمسه عراق کشیده، مؤالف و مخالف در ظل همایون اوج منصوری یعنی رایات فتح آیات بجانب حجاز مقصد شتافتند. ساربانان جدی خوان اشتران کوه کوهان را که حامل اضعاف درم و دینار و متحمل بار گران و امتعه گران مقدار بوده، بنوای حدی بجانب محل مزبور گرم رفتار نموده، چون ساحت سلطانیه مضرب سرادقات سلطانی و مقر خیام قآنی گردید محمد آقا نام سلام آقاسی از جانب والی والاشان بغداد و بصره و عراق عرب پیشگاه حضور داور کسری لقب خاقان حسب رسیده و بشرف تقبیل عنبه جاه و جلال و فیض زیارت ارکان آستان سده مثال مشرف و مستفیض گردیده، نامه عبودیت ختامه و ذریعه اخلاص ترجمه بنظر منشیان عطارد نشان و دبیران برجیس رای فضیلت توأمان رسانیده، پیشکشهای لایق سزاوار و سوقات درخور بسیار بساحت دربار فلک مقدار کشیده، سلیمان پاشا پاشای کردستان بابان نیز از در عبودیت در آمده و اظهار خلوصیت و چاکری و شعار ارادت و فرمان بری کرده، خلاصه سرداران اطراف و گردن گشان اکناف سربندگی بر آستان و گردن سرافکنندگی بر طوق امتحان نهادند. چون اوان سوز خزیران بهایان

و حدت هوای تابستان بانتهای زمان رسید دیگر ره بجهت رایت باوج مهر و مهافروخته و عقاب شیر علم در شاخ سدره آشیان ساخته، از صدمات سمهای آهنین آهو تکان هزبر قرین پشت گاو زمین فرسوده و راه مراجعت پیموده شد. در حالتی که خیام عز و شان در سلطانیه و زنجان سرکوب برجیس و کیوان بود حکم مقدس جاری و فرمان اقدس بر مزاج ملک ساری شد که عمارتی بجهت خاصه سرکار در بلده طهران پردازند. کارگزاران دیوان عدالت ارکان شروع بسرانجام کار و تدارک اسباب بسیار کرده، معماران اقلیدس گشا و بنایان کار آزما و نجاران بدایع نگار و نقاشان هیکل نگار از هر گوشه و کنار جمع آورده، شروع باساس این بنای زیبا کرده، در اندک روزی این عمارت بهشت رونق سرکوب سپهر مطلق و فیرت چرخ معلق و رشک طاق کسری و ایوان خوراق گشته، در دیوان خلد و حرم و مکانهای کشیکچی و خدم بنائی چون باغ ارم آراسته و خانه‌ای چون بیت‌الصنم باتمام رسید.

ذکر وقایع سنوات هزار و صد و هفتاد و چهار و پنج

بلطف خالق سرای سپنج

یکبار دگر موسم نوروز رسید هنگام بهار عالم افروز رسید
 قمری سوی باغ نغمه پرداز آمد بلبل بچمن زمزمه آموز رسید
 بهار خرم آرایشگر عرصه عالم و زینت بخش بسیط غیرا و
 زینت افزای کوه و صحرا گردیده، سلطان ذیشان قوت نامیه لشکر
 بجهت پروریدن سبزه طری و گل آذری بجانب آذربایجان چمن و
 دارالسلطنه گلشن، ترکتازان جنود دی و بهمین که از قلعه تنگنای
 کمون پای جلادت بیرون نهاده، بتک و پوی کوه و صحرا عثمان
 گشاده بودند، از بیم سپهدار گیتی مدار بهار دیگر بار در قلعه
 بطون و حصار کمون نشسته، در بروی خویشتن بسته و نام‌آوران
 قوام ربیعی بر غم متواریان خریفی بساحت ظهور و عرصه بروز درآمده
 سرادقات گلشای رنگین و خیام بنفشه و نسرین و سراپرده‌های لاله

و یاسمین را بیک دیگر پیوستند. دامان کوه و کمر از جوشن سیزه-های تر رشک سپهر اخضر و فضای بسیطاغبر از هجوم گل‌های عنبر احمر افق خاور شد. هزاران هزاران دستان سرا در صحن گلستان بنوهای دلستان سرود خوان شدند و قمریان خوش الحان در ساحت روز رخشان بناله و افغان نواسنج و نغمه سرا آمدند. در عمارات عالیات طهران محافل بهشت مشاکل و مجلس مینو شمایل برسمی که سزاوار و آئینی که شایسته آن خدیو صاحب اقتدار بود صورت انجام گرفته، خلعت‌های زیبا و کسوت‌های دیبا طراز سراپا و زینت قامت و پای چاکران کریاس سدره اساس و بندگان درگاه فلک مماس گشت. قبل از این نگاشته قلم بدایع نگار شد که فتحعلی خان افشار در ورود بطهران در رفاقت محمد حسن خان گرفت و بجانب آذربایجان رفته و در قلعه ارومی طوایف افشار و مردمان اطراف و اقطار را جمع آورده، اساس خودسری و دستگاه مهتری برپا کرده، در آنمدت که موکب ظفر نشان داور کسری نشان در طهران انتظام بخش امور پریشان ولایات عراق و توابع آن بود فرصت نموده، بمرور پای جرات بنواحی بلده تبریز و مراغه و غیره گشوده بود. درین سال همایون فال تدمیر و گوشمال او وجهه همت دریا وسعت کارگزاران دولت ابدی الاتصال گردیده، دریای لشکر بجوی و قلزم خطر بخروش و موجه لجه تیغ و خنجر باوج سپهر جوشن پوش، اخترشناسان حکمت پیشه و زیج دانان صائب اندیشه بجهت تحقیق ساعت میمون و تدقیق در طالع همایون اسطرلابهای جهان نما بر کف، در ساحت کریاس گردون اساس صف گرفته، چون ساعت معین در رسید ریاضان ریاضت کار و کمیتان برق پویه باد رفتار را بپیشگاه حضور کشیدند. پای دولت رکاب فرسا و کلاه کوشه جلالت فلک سا گشت. دنباله داران موکب منصور، از ندیم تا دستور، از نزدیک و دور در حرکت آمده، در خارج شهر طهران نقل مکان، اردوی کیهان پوی واقع و ظلال خیام مرتفع شد، نور

اجرام ساطع سحاب را مانع و ارتفاع گرد راه عبور بیک نظر را قاطع گشت. روز دیگر که لشکر انجم و اختر در منزلگاه باختر نهمان از دیدهٔ اهل نظر و پنهان از چشم ارباب بصر گردید. نوبت ظهور اختران سلاحهای مصقول و تابش انجم درع و مغفر بهادران خیول نصرهٔ شمول و از انوار آن ستارگان پرنور و ضیای ماه و هور از نظرها مخفی و مستور گشت و صدای رعد زبنورک و نقارهٔ جلو از طباق چرخ تیزرو گذشت. دلیران فتح آئین نصرهٔ کیش آذربایجان را در پیش و بهادران خالی از هراس و تشویش راه بجانب حمله سرای خویش یعنی میدان جنگ و عرصهٔ نام و ننگ گرفتند.

ذکر مراجعت اردوی نصرهٔ توأمان از سفر اول آذربایجان

وچگونگی آن

لشکرآرای کلک بلاغت روش سپاه الفاظ را بدین گونه در فضای صفحه پرورش می‌نماید که چون الکای آذربایجان محل عسکر ظفر توأمان و بلدهٔ مراغه مفتوح غازیان نصرهٔ هم عنان گشت امور بلدهٔ مزبور را فیصل و انجام داده، بعرض باریافتگان حضور ساطع رسید که فتحعلی خان خود را بدارالسلطنهٔ تبریز کشیده، باعانت تبریزیان مستظهر و در قلعهٔ تبریز محرک سلسلهٔ فتنه و شر گردیده است. حضرت ظل‌الله لشکرپناه چون عقابان کبوتر شکار و شیران آهوخوار بر پشت تکاوران رهوار نشستند، راه بسوی تبریز در پیوستند. چون طایفهٔ شقاقی و شاهسون از وادی ترک خدمت کناره کرد و در طریق خودسری مرحلهٔ نورد و بی‌خبر از دستبردان مرد بوده، نخست جمعی از شیران بیستهٔ شجاعت برسم چپاول بر سر آن طایفهٔ مخذول فرستاده، چندان اموال و اسباب و اغنام و دواب و سلاح و براق بی‌حساب بتصرف بهادران ظفر انتساب و بحیثهٔ ضبط و اکتساب درآمد که محاسبان اوهمام در محاسبهٔ آن عاجز و عارضان اذهان از نصاب آن قاصر بودند. چون ظاهر دارالسلطنهٔ تبریز محل تموج آن دریای خون ریز و

جلوه‌گاه نهنگان بحر ستیز گشت فتحعلی خان در پناه شهر گریخته و ابواب قلعه را خاک بی‌غیرتی ریخته، هرچند آن محاهدان رزم ساز میدانهای اطراف شهر را محل ترکناز و مشارالیه را بتکلیف ظهور و بروز صلا داده و درهای کوشش باز کردند گمان او بیشتر و استحکام ابواب سلامت جوئی و عافیت طلبی بیشتر از پیشتر گردید، از مشارالیه بهیچوجه نشانی و از هستی او بغیر از ظن و گمانی نیافتند. مدتی خارج تبریز لگد کوب سم ستور و ظاهر آن ملک دلاویز مکان ترکناز غلامان منصور و بلاد نزدیک و دور که طلب کاران شر و شور بوده بغارت اهل جلادت رفته، ایام زمستان قریب و هنگام نزول برف و باران نزدیک رسید، حضرت جهانیان گیتی ستان اتمام امور آذربایجان را بسال دیگر گذاشته و بزمان تقدیر حواله داشتند. رایت عزم مراجعت برافراشتند، منزل بمنزل طی مراحل و رحمت بی‌کراں خالق انس و جان یعنی موکب عزوشان ببلده طهران نازل شد و او ان دی بحضور معشوق و می‌گذشت. در قصر دولت و کاخ جلادت از وصل کواغب اثراب و نغمات حنگ و رباب و کیفیت شراب و نشانه باده ناب فیض جو و کامیاب گشتند و در آن مدت کارکنان دربار فلک رفعت بتدارک اسباب یورش و تهیه آلات شورش آذربایجان و سرانجام ارادت تسخیر آن کشور وسیع‌البنیان کوشیده و مهبیای یورش کلی گردیده، بانتظار موسم چشم بر وصول بهار خرم و منتظر ورود نیراعظم بنقطه اعتدال آرمیدند.

ذکر توجه موکب نصره نشان دیگر باره بجانب

آذربایجان

چون روزگار فرا رسید و هنگام سر سبزی کوه و صحرا و نزهت بسیط غبرا و جلوه‌گری گلها و موسم گل گشت و تماشا گردید، آب و علف در کوه و دشت وافر و نوبت سهولت امر سایر رسید یورش آذربایجان مجدداً "بیشنهاد خاطر و اتمام کار فتحعلی خان وجهه خاطر فیض مظاهر گشت. اسبابی بجهت این یورش مهیا و اساسی بجهت این سفر برپا شده بود که دستگاه خاقان و قیصر بر باد و اساس دارا و

اسکندر از یاد رفت. رصد بندگان تقاویم شناس و مسطر بندگان حکمت اساس احکام اجرام را اقتباس و در رفتار افلاک ملاحظه اوضاع و از گردش انجم تحقیق ضرر و انتفاع کرده، نظرات کواکب را بنظر تدقیق درآورده، ساعتی قرین انواع سعادت و طالعی دور از شوائب فسادات بجهت تحریک الویه جاه و جلال و استعلای اعلام نصره و اقبال مشخص نمودند. پس در وقت مختار صرصر عاد و سیل قمع بلاد یعنی طوفان حادثه زای و فزع نیستی گرای مهبیای راه و مرکب کوه برانداز زمین فرسای از جای جنبید و آشوب فزع اکبر و غوغای روز محشر در رهگذر لشکر قیامت اثر هویدا گردید. نوای نای ساکنان صوامع ملاء اعلی را کر کرد و نعره روئین درای بنیان قصور سپهروالا را از بن برآورد و رایات شوکت و شان فلک سا و ماهیچه اعلام ظفر توأمان از افق شهر طهران، پیش خانه کشان همایون از خیام فلک نمون بر زیر ربع مسکون گردونهای دیگرگون کشیدند و پیش خیزان موکب سعادت مقرون از صنایع امتعه و سفارش اقمشه و بستهای بیراق و دستهای سلاح و یساق بر زیر همدیگر چیدند. القصه اردوی همایون از شهر بیرون و معسکر کیهان گرد ناحیه فرسای هامون شد. پس در هر منزلی جهان تازه برپا و در هر مرحله‌ای کتوری نو آشکارا می‌گردید، تا اراضی و الکای آذربایجان از فر قدوم بجهت لزوم حسرت خلد برین و صحاری آن کشور فسحت بنیان از میمنت قدوم سعادت توأمان غیرت نگارخانه چین گشت و مشخص گردید که فتحعلی خان افشار این بار از بیم سحاب حادثه بار اردوی ظفر شعار با لشکرهای خونخوار و افواج سپاهی افزون از حد تذکار موکب منصور را استقبال و از تبریز گذشته، در موضعی قریب بقرا چمن بنه همایون و اغروق سپاه ظفر مقرون را در پشته رفیع و قلعه منبع که کوه الوند سنگ ریزه دامان و جبل دماوند سنگرهای استوار و اساسهای پایدار مستحکم داشته، نادرخان زند و

فوجی از دلیران فیروزمند را مستحفظ‌بنه و حارس خادمان حرم محترم و اسباب و اثقال جمهور حشم فرمودند. اکثر لشکر ظفر اثر را پیاده کرده، با کمال شوق و اعتماد بلطف خالق عباد، با افواج بیرون از تعداد بسوی میدان فتنه و فساد روی نهادند و سپاه ظفر همراه را دسته بدسته و فرقه بفرقه بامرای نامدار و سالاران عالی مقدار سپرده، تعیین قرقچی و قراول و تسویه قلب و جناح و سان و سول و دست راست تیپ قیامت نهیب را بجناب شیخ علی خان که شیری بود از پیشه شجاعت و پلنگی از کوهسار جلادت داده، زکی خان زند را که عم زاده آنحضرت بود نگهبان صفوف دست چپ، قول همایون و قلب لشکر ظفر نمون بوجود فیض مشحون زیب و زینت گرفت و از آن جانب نیز فتحعلی خان تسویه صفوف و تصفیه الوف کرده و پای جلادت فشرده، روی دلیری برزم بهادران معرکه شیرگیری آورد. نای رعد نوای فغان جان فرسای برکشیده و از صدمه نعره کوس سقف سپهر آبنوس از هم بدرید، از تردد سوار و ازدحام سم ستوران باد رفتار کره خاک از پشت گاو زمین بر نشیب گاه افلاک، از هول آن حادثه پردلان را رنگ از رخ بپرید و از هراس آن سانحه سخت جانان را جان از قالب رهید. کارها سخت شد و پای‌ها سست، دلها شکسته گشت و تنها نادرست. توپهای رعد آواز و تفنگهای برق انداز از دهان شراره فشان آتشی افشاندن گرفتند که عنصر هوا مزاج کره اشیر گرفت. از غبار میدان جنگ و دخان توپ و تفنگ سحابی مظلم در هوا متراکم شد که بجای باران قطرات امطار گلوله بیاریدن آمد. از سنانهای دلیران در فضای میدان نخلستانی پدید شد که گل حسرت و میوه هلاک بار آورد و سهام جان ستان هژبران عقاب اجل شکار فرخنده چنان از میان کمان بروز نمود که جانهای شاد را از این مغاک پیوند ارتباط گسسته شد و چندان مرغ روح از قفس تن رهائی یافته، بجانب نزهت سرای فردوس بیرواز آمد که راه آمد و شد بر خیل ملایک بسته شد. خاک گرسنه از خوردن خون دلیران سیر گشت و چرخ را

از فتنه انگیزی دلگیر هنگامه‌ای برپا شد که خفتگان خاک بگمان قیامت سر از نهان خانهٔ قبور برآوردند و غوغائی پدید آمد که جمع کروبیان بتماشای سر از دریاچهٔ افلاک بیرون کردند. صفوف دست چپ فتحعلی خان و لشکرهای دست راست سپاه نصرهٔ نشان که ضبط و نظم آن در عهدهٔ جناب شیخعلی خان بود هجوم کرده، تاختن آوردند. پای ثبات و قرار ایشان سست و عهدشان با هزیمت درست آمده، روی از میدان جنگ و عنان از مضار نام و ننگ برتافته و لشکرهای دست راست شکست یافته، دست چپ فتحعلی خان از عقب هزیمت کردگان روان و ارتفاع گرد باوج گردون گردان وهیجان غبار بر فراز هفتم آسمان شد. چون میدان هیجا و مکان آن غوغا با سنگر و بنه شش فرسنگ مسافت داشت و هجوم گرد و غبار روی بحانب سنگر نهاد نادرخان زند در محافظت بنهٔ لشکر فیروزمند ارتفاع غبار و نزدیک شدن گرد را بر شکست لشکر و هزیمت خدیو کشور ظفر محمول داشته و در ساعت خدام حرم محترم و سوارهٔ بنهٔ انجم حشم را برداشته، روی بحانب عراق گذاشتند، سایر اهل اردوی همایون و سایر ماندگان سپاه سعادت رهنمون نیز احوال و احوال را برجا نهاده، هر فرد پای هزیمت بجانبی گشادند و هر دسته عنان فرار بصوبی دادند و در طرفهٔ العینی جمیع آن جمع کلی در روی هم شکسته، شیرازهٔ اتفاقشان گسسته گشت. بعضی افواج فتحعلی خان که از عقب گریختگان شتافته بودند بر بنه و اموال و اسباب باقیمانده درآویخته، گرد از بنیاد بنه و دود از نهاد بقیهٔ مردم بر جا مانده برانگیختند. نادرخان با خادمان حریم عزوشان تا همدان و بعضی متواریان هزیمت تا اصفهان رسیده، متفرق گردیدند.

بیان افتتاح ابواب نصرهٔ و ظفر بعد از شکست لشکر فتح

پرور در قراءهٔ خمسه بلطف خالق خیر و شر

سالار سپاه نامه یعنی خامهٔ عنبرین شمامه در صفحات این کتاب مستطاب ابواب فیروزی را بدینگونه بر چهرهٔ ارباب دانش می‌گشاید که: چون بنحوی که صورت نگارش گرفت شیخعلی خان که سالار دست

راست بود با لشکرهای خود شکست یافته، روی از میدان دلیری برتافتند، آن واقعه، حیرت افزا و آن قضیه، حادثه‌زا که در حقیقت امری خطیر و بالضروره سرمایه، پریشانی سپاه نصره پدید بود باعث تزلزل ارکان جلادت و موجب انهدام بنیان شوکت و شهامت حدیو آفتاب رایت نگردید. شیخعلی خان چون سپاه خود را منهزم و رایات نصره نمود را فلک سا و لشکر قول و صفوف سول را برجا دید، دست غیرت بر دامن و سرینحه، صمیمیت عنان توسن او را گرفته، تن تنها خود را در ظل رایت فتح آیت رسانید. زکی خان از جانب دست چپ چون کار را چنان و حال را بدان سان دید خود را در میان جزایر چی جزو خوش بی‌هراس و تشویش انداخته، پای غیرت مندی در رکاب خرسندی فشرده و چون نهنگان لجه پیما در بحر و غا و دریای هیجا غوطه خورده، از قول همایون و قلب صفوف ظفر نمودن نیز جناب شیخعلی خان با لشکرهای قول هزیران نعره شیران بیشته‌ور و بامر آن گزیده، حضرت داور حمله‌آور گردیده، سپاه دست راست فتحعلی خان را از جای برکنده و بساط صفوف دشمن را درهم شکسته، سپاه فتحعلی خان پریشان، نظم صفوفش بی‌سامان و یکباره از ساحت میدان عنان گردان گشت و شکستی فاحش بر آن فوج موحش روی داده، رایات اجلال و اعلام اقبالشان بر خاک ذلت و حسیض مسکنت افتاده، در آن هنگامه و آن هنگام خبر شکست سه، سعادت پرور و تفرقه، بارماندگان لشکر ظفر اثر مسموع داور اسکندر فرود در میان سپاه مشهور و منتشر گردیده، خدیو کشور فیروزی سپاه نصره پناه را در همانجا فرود آورده و پرستاری آنها را بجانب شیخعلی خان محول نموده، بنفس نفیس با سه چهار نفر جلو دار روی بجانب بنه آوردند، که از اسباب و اساس و احوال و اثقال خاصه و عامه آنچه برجا مانده محافظت و آن حادثه، ناگزیر و آنواقعه، دامنگیر را تدبیر فرمایند. در آنحال روز با آخر رسیده و سپهدار لشکر انجم و اختر از میدان چرخ اخضر منصرف گردیده بود. آنحضرت رمح دلیری در دست، در عرض راه در بیگاه نسیز سپاه

فتحعلی خان را که از اموال بنه گرانبار و بی‌خبر از شکست فتحعلی خان در راه مراجعت گرم رفتار بودند ملاقات کرده، بهر کس که برمی‌خوردند از نخل زندگانی و نهال عمر و جوانی بیزار و بهریک که روی می‌آوردند بسوی ملک عدم روی می‌آوردند و جمعی کثیر از آن طایفه در عرض راه بر خاک و جمعی غفیر از آن فرقه را از پشت زمین بر زمین هلاک انداخته، زاویه نشین خلوتگاه خاک ساختند و آنشب در مکاتبه در سنگر بسر آورده و چاپاران مسرع بطلب نادرخان و سایر هزیمت کردگان روان کرده، مراجعت باردوی همایون و عطف عنان بجانب معسکر ظفر مقرون فرمودند. الحق این واقعه‌ایست که گوش هیچ شنونده مثل آنرا نشنیده و این قسم حکایت را هیچ بیننده در تواریخ سلف ندیده و در صورتی که شکستی چنان در عرصه میدان و اعظم بنیان صفوف لشکریان روی نماید و بنحو ذلک خبر تفرقه لشکر و تلاشی جمیع بنه و سنگر در چنین هنگامی می‌آید ثبات و پایداری شهریار از جمله خوارق عادات و استحکام و استواری صاحب کار از مقوله ممتنعات و این معنی فوق حوصله بشر و فزون از قوه مخلوقات خالق خیر و شر می‌نماید.

بیان چگونگی محاصره قلعه ارومیه و بقایای احوال

فتحعلی خان

فاتح ابواب قلاع صفحات و اوراق، یعنی کلک فصاحت سیاق، فسانه پرداز این حکایت می‌گردد که: فتحعلی خان بعد از انهزام از میدان جنگ و اسراف زمام ادهم برق آهنگ از عرصه نام و ننگ روی بقلعه ارومیه آورده، در پناه نسج العنکبوت دیوار و حصار خزیده و قلعه‌شین و عاقبت گزین گردیده. حضرت ظل‌الله فلک دستگاه امور مراغه و خوی و سلماس و تبریز و سایر بلاد و امصار را تمشیت کلی داد و حکام لایق بولایات مفتوحه فرستاده، جمیع امور از نزدیک و دور بر وفق معدلت و اقتضای مروت و مرحمت صورت انجام پذیرفت. پس عزم توجه بجانب ارومیه

و تصمیم تادیب فرقه شومیه فرموده، جمهور و امرا و رؤسای ملک آذربایجان، مثل کاظم خان قراجه داغی که از اعیان امرای آن ولایت و ملاذ سپاهی و رعیت بود و شهباز خان دنبلی و احمد بیگ برادر او و پناه خان جوانشیر و قاطبه صغیر و کبیر شرف پذیر خدمت داور جم نظیر و پناه خان مزبور نیز از جمله اعظم الکای مذکوره و ایلات توابع او از جوانشیر و قزاق و برچلو، زیاده از بیست هزار خانوار و قلعه داور مشهوره بقلعه شیشه و آن کوهیست مرتفع و متین و قلعه خداآفرین، فرازش با افلاک محاذی و اوجش با سماک موازی، مشارالیه در آن حدود از گردنکشان احدی را خدمت نکرده و گردن بطوق اطاعت احدی درنیاورده، از آنجا که این دولت را سزاوار خدمت و آنحضرت را در خور طاعت دیده، راه نورد بوادی عبودیت گردیده. مختصر سخن: خدیو لشکر شکن و موکب دشمن فکن بخارج ارومیه رسیده، آن فضای بهجت افزا مطار عقابان رابت فلک سای گردون فرسای گردید. ارومیه قلعه‌ایست متین و مستحکم و حصاریست استوار و منتظم، توابع آن متصل بولایات بسیاری فزون از آنکه بسرانگشت تصور تعداد آحاد آنها توان نمود وعده حضرات مزبور زیاده بر آنکه بکار مات و شمار الوف بتوان زبان گشود. بی تکلف حشراتی‌اند مخلوقات صحرا و کوه و بهایمی‌اند مشتمل بر چندین گروه، آنها رامذاهب مختلفه می‌باشد، ارباب ادراکشان طریقه سنت و جماعت دارند و از مذاهب سایر تفحص کنندگان عقول و اذهان سر بدر نمی‌آرند. در مذهب و در قتال و قطع طرق و نهب اموال و طریقه انقیاد و اسر نساء و قتل رجال جماعت افشاریه بعلت قرب جوار یا آنجماعت سازگار و بتقریب همسایگی و هم خانگی با بک‌دیگر یار می‌باشند. خدیو کشورستان چون ظاهر ارومیه را جلوه‌گاه شیران بیشه هیجا و مقر دلیران قلعه‌گشای فرمودند کرة بعد اولی و مرة بعد اخری سپاهی از حد تخمین بیرون و لشکری از ریک هامون بیش و افزون برسم چپاول بر سر آن طایفه

فرستاده و رخصت نهیب و غارت داده، جماعت مزبور از بیم شمشیر
غازیان منصور ترک اماکن و خیر باد مساکن نموده، پای بوادی فرار و
عنان بصرای ادبار گشودند و بولایت فراری و در زوایای مرز و بوم
متواری شدند. مختصر سخن: حضرت ظل‌الله اطراف قلعهٔ ارومیه را
و افطار اوطان طایفهٔ شومیه را بنظر دقت دیده و بچشم خریداری ناظر
گردیده، لشکر پرخاشگر و سپاه بی‌حد و مررا باطراف اربعهٔ قلعه تقسیم
نمود و حکم اقدس نافذ و امر مقدس جاری شد که بهادران نبرد و شرزه
شیران دشمن شکار، یعنی مردان مرد، جانب خود محافظت و خیر خویش
را حراست، از زیر و زبر نوع بشر و اصناف مرغان تیزپیر را راه عبور
و جاسوس خیال و پیک نسیم شمال را مجال مرور ندهند. از چهارجانب
توپهای قلعه کوب و خمپارهای شهرآشوب بر قلعه بسته و در و دیوار را
در هم شکسته، از آغاز فلق تا انجام شفق رعد آواز توپ زلزله افکن
نیان قلعهٔ گردون و از وقت بام تا هنگام شام صاعقهٔ خمپاره شراره
ریز چرخ بوقلمون و زمین از صدمات زلزلهٔ عظیم بی‌سکون بود. از
آنجا که شهر و نواحی ارومی از جملهٔ بیلاقات بسیار سرد و هفت هشت
ماه از سال مقتضی برف و برد، فتحعلی خان امیدی که داشت بیروودت
هوا و خیالی که بر لوحهٔ خاطر مینگاشت وصول فصول شدت سرما
بود. مکرر مذکور میکرد و این عبارت بر زبان می‌آورد که: ما را ریش
سفیدی هست که درین اوقات خواهد رسید و باهتمام او حصول نجات
و قطع و فصل این معاملات خواهد گردید تا آنکه هنگام دی در رسید
و موسم ترکناز سپاه بهمن گردید. چرخ گرمرو بنای سردی نهاد و مزاج
زمهریر لشکر فسرده دم برف و سرما را بیغماگری طاقت و توان فرستاد
و بروودت هوا بمرتنه‌ای رسید که آتش پاره کار یخ ریزه می‌کرد و شدت
سرما بجائی انجامید که آتش از بیم افسردگی از درون سنگ و آهن
سر بیرون نمی‌آورد و دستها از کار افتاده و پایها از رفتار، خونها در
عروق افسرده و نفسها در سینها سرمازده. هوا کافور سبز شد و سحاب
گوهر ریز شد. بیت:

سمر نمود بربار آهمن جوشن شجر نهاد بسرباز آهمن مفر

بمعماری همت بلند و طراحی رای ارجمند عمارتی قوی پایه مشحون بانواع زینت و پیرایه بجهت خاصه، سرکار طرح انداخته، امر و مقرر ساختند که سران سپاه و مقربان درگاه و جمهور آحاد لشکر ظفر پناه عمارات خوب و منازل مرغوب از نی و چوب اساس نهاده، بزودی سرعت انجام داده، رفع اضرار سرما و دفع اذیت برودت هوا نمایند. مأمورین بر وفق حکم مطزّع عمل نموده و هر یک درخور پایه و مقدار مایه اساسی و بنائی بانجام آوردند، که اندک روزی در پیرامون شهر ارومی شهرستانی وسیع برپا و قصور بی قصور رفیع منبع هویدا و بالمره علاج برودت هوا و چاره اذیت و اضرار سرما شد. چون امتداد اوان محاصره قلعه و طول زمان قلعه‌داری افشاریه سه ماه رسید، در دوروی قلعه قضیه قحط و نقص آذوفه حادث گردید. کار قلعگیان بی‌نوائی و رسوائی انجامید. مردم شهر از بی‌قوتی و بی‌قوتی از پا افتادند. اهل حصار از بی‌نوائی تن بهلاکت دادند. شریف و وضع از گرسنگی میمردند و مرضه و رضیع از الم جوع جان نمی‌بردند. کار بر ایشان تنگ شد و پاسداران قلعه عاجز از درنگ. از غرایب سوانحی که در آن حبس از پرده خفا رخ نمود و عجایب عوارضی که در آن ایام از حجاب فضا چهره گشود این واقعه بود که: ابراهیم خان نویری در سر و خفا با فتحعلی خان همدانستان و با بعضی حرام زادگان لشکر نصره توأمان نیز هم عهد و پیمان گردیده، از راه برگشته بختی این خیال محال بخاطر رسید که معادالله بذات بی‌نظیر زیان و بخیو کشور اذیت جان رساند. چند روز این معامله در میان و این اراده منظور نظر ایشان و پیکهای آن بی‌حیا نزد فتحعلی خان و منزلهای هم عهدان تردد نموده، قرار داده بودند که شهباز خان نککی که یکی از سرکردگان و تفنگچیان کوه مره فارس بود و در فن تفنگ اندازی بی‌نظیر و در پیشه کمانداری مشهور صغیر و کبیر تفنگی بجانب آن جناب انداخته، ذات معدلت صفات را هدف تیر بلا ساخته، معامله معهوده خویش بانجام رسانند. یکی از نمکشناسان دولت خواه که از اسرار ایشان آگاه بود حقیقت را بعرض محرمان

حریم دولت رسانیده، بر رای ملک آرا معروض گردانید. حضرت ظل‌اللهی بعد از اطلاع و آگاهی از حقایق احوال کماهی و تشخیص و تحقیق آن گونه روسیاهی خلاصه این گروه شوم و اصل هم عهدان آن فعل مذموم بر حکم مقید و بعد از مکالمات و تحقیق حقایق حالات و اقرار ایشان بر تقصیر و ثبوت آن جرم عقوبت پذیر ابراهیم خان نوبری و مطلب خان کرمانی و شهباز خان مکی و چهار نفر دیگر را بر خویشتن غالب دید بساط بزرگی را در نور دیده، اساس فروچیده را بر جیده و روزی بناامیدی و نابرداری از درون شهر قدم فرسای وادی و خود را باصطبل سرکار وسعت مدار رسانیده، بست نشین و متشبث بحبل‌المتین کمند سعادت سرمد گردید. حضرت ظل‌الله گردون دستگاه از غایت مروت جبلی و نهایت رأفت و مرحمت ذاتی جان و ناموس او را امان، کارگزاران درگاه فلک اشباه اموال او را بخزانه عامره سرکار فرستادند. چون ابواب این فتح عظیم بر رخساره امنای دولت ابد مدت باز و نسایم رحمت خالق بنده نواز بر روضات احوال اهل ارومی در اهتزاز شده، مواكب نصره کواکب در طالعی مسعود و زمای محمود بشهرستان ارومی ورود فرموده، چون جان در غالب بشری و چون روح در کالبد عنصری قرار گرفتند و غبار نوایب و فتن و گرد مصایب زمن را بزلال لطف و احسان و جاروب اکرام و انعام از خاطر رفتند.

بیان قضیه عمای شیخعلی خان و چگونگی

وقایع آن زمان

بر خاطر اولوالابصار والالباب و ضمائر ناظران این کتاب مستطاب مستور و پوشیده نماند که بمصداق "الملك عقیم" سلاطین صاحب تمکین و کشور خدایان زمین را برادرو فرزند و خویش و پویند و سزاوار نیست، زیرا که اقوام و عشایر نسبت بلازم باید ملازم و چاکر و بنده و فرمان بر باشند. اگر اقربای سلاطین خواهند که بمقتضای قرابت عمل نمایند و بهنجار اقربا رفتار آرند نظام ملک بالضروره خلل

می‌یابد و طبع غیور سلاطین کامگار برنمی‌تابد. شیخعلی خان را در آن اوان مرض غرور بر مزاج عارض و مستی نخوت با عقل او معارض گردیده، پا را از حد خویش فراتر کشیده، اساسی افزون از مقدار چیده بود. بعرض اقدس رسید که چیزی از قلیل و کثیر بمهر و برات خود بعضی از ولایات مفتوحه حواله داشته و بجهت ایصال آن محصل‌گماشته. این معنی موجب اشتغال نوایر غضب قیامت لهب و احتراق اسباب عزت و آبروی او را باعث و سبب گردید. پس شی مشارالیه را بخلوتگاه حاضر و بمحفل سرای اختصاصی طلبیده، میل بر چشم جهان‌بخش کشیدند. چون برادر مشارالیه چندی قبل ازین واقعه بحکومت الکای گیلان در حقیقت موروثی و مکتسبی او بود در سلک ملازمان رکاب ظفر انتساب منصوب و از جمله ملتزمان موکب سعادت کوکب محسوب بود در همان شب حسب الامر خدیو کسری حسب بحضور عدلت دستور جلب و مجدداً بحکومت گیلانات مفتخر و بحبس و قید نظر علی خان مأمور و مقرر و بچاپاری روانه فرمود و مشارالیه در استعجال نوند از ریح عاصف و جلوه از برق خاطف عاریت نموده، یای سرعت بصوب مقصود گشود و بورود رشت نظر علی خان از بیم همدستی برادر اندیشه مند و از سخط طبع غیور خدیو منصور ناخرسند بود، لیکن چون خدیو عدل ساز جور سوز شیخعلی خان را بعد از دو سه روز که در حبس و قید داشت اطلاق و مورد الطاف و اشفاق و تیولات و مقرری او مزیدی الحاق فرموده، از راه مرحمت و مروت که سرشته آب و گل و مخمر دل رافت مایل بود لازمه عنایت و نوازش دربارۀ او معمول داشتند. نظر علی خانرا نیز بعد از استبعاد بتقبیل عتبه سپهر استعداد مرخص و از حبس و قید مستخلص و بطریق سابق مستظهر بخدمات لایق ساختند. سبزعلی خان زند که کیفیت احوال او نگاشته کلک گهر پیوند و بطریق اظهار و بروز مأمور بایالت سرحدات فیلی و عربستان بود، در آن اوان که خبر بیلفی داور جمشیدشان نسبت بجانب شیخعلی خان منتشر گردیده، باعراب و غیره رسیده بود، در روزی که سبزعلی خان مشارالیه باعراب کثیر در پیوسته، صفوف حرب و ضرب بسته بود، شیخ علوان که یکی از مشایخ اعراب

کثیرست حربه باو افکنده. دوحه حیاتش را از حدیقه جوانی برکند و صرصر مرگ غبار وجود آن تازه جوان را افنا فنای عالم نابکار افکند.

ذکر حرکت موکب مصور از ارومی و وقایعی که مقارن

اتفاق افتاد و گزارش زکی خان زند

کلک شیرین گفتار فسانه پرداز و خامه ورق نگار صفحه طراز بدین گونه نگارنده این خبر و گزارنده این سمر می‌گردد: رود ارس که از مشاهیر رودهای کبیرست در وسط آذربایجان جاری و متصل بدریای خزر و باب‌الابواب و بلاد و الکای مذکور آنچه در ماورای رود مزبور واقع گردیده است مشهور است بولایت آن طرف آب، که غرض از آن شیروانات و سالیان و بادکوبه و قبه و شاپوران و دربند باب‌الابواب، چون بمرمت بانی عدل جهان آرا و تعمیر معمار لطف مملکت پیرای خدیو کشورگشای ولایات اینطرف آب رونق و انتظام گرفته، حکام نیکوکار تعیین و برقرار فرموده، رای ملک‌آرا بانتظام مهام ولایات آن طرف واقع و رایات فتح آیات از ارومی متحرک و بیش‌خانه همایون در طریق خروج از شهر سالک شدند. از فغان گور که و نعره کوس و خروش ستوران حرون و سهیل اسبان شמוש ولوله در طاق سپهر آبنوس و زلزله در کاخ چرخ سندروس افتاده، مواکب سعادت کواکب منزل بمنزل طی مراحل فرموده و دارالارشاد اردبیل مقر کوبه عساکر نصره دلیل و آفتاب عالم تاب ذات معدلت صفات ببرج دولت تحویل یافت، در آن هنگام چاپاران مسرع از الکای عراق رسیده، واقعه زکی خان رسانیدند. مفصل این مجمل آنکه: زکی خان از قراریکه سابق نگاشته قلم بدایع رقم شد، عمزاده حضرت ظل‌الله و آن حضرت را شفقتی مفرط نسبت بخان مشارالیه و او نیز در مقام اخلاصمندی ثابت قدم و سلسله ارادتش بغایت متین و محکم و همواره سالاری کشیک و حراست نفس نفیس و ضبط و نسق درب دولت خانه متعلق بخان مشارالیه بود. در قضیه حال فتحعلی خان بنحو تقریر کلک دو زبان مصدر خدمت نمایان و محامدات شایان گردیده، ولیکن در همان اوان بتضریب جزوی از وکلای سرکار عصمت مدار رنجیده، چون اعتماد کلی بالطاف و اشفاق

خاطر خورشید اشراق خدیو آفاق داشت، نازشی بخاطر رسانیده، تا با معدودی از ملازمان جریده وارروی بجانب دارالسلطنه اصفهان گذاشت و در آن نزهت سرا بفراغت حال بتفرج و تماشا قیام می‌کرد و برفق و آرامش و آسایش روزی بشب می‌آورد. از آنجا که بنحو مسطور ضمیر مرحمت مفظور خدیو منصور و توجهات خاطر موفور برعایت جانب او مقصود بود، حضرت ظل‌اللهی آقا حسین میرپنجه که از اعیان دولت ابد مدت و از امنای حضرت فلک رفعت بود باتفاق نادرخان زند بجهت استرضای خاطر زکی خان و عنان کشی او بجانب اردوی فلک شان بدارالسلطنه اصفهان گسیل فرمود. زکی خان از نصایح و مواعظ مشارالیه منقذ و متنبه از وعظ و اعظ نشده، از مراجعت امتناع و از علایق دنیوی اظهار انقطاع نمود. چون مأمورین بحضرت سپهر مرتبت معاودت و معاکفان سده آسمان رفعت عرض حقیقت نمودند، حضرت ظل‌الله بندگان پناه مجدداً "بجهت تهذیب قلب زکی خان او را بسرداری الکای قیمت فزای عراق بین الاقران مرفه و طاق و اظهار لطف و وفاق نسبت بمشارالیه فرمودند. بعد از وصول ارقام مطاعه زکی خان از اصفهان حرکت و بجانب توابع و امصار عراق نهضت کرده، رخ بآن نواحی آورد. اگرچه بعلت نهایت شفقت که در حضرت ظل‌اللهی نسبت بخود گمان داشت، بتضریب جزوی در ظاهر نازی کرده بود، لیکن در باطن از جمله فدویان آن دولت رفیع شان و بهیچ وجه مخالفت واقعی و معاندت حقیقی پیرامون خاطرش نمی‌گردید و چگونه چنین نباشد؟ زیرا که در آن دولت مشارالیه را بر بعضی امثال و اقران شرف تفوق و خاطر خطیر اقدس رعایت جانب او را در غایت تعلق بود. چون مواکب خان مشارالیه از اصفهان بیرون وجواد خوش خرام عزمش مرحله نورد هامون شد، بعضی از عقاربت انس و شیاطین بشر، از بختیاری و فرق دیگر بخدمت مشارالیه هجوم آورده، بجهت ارتکاب شر که با آب و گلشان مخمر بود آغاز فسونگری و بنیاد ساحری کرده، بوسوسه و دمدمه خان مشارالیه را فریب داده، ابواب فتنه و فساد گشاده و پای براه طفیان نهادند. چون علی محمد

خان ولد محمد خان همشیره زاده، خدیو فیروزمند، که در میدان دلیری شیری بود شرزه و سنان جان ستانش هنگام جان ستانی ماری بود گرز، در آن اوان بحکومت بروجرد قیام داشت رقم لباسی مکتوب و بخاتم جعلی مختوم و در رقم مزوری مزبور حکم بزکی خان نمودند که علی محمد خان را دستگیر و جهان بینش را از لباس بینائی عاری سازد و رقم مذکور را بنظر علی محمد خان رسانیده، باین حیل و این وسیله جنابش را با خود متفق و سرکشی و طغیان برزکی خان محقق شد. پس میر عبدی‌نام بختیاری را با معدودی سوار بطرف اصفهان گسیل نمودند. میر عبدی قبل از آن روز و انتشار خبر سرکشی زکی خان باصفهان رسیده، حاج محمد آقا نام آغاز زرگر و انجام تاجر که از اهالی دهات ماربین اصفهان بود غفلة گرفته، مقید و محبوس نمود، چنانکه کسی نمیدانست حبس و قید حاجی مزبور بحکم کیست و سبب ضبط و بیداد چیست؟ بعد از سه چهار روز طلعه زکی خان از افق اصفهان ظاهر و مراتب عصیان و طغیان او منتشر گشت. پس خان مشارالیه ابواب گیرودار گشوده، از نقد و جنس مالی که بحوصله ظنون ننگجد و خزاین قارون باعتبار آن نسنجد فراهم نمود و لشکری بی‌حد جمع آورد و خزاین بی‌حد بر آنها قسمت کرد، وجوه قواد و روس افراد در رکابش جمع و جمعی صغیر و کبیر پروانه آن شمع گشته و بالمره چشم از حقوق ولی نعمت بسته، بر در نمک بحرانی و حق ناشناسی نشسته، در آن حین توجه موکب منصور ظل‌اللهی بصوب عراق مشهور آفاق و متعاقب هم اطراف و اکناف مسموع آن سرا باتفاق گردید.

بیان انصراف موکب شوکت و شان از الکای آذربایجان و هزیمت زکی خان از اصفهان

بر واقفان رموز دانائی مخفی نماند که: زکی خان را ظن آن نبود و سایر مردم احدی گمان نمی نمودند که انصراف موکب مسعود از آذربایجان در آن زودی میشود و توجه بجانب عراق در

آن نزدیکی مقدور باشد. چون بطریقی که قلم اعجاز شیم بشرح آن پرداخت زکی خان وارد اصفهان و باطمینان خاطر قبض و بسط امور را وجهه همت ساخته، هنوز آشیان را گرم و دل مردم را بمتابعت خود نرم نکرده بود که خبر رسید موکب ظفر آتار، چون سیلی بی‌زنهار، روی باین دیوار آورده است. مفصل این مجمل آنکه: در حالتیکه جهان حشر و دریای تیغ و خنجر، یعنی معسکر ظفر اثر، بدارالارشاد اردبیل ورود و تحویل و چون صحت در جسم علیل قرار فرمودند و توجه بجانب بلاد آن طرف آب را پیشنهاد خاطر خطیر نمودند. آن معامله کیفیت عصیان و طغیان زکی خان و تسلط او باصفهان و قید و حبس آن خطه فردوس نشان معروض مقیمان آستان گروبیان پاسبان گردیده، در ساعت جمیع سران و سرکردگان موکب سعادت مانی از عراق و آذربایجان بحضور فیض گنجور طلب داشته، بدست صدق پرده از روی مستورات حکایت برداشته و عزیمت حرکت صوب شیروانات و غیره را بتوجه جانب عراق تبدیل و مقرر فرمودند که فتحعلی خان افشار و غیره و امرا و اعیان آذربایجان با کوچ و بنه و اولاد و احفاد ملتزم رکاب سعادت بنیاد بوده، حکم عالم مطیع را متابعت نمایند. پس محصلین جهت تحریک کوچ و بنه مذکوره باطراف بلاد الکای مزبور رفته، در اندک زمانی همگی در موکب خدیو کشور فیروزی مجتمع و جمیع امرا و اعیان و اعظام الکا نیز رکاب نصرة انگیز را ملتزم و در خصوص رسانیدن مزده، توجه خدیو آفاق بعراق سایر و بهر سو رسانیدند. از جمله امرای عظیم‌الشان الکای آذربایجان که الحق هریک صاحب کشوری و هرکدام خداوند لشکری دنباله‌داران رایاب ظفر پرچم و سعادت اندوزان ملازمان رکاب فتح توأم. اولاً آزاد خان افغان بود که بعد از شکستن نخل بلند دولتش از تیشه نیروی محمد حسن خان برسم هزیمت بمیان اکراد حکاری و بلباس رفته، بعد از چندی از آنجا منوجه جانب بغداد بود. مدتی نیز در آنجا توقف کرده، از بغداد عازم سمت گرجستان و

و کارتیل و بالاخره بخت مسعود مشارالیه را دلیل و روی نیازمندی بحضرت وکیل آورد و آنحضرت از آنجا که پیوسته دستگیری از پا افتادگان مخمر خاطر خطیر و یاری تنها ماندگان شیمه، ضمیر منیرشان می‌بود مقدم او را گرامی داشته و سربسنگ حوادث آمده‌اش را باوج سپهر افراشته، خود و عیال و اطفال او مدّة‌العمر ممنون نوال احسان آن حضرت بودند، چنانکه بعنایت‌الله تعالی در موضع و موقع خود رقم‌زده، کلک مشکین رقم خواهد گشت. دیگر فتحعلی خان افشار و کاظم خان قراجه‌داغی و پناه خان جوانشیر و نجفقلی خان و شهباز خان دنبلی و کوچ و خانوار احمد خان برادر مشارالیه، که او خود بجهت ضبط و نسق خوی و سلماس از الکای فلک اساس مرخص و مأمور بتوقف بود و حاجی علی محمد خان مراغه‌ای و حاجی خان کنگر لوی نخجوانی و برادرزادگان حسینعلی خان ایروانی بیگلر بیگی چخور سعد و رضاقلیخان گنجه‌ای برادر شاهوردی خان قاجار زیاد اوغلی بیگلر بیگی قراباغ و امیر کونه خان افشار ایرلوی طارمی و سایر ریش سفیدان و سرخیلان ایلات و الوسات افشار ارومی و شقاقی و شاهسون و دیگر وجوه قواد و رؤس افراد، که خالی از تکلفات منشیانه و بیرون از اغراقات دلیرانه، چنین اجتماعی از گردنکشان الکای مزبور در کمتر عهدی دست داده، اتفاق افتاده بود. مختصر سخن: رایات فلک همسر و اعلام ظفر پرور با شوکت وافر مرحله نورد سفر خیریت اثر و چون خورشید انور ذات معدلت گستر عرصه طرزان بوم و بر و ازتفضلات حضرت داور ساحت آن خجسته کشور از فیض قدوم آن طرازنده، ملک و افسر زیب و زیور گرفت. زکسی خان از آن خیر وحشت اثر متحیر و مبهوت گشته، چون توقف را و رای قدرت خود دید و صورت مقاومت نقش پذیر خاطرش نگردید شروع بجمع آوری کوچ و بنه، ملتزمان معسکر قیامت اثر و زنان و فرزندان اهل بلده و بلوکات اصفهان و هرکس که او را بخاطر و گمان می‌گذشت کرده، روی بتقدیم و تمشیت این مهم عظیم و خیم بی‌حاصل آورده،

از زنان و اطفال و اهل و عیال خرد و بزرگ و دیلم و ترک چندان مجتمع کرد و آن قدر گرد آورد که فضای هامون از ازدحامشان تنگ و زمین با سکون با ترددشان بی‌درنگ بود و آن کوچ سنگین و بنه‌رنگین را روانه کوهسار سختیاری و خود نیز متعاقب متحرک گردیده، رخت عزیمت بآن صوب کشید. زنان و اطفال و نسوان و رجال، بعضی سواره و برخی پیاده، بکوهسار شماخ و زمینهای سنگلاخ، افتان و خیزان قدم فرسای راه بی‌پایان گشته و از کوهسار زرده کوه گذشته، از راه مال امیر متوجه توابع شوشتر و در صحرائی موسوم بسردشت بار نزول افکندند. الحق این تدبیر وخیم و این فکر نامستقیم و حمل و نقل آنهمه زن و فرزند انبوه در پست و بلند صحرا و کوه موجب تزلزل دولت استوار و باعث تضییع کار و مورث تشویش روزگارش و باو رسید آنچه رسید.

ذکر ورود موکب مسعود بدارالسلطنه اصفهان

و گزارش آن اوان مسرت نشان

جواد خوش خرام خامه و ابرش سبک کامه، کلک بلاغت ختامه در شاهراه بیان باین حکایت و در منهاج شرح افسانه، فرخنده بدایت چنین رفتار می‌نماید که: موکب مسعود و کوکبه سعادت ورود در طی طریق مقصود همسر برق خاطر و همگام ریج عاصف گردید و سلسله آن هژیران قوی چنگ و عنان آن دلیران فیروز جنگ را بطرف اصفهان کشیده، در ساعتی بفرخندگی میمون و روزی ببارکی مشحون اردوی نصره مقرون وارد دارالسلطنه اصفهان و عمارات مبارکات شاهی را از قدوم مسرت لزوم غیرت بخش باغ جنان نمودند. پس نظر علی خان زند و فوجی از بهادران نصره پیوند را بتعاقب زکی خان تعیین و روانه نمودند. مأمورین چون بمنزل توقف زکی خان رسیده، باردوی او برابر گردیدند محمد علی خان کرد که از قدیمیان خدیو رستم دست بود و زکی خان مشارالیه را همراه برده با خوانین او داخل خود کرده بود، برعایت حق نمک بحبل المتین دولت ابد مدت متمسک و طریق اردی نظر علی خان را سالک شد.

این معنی موجب جرأت دیگران گردیده، اکثری این شیوه را معمول و از خدمت زکی خان نکول نموده، چون مشارالیه کار را چنان و لشکر را بدان سان دید و آن کثرت عیال و اطفال و غوغای زنان و اطفال و هنگامهء نسوان و رجال بضریق مذکور کلک بلاغت منوال موجب شوربدهگی حال او گردید، مخدرات حریم جلالت را که از اصفهان همراه برده بود و جمیع این کوچ و خانواده و عدت زن و مرد بسیار را برجا گذاشته، کوچ و بنهء متعلقان خود را همراه برداشته، با جمعی از غلامان و نزدیکان فرار و روی بولایت عربستان نهاد. نظرعلی خان مستوران ستر دولت را با سایر کوچ و بنهء اهالی لشکر و مردم ولایت و اموال و اسباب ازهرگونه و هر باب با خود برگرفته، مراجعت باصفهان و تشریف بحضور خدیو جمشید سان رسید، از وقایعی که در اصفهان روی داد قضیهء قتل تراب خان بود. مفصل آن واقعه چنانست که: تراب خان چکنی مردی بود عاقل فرزانه، خداوند رفتار عاقلانه، از جملهء فدویان دولت و در سلک مقربان حضرت بود. بعد از مراتب حرکت زکی خان شغل خطیر کشیک و حراست نفس نفیس متعلق بمشارالیه و در دولت علیه مدارالیه، روزی مورد قهر و غضب قیامت لهب گردیده، بحکم حصرت ظل‌الله بقتل رسید. میرزا عقیل اصفهانی، که از جملهء مستوفیان عظام و در سلک مقربان و دبیران عطارد مقام منسلک بود، با دو سه نفر دیگر در آنروز همان شربت را چشیدند، گناه حقیقی و تقصیر واقعی ایشان بر اخلاص کیشان مشخص نشد. معلومست که ضمیر منیر سلاطین آئینه‌ای از حقیقت و گنجیهء اسرار احکام قضا و محل اشراق انوار هداست، امری که از ایشان صدور نماید خالی از سبب و جهت و عاری از کلیهء علت نخواهد بود. اگر حقیقت بر دیگران مستور ماند و کسی ادراک موجبات لطف و غضب ایشان را عالم نمی‌تواند بود، زیرا که رازهای سلاطین از ملزومات امور جهانداریست.

بیان ظهور نورو سلطانی و گوهر ریزی سیما

نیسانی در سال هزار و صد و هفتاد و شش هجری

خسرو سیارگان و عطیه بخش عوالم امکان از دارالملک حوت

بیرون خرامید. سرادقات حمل را مظهر انوار جلال ساخت. فراشان باد بهاری خیمهای رنگارنگ گل‌های رنگین را بفضای هامون کشیدند و کارگزاران قوه نامیه بفرمان سعادت قرین فروردین از دیبای اخضر سبزه‌های فرشهای زمردی در ساحت دشت اغبر و فضای کوه و کمر گسترده‌اند. سرادقات ریاحین و ازهار بجهت نزول اجلال سلطان بهار در ساحت گلزار برپا شد و از پرند نیلگون ابر آذاری شادروان ولی والاشان دارالسلام گلش، که از ترکتازی نرادان عشیره دی بحان آمده بود، از عندلیبان خوش الحان ایلیچیان سخن دان بجهت استدعای توجه سلطان بهار ارسال و سرور فریدون فر فروردین بجهت تنبیه طاغیان بهمن و تصرف خوزستان چمن از سرو آزاد و عرعسر و شمشاد رایت جلالت برافراشت، بحکم خاقان با عزو شان بهار سرداران نسیم اعتدال و باد شمال روانه دارالامان گلزار و گلش و مأمور بنوردیدن بساط انبساط سفله و شان شباط شدند. طایفه بختیاری سرد و برف که یک چند تخت حب وطن بکوهسار گلستان و قتل جبال در جنان کشیده و قطع طرق و انواع تطاول و تطرق مینمودند بیک حمله کوه فرسای بکه تازان قوای ربیعی شیرازه جمعینشان از هم گسیخته و اوراق اتفاقتشان از یکدیگر ریخته، غارت زده جنود مسعود اردیبهشت گشتند. محفل نشاط و مجلس انبساط در دارالسلطنه اصفهان بطراحی و طرح اندازی طراحان هنرمند تمهید یافته. شمشعه خلاع گیتی فرور و با ورقه شیب رردوز که زیب برو دوش امرای لشکر فیروز بود برق خرمن مهر جهان افروزگشت. بعد از فراغ از لوازم سور و سرور فکر تنظیم امور دارالامان کرمان در ضمیر فیصل تحمیر رسوخ بمیرد. قضایای کرمان بنحویست که قبل از این نگاشته کلک بدایع سلک گشت که: خدا مرادخان حسب الامر خدیو فیروزمند بجهت تمشیت امور کرمان مأمور و بر در دارالامان مذکور مسلط و منصور شده، در بلده مزبور متوقف و بتمشیت امور دلیران متوجه و بتنظیم و تنسیق ولایت و فیصل و بسط مهام سپاه و رعیت مشغولی می نمودند. بعد از چندی تقی نام که از اهالی کوهستان کرمان

و مردم قریهٔ مسمی بدران بود، گروهی از بهایم سیرتان کوهستان و بعضی از ارادل رجال کرمان و برخی سفله و شان که پیوسته در طلب شورش و همواره در تمنای غوغا می‌باشند همدانستان گردیده، در نیم شبی از بعضی بروج عروج و درحالی که خدا مراد خان و سرکردگان لشکر بی‌کران در مساکن خود در خواب گران و بیخبر از کید رویاه و شان بودند در بامهای بلند آغاز تفنگ اندازی و بنیاد شرر ریزی و آتشباری نمودند. صبحگاهان که شیر و خورشید رخشان در بام بلند افق از آتش جانسوز انوار تنق برکشید و شرارهٔ دل سوزنده و بوارق آن شعلهٔ سرکش برق افکن خرمن ثوابت و سیار گردید خدامرادخان و سایر لشکریان از کید آن ثعالب با خبر و بجهت اطفای نوایر شور و شر از خانهای خود بکوچه و بازار شهر برآمده، از جانبین شورش و فتنه درگرفته بود. چون جماعت مزور خود را در بامها و بلندیا کشیده، انداختن تفنگ ورمی کلوخ و سنگ پیش گرفته بودند، لاجرم از بام چهار سوق شهر گلوله‌ای بخدا مراد خان رسیده، از اسب درغلتید و بساط هستی را درنوردید. چون بهادران شجاعت کیش سردار خویش را کشته و بخون و خاک آغشته دیدند، روی بوادی هزیمت و معاونین تقی رخ بجمع آوردن غنیمت کردند. تقی مزبور شهر کرمان را ضبط و اسباب خود سری و بساط سروری گسترده. در حالتی که همای ظفر جناح رایت فتح آیت از دارالسلطنهٔ اصفهان عازم حرکت و متوجه سفر فرخنده اثر بودند تنبیه تقی درانی و طاغیان کرمانی مذکور منظور نظر و خاطر فبص مبانی گردید. محمد امین خان گروسی و امیر کونه خان افشار را سرکردگی و سروری تعیین و فوجی از بهادران نصرهٔ قرین و گروهی از دلیران رزم آئین را مأمور متابعت ایشان و مواجب و انعام سپاه ظفر پناه را از خزانهٔ عاطفت و دارالضرب مکرمت مرحمت فرمودند و توپ های قلعه کوب و خمپاره و زنیورگ و نقارهٔ سرکردگان مذکور عنایت و با تدارک شایسته روانه فرمودند. از آنجا که جماعت بحتیاری

از جملهء الوسات عراق و بکثرت و عدت مشهور آفاق و در جبال غربی اصفهان توطن دارند و موقف آنها کوهیست در رفعت مساوی طول سما و مواری قد جوزا و جبل مذکور تا بنواحی شوشتر پیوسته، مشتمل است بر دره و کوتل و پشته و تل و بلندیهای شماخ و پستی‌های سنگلاخ، پیوسته این جماعت بقطع طرق و انواع تطاول و تطرق اشتغال داشته، هیچیک از فرمان رویان ماضی را میسر نشده بود که دست جمهور آن کره انبوه را از دامن کوه فلک شکوه و آن جماعت وحشی صفت کوه نورد و آن فرقهء بهایم طینت کنار گرد را باختیار یا باکراه سپر راه نمایند. از قراری که کلک قصه پرداز در ضمن شرح احوال زکی‌خان بتحریر آنها پرداخت نظر به بعضی حرکات ناهنجار که در آن روزگار از آن اشرار غدار ظهور یافته بود پشت گرمی صعوبت منازل و سختی موافق خویش و اطمینان عدت و کثرت بیش از پیش و سستی رای کوتاه اندیش از سعادت خدمت خدیو معدلت کیش تقاعد ورزیده و خود را بشوامخ جبال صعب‌المسالك کشیده، در حصون خودداری آرمیده بودند، تنبیه آن جماعت و انتظام مهام بعضی از ولایات عراق منظور نظر خورشید اشراق و نظم و نسق لرستان فیلی وجههء همت امور جمهور عراق و مرکوز کارکنان درگاه عرش رواق بود، در ساعتی فرخنده‌آغاز مبارک انجام بحکم دارای دارا غلام علمداران اردوی انجم احتشام اعلاى اعلام نصره فرجام و رفع رایات گردون خرام و خارج دارالسلطنهء اصفهان مقر اردوی ظفر مقام و جلوه‌گاه ستوران زرین لگام گردیده جنود مسعود از دارالسلطنهء اصفهان تا ناحیهء چهار محال را در مدت شش روز درنوردیدند. چون ساحت چهار محال مطار عقابان زرین بال‌الویهء نصرت اشتمال شد جنود ظفر ورود و ملتزمان موکب مسعود، که در حین توقف قشلاق اصفهان مرخص باوطن خود گردیده، در مساکن خویش آرمیده بودند، بفرمان داور دارالشکوه گروه گروه بمعسکر نصره پزوه پیوستند. خدیو کشور کرم، بنحوی که شیمهء کریمهء

آن حضرت بود و هر سال بتجدید قواعد آن خصلت قدیم می‌کوشید، شروع ببذل خلاع خورشید شعاع نموده، جمیع سرداران و سرکردگان سپاه فیروزی پناه را برودوش افتخار و سرپای اعتدال از بذل خلاع زردوز مزید غیرت گلش و رشک گلزار کردند. هیچیک از سلاطین اورنگ نشین و خداوندان معموره^۱ زمین را کرم خسروانه این اقضا نکرده بود که چندین طاقه^۲ رنگین و ثیاب نگارین بذل چاکران دربار عرش آئین نمایند، مگر این خدیو جم قدر کسری فروداور دارا دربان سکندر چاکر، که هزار خاقان و قیصر او را بندگان فرمان برند، یعنی جناب معدلت انتساب جعفر خان در سال هزار و صد و نود و نه هجری، در دارالسلطنه^۳ اصفهان از خلاع نقره بافت طلا دوز و ثیاب گوهر نگار زراندوز، طاقهای نگارین و جامهای رنگین، همه چینی و رومی و خطائی، در غایت دلربائی و شالهای کشمیری بانواع مختلف و الوان متباین، چندان زیب دوش و بر و زینت کلاه و کمرندگان آستان و چاکران درگاه عز و شان فرمودند، که ذخایر بحر و کار و نقود صادق هفت آسمان وفا بعشر عشیر اخراجات نمی‌کرد. انشاءالله العزیز المنان تفصیل آن در موقع خود نگاشته^۴ کلک دو زبان خواهد گشت. لیک بنا بر مناسبت مکان مختصری بر زبان گذشت. سخن کوتاه: در اعمال چهار محال نوبت تنبیه جماعت بختیاری و تأدیب آن فرقه^۵ از خرد عاری گردیده، جمعی از سرکردگان کاردان و گروهی از مبارزان ظفر هم عنان را دسته بدسته و جوقه بجوقه فرمودند. هر دسته را مأمور ساحت طایفه‌ای از شعب بختیاری فرموده، هر فرقه‌ای بجانبی از جوانب منزل آنها تعیین نمودند و مقرر شد که باستیصال ایشان پرداخته، اموال و اسبابشان را عرضه^۶ یغما ساخته و در خصوص قتل متعرض رجال و در باب اسرامزاحم نسوان و اطفال نگردند و جمیع شعبهای هفت لنک و چهار لنک را از شوامخ جبال و مضایق طلال کوچاینده، بوسعت گاه‌ها مون کشیده، دست نشست آن گروه را از گریبان دامان کوه بریده، اشهب عزم را صبا رفتار و ادهم سیر را هم عنان باد بهار و هر فرقه‌ای از لشکر نصره^۷ پژوه بمیان طایفه‌ای

از آن گروه ریخته و از بنیاد سامان ایشان گرد برانگیخته، جمیع خزاین و دفاین و آلات و اسباب و اغنام و دواب و مجموع مایعرف آنها را بحیطهٔ اکتساب درآورده، مراجعت برکاب ظفر انتساب کردند و قاطبهٔ آن طایفه را از آن کوه که هر قلعه‌اش برتر از رفعت افلاک و هر شقه‌اش بر زیر اوج سماک بود کوچانیده، جماعت هفت لنگ را در توابع دارالمؤمنین قم و طایفهٔ چهار لنگ را در بلوک فسا توابع فارس مسکن و موطن دادند و احکام مطاعه عر صدور یافت که در الکای فارس و توابع قم جای زراعت و مکان فلاحت و مراتع و مزارع بایشان داده، جوانان توانا و مردان کارآزمای آن طایفه را در سلک ملازمان رکاب منسلک و منتظم و یراق حرب و آلات صرب مرحمت و ملاحظه شان فرمودند و سه هزار نفر از آن طایفه بشرف ملازمت مستعد گردیدند.

درین سفر مبارک اثر برادرزادهٔ والاگهر، یعنی این شهریار فریدون فررا، که در آغاز ایتسام بهار جوانی و اول حضرت ریاض فیاض کامرانی و در طی نخستین مراحل زندگانی بودند، بحضرت ملاقات طلب داشته، ابن وراث ملک کسری و جم و نور چشم شهریاران معمورهٔ عالم بملاقات عم رسیده، آنحضرت سرداری لشکر کشیک و سالاری خدم و معالیک و حراست نفس نفیس را باین دوحهٔ سرابستان عصمت و نوباوهٔ حدیقهٔ جلالت رجوع نموده، خود بدولت فارغ‌البال در مهد اطمینان خاطر آسودند. الغرض: چون همگی امور آن حدود حسب‌المرام دولت خواهان صورت انجام و سمت اتمام گرفت از زمینهٔ دهکرد چهار محال رفع رایات شوکت و جلال و اعلای اعلام دولت و اقبال فرموده، سلسله جنیان حشر و چون چمن مرخ ناحیهٔ دیگر جلوه گاه لوای ظفر پرور گردیده، بعرض رسید که: علی محمد خان زند که قبل از آن در موسم عصیان با زکی‌خان اتفاق داشت دست از مهر و پیوند و دل از عهد و سوگند او برداشته و مشارالیه را بخود گذاشته، روی امبد بدولت جاوید آورده، از اندیشهٔ

مواخذه در آستانه متبرکه معصومه قم مقیم و آنحضرت را شفیع گناهان خود ساخته، بامید عفو خدیوانه رحل اقامت در آستانه مقدسه انداخته است. دیگر از صادرات قضا که در چمن مرخ رخ نمود قضیه قتل فتحعلی خان افشارست. تفصیل این اجمال و مفصل این مقال آنکه: از همت خدیوانه و عفو و اغماض خسروانه سوء اعمال خان مذکور را که در هر عصر و زمان ازو نسبت بکارکنان این دولت سمت ظهور یافته بعفو و اغماض گذرانیده، در حین تسخیر ارومی جان بخشی نموده، جان و ناموسش را در حفظ مروت محفوظ و در مدت ملازمت رکاب از گوهرپاشی دست همت خود و متعلقانش بانواع نعم و اقسام کرم بهره‌مند و محظوظ و دیگرباره او را بمدارج عزت دولت ارتقاء و بمعارج شوکت و شهامت اعتلاء داده و در کشیک خانه علیه بجز آزادخان بر همگی امرای نامدار و امنای دربار عرش مدار رتبه تقدیم و شرف تفاخرش دادند و در آمدت که خان کافر نعمت در ظل تربیت و سایه عاطفت آنسرور کشور مروت آرمیده بود باز در جزو مصدر بعضی حرکات ناقابل و سخنان لاطایل گردیده، خبیث درون خود را بکرات بظهور آورده، حقیقت اقوال و افعال او پیوسته در خلوت خانه جلالت باخبار و انهای کار آگاهان بروز کرده، معهذا از فرط وسعت حوصله خدیو جهان فتوت مأمون می‌زیست. امرای الکای آذربایجان، که از شرم رفتار ناهنجار او پیوسته سرافکنده و از خجلت اطوار و افعال او همواره شرمنده و نظر باهلیت و قرابت از خصایص ذات او آگاه و از بیم فساد کلی از وجودش در غایت اکراه بودند، بهیئت مجموعی مستدعی افنا و اعدام او گردیده، سخنان مناسب وقت بعرض رسانیدند. پس مزاج اقدس و طبع مقدس را براهین مدلول و احتجاج معقول شیوه مامشات نکول داده، مختصر مضمون: در افنای او فرمان بنفاد مشحون و حکم بقضا مقرون و در شاه رضای قمشه مدفون شد. پس الویه نصره طراز بعزم توجه جایلق در اهتراز آمده، سیورسات و علوفه سیاه و دواب که حسب الامر خدیو کامیاب

در آنجا جمع آورده بودند بیروانه لشکر نویسان معدلت ارکان بر غازیان جلادت نشان تقسیم و مهام آنجا را نیز قرین تنظیم نمود. همایان همایون زرین بال بجانب سیلاخور بال پرواز گشودند. سانحه‌ای حیرت افزا که در آنجا وقوع یافت عارضه انحراف مزاج مقدس و سانحه استیلای ناخوشی بر وجود اقدس بود. در حالتی که محل سیلاخور مذکور مضرب خیام انجم احتشام شد بیماری صعب عارض ذات شریف گردیده، مزاج میمنت امتزاج از اعتدال تجاوز ورزیده و نقاهت کلی بر وجود مسعود، از صعوبت این واقعه حیرت انگیز اضطرابی باحوال اخلاص کیشان ره یافته، هر روز از وقت صبح تا دم شام یارب یارب نیازمندان باوج افلاک و هر شب از زمان شام تا هنگام صبح فغان و نفیر دعاگویان بقبه سماک می‌رسید. حکمای صایب اندیشه و اطبای حذاقت پیشه در استعلاج مزاج و هاج کوشیده، در انواع معالجه ید بیضا می‌نمودند، تا اینکه سهام دعوات بهدف اجابت رسیده و دعا‌های نیازمندان قرین اجابت گردیده، حکیم علی‌الاطلاق از دارالشفای محافظت نعمت صحت کرامت فرمود و شفای عاجل حاصل شد.

ذکر مأمور شدن نظر علیخان زند برزم زکی خان و شکست یافتن لشکر زکی خان بحکم آفریدگار جهان

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه: بعرض اقدس رسید که زکی خان بعد از مراجعت نظرعلی خان و سایر سرکردگان سپاه نصره توأمان و تلاقی که او را با مولی‌مطلب والی عربستان روی داد و گرفتاری و حبس و قید و بالاخره بقتل رسانیدن، بمنازل اعراب آل کثیر که در نواحی دزفول خوزستان سکنی دارند رفته، مشایخ طایفه مذکوره اینگونه ورود را بدخالت حمل نموده، بقدر وسع و امکان بخدمتش قیام و در شرایط میزبانی بازوی اهتمام گشودند. چون یک چند قلعه ایشان موقف ملتزمان رکاب زکی خان گردیده، نظر باینکه در آن سال بعلت تردد لشکر و عسکر و عبور و مرور

غازیان ظفر همسر و وقوع انواع شور و شر در توابع دزفول و شوشتر امور زراعت و فلاحت معوق مانده و غلات و حیوانات باقصی الغایه نقصان پذیرفته بود و گروهی که در موکب زکی خان باقی مانده بودند باز هر روزه مخارج مقدار خطیری آذوقه و در آن حدود گندم و جو بجز در خرمن پروین و مزرع سنبله نبود. گرسنگان بجای گرده، نان با فرص خورشید و ماه عشق‌بازی می‌کردند و تنگ‌دستان در عوض ماکولات و مشروبات لخت جگر و خون دل می‌خوردند. چون فقد و نقص آذوقه بحد افراط رسید و کار بر میهمان و میزبان تنگ گردید، زکی خان لاعلاج و ناچار با معدودی سوار که با او باقی مانده، رسم وفاداری و شرط حق‌گزاری را بتقدیم رسانیده بودند، از راه جبال و اراضی ولایات فیلی بعزم توجه خرم‌آباد عنان سرعت و تعجیل گشاد. غرض اصلی و مقصود کلی مشارالیه این بود که در قانون اخلاص کیشی دست از خارج‌المسلکی بازداشته و پای از بوادی مخالفت بر کران گذاشته، ترک عصیان و از محال عربستان از راه راست روانه عراق و روی اشنیاق بچاکری دستگاه دولت خدیو آفاق آورده، در میان بزرگ و کوچک سرافرازی حاصل و خدمت آستان ملایک پاسبان را بر خود فرض تر از فریضه، پنج‌گانه ساخته، بتوسط این عطیه، عظمی در میان مؤالف و مخالف پیوسته رایت منصوری برافراخته، خواه در هرات و غور و خواه در اصفهان و نیشابور از ملازمت حضور مرحمت گنجور دور نگردد. نهایت چون بعضی از شیاطین انس و عفاریت هم جنس، که در موکب خان مشارالیه بودند، هر یک مصدر انواع شور و شر گردیده، دقیقه‌ای از دقایق خیانت را فرو نگذاشته، رایت حرام نمکی بر اوج حرامزادگی افراشته بودند و همگی قواعد اخلاص و ارادت که از زکی خان در آن اوان طهور نموده و می‌نمود حاصل شحره، خبیثه، افساد ایشان بود نظر بتقصیرات کلیه و جرایم مختلفه که در آن قضیه از هر یک سر زده، مجموع از غضب قیامت لهب اندیشمند و از هراس شر و بیم ضرر ناخرسند بوده، بقدر وسع و طاقت در وسوسه، ضمیر زکی خان سعی نموده، مشار

الیه را در امضای آن عزیمت باز می‌داشتند و از القای سخنان هراس انگیز رسوخ آن اراده‌ها پیرامون خاطرش نمی‌گذاشتند، والا بر رای دوربین ارباب عقل و تمیز پوشیده نخواهد بود که صدور این گونه حرکات از خان عالی‌مقام از آغاز تا انجام نه از راه طلب و جاه ریاست و تقاضای شوکت و شهامت بود، بلکه بوسواس همان عقیدت غولان راه ابواب فتنه را گشودند، زیرا که از دولت خدیو کشور مروت اسباب دولت خان مزبور همواره مهیا و ادوات شوکت و شهامتش پیوسته پا برجا و مشارالبه نیز در شیوه، اخلاص و ارادت عارج معارج اعلی بود و در هر صورت بعد از تحقیق و تشخیص ورود زکی خان بتوابع فیلی حضرت گیتی پناهی نظر علی خان زند را و فوجی از بهادران فیروزمند بتعاقب او تعیین و روانه فرمود. چون نظر علی خان زند و سپاه فیروزی نشان متوجه جانب او و بجهت تنبیه و تأدیب مشارالبه رزم طلب و جنگجو شدند، ارباب وسوسه و دیو سیرتان افسونگر، که همیشه غول راه و اصل شجره، تقصیر و گناه او بودند، راه سخن و فرصت افسون و فن جسته، او را از غضب قهاری مخوف و رای او را از توسل و تشبث تخویف و بعزم توجه جانب پشت کوه اعمال فیلی جنابش را تحریک و او را تا اقصای پشت کوه و آغاز سامان روم برده. نظر علی خان نیز در تعاقب لازمه، سرعت نموده، با خان مشارالبه تلاقی و از طرفین صفوف مقاتله بسته و بهادران جانبین دسته بدسته در مواقف خود قرار گرفته، آتش گیر و دار شعله کشید و شعله کارزار بچرخ اشیر رسید. دلیران دست بااستعمال آلات حرب بردند و بهادران پای مردی مردانگی در میدان افشردند. خم روئین در خروش و خونها از آتش غیرت بجوش آمد. در بین وزیدن تندباد عنا و در حین هیجان آتش هیجا عساکر جناب زکی خان عنان خودداری از کف داده، یساقچیان دست از محافظت پشت کوه کوتاه کرده، سلک جمعیت لشکر زکی خان پراکنده و صفوف سپاه او از جا کنده، سرکردگان او که بنحو مسطور مصدر انواع شر و شور بودند دستگیر و گرفتار و بحضور داور جم اقتدار رسیده،

حسب‌الفرمان قضا جریان ساحت هستی از لوث وجود ایشان پاک و مصفی شد. زکی خان چون چنان دید خود را بکناری کشیده، مورد اضلال آن شیاطین را مندفع و غبار وجود آن عفاریت را مرتفع دید از نظر علی خان خواهشمند گردید که از راه مخالفت برخاسته، گذارند که روی نیاز بدرگاه خدیو عاجز نواز آورد. نظر علی خان مسئول خان مشارالیه را قبول و بنحو خواهش خاطر معمول داشت. مشارالیه روی توسل و تشبث بدرگاه گیتی پناه که پناه هر گناهکار و بی‌گناهست آورده و باصطبل خاصه پناه برده، یک چند در سر کمند سعادت پیوند دست امید بحبل المتین کرمهای بی‌منتهای حضرت گیتی پناهی زده، بالاخره نظر بلوازم مروت و کمال فتوت که مخمر آب و گل و سرشته دل مرحمت مایل آن حضرتست آن همه جرایم را بعفو و اغماض گذرانیده، از آن گونه جان بخشی تازه او را بانواع ندامت مقرون گردانیدند. بعد ازین قضیه تا آخر ایام حیات بلوازم خدمت آن دولت اقدام داشت.

ذکر ورود ایلچی عمر پاشا والی بغداد و سایر وقایع آن زمان

مسرت نشان

بر دانایان لغات فارسی و تازی مستور نماند که: شیخ سلیمان بنی‌کعب از جمله اعراب بادیه تشین بوادی مسالک روم و باج‌گرار فرماندهان آن مرز و بوم می‌بود. بعد انهدام بنیاد دولت نادرشاه بعلتی از والی بغداد و بصره رنجیده، از وکلای دولت عثمانی کوفته خاطر گردیده، عشیره بنی‌کعب را که در مرتبه دو هزار خانوار می‌باشند مصحوب خود گردانیده، از موطن و مسکن خویش مهاجرت و از شط العرب عبور نموده، در خطه دورق که از جمله بلاد خوزستان و در جنب شط العرب واقع و در آن وقت بتقریب حدود انقلاب قتل نادرشاه صاحبان آن مکان متفرق و بی‌صاحب افتاده بود، توطن‌گزید. سرانجام بر مترددین بحر عمان و متوقفین خور و لنگرگاه دست تطاول می‌گشود. مردم بصره و اهل توابع را این راه بانواع مختلف تعذیب

می‌نمود. بندگان ظل‌اللهی قبل از آن نیز از قراری که قبل از ورود فرستاده^۶ عمر پاشا یک دوار بر زبان الهام بیان‌گذرانیده، عزیمت تأدیب آن طایفه فرموده، لیکن چون شیخ سلیمان مزبور حد خود را نگاه داشته، هرگز بتعرض احدی از اهل امصار آن حوالی منسوب بمملکت ایران نمی‌گشت و دست تسلطش در بحر و بربردامن ایرانی نمی‌رسید، حضرت گیتی‌پناهی را در خصوص تشبیه او چندان مبالغه نبود و رای مملکت آرا در تأدیب او تعجیل نمی‌نمود. چون محل سیلاخور مکان تموج دریای خون‌خوار و موضع نزول سیل بی‌زینهار یعنی موقوف اردوی نصره^۷ مدار گردیده بود، محمد آقای سلام آقاسی از جانب عمر پاشای والی بغداد وارد و ذریعه^۸ ضراعت آمیز والی را بنظر عاکفان سده^۹ جلال و مقربان آستان عز و اقبال رسانیده، مشروح بر آنکه: شیخ سلیمان بنی‌کعب که از جمله^{۱۰} اعراب بادیه نشین مرز و بوم روم و مدتیست رخت عافیت بمأمن محال دورق کشیده، در ظل حمایت دولت ابد مدت آرمیده است پیوسته مرحله نورد بوادی عصیان و راه نورد فیافی طغیان و پای عبودیت بجاده^{۱۱} فرمان بری هیچ یک از دولتین علیتین نمی‌گدard و دست تاراج بر مترددین بحر و ساکنین بصره و توابع گشوده، عبادالله را بانواع طرق و اقسام تطاول و تطرق معذب می‌دارد، اگر رایات فتح آیات بعزم تشبیه او در اهتزاز آید و همای زرین بال علم ظفر پرچم بهوای تأدیب او بال نصره^{۱۲} گشاید، زهی شفقت و مرحمت و لطف و عنایت. در صورت قبول این مسئول سیورسات غازیان نصره^{۱۳} هم عنان را که در هنگام توقف دورق ضرور و در کار می‌شود این اخلاص کیش در حوزه^{۱۴} شهر بصره بتعیین مسیر و بحمل سفاین و اصل سیورسات کشان معسکر قیامت اثر نموده و کلاکل هرچه ضرور شود و احتیاج افتد نیز موجود و مهیا کرده، شرایط خدمت و لوازم عبودیت بتقدیم خواهد رسید. چون مضامین معروضه بعرض باریافتگان محافل دولت و شوکت رسید و چگونگی معروض رای فلک آرا گردید، نظر باینکه شیوه^{۱۵} دستگیری از صفات کریمه^{۱۶} آن حضرت و طریقه^{۱۷} عاجز نوازی از خصایص ذات حمیده^{۱۸} آن صاحب دولت بود

مسئول عمر پاشا را بسمع قبل تلقی نمود و دست زد بر سینه ملتمس او ننهادند. مثال قضا نمثال در خصوص قبول این مسئول از مصدر جاه و جلال شرف صدور یافت. رسول مذکور مقتضی آن مرحوم بمراجعت مأمور شد و چند روز هم بجهت تمشیت امور آن سرحدات در ولایت مزبور توقف افتاده، حاکم و عمال دارالسلطنه اصفهان و اعزه و اعیان بعضی از ولایات عراق در رکاب نصره یاب داور مرحمت اکتساب کسب سعادت، رخصت انصراف یافته، هریک بجانب ولایت خود شتافتند.

بیان حرکت موکب ظفر کوکب از محل سیلاخور بجانب لرستان

فیلی و وقایع آن اوان

چون زمانه بنای دم سردی نهاد، سپهدار دی از کریاس برف خیمه بر اطراف کوه و هامون برده، لشکر برودت هوا باقطار دشت و صحرا هجوم آورده و انتظام امور توابع لرستان فیلی که مشتملست بر گرمسیرات نیز منظور نظر فیض پرور بود، اردوی کیهان پوی چون بحر متلاطم و دریای متموج در حرکت آمده، منزل موسوم بهر رود مضرب سرادقات نصره نمود گشت. آن شب چرخ سفله آغاز سرد مهری کرده، سردی هوا بغایت و سورت سرما بنهایت رسید. زمین صفحه فولاد شد و هوا قطعه سنجاب. هوا کافور تیز گشت و زمین سیماب خیز. با وجود آنکه قاطر خانه سرکار وسعت مدار هیزم بسیار جمع آورده، در اکناف سراپرده علیه خرمن کرده بودند، دو سه نفر از اهل کشیک بر جای خود افسرده، از شدت برد و سمیت باد سرد مردند. الغرض در منزل مذکور آن شب بصد هزار رنج و تعب بی پایان رسید و سحرگاهان که مهر جهانتاب بر ساحت احوال افسردگان تابید و فروغ خورشید خاور موجب گرمی هنگامه جهان گردید، افسردگان راجانی بر تن و روانی ببدن باز آمده، معسکر نصره اثر روی توجه بمنزلی دیگر آورده، ماه سر علم همسر آفتاب و آفتاب سر طوق رایت زرین پرچم همدوش مهر جهانتاب گشت. روز دیگر در قصبه خرم آباد سرادقات فتح آیات قبه بر قبه سماوات افراشت. اسمعیل خان فیلی، که از راه

گردن کشتی گردن بطوق فرمان در نیاورده بود، در آن مدت در زوایای لرستان پریشان و بی‌سامان می‌زیست، از خیر وصول گوکبه، عز و شان ترک موطن و مسکن و قطع نظر از فرزندانش و زن نمود. شوریده وار و پریشان حال پای فرار بجانب پشت گوه، که انجام محال لرستان و آغاز بلاد رومست، گشود و بوادی عزلت و فیافی ندامت را بقدم حسرت می‌پیمود. حضرت ظل‌اللهی فوجی از بهادران رستم نبرد هامون نورد بجستجوی او مأمور بتک و پوی فرموده، مأمورین بنه و اسباب و حتی اسبان جنیبت او را بدست آورده، مشارالیه خود جریده‌وار از چنگ دلیران فیروز جنگ و نهنگان دریای نام و ننگ خلاص یافته، بسوی دیار روم شتافته بود. یکی از بنی اعمام او به شرف حکومت الوس فیلی ولایت لرستان مرتبه سرافرازی یافت و بهر شعبه از طایفه مزبور ریش سفیدان کاردان گماشته، سایر امور آن صفحه را از فیض بخشی رای ملک آرا نظام و انتظام داده، سیرکنان و شکار افکنان بجانب دزفول عنان شوکت گشادند. چون بلده دزفول مقر حیول نصره شمول شد، بعرض حجاب بارگاه جلالت و ابواب خرگاه شوکت رسید که اعراب بنی لام که نیز از بادیه نشینان بوادی بغداد می‌باشند رخت تجاوز از حدود موقوف خویش باین نواحی کشیده، بعضی اوقات آزار و اضرار ایشان بمردم توابع دزفول و مترددین آن حدود میرسیده است. چون این خبر معروض خدیو جهان پرور گردید، نظر علی خان زند و فوجی از بهادران پیروزمند و دلیران شهاب تیر مجره کمتد را برسم چپاول بتاخت الوس آنها تعیین فرمودند. مأمورین مسافت بسیار را در زمان کم نوردیدند. چون بمکانهای توقف ایشان رسیدند مشخص شد که جماعت مزبور را خیر وصول موکب منصور متوحش کرده و بتعجیل از مکان توقف کوچیده و از شط عماره که در آن حدود سامان ایران و رومست گذشته، رخت عافیت از معرض تلف بیرون و خویشتن را بمأمن دشت و هامون کشیده‌اند. مأمورین را از فقدان آنها یأس حاصل گردیده و عنان بجانب رجعت منعطف گردانیدند. در عرض راه با اعراب آل کثیر که در هنگام طفیان

زکی خان، بنحوی که رقم زد کلک بیان شده، با او اتفاق ورزیده از بیم موآخده، قهرمان گیتی ستان از خدمت تربیت یافتگان آستان عرش ارکان متقاعد گردیده بودند ملاقات و دست یغما بر غارت اموال و اسباب و جهات و دواب ایشان گشودند. غنیمتی بسیار بحیطه، اکتساب درآوردند و مراجعت کردند. سرادقات فتح آیات دوروز عرصه پیرای بلده، دزفول و یکی از اهل بلده، مزبوره را رتبه حکومت داده، اعیان دزفول و شوشتر و سایر توابع خوزستان جبهه سای آستان عرش ارکان و شرف زیارت درگاه فلک بنیان رسیده، هریک فراخور حال مورد الطاف و افضال خدیو بحر نوال و مبلغ بیست هزار تومان از دزفول و شوشتر برسم پیشکش واصل صاحب جمعان خزانه، عامره شد بعد از خروج از دزفول و تعیین حکام و عمال بجمیع بلاد خوزستان و عربستان و انتظام مهام آنجا چون ماه مبارک در میان ونوروز فیروز نزدیک بود، چمن های حوالی شوشتر مضرب سرادقات مجره طناب گردیده، بجهت گذرانیدن بزم نوروزی و انتظام سایر ولایات مفتوحه در آنجا متوقف شدند.

وقایع سال فرخنده فال هزار و صد و هفتاد و هفت

هجری و چگونگی آن سال سعادت منوال

در وسط عشر وسط شهر رمضان المبارک نیراعظم و عطیه بخش عالم بدارالملک حمل خرامیده، تازی نژادان بهمن و اسفندار، که در ساحت گلزار ساحل شط و جویبار را نشیمن ساخته بودند، از بیم طنطنه، ورود سلطان بهار زورق فرار در آب افکنده، در جزیر های گمنامی متواری گردیدند و بادیه نشینان ثلوج و امطار که در سواحل باغ و بستان رخت اقامت انداخته بودند، از آوازه فرمان فرمای جهان آرا رخت مهاجرت باطراف و اقطار ناکامی کشیدند. سد سدید بهمن از صولت سپهدار ربیع شکسته شد. گردن کشان ابنای عشیره، دی از بیم سطوت سلطان بهار بریاح فرمانبری گردن نهادند و کارگزاران قوای نامیه بفرمان فرمائی اردیبهشت ساحت گلستان و صحن بستان را رونق بهشت دادند. سرکشان خیل خریف و طاغیان طایفه خزان که یک چند در قلل جبال باغ و بستان و شاخسار درختان را محل قرار خود نموده، دست تطاول بر غارت برک و بار

تازه نهالان گشوده بودند، از هجوم سرداران قوای ربیعی شکست یافته، پایمال جنود بهاری و نسیم آذاری گشته. دامان کوهسار از جوشن شقایق گلگون شد و کنار جویبار از عیبۀ لاله پر خون، بزم نوروزی بفرخی و فیروزی در همان مرغزار های شوستر اساس خلد برین و رونق نگارستان چین گرفته، امرای لشکر و رؤسای کشور در حواشی بساط گردون قماط صفوف خدمت بسته، حاصل دریاوکان از سرکار فیض بنیان بحیب و کنار ایشان ریخته شد. بعد از انقضای عید سعید و تمشیت امور جزوی و کلی مراتب عزیمت تنبیه شیخ سلیمان و سایر طوایف بنی کعب بر خاطر خطیر امضا یافته، تذرو زرین بر رایت ظفر پیکر بصوب مقصود بال پرواز گشاد. از تموج آن بحر ذاخر و تلاطم آن دریای خونخوار بر سفینه ثابت و سیار اضطراب افتاد. کوه و هامون در زیر سم ستوران کوه نورد و تازیان هامون گرد پنهان و شرار نعل تکاوران بادپا سرق خرمن گردون دون شد. معسکر نصره پرور منزل بمنزل زلزله افکن کوه و کمر گردید. چون ساحت آن ولایت مشتملست بر شطهای دریاوار و هریک در حقیقت دریائست خونخوار و عبور اردوی منصور و توپخانه مبارکه و بنه و اثقال سپاه و اغروق دستگاه فلک انتباه او انهار مذکوره بغایت صعب بود، امر اقدس همدست فرمان قضا گردیده، مقرر شد که شناوران نهنگ وش و آب بازان دریاکش خود را بشطهای ذخار ریخته و گرد از بنیاد آب برانگیخته، بر هر شطی که عبور اردوی منصور از آن لازم و ضرور بود پلهای مجره شکوه از نی و چوب و قوایم عظیمه و اوتاد قویه، مانند مضطرات این ژرف بحر اخضر می بستند و اردوی همایون او هر شطی که نمونه جیحون بود می گذشت، تا آنکه محل موسوم بفلاحیه که در کنار شط کرن واقعست محل سیل بی زنهار اردوی نصره مدار گردید. قراولان بهرام نظیر قمر مسیر بساحت کریاس گردون اساس رسیده، بعرض حجاب بارگاه فلک مماس رسانیدند که شیخ سلیمان مذکور از آوازه کوبه منصور و طنطنه وصول موکب قیامت فتور فلاحیه را خالی کرده، با جمیع طایفه و

عشیره و اموال و اسباب و عیال و احمال و اثقال بقلعهٔ حصار که مجمع‌البحرین شط کرن و شط العرب واقعست روی آورده، چون سه روز عساکر فیروز در منزل مزبور متوقف بودند مجدداً " بعرض قرب یافتگان محفل خلد مشاکل رسید که از شدت وحشت و کثرت دهشت که بر شیخ مذکور استیلا یافته، نیز عنان برتافته و در برابر لطمات بحر خونخوار و مقابل صدمات دریای بی مقر و کنار اردوی نصرهٔ مدار مجال، توقف‌نیافته خود و اعوان و انصار و جهات و اموال را بحمل چند فرد کلیط و سفینه که در تصرف داشت بجزیرهٔ محرری کشیده و در آنجا متوقف گردیده است. حضرت ظل‌الله محرک سلسلهٔ لشکر قیامت اثر گردیده و از فلاحیه حرکت و در حصار و کیان نهضت سرادقات اقامت فرمودند. مکان توقف اردوی کیهان پونا کنار بحر اعظم عمان شش فرسنگ و تا کنار شط العرب یک فرسنگ بود. سفاین بصری از شط العرب داخل شط کرن و در کنار اردو بازار لنگر افکن و قرار می‌کردند. بعد مسافت اردو تا بصره اینقدر بود که اردو بازار بجهت رفع و رجوع بحمل سفاین هنگام صبحی که عزم بصره می‌نمودند وقت ظهر که زورق مهر در ژرف سپهر منور بحد زوال نرسیده بود مراجعت باردوی انجم عدت می‌کردند. مختصر سخن: چون شیخ سلیمان بدریا گریخته، بجهت قلع مادهٔ او وجود سفاین بسیار ضرور و در کار بود و بنحوی که رقم زد کلک حقایق نگار شد عمر پاشا در هنگام استدعای موکب معلی تعهد نموده بود که هر قدر سفینه و زورق که در توابع دورق بجهت تأدیب شیخ سلیمان و تنبیه عربان ضرور شود مشارالیه در شط العرب مهیا کرده، رفع احتیاج نماید، فرمان واجب الاذعان بسرافرازی متسلم بصره که جزو عمر پاشا بود شرف اصدار یافته، محصلی مسرع حسب‌الامر اقدس بجانب او شتافته، طلب گار امضای تعهدات عمر پاشا و مهم سازی سیورسات و سفاین و جہازات شدند. متسلم مزبور قدری خرما حمل دو فروند جهاز ارسال درگاه فلک اعزاز و زورق مذهب ملمع مشحون بانواع زینت و زیور بجهت سواری خاص آن حضرت که بعضی اوقات

بجهت تماشای دریا و شکار ماهی ضرور شود نیز ایفاد و در خصوص مهم سازی برنج و غله و سایر آذوقه بعضی معاذیر بعرض رسانیده، اظهار قحط و غلا و عدم غلات نموده، بر صدق عرض خود ایمان معلظه مرقوم ساخته، در باب ارسال و ایفاد سفاین نیز ملاحظه و مسامحه کرده، بمعاذیر ناموجه متمسک شده بود. سپاه ظفر همراه و ملتزمان درگاه فلک دستگاه و آحاد لشکر نصره یناه در منزل سیلاخور بیرداشتن آذوقه و ذخیره مأمور گردیدند. همگی خرد و بزرگ و جملگی تاجیک و ترک زیاده از مقدار احتیاج انواع ضروریات بار کرده، همراه آورده بودند. از آنهم گذشته قوانین متعدده مطاعه صادر گشت، غله و برنج و روغن و گوسفند و سایر مأكولات از الکای فارس و کوه کیلویه و خوزستان حمل و نقل، باردوی کیوان بو واصل سیورسات چیان گردیده، هر روز در میان لشکر فیروزی اثر سویت می‌تسد و هیچ گونه احتیاجی بسیورسات متسلم بصره نبود. مترددین اردو، بعضی از افراد سپاه جنگجو که بجهت سرانجام مایحتاج ببصره متردد بودند رجوع می‌نمودند و مکرر بعرض اقدس می‌رسانیدند که: متسلم بصره از قرب موکب منصور بغایت متوحش و جمیع اعیان آنجا بنهایت متزلزل و وحشتی در میان جمهور اهل آنجا حادث گردیده و این اندیشه بخاطرشان رسیده که: میادا خاطر دریا مقاطر تقاضای ضبط بصره فرموده و کار پریشان دشوار نموده، امری واقع شود و قضیه‌ای حادث گردد که چاره آن از حیز امکان بیرون باشد. مسامحه در ارسال جهازات نیز محمول بر همان اندیشه است، نهایت آن جماعت اشتباه کرده و این اندیشه از قوه و اهمه باندیشه آورده بودند، زیرا که رای ملک آرا در آن وقت که ضبط بصره تقاضا می‌نمود احتیاجی به سفینه و زورق بصریان نبود. ارقام مطاعه بضابطان بنادر ابوشهر و عباسی و کنگان و سایر بنادر فارس ارسال و مقرر میشد که چندان سفینه و سنکار در دریای اعظم بحور بصره که عبارت از شط العربست آورده، در جنب اردوی معلی حاضر و مهیا می‌کردند که جمیع باغ و کشت و مجموع گل و خشت بصره ممکن الحمل و سهل‌النقل بوده

مختصر سخن: بعرض خدیو لشکر شکن رسیده بود که: شیخ سلیمان و سایر ابنای عشیرهٔ بنی کعب بعد از عزیمت هزیمت از حفار و کیان بجزیرهٔ محرری رفته، توقف نموده‌اند. حضرت جهانبان گیتی‌ستان از شط‌گرن عبور نموده و مسافت مابین شط‌العرب و گرن را پیموده، فوجی از جزایر چیان آتش‌فشانرا بسرکردگی زکی خان زند بحمل چند فروند کشتی سنگین که از جزیره آورده، از شط‌جزیره داخل شط‌العرب کرده بودند بر سر محرری فرستادند. سفاین مأمورین مسافت شط‌العرب را پیموده، در هنگامی که زورقهای انجم و اختران ازین ژرف دریای پهناور گذشته، نزدیک بساحل باختر گردیده بودند، مأمورین محاذات محرری رسیده، مشخص شد که شیخ مزبور و سایر جماعت مذکور از ارادهٔ ضمیر پر نور مطلع و مخبر، از بیم شمشیر خونریز نهنگان بحر ستیز خود را بکلیط‌های مذکور کشیده، راه - نورد جانب قبهٔ دریای اعظم گردیده‌اند. چون بپایمردی سفاین صفار که بیصل‌اشتهار دارد دخول دریا و تعاقب آن غوک و شان آب پیما میسر نبود مأمورین مراجعت بحضور فیض‌گنجور و چگونگی را معروض رای آفتاب نور کردند. چون شیخ سلیمان قبل از آنکه حکم بر بصریان نموده، یاعانت آنها سدی مستحکم و بندی محکم بر شط‌گرن بسته، انهار بسیار در آن رود بحر کردار بر اراضی و صحاری یمین و یسار جاری و مراتع و مزارع بی‌شمار و نخلستان بر تخریب سد مزبور شرف صدور یافت. عملهٔ کلنگ دار هجوم آورده، آن سد سدید را که نمونهٔ سد اسکندر بود و بنیاد قلعهٔ حفار را که همسر سپهر اخضر بود بر سر یکدیگر ریخته، گرد از اساس استوار آنها برانگیخته، در اثنای آن حال رسولی وارد، نزد میرزا محمد علیخان صدرالممالک و از جانب شیخ مومی الیه دست توسل بذیل توسط صدر مشارالیه زده، او را در خصوص استدعای عفو جرایم و تقصیرات خویش در خدمت خدیو معدلت کیش واسطه نموده و ذریعت فزاعت آمیز مبنی بر استدعای مزبور و اظهار اندیشه مندی و ناخرسندی از

بطس شدید قهاری و غضب قیامت لهب حضرت گیتی مداری نگاشته، قلم تخضع و رقم زدخامه، تخشع نموده بود که اگر موکب نصره کوکب صرف زمام اشهب گردون خرام و عطف عنان ادهم تیزگام فرمایند این کمترین بندگان درگاه عالمیان پناه باج فرمان برداری بر گردن نهاده، هر سائله مبلغی خطیر نقد مهم سازی وکلای سرکار و ارشد اولاد خود را ملازم آستان ملایک پاسبان ساخته و از آن دولت سر مباحات بر اوج سماوات افراشته، مادام الحیات باج گزار و خدمتکار سرکار وسعت مدار باشد. از آنجا که شیخ سلیمان و طایفه بنی سعد از بادیه نشینان روم و عرب این مرز و بوم و بر خلاف سایر اعراب بادیه مذهب حدیف اثنی عشری و ملت شریف اقرار ولایت جناب حیدری داشتند و رعایت ایشان بجهات مذکور همین مقدار ضرور بود، و حدت هوا و سمیت گرما بنوعی اشتداد پذیرفته بود که پیکر حوت در تابه، فلک برشته میشد. ماهیان را هر فلسی داغی بود بر نین و در جوی آب روان هریکی اختری بود فروزان و روشن، فضای صحرا چون سینه، سوزان عشاق بی‌نوا تفتیده و جوهر هوا چون آه دل دردناک مظلومان سوزنده بود، با وجود ضراعت و استکانت شیخ سلیمان و حدت هوا و غلبه گرما زیاده توفف را صلاح ندیده، بصدراالممالک مقرر شد که بشیخ مشارالیه اعلام نماید که: مسئول بعز اجابت اقتران یافت و رای ملک آرا از تدمیر و تضییع او عنان برتافت، اگر بنهجی که تعهد کرده، خود مستدعی گشته پا بجایده، فرمان برداری و گردن بقلاده، خراج گزاری نهد فهوالمطلوب والا غازیان دلیر و شیران آهوگیر در موقف اضرار ایستاده و تیغهای جلادت را بتضییع او آب داده‌اند. شیخ مومی الیه از قبول شرایط خدمت‌گزاری منت بجان خود نهاده، بخاکپای رهروان طریق اخلاص عرض نمود که: اگر مروت جبلی و مرحمت ذاتی عنان جواد عزم اقدس را بجانب مراجعت معطوف دارد این بنده، فرمان بردار نیز مراجعت از راه فرار و انصراف از وادی ادبار تواند نمود و باطمینان خاطر متوجه تدارک اسباب سفر و سرانجام

پیشکش محقر تواند نمود. از مراحم خدیوانه بعید نمی‌نماید. پس حسب‌المسئول او رایات عالم طراز در اهتزاز آمده، از راه حلف‌آباد مراجعت و عزیمت الکای کوه کیلویه فرمودند و انتظام آنحدود را وجهه^۱ خاطر نمودند.

بیان کیفیت گیر و دار دارالامان کرمان و

قضایای آن مملکت سعادت‌اقتران

چون بطریقی که قبل ازین مفتاح کلک بدایع سلک قفل از گنجینه^۲ حکایت گشود محمد امین خان گروسی و امیر گونه خان افشار طارمی باتفاق یکدیگر مأمور تسخیر دارالامان کرمان و تنبیه مردمی که رایت ضلالت برافراشته وارد اعمال و بلوکات کرمان شدند، هر یک از دو نفر آغاز گردن فرازی و ادعای بلند پروازی نموده، تمشیت امور جمهور و امر و نهی سپاه منصور را بنفسه خواهشمند، هیچ یک از آن دو سرکش پای براه فروتنی نمی‌نهادند و قرار زیر دستی را بخود راه نمی‌دادند. اگر یکی از سرکردگان جزوی برای تمشیت امری رجوع بیکی از آن دو نفر می‌کرد آن دیگر با آن بیچاره بنیاد عداوت کرده، دمار از جانش برمی‌آورد، چنانکه یکی از رعایای پای ملخی بیکی از آن دو بزرگ می‌سپرد، آن پای ملخ را خاتم سلیمان شمرده، آن بیچاره صدمت متوالی می‌خورد. رفته رفته کار ایشان بمجادله کشید و غبار نقار در میانه مرتفع گردیده، محمد امین خان با جماعت گروس و امیرگونه خان با افشاران طارم بر روی بک دیگر ایستاده، ابواب جدال گشودند. پس هرکدام از آن دو سردار و هریک از سرکردگان سپاه ظفر شعار در خصوص این گیر و دار بخاکپای اقدس عرضه داشت و بندگان ظل‌الله لازمه^۳ تحقیق و تفتیش را فرموده، ارباب اطلاع تفصیر را منسوب بامیر گونه خان نمودند. رقم قضاشیم در خصوص احضار او از مصدر جلال صادر و مقرر شد و جمیع اثاثه و دستگاه و جمهور سپاه فیروزمندی اشباه را بمحمد امین خان سپرده، خود عزیمت عتبه بوسی نماید. امیرگونه خان بنهج فرموده، عمل نموده، چون از مواخذه^۴ رای مسلک آرا

اندیشه مند و از اندیشه باز خواست ناخرسند بود، در حین مراجعت از سر حرمان و حسرت مندی خاطر پریشان خود را بشیراز رسانیده، دست توسل و سرپنجه تشبث بدامن لطف و کرم حضرت اعتضادالدوله و رکن رکین نصر و شوکت محمد صادق خان زده، جناب خان والا شان مشارالیه را در شیراز در سایه مرحمت و ظل عادلّت نگاه داشته، عریضه‌ای مبنی بر خواهش عفو تقصیرات امیرگونه خان مشارالیه قلمی و ایفاد اردوی مقدس و ارسال حضور اقدس و بنظر عاکفان دربار جلال و ناظران بساط عز و اقبال رسیده، بر وفق خواهش برادر والا گهر جرایم او را بعفو مقرون و رقم مرحمت شیم در خصوص اطمینان خاطر مومی‌الیه نگاشته.

بیان توجه موکب نصره طراز بجانب دارالعلم شیراز و ورود

بآن خطه بهجت پرور غم پرداز بلطف داور کارساز

چون بطریقی که کلک بدایع نگار چهره آرای شاهدان زیبا عذار حکایت گردید رای جهان آرا از انتظام مهام عربستان فراغت حاصل نمود سیر و شکار نزهت سرای فارس بر خاطر خیریت اساس رسوخ نموده، رایات نصره قرین بجانب آن ساحت دلنشین که در حقیقت رشک نگارستان چین و غیرت خلد برینست شقه گشا گردید. چون ضبط و ربط الکای کوه کیلویه نیز منظور نظر معدلت پرور بود، نخستین عنان یکران عزیمت را بدان صوب معطوف و محل زیدون را که از آن جانب آغاز بلاد کوه کیلویه است مضرب خیام احتشام و مقر ساردقات فلک احترام فرمودند. چون مدتی که جماعت لراوی که فرقه‌ای از الوار کوه نورد و طایقه‌ای احشام بادیه گرد الکای کوه کیلویه و دشتستان می‌باشند، فرقه‌ای جماعت مزبور که در کوهستان کوه کیلویه مسکن داشتند سر از گریبان خودسری و خودرایی برآورده و آغاز گردن کشی کرده، بعضی از جبال و تلال صعب‌المسالك مستظهر گردیده، دست تطاول بر نهیب اموال مترددین گشوده بودند و قلع مواد فساد ایشان بعلت مشاغل اعظم از آن (زمان) در حیز تأخیر مانده، تا بآنوقت که حکم قضانمون بتنبیه

آنها جاری نشده بود. چون عرصه‌الکای مزبور مقر کوبسه منصور شد تنبیه آن طایفه پیشنهاد همت والا گردیده، فوجی از هزبران جنگ آور و گروهی از شرز شیران نر را مأمور تنبیه و تأدیب ایشان و فرمان واجب الاذعان صادر شد که از چهار جانب بکوهی که حصار خودداری آنها بود بیورش صعود نموده، آنچه سزاوار اهل عصیان و پاداش چنان متمردانست بعمل آورند. غازیان مظفر بر حسب مقرر راه مقصود را پیموده، اطراف اربعه آن کوه فلک شکوه و گرداگرد آن گروه انبوه را احاطه تامه کرده، جبل مذکور را دایره اجتماع و لشکر منصور را نقطه وسیط گشت. با وجود نهایت صعوبت و کمال سختی طرق و شوارع، باستظهار اقبال بی‌زوال داور دریا نوال قوی خاطر از چهار طرف آهنگ صعود کردند. جماعت مزبوره که در فن قدر اندازی هر یک آفت دهر و در شیوه آتش بازی هر کدام شهره شهر بودند با فتیله‌های سوزان سر راه بر سپاه نصره نشان گرفتند. از طرفین سفیر تیزگام گلوله و از جانبین پیک سبک خرام تیر از جانب قهرمان اجل گزارنده پیغام گردیده، تفنگچیان آتشبار و جزایرچیان برق انداز در اندک زمانی کار را بر آن جماعت دشوار و روز روشن را بر آن فرقه تیره و تار نموده، از اطراف بسنگر ایشان ریختند و با قبح وجهی بر آن طایفه درآویخته، گرد از بنیادشان برانگیختند. پس از قتل رجال و نهب اموال سزای اعمال عاید روزگار ایشان شد. چون چهره شاهد اینگونه فتح در آستان اقبال جلوه نمود، مأمورین مراجعت کرده، در منزل خیرآباد من اعمال بهبهان شرف اندوز زیارت آستان سپهر بنیان گردیدند. جمعی کثیر از رجال آن گروه را که بطریق اسیر همراه آورده بودند بحکم قدرنمون بقتل آورده، کله مناری از رؤس ایشان ترتیب دادند، که موجب عبرت و باعث اعتبار ارباب شرارت گردد. بر رای دوربین اهل‌دانش مستور نماند که آن حضرت در شیوه مروت یگانه عصر و در شیمه فتوت فرید دهر بود. جرایم بسیاری از گناهکاران را که بغیر از قتل سزاوار هیچ کاری نبودند بحکم مروت بکرات گذرانیده بودند. لیکن بعضی اوقات وقوع اینگونه سیاسات از لوازم امور جهان‌داری

و موجب رضای حضرت باریست. بر ذمه^۶ همت هر صاحب دولتی لازمست که بتیشه^۷ معدلت بنیاد هستی مفسدان غدار را از بیخ و بن برکنده، نخل حیاتشان را از پا درآورده، که موجب اطمینان زیردستان گردیده، جمیع اهل مملکت که ودایع حضرت احدیت‌اند در مه‌اد امن و سلامت غنوده، از تطرق ارباب تطاول مرفه و آسوده باشند. القصه: بعد از آنکه رای کشورگشای از قمع اهل عصیان فراغت یافته، نظم و نسق الکای مزبور کوه کیلویه بر وفق مرام دولت خواهان صورت انجام گرفت، بسیاری از ایلات آن نواحی را در سلک ملتزمان رکاب فلک فرسای انتظام داده، خانواری ایشان را مأمور بحرکت صوب فارس و اسباب معیشت و مکان بیلاق و قشلاق و املاک تیول بجهت آنها معین و مقرر و سایر امور جمهور اهل کوه کیلویه را انتظام و استحکام لازمه داده، رایات ظفر طراز بعزیمت دارالعلم شیراز در اهتزاز آمده، علی‌الصباح دویم شهر صفراالمظفر که خسرو خاورو سر خیل لشکر انجسم و اختر یعنی خورشید انور از سفر الکای باختر مراجعت نموده، در دارالملک خاور بر تخت زرین رخت افق نشست، مویب جهان گشا عرصه طراز دارالعلم شیراز و آفتاب عالمتاب ذات مرحمت صفات بییت‌الشرف آن ملک دلپذیر تحویل یافت. جمیع وضع و شریف، نزدیک و دور و قاطبه^۸ اعزه و اعیان بلده^۹ مذکوره بسعدت حضور فیض گنجور رسیده، از زیارت آستان ملایک پاسبان در میان امثال و اقران مباحی و از ادراک آن دولت عظمی فرمانده ماه تا ماهی شدند. جناب ظهیرالدوله محمد صادق خان بلوازم ضیافت و میهمانداری و شرایط تدارک میزبانی پرداخته و یک نعیم جنت و یک جهان نعمت در محفل سور و سرور مهیا ساختند و اساسی چیدند و خوانی گسترده که یاد از فردوس جاودانی و نشان از دستگاه سلیمانی میداد. ولد شیخ سلیمان بنی کعب برقمی که متعهد گردیده بود بشرف خاک بوسی عتبه^{۱۰} عالیه رسید. پیشکشی که در خورد حوصله و قدر وسع او بود با سه هزار تومان وجه نقد خراج همه ساله از پیشگاه حضور گردانیده و عریضه^{۱۱} استکانت انگیز و ذریعه^{۱۲} ضراعت آمیز مشعر بر مراسم

عبودیت و بندگی و مبنی بر لوازم عجز و سرافکنندگی معروض محرومان حضور شد .

بیان تسخیر و تصرف کرمان و بعضی احوال محمد امین خان سردار دارالامان کرمان و وقایع آن زمان

مفصل این مقال آنکه: بسحویکه مسطور میشود محمد امین خان گروسی بعد از عزل امیرگونه خان بانفراد در امر سرداری استقلال یافته و یک چند هم در نواحی و اعمال کرمان بهر طرفی شنافت و مردم بلوکات را مزید توجهات خاطر خطیر اقدس مستظهر نموده، رفته رفته بخارج شهر کرمان رسیده، چند روزی متوقف گردید. بالاخره براهنمائی جمال شال باف و دلالت بعضی کدخدایان که در جزو باخان مشارالیه درب آشنائی گشوده و فتح الباب شهر را قرارداد نموده بودند خود را بدرون شهر افکند و دارالامان کرمان بتصرف و تسخیر خان مشارالیه درآمد و تقی درانی با سایر جماعت کوهستانی و بعضی دوستان او راه هزیمت در پیش گرفته و خود را بقریه دران و سایر کوهستان که موطن اصلی ایشان و مشتمل بر طرق صعب و شوارع مضیقه بود رساییدند. محمد امین خان من حیث الاستقلال بر مسند حکومت نشسته و سر رشته احتیاط و سلسله حزم را گسسته، مقدم خدامرادخان را فراموش کرد و تقی مزبور را از کمال غرور نابودی انگاشت و مملکت کرمان و جمیع لواحق را بکام خویش می‌پنداشت. لیکن در مدت حکومت طریق سلوک را بنوعی مسلوک نداشته بود که رعایا و سرکردگان سپاه نصره پناه که از رکاب ظفر انتساب ابواب جمع او بودند از طریقه سلوک و نهج رفتارشان رضامند و از حسن رفتار و گفتار و کردارش خشنود و خرسند و چون یک چند مسند حکومت از وجودخان مزبور زیب و زینت پذیرفت، در هنگام شامی که خورشید اسور از کوهسار چرخ اخصر روی بشیب و آهنگ نشیب نمود و بعزم تسخیر شهرستان خاور پیشروی آغاز کرد، تقی درانی از مسکن خود بعزم شبیخون قلعه کرمان روی بیائین کوه آورده و شروع بطی مسافت کرده،

سحرگاهان که مهر رخشان بجهت عروج بروج قلعه گردون پای بر پله سلم افق شرقی نهاده، تقی مذکور و جمعی اعوان او بخارج دارالامان رسیده و سلم چند را که ترتیب داده بودند بر دو سه برج که محافظت آنها در عهده تفنگچیان لالوئی و یزدی بود گذاشته، راییت عروج برافراختند و خود را بدرون شهر انداختند. برخی مردم شهر را با خود متفق ساخته، برسم سابق در بام‌های مرتفع بنیاد گلوله‌اندازی و آغاز آتشبازی نمودند. علی‌الصباح محمد امین خان و سایر سرکردگان از خواب نوشین بیدار و از شراب دوشین هشیار گشته و بر اسبان تیز پرواز نشسته و هریک از عشرت سرای دوشینه بیرون شتافتند و حشرات کوهستان اراذل و البواط کرمان دست غارت بر خانهای سپاه و اسباب، و اموال آنها دراز کرده و لوازم یغماگری آغاز کردند. چون هریک از سرکردگان و تابعین کل و جز و لشکر در کرمان صاحب کوچ و بسه گردیده بودند، غوغای زنان و نسوان و فکر محافظت و بیرون بردن ایشان را از مراسم دافعه و محاربه و تدارک آن واقعه بازداشته و هریک بهر دو دست سر خویش و بهر دوپای راه دروازه پیش گرفتند و محمد امین خان نیز بسنت سرکردگان و لشکریان عمل نموده و روبراه هزیمت آورده و چندروز در شهر بایک توقف نموده و چون دست از کار و کار از دست رفته بود روانه دارالعباد یزد و مراتب را عرضه داشت واقفان حضور فیض گنجور و با خجالت و شرمندگی چندی در وادی سرگردانی و بیدای بی سر و سامانی گردیده، ارقام مطاعه بسرافرازی او صدور و او را بدربار فلک مدار احضار و روانه دارالملک شیراز و بشرف خاکبوس عتبه گردون طراز سرافرازی حاصل نمود و حضرت ظل‌الله که جهان مروت و عالم فتوت بودند نظر بقدم خدمت چشم از جرمش پوشیده و بایذای او نکوشیدند. محمد تقی خان بافقی حاکم یزد بموجب عرایض متواتر متقبل استیصال تقی خان درانی و متعهد استیمنان غوغاطلبان کرمانی گردیده و تعهدات کلی بعرض رسانید، اگرچه خاطر فیض مظاهر آئینه حقایق و مرآت عکس پذیر صور احکام قضا بود، یقین داشتند که محمد تقی خان بافقی یزدی را هم آورد جز عورتی نیست، فکیف

پاتقی درانی که مشهور بود برابری تواند نمود؟ ولیکن بجهت اسکات او فرامین قضا تمکین شرف اصدار یافت که از اردستان و نائین و قهپایه و غیره تفنگچی بایلجار جمعی و بعضی لشکریان محمد امین خان که در یزد و آن حدود بودند نیز اتفاق نموده، جناب محمد تقی خان بطریق استدعای خود برسم سرکردگی آنها قیام و تعهدات خویش را انجام نماید، باتفاق ایلجاری مأمور خان مزبور رایت افراز عرصه نخوت و غرور گردیدند و باد درنای لاف و گزاف دمیده و از دارالعباد یزد حرکت و در طریق جلادت طی مسافت نمودند و تقی درانی از کیفیت سپه داری جناب خان مطلع گردیده و ایشان را قابل هم آوردی خود ندیده، یکی از ملازمان خود که محمد نام داشت مشهور بمحمد برات باستقبال خان رفیع‌الدرجات فرستاده و محمد تقی خان از تحریک محمد برات که سیصد چهارصد نفر تفنگچی و پیاده همراه داشت مطلع و در شبی که چهار فرسنگ بین‌العسکین مسافت بود سپاه خود را در غایت تعجیل مأمور بسواری و حرکت نمود. لشکریان را گمان آنکه جناب خان عزم شبیخون کرده و قصد تدمیر و تنبیه محمد - برات را باین تعجیل بخاطر آورده، همگی لشکر پیاده و سوار مهبیای کار و متحرک کارزار و در دنبال موکب خان براهی که او خود می‌رفت سالک شدند و چون صبح روشن و مقصد خان معین شد و هفت هشت فرسنگ راه بجانب مراجعت پیموده، عنان جلادت بصوب یزد گشوده بودند. چون دارالعباد یزد مقر موکب منصور خان پیل توان شیر زور شد، محفلی آراسته و خطبای یزد بغاتحه خوانی سلامتی وجود مسعود خان برخاسته، تهنیت فتح گفتند و جناب خان نیز بزبان گوهرشان اظهار مراسم و حمد و ثنای قادر متعال نموده، بکرات می‌فرمودند که: فتح همین نیست که در میدان بدشمن ظفر یابند و در مضمار کین عنان از داوری بر نتابند، بلکه فتح عظیم آنست که سالا لشکر را بسلامت و عافیت از سفر بازدارد و خون از دماغ یک تن بیرون آمدن نگذارد و بحمدالله الملك الاکبر که این قسم نصره ما را میسر و نیکو فتح و ظفر بر ما مقرر گشت و امور ما درین معامله بخوشترین وجهی گذشت و چون این

خبر بحضور معدلت پرور رسید موجب اهتزاز خاطر خطیر و مورث تفریح ضمیر منیر شد و تبسم بسیار باوضاع خان رفیع مقدار فرموده، بخندهای سرور لب گشودند. پس علی خان شاهسون را که از چاکران دیرینه و بندگان پیشینه، دولت ابد مدت و اعظم ارباب جرأت و جلالت بود بکین خواهی مأمور بکرمان و فوجی از بهادران بهرام کمین را با دلیران رزم آئین ابواب جمع او مجدداً با تدارک توپخانه و زنبورک خانه و نقاره خانه و غیره و اثاثه شوکت روانه نمودند. علی خان نیز مدتی در بلوکات و نواحی کرمان رایبیت نظم و نسق برافراخته و زمستان در گرمسیرات کرمان سپری ساخته و درهنگام بهار در نهایت شوکت و اقتدار تا خارج شهر تاخته، بمحاصره پرداخته و هر روزه تقی درانی پشت دیوار قلعه و علی خان در بیرون صفوف مجادله آراسته، بستیز و آویز برخاسته، نوایر جدال را اشتعال می‌دادند. چون علی خان مزبور جوانی بود در غایت مردانگی و مردی در نهایت فرزانی، از کمال پر دلی پیوسته کالای جان در بازار ضمیرش بی‌مقدار و متاع روان در دکان همتش خالی از عرضه، تعداد و شمار، همواره کمیت دلیری را بمیدان مبارزت تاخته و شمشیر کین و تیغ روئین آخته، سر موئی اندیشه و بیم در خاطرش خطور نمی‌کرد. روزی برسم عادت، در هنگامی که نوایر حرب شعله‌ور و شعله کین خرمن سوز چرخ اخضر و بانگ جانسوز گلوله پیوسته در گذر بود، اشقر دلیری را تا بیای حصار قلعه راندند و ساعتی دیر در آنجا فرو ماندند و چشم خریداری بر بروج قلعه گشاده و در کمال بی‌پروائی ایستاده بود. از آن غافل که جمعی از تفنگچیان در خارج خندق در مفاکی کمین کرده و آن شیر بیشه دلیری را در نظر آورده بودند و در ساعت کمین کردگان از زیر و تفنگچیان فراز بروج از بالا آغاز شلیک، از نیرنگ سازی چرخ پیر گلوله بر سیه آن جوان دلیر آمده، در دم وقتش در رسید و از اسب فرو غلتید. لشکر منصور از مشاهده آن واقعه، با فتور سراسیمه گردیده، دست از اجرای آلات طعن و ضرب و پای از مضمار جنگ و میدان حرب باز پس کشیدند و هریک مراجعت پیش گرفته و در خطه دلنوار شیراز بحضور سعادت

طراز رسیدند. تعیین یافتن غازیان شیر شکار فیروزی نشان و خونخواهی علی خان و افناء و اعدام تقی درانی بعنایت الله تعالی در موعد خود نگاشته میشود.

ذکر واقعات سنوات مبارکات هزار و صد و هفتاد و هشت و

نه هجری

قهرمان اقلیم چهارم و دارای مسند آرای این بلند طارم بتقدیرات حق عزوجل و علا در تخت گاه حمل قرار گرفته، بمعماری قوای نامیه در دارالعلم گلشن از گلبن سوری و نسترن عمارات رفیع اساس بنیاد انداخت و بفرمانفرمائی فروردین قضا در ساحت چمن از دست هزاردستان در عرصه گلستان اساس محکم بنیان آشیان طرح افکند و کارگزار باد بهار بامر خدیو آذاری بناهای دیرپینه دی را از بیخ و بن برکند. سردار باد با وقار نسیم اعتدال بحکم خاقان ربیع بجنود مسعود ریاحین و افواج قرین الالبتهاج گلهای رنگین مأمور تسخیر خطه بوستان و گرمسیرات گلستان که چندی بتصرف طاغیان بهمن و دی درآمده بود گردید و سرهنگ هوای نوبهار با سپاه کینه خواه ریاحین و ازهار بفرمانفر تازه فروردین روانه دارالامان یاغ و خان لایالی از خود خالی بهمن را که خونی نوباوگان گلشن بود پالهنگ خواری بر گردن، بحضور قهرمان گیتی ستان اردی بهشت کشیده، سزای خود رسیده و دیگرباره بازار گلزار از کالای باروای گلها رنگین شد و دامان کوهسار از جوشن لاله و شقایق غیرت جیب و دامان گلچین گشت و (محفل) جلالت و مجلس مناعت و دولت در دارالعلم شیراز طراز محفل هفت آسمان گردیده، چندان زر و گوهر زیب جیب و کنار اعیان لشکر و ارکان کشور گردید که در کیسه بحر و کان پشیزی باقی نماند. چون وقایع این دو سال داخل یک دیگر و بعضی اسفار و حروب ازین سال بسال دیگر کشیده و در تلو هم واقع گردیده، کلک فسانه پرداز آنها را از یک دیگر ممتاز نکرده و بیکجا بتحریر آورده و از جمله تسخیر و تصرف قلعه لارو گرمسیرات آن حدود و استیصال و انقیاد نصیر خان لاریست.

مفصل این مجمل آنکه: مدتی بود که نصیر خان لاری در خطهٔ لار رأیت اقتدار برافراخته و مردم گرمسیر را با خود متفق ساخته، بتعمیر احوال خویش پرداخته بود. از قراری که سابق مرقوم قلم وقایع رقم شده و در حالتی که محمد حسن خان قاجار بدارالعلم شیراز نهضت نموده، ابواب قتل و قتال گشوده بود، نصیرخان مشارالیه ازین دولت جاوید ناامید و بعلت خیانت هر روزه بیم و هراسش بر مزید بود. بورود محمد حسن خان مستظهر گشته، با تفنگچیان لاری و گرمسیری باعانت محمد حسن خان آمده، باقدام خدمت‌گزاری آن سرکار می‌پرداخت. در شبی که شیرازهٔ جمعیت محمد حسن خان در خارج شیراز از هم گسیخت، اوراق معسکرش از یک دیگر ریخت، نصیرخان نیز سر خود را گرفته، پای سرعت بجانب لار گشاد و این دفعه از بیم آن جسارت اصرار در مراتب خودداری بیشتر از پیشتر گردیده و از مرحله نوردی فیافی مخالفت قدم باز پس نمی‌کشید. لیکن در باب تحریر عرایض و ارسال رسل و ایفاد پیشکش تقصیری نمی‌نمود و درین مدت که موکب اجم عدت در سفر خیریت اثر و جناب استظهارالدوله بیگلر بیگی و متوجه نظم و نسق و حفظ قلعهٔ شیراز که متوقف گروه مختلف از دوست و دشمن و مجمع جمع متباین از مرد و زن و اشرار ولایت و مسکن فرق مختلف الصفات بوده که دقیقه‌ای قطع‌النظر از رتق و فتق و قبض و بسط آنجا میسر نمیشد و ممکن نبود که جناب رکن‌الدوله بیگلر بیگی امور شیراز را معوق و قلعه‌ای چنان را خالی گذارده و بجهت تنبیه نصیرخان مزبور فرصت یافته، انجام کار بطول انجامید. چون ساحت شیراز مطار عقابان بلندپرواز رایات گردون طراز خدیو گردن فراز شد، نصیرخان مزبور احدی را روانهٔ حضور فیض دستور و بتوسط عرایض مشروحه بعرض شرف اندوزان مجاوران آستان سدره نشان رسانید که: چنانچه حضرت کسری معدلت او را از ملازمت حضور که بعلت ارتکاب بعضی حرکات ناهنجار و اندیشه از غضب قهار قبول شرفیابی ملازمت را در قوهٔ قدرت و مقدار حوصلهٔ خود نمی‌بیند معاف دارند و باین تکلیف

خاطر او را در زیر بار صعوبت نگذارند، برادر خویش را با آن قدر تفنگچی که سرانجام از توابع لار ممکن باشد بدربار معدلت مدار فرستاده و از جمله ملازمان و ملتزمان رکاب نصره انتساب سازد و بندگان ظل‌الله گیتی پناه که پیوسته با بندگان و چاکران بطریق خاطرخواه ایشان مدارا فرموده و شیوه مرضیه مواسا را از دست نمیدادند مسئول را بجز اجابت مقرون فرمودند. فرستاده او را با خلعت و رقم انجام مطلب رخصت انصراف داده‌اند و دیگر باره فرستاده مشارالیه بشرف حضور اقدس رسیده، همان مدعا را اعاده کرده بود. بر رای عقده گشا که صورت نمای واقعات مستقبل بود مشخص شد که غرض از تکرار و تعویق در اتمام کار مسامحه و مداهنه است، که بلکه چندی هم باین طریق احوال خود را ثابت و خویشتن داری تواند نمود. دفعه ثانی که فرستادگان او مأمور بمراجعت شدند بموجب فرامین قضا آئین بمشارالیه امر شد که: اگر در قول خود صادق و اقوال و افعال موافقت بطریقی که خود خواهش کرده و بعرض رسانیده است مأمور و الا منتظر ظهور احکام تقدیرات الهی باشند و در آن هنگام بعرض چاکران دربار والا مقام رسید که: بعضی از ایلات فارس را که هر ساله بخود لار قشلاق می‌نمودند دست بنهب اموال گشاده و بغارت داده است، غرض این مقدمه موجب تحریک غضب قهاری او پیدا بود متقبل تنبیه نصیرخان گردیده و حضرت ظل‌الله نیز تدارکی لایق که شایسته آن جناب و دو گروهی از اسرا و خوانین و دلیران کیوان خشم بهرام کین از معسکر نصره قرین مأمور بملازمت آن جناب، در ساعتی که اختر شناسان دقیقه یاب از دقایق اسطرلاب تعیین و مشخص نمودند موکب ظهیرالدوله زلزله افکن کوه و صحرا و اضطراب بخش بسیط غربا گردید و کرناچیان اسرافیل پیشه باآوازهای زیرین دمیدند. خارج شهر شیراز مضرب خیام فلک انباز گشته، بعد از جمعیت لشکر و تدارک اسباب سفر سلسله جنبان و همه شیران صید انداز و شکار افکن بسوی خطه لار عنان دولت گشاده، بعد از ورود بخطه

مزبور دلیران منصور شروع بجنگ و از نوایر توپ و تفنگ کار به نصیرخان تنگ گردیدند. شهر لار بتصرف اولیای دولت ابد مدار درآمد و از یک جانب شهر در دامان کوه قلعه‌ای بود همدوش بر قلعه افلاک، بروجش برتر از قبه سماک. نصیرخان در قلعه مزبور متحصن و برفراز کوه قلعه دیگر داشت مشهور بقدمگاه فرازش رفیع‌تر از اوج ماه و در پائین آن دو قلعه دره‌ای بود مشتمل بر نشیب و فراز. نصیرخان مزبور سدی در آن بسته و سد مذکور را مسقف نموده و قلعه مزبور را با قلعه قدمگاه متصل ساخته، فی مابین بسهولت و رفاهیت تردد نمایند و در باب محافظت قلعه قدمگاه نهایت مبالغه کرده و جمعی از ابطال تفنگچیان خود را که محل اعتماد، بلکه موجب اعتضاد او بودند، بجانب قلعه قدمگاه فرستادند، تکیه بر اعانت آنها نهادند و چون حضرت استظهارالدوله و دلیران شیر کمین و دلاوران پلنگ کین بر آن جوانب و اطراف قلعه محیط فرموده و از احاطه و محاصره آنها کار بر اهل حصار تنگ و پای ادهم صولتشان از سلک تنگ دستی لنگ شده و نزدیک شده بود که بدرگشائی مقالید تیغهای خارا شکاف بجهد جانبازان معسکر قیامت اثر فتح الباب میسر شود، در آن حال یکی از رجال قلعه بطریق فرار شرف اندوز پای بوس جناب استظهارالدوله گردید و بعرض رسانید که: چنانچه جمعی را به تسخیر قلعه قدمگاه مأمور فرمایند او از راهی غیر معهود ایشان را هادی محل معهود و مقصود گردد و حضرت معین‌الدوله گروهی از نهنگان دریای نبرد و پلنگان کوه نورد را که اکثر غلامان آن سرکار بودند مأمور بعروج کوه قدمگاه و فوجی از اسرافیل پیشگان نای رزمی نواز را همراه نموده، امر فرمودند که هنگام افروختگی چراغ نصره بر فراز کوه و بروج قلعه آتشی برافروخته، که اشتعال آتش و ارتفاع شعله سرکش دلالت بر حصول مقصود نماید و از مشاهده روشنی ایستادگان حضور فیض گنجور را اطلاع بر فتح قلعه حاصل آید. مختصر سخن: در نیم شبی که افواج ثوابت سیار بر مدارات

چرخ دوار برآمده، بر بروج این نیلی حصار عروج کردند، مأمورین روی جلادت بر فراز کوه، بروج قلعه آتش، همگی پشت بر کوه کران سنگ اقبال بی‌زوال خدیو کشور جلال ستند و پست و بلند آن کوه فلک مشال را در نوردیدن آغاز کردند و خود را بر فراز کوه و نشیب قلعه قدمگاه رسانیدند و پلنگان قلعه مضاف چون طایر تیز پرواز اندیشه شروع بعروج و مانند دعای مستجاب بر اوج سپهر عروج برآمدند و بیک دفعه شروع بانداختن تفنگ و نواختن نای رعد آهنگ نموده، برسم مقرر آتشی بلند برافروختند و نصیرخان در آن نیم شب چشم از خواب گران گشوده و آواز و فغان روئین درای از جانب قدمگاه بگوشش رسید. پس از جای خواب سوی بیرون شتاب نموده و در زمان برادر خویش را با فوجی تفنگچی باعانت حارسان قلعه قدمگاه فرستاد و برادر نصیر خان پیادگان بجانب قلعه رخ آورده و اسب جلادت را تا نزدیک قدمگاه پیوه ور کرده و چون بروج را در تصرف دلیران فیل پیکر و دلاوران شیر منظر دید، از علامت بی‌اتفاقی فرزین بخت و مشاهده آن گونه کار دشوار و سخت بر جای خویش مات و متحیر فرو ماندند. بهر صورت مراجعت کرده و برادر را از وقوع آن واقعه سخت خبر داد. نصیر خان از استماع آن خبر وحشت اثر کعبتین حواسش در ششدر اضطراب هراس افتاد و چون قلعه قدمگاه بقلعه‌ای که در جنب شهر موقوف او بود اشراف کلی داشت بر انجام و اختتام دولت خود ملتفت شد و بحرکت مذبوحی امور قلعه را استحکام داده و چشم براه ظهور مستورات پرده غیب گشاد و حضرت استظهارالدوله شیران بیشه هیجا و دلیران قلعه گشا را امر باستحکام داده و حشم را محاصره و اهتمام در محافظت طرق اطراف و اکناف فرموده و چون اصل شهر بنحو مسطور مفتوح مبارزان شیر زور و مقرر عسکر منصور ششده بود، توپ‌های قلعه کوب و خمپارها و تفنگهای دوزخ شرر از جانب شهر و سمت قدمگاه بر قلعه بسته، از رعد آواز توپ و صدمه زاله گلوله زلزله در بنیان قلعه و غلغله در میان قلعیان افتاد. بنیاد هستی بسیاری

از اهل قلعه و دواب و عمارات رفیعه از بیخ و بن برکنده شد و از عدم ذخیره و فقدان آذوقه کار بجائی کشید که تلخ کامان حنظل جوع از شربت خوشگوار مرگ مذاق امید را شیرین و التهاب آتش بی‌نوائی را بحرعه بخشی ساقی اجل تسکین می‌داده هر روز جمعی کثیر از تفنگچیان و سایر اهل قلعه و بسیاری دواب از پای افتاده، روی بوادی عدم می‌نهادند. الغرض نصیرخان در باب قلعه‌داری یک چند هم حرکت مذبح‌وحی می‌کرد و برشحه تدبیر آبی بروی کار می‌آورد، تا آنکه از اعیان معاونین خود، بلکه از قاطبه اقربا و همگی اصداقا آثار برگشتگی بخت و علامات سرگشتگی مشاهده می‌نمود و کار بجان و کارد باستخوان رسید و بجز از طلب امان چاره ندید و برادر خود را روانه خدمت جناب سراسر سعادت استظهارالدوله و طلب نگار امان شده و استدعا نمود که: در صورتی که راه خدمتگاران را بیای امیدواری پیماید جواد آرایش در میدان بندگی بجولان درآید جان و مال و عرض او از تعرض مصون و محفوظ بوده، دست جفا از دامان آنها کوتاه باشد. جناب بیگلر بیگی از راه مرحمت که جیلی این دودمان رفیع‌الشانست آن صید بدام افتاده را امان داده، جان و مال و ناموس او را از تعرض دست تسلط معاف و پیمان را بایمان موکد فرمودند. نصیر خان باطمینان حبل‌المتین مروت حضرت ظل‌اللهی و خاطر جمعی پیمان وایمان موکد جناب استظهارالدوله استظهار یافته، از قلعه بیرون شتافت و مورد نهایت الطاف و اشفاق گردید و بنحو خاطر خواه هیچ گونه دست تعرض بدامن جمعیتش نرسید و از آن گذشته انواع احسان و اکرام درباره او بعمل آمده، که زیاده بر قدر و مقدار طمع و توقع او بود و نصیرخان را مخدره‌ای در تنق عصمت می‌بود و در سلک پردگیان حریم جلال جناب ظهیرالدوله منسلک گردید و شرف مصاهرت علاوه سعادات دیگر گردید و بعد از تمشیت امور ولایت و انتظام مهام رعیت حکم اقدس اعلی را که در خصوص تخریب قلاع نصیرخان صادر شده بود متابعت و مشارالیه را با کوچ و بنه و اولاد و اتباع کوچانیده

و از خطه لار غم پرداز وارد شیراز و بزیارت آستان آسمان طراز مشرف گردید و حکومت لار بمسیح خان بنی عم او، که همیشه از جمله مقلدان قلاده فرمان برداری بود، مفوض و مرجوع شد و نصیرخان مزبور بعد از مدتی مستدعی تفویض حکومت لار گشته، هر چند اکثر مردم معهدا بمصداق "حب‌الشیئی یعمی و یصم" خواهشمند این مطلب شده و از آنجا که ارباب نیاز هرگز از مرحمت عاجز نواز حضرت ظل‌اللهی محروم نتواند بود استدعای او قرین اجابت گشته، بورود نواحی لار یکی از کدخدایان آن ولایت در وقت فرصت خنجری در کار آن بیچاره کرده و بزخم خنجر مذکور درگذشت.

بیان تنمه احوال کرمان و بقیه امور تقی خان درانی و سایر

معاملات آن زمان بتقدیر ملک جاودان

مقالید گنجینه معانی و مفتاح کنوز سخنهای نهانی یعنی قلم بدایع رقم قفل از درج حکایت می‌گشاید که: چون چگونگی قتل علی خان شاهسون بطریقی که کلک صفحه طراز فسانه پرداز شد بعرض حارسان سده جلال رسید حضرت ظل‌اللهی را آتش قهر قهرمانی شعله جانسوز گرفت. تنبیه آن کوه نورد قلعه نادانی و مرحله گرد فضای بی‌سر و سامانی یعنی تقی درانی و سایر حشرات کوهستانی و گولهای بیابانی را این دفعه نامزد نظر علی خان زند فرمودند جوقه‌ای از شیران بی سلاسل و فرقه‌ای از روئین تنان خاره دل را بهراهی مشارالیه با تدارک خوب و ائاشه مرغوب بجانب مطلوب روانه فرمودند و خان بآئین شایسته اعلائی لوای اقتدار کرده و روانه کرمان و در نواحی بلوکات توقف و بقبض و بسط امور و بست و گشاد کار جمهور و تنبیه مخالف و ترفیه مؤالف پرداخته، امور ایشان را منظم ساخت. رفته رفته بخارج دارالامان رسیده، خیام شهر خروج کرده و هر دفعه جمعی کثیر از اعوان خویشان را بمعرض تضييع درآورده و از تنگی محاصره نیز کار برو تنگ و گندم و جو با طلا و نقره هم سنگ شده بود و از کشاکش مدت تسلط او و شدت

تک و پو کار مردم برجان و سودشان یکسر بزبان رسید و از کثرت زحمت و نکبت ناتوان گردیده بود و بفکر رفع اتفاق نمودند و در جزو با نظر علی خان سازگار و در مخاصمت تقی با یک دیگر موافق و یار گردیده که کار آن مفسده جو را بسازند و صفحه ولایت خود را از لوٹ وجود او پردازند. پس جماعت مشیزی که در نزد تقی پایه تقریبشان از دیگران رفیع‌تر بود شباً هنگام از برجی که محافظت آن تعلق بایشان داشت احدی را بزیر فرستاده و بنظر علی خان پیغام دادند که فردا سواران سپاه نصره همراه را منقسم بچندین دسته کرده و هر دسته بیکی از دروازه‌های شهر رفته، در محاربات دروازه صف بسته، حاضر باشند که چنانچه نقی مذکور از حقیقت اراده ایشان تفرس نموده و بجانب وادی فرار شتاب نمایند از هر طرف دروازه که بیرون آیند سواران حاضر بوده، او را دستگیر نمایند و هنگام صبح که سپهدار مهر انور بر اشقر چرخ اخضر برنشسته و دروازه افق خاور را محل فرار سپاه انوار ساحت نظر علی خان پای در رکاب کمیت دلیری نهاده، با فوجی از سواران ضیغم شکار نزدیک حصار آمده و سواران بر دروازه‌ها تقسیم و منتظر ظهور تعهدات جماعت مشیزی ایستاده، از آن جانب تقی درانی بعادت هر روز سوار مرکب ادبار و متوجه سرکشی بروج دروازه‌ها شد و نخستین بر فراز حصار قلعه برآمده، علامت سیاهی سواران را در جمیع دروازه‌ها مشاهده کرده، اعوان و انصار خود را نیز در طریق سلوک و رعایت و لوازم خادمی و مخدومی برخلاف هر روز دیده، از مشاهده این حال تغییری بر احوالش بهم رسیده و بغایت مخوف و مشوش گردید. پس بجانب دروازه‌ای که بسمت دران و سایر کوهستانات و از آن دروازه تردد می‌نمودند عنان داده و مضطرب وار روی بآن صوب نهاده و جماعت مشیری که جمعیت ایشان بیشتر از سایر اعوان و انصار او بود اطراف او را داشته و حسب‌الواقع باختیار خودش نمیگذاشتند و آن نابکار مفسده‌کردار از اطوار ایشان سوء ظن حاصل کرده از

ایشان بر فساد امر خویش یقین حاصل کرد و روی بجانب نارین قلعه آورد و چون محافظت نارین قلعه نیز در عهده مشیزیان بود شروع بافکندن تفنگ و از آنجا نیز راه دخول را برو تنگ کرده و در آن حال جماعت مشیزی یعنی اعیان مشیزی که در موکب مشارالیه بودند پرده از روی مافی الضمیر برداشته آشکارا باو گفتند که: بغیر از آنکه طریق اردوی نظر علی خان را پیمودن گیری و خدمت گزاری آستان کرویبيان اقدس را بجان خویش بپذیری چاره‌دگر نیست. آن سرگشته بخت چون یقین داشت که اگر برخلاف رای ایشان رفتار نماید و پای چاره سازی بهنجار گشاید او را گرفته بدست نظر علی خان خواهند سپرد و تخته پاره خود را بهیچ تدبیری از آن ورطه بساحل نجات نمی‌تواند برد ناگزیر و ناچار برای رضای ایشان رفتار نمود و پای بیچارگی بجانب اردوی نظر علی خان گشود و رخا رخ سردار معظم‌الیه را ملاقات و سر عجز بر زمین عبودیت سود و نظر علی خان آن صید زبون گشته را باردوی سپاه ظفر پناه آورد و مقید و مراتب گزارش را معروض سده جلال خدیو دریا نوال گردانید. فرامین قضا آئین از مصدر عز و تمکین صادر و بعهدده نظر علی خان مقرر شد که بسطام خان کارخانه‌ای سر کرده غلامان چخماقی را با موازی پانصد سوار بجهت محافظت ولایت و پرستاری سکنه و رعیت دارالامان کرمان گذاشته، سایر عساکر منصور و تقی مزبور را برداشته، عنان ادهم سرعت را بصوب مراجعت گشاده و نظر علی خان از قرار مقرر معمول و مراحل شوق عتبه بوسی را بیپای امیدواری نور دیده و بزیارت آستان کیوان مکان رسید و تقی مذکور مورد سیاست قهاری گشته، در حضور عدالت دستور بطناب غضب از عالم فانی درگذشت و دست اجل بساط عمرش را درنوشت و زمانه سزای اعمالش در کنار نهاد و بجهت عبرت اولوالابصار در ساحت میدان جلو خان جسدش بر خاک مذلت افتاد و میرزا حسین کلانتر سابق و آقا علی سیرجانی که در ایام عصیان و طغیان تقی درانی راه نورد طریق خدمت بودند از شفقت و مرحمت خاطر آفتاب خاصیت لقب خانی

یافته و منصب حکومت نیز بایشان عنایت و رقم و خلعت ایالت بایشان کرامت شده و بعلت شکستگی و پریشانی که از تردد لشکر بنحوست آن مشغوم بد اختر برعایا و برابا روی داده بود مال و جهات یک ساله را بتخفیف مقرر فرمودند. حکام مزبور را مرخص و روانه محل ایالت و بسطام خان را بانفاق سایر غازیان بحضور فیض گنجور طلب داشتند.

ذکر بنیاد عمارات مبارکات در خطه غم پرداز شیراز و چگونگی آن زمان

مهندس قلم خجسته رقم از مفرس کاری حکایت زیب بخش قصور بی قصور اوراق می‌گردد که: چون رای ارجمند و خاطر مشکل پسند آن شهریار دشمن شکار خصم گیر عدو بند الکای فارس را بجهت مستقر دولت برگزید و اختیار فرمودند، الحق آن کشور روح پرور در فضا و صفا خلاصه، جمیع ممالک عالم و تختگاه کسری و جم و بی‌تکلف جنتی تازه و بهشتی خرمست و در ساحت فساحت فارس خطه شیراز شهریست بغایت جان فزا و دلنشین و سوادیست رشک گلستان ارم و غبن نگارستان چین و از لطافت هوا و شرف فضا و عذوبت ماء غیرت خلد برین و سرآمد معموره روی زمین، پس همت والا نهمت بعد از انصراف از سفر لار و مراتب سعادت که جمیع کارها بکام و همگی (امور) بر وفق مرام صورت انجام یافته بود بفکر تعمیر و مرمت قلعه شیراز و آبادی و رونق آن خطه گیتی طراز افتاد و چون محکمه مضبوط و سرانجام مالا بد آن هر صاحب شوکتی را ناگزیر امر جهان داریست و در تعمیر بروج و باره و تدارک توپ و خمپاره و سایر اسباب قلعه شروع فرمودند. هر چند اقبال بی زوال در معنی حصارى بود متین و بخت بلند و طالع ارجمند جداری بود مستحکم از پاسبانی لطف حضرت رب العالمین، لیکن در مرتبه ظاهر و عالم صورت تعیین قلعه مستحکم و بنای محکمه محکم که مسکن و مأمن بنه ملتزمان رکاب سعادت مآب و پناه خدم و حشم ملازمان موکب نصره انتساب می‌گردد باشد ضرور و در کار و بجهت

خرسندی ظاهر پرستاران آن حضرت در اساس نهادن و انتظام دادن آن لاید و ناچار بود و هر چند قلعه شیراز قبل ازین بمعماری همت (والا) نهمت بروج و باره متین مشحون و بخندق بسیار عمیق مقرون گردیده و نهایت انتظام و کمال استحکام داشت و در آن هنگام امر مقدس مجدداً تالی امر قضا و حکم قدر گردید و در هر دروازه شهر دو شاه برج بسیار متین و بغایت عظیم که هر یک در وسعت با شهری برابر و در رفعت سرکوب سپهر اخضر بودند بنیاد نهادند و جمیع حصار و چهار رکن حصار قطعه بقطعه منهدم ساخته و مجدداً با تمامش پرداخته مجموع را تجدید نموده و بروج و پاره‌ای را بنیاد فرمودند که بن آن در پشت گاو زمین و بامش بر فراز سپهر هفتمین می‌رسید و مسافت تیر پرنایبی خارج هر دروازه‌ای برجسی چون محکم قلعه‌ای برآورده و بسنگهای لعلی رخام مستحکم کرده و بر فلک ذات البروج رسانیدند و در حفر خندق محیط چندان کوشیدند که بضرب تیشه مقنیان صنعت پیشه و قوت بازوی نقابان قوی تیشه بازوی گاو زمین بستوه آمد و چون اطراف اربعه شهر مشتمل بر فراز و نشیب بسیار و اراضی اکاف حصار بغابت ناهموار بود فرمان اقدس شرف نفاذ یافت که مردان توانا و جوانان کار آزما از جمیع ممالک جمعیت نموده و موجب تسطیح اطراف شهر گردند و احکام قضا نظام درین خصوص بعهدده بیگلر بیگیان و حکام هر مملکت و هر ولایت شرف صدور یافت که دوازه هزار نفر دیو هیکل پیل پیکر بیلدار استوار روانه دربار فلک اقتدار سازند، که در مدت گرمی هوای تابستان بانجام امر مذکور پردازند. حسب الامر معلی عمله مذکوره وارد اراضی گرداگرد شهر گردیدند. مقرر شده بود که فوج فوج مغنیان نعمه پرداز و مطربان بربط نواز و موسیقی دانان موسیقار ساز قدم بقدم بساط نشاط و اسباب مسرت و انساط گسترده و عمله مذکوره در کمال عیش و سور و نهایت بهجت و سرور بشغل مزبور مشغول باشند و هر روزی از آن امام مسرت انجام چون روز نوروز قرین شادمانی و هر ساعتی از آن اوان عشرت اندوز چون ایام جوانی

میگذشت و چون هوای صیف سپری گشته موسم شتا در رسید و نوبت دم سردی هوا و تواری مردم در بیعلما گردید عمله مذکوره حسب - الحکم خدیو کشور مروت مرخص و روی باوطن خود آوردند، که سایر ازمنه سال را راحت گزین و خانه شین بوده، در مساکن خویش بنعمیر احوال فرزند و زن قیام نموده و در بهار دیگر مراجعت بآن فضای فیض پرور، امور مذکوره را از سر گیرند و بامناهی دولت ابد مدت و رؤسای سپاه انجم کثرت و اعیان و اعظام مملکت که خدمت گاران حضرت فلک رفعت و ملتزمان آستان گردون فسحت بودند مقرر شد که در آن خطه دلپذیر عمارات رفیع و قصور منیع بجهت نشیمن خویشتن اساس نهاده و باتمام رسانند. حسب فرمان والا قرب یافتگان درگاه فلک اعتلا طرح عمارات دلگشا و بنیاد قصرهای روح افزا پرداخته، چندان کاخهای مرغوب و سراهای خوش اسلوب صورت حصول گرفت که آن خطه دلنشین رشک نگارخانه، چین و غیرت خلد برین گردیده گویا معمار قضا اساس کهنه شیراز را درنوردیده بساطی تازه چید. چون از قراری که مرقوم و مشروح گردید سواد دلنواز شیراز دارالملک دولت ابد انباز و مستقر اجلال و عزاز شد در آن خطه خلد مبای چنان مکانی که دولت سرای آن حضرت تواند شد نبود و از آن گذشته رای ارجمند و خاطر مشکل پسند ازین معنی تحاشی داشت که درخانه و سرای پرداخته گذاشتگان و گذشتگان منزل و مکان فرمایند و رای عفته گشای چنین اقتضا نمود که بنای نارین قلعه‌ای مشتمل بر عمارات رفیعه و بساهای بدیعه که قابلیت حرم سرا را داشته باشد بنیاد فرمایند و در خوشترین مکانی از امکانه آن ملک ارم سلک زمینی وسیع فسیح اختیار فرمود، فرامین قدر تمکین خطاب بحکام و کلانتر و ناحیه داران اعمال دیوان عدالت ارکان در کل ممالک محروسه نگاشته کلک تأکید شد که معماران صنایع پرور و استادان بدایع ساز و بنایان اقلیدس شعار و نجاران شیرین کار و نقاشان هیکل نگار و سنگ تراشان فرهاد تن و قسوی دستان خارا شکن و مقنیان نقب زن و هندسه دانان نقش بند و نازک

طبعان مشکل پسند و سایر ارباب صنایع و اصحاب بدایع آنچه در هر بلدی از بلاد ایران زمین می‌باشند جمع آورده و مرکب و بارکش و وجوه اخراجات و سایر تدارکات از مال دیوان مهم سازی و تدارک جود و اهل و عیال هریک بقدر حال سرانجام و بطریق استعجال روانه دربار فلک مثال و مضامین فرامین واجب الامثال را متابعت و مسارعت نمایند. بعد از آنکه فرامین مطاعه بمضمون مشحون مشروح مباحثات بخش متصدیان امور دیوانی هر مملکت گردید و هریک بطریق فرموده صنعت کاران الکای خود را جمع آورده، مایحتاج سرانجام و روانه دربار ملایک مقام نمودند از هر مملکتی از ممالک عراق و فارس و آذربایجان و دارالمرز و کوه کیلویه و عربستان و حویزه و توابع و بلاد خوزستان صنعت پیشگان گروه گروه روی امید بدرگاه عرش شکوه آوردند و در اندک زمانی از بنا و نجار و نقاش و سنگتراش و معماران مجسطی گشا و استادان بدایع نما و پیرایه بندگان صنایع پیشه و کارپردازان صایب اندیشه و کوه بران قوی پیشه در آستان آسمان شان چندان جمع آمد که از اهل کشوری فزون تر و با لشکری برابر بود. پس کارگزاران دربار عظمت مدار بتدارک مصالح کار پرداخته، در اندک زمانی از چوب و سنگ مرمر و سایر آئینه‌های بزرگ عریض و طویل که از ممالک روس و روم و بلاد فرنگیه وکلای دولت جاوید مدت سرانجام کرده، تجمل سفاین و اراده گردان و غیره نقل می‌نمودند چندان جمع گشت که اطلاع بر حقایق قدر و مقدار آنها از قوه ادراک مدرکان و حصرشان از حد اوهام افزون بود و استادان هر صنعت و پیشه وران هر حرفت بجهت انجام مصنوعات خود کارخانهای با فسحت گشوده، شروع در بدایع فنون و هریک در فن خویش آغاز اقسام سحر و فسون نمودند و حضرت ظل‌الله کشور پناه که مهندسان اقلیدس همنا و اگر دانان مجسطی گشا طفلان سبق خوان دبستان ادراکش بودند بنفس نفیس متوحه طراحی آن بنای دولت مینا گردیده، در طالعی میمون و ساعتی فرخنده و

همایون طرح آن نقش بدیع و بنیاد آن کاخ را استادان سحر کار و بنایان هندسه نگار دست سروری و سازوی سحر پروری گشاده، اساسی چیدند که دیده، چرخ پیر از آغاز عمارات عالم تابان روز چنان بنائی ندیده و معمار قضا از بدایت تعمیر ربع مسکون تابان زمان چنان اساسی نجیده. سپهر اعلی در پیش رفعتش با زمین برابر و چرخ والا در برابر اوجش از هر حسیضی فروتر. شرفات عالی درجاتش را با اوج فلک ادعای همسری و ارکان رفیع‌الشانس را با فراز چرخ مینا دعوی برابری. گل زرین شمس شمسه طاقش و قالب سیمین قمر خشت و اوراقش. گل باغش چون پاره گل رخسار خود را و شان بناز پروریده و هر تازه نهالش چون نهال قامت سهی قدان آفت خزان ندیده. القصة بمعماري همت بلند و طراحی رای ارجمند چنان حصاری استوار و اساسی عرش وقار برپا شد که اساس قصر کسری در زیر سابه‌اش و طاق خورنق فروتر پایه‌اش. چون سرای مزبور مشهور بارگ بجهت حرم سرای وضع شد و مکان نشیمن بسیار در کار داشت سه تالار بلند پایه بهشت پیرایه اساس نهادند و سطح محدب فلک بسقف هریک مماس و دستگاه این نه طاق در برابر پست - ترین طاق هرکدام بغایت بی‌اساس بود، بآئین دلکش و وضع خوش مشحون نمودند که آئینه آفتاب و مرآت ماه با وجود روشنیها بغایت نیره و چشم سپهر آینه گون از بوارق انوارشان خیره بود و در جوار طالارهای ثلاثه طنبیهای وسیع فضا و ایوانهای مسرت فزا تحتانی و فوقانی بنیاد نهاده و در و دیوار هریک را بطلای منقش محلول ملمع نمودند و تصویرات روحانی مثال که مانی نقاش از رنگ آمیزی آنها حیران و بهزاد مصور از وضع نیکوشان انگشت حیرت بدندان بود مکان بمکان نصب نمودند. القصة ساحت هر ایوانی از نقوش غریب و صور بدیع رشک گلستان ارم و عرصه هر شبستانی از پیکرهای دلکش و تمثالهای حوراوش غیرت بیت الصنم گردید. سنگهای رخام که از معادن شیراز اخراج و احجار مرمر که از دارالسلطنه تبریز و

دارالعباده، یزد استخراج و بحمل اراده گردان نقل می‌شد زیاده از آن و نه چندان بود که محاسبان اوهام در شهر و اعوام تعداد آنها توانند. از آن جمله ستونهای سنگ هشت ذرع و نه ذرع طول بجهت تالارهای عمارات مبارکات از معادن شیراز اخراج شد که بجهت هیچ یک از سلاطین اورنگ شین و خواقین صاحب تمکین سلف و خلف میسر نشد و نخواهد شد و حصارى محیط آن عمارت جهان وسعت شد منتهی بدو برج کوه پیکر و باره فلک همسر که عروج طایر تند پرواز اندیشه بر معارج آن ممکن و میسر نیست و صعود پیک سریع السیر متخیله بر مدارج او میسر و مقدور نه. جمیع آن سنگهای لعلی رخام بنحوی صورت استحکام پذیرفته که اگر خواهند بتیشه تدبیر سر موئی رخنه در اساس استوار آن افکنند از بابت محالات و تصور پر گاهی دخل و تصرف در بنیان پایدار آن از مقدمه خوارق عاداتست و آنچه وجوه نقد از خزانه عامره صرف اجرت عمله و انعام استادان صنعت‌گار و پیشه‌گران بدایع نگار گردیده و بمصارف آن بنای دلگشا رسیده بی سخن سرمایه پادشاهی ذی شوکت بود، تا بسایر مصالح که شتران و قاطران سرکاری حمل نمودند چه رسد؟ سخن کوتاه: از سلاطین سلف و خواقین خلف از ایام گذشته و اعصار مستقبل نبسته و صورت وقوع نخواهد بست. کلک دوزبان از ایراد مفصل آن عاجزست.

ذکر وقایع سال فرخ فال هزار و هشتاد و رسیدن

بهار بهجت آثار بامر آفریدگار کون و فساد

از ورود بهجت نمود بهار خرم فیروز و قدوم مسرت لزوم نوروز گیتی فروز عرصه بسیط غبرا و ساحت کوه و صحرا رشک قرمای بستان سرای سپهر اخضر و غیرت افزای چرخ مینا گردیده و استادان قوای نامیه که چندی بعلت سرمای زمستان و ابتدای برف و باران دست از تعمیر باغ و بستان کشیده بودند بفرمان خدیو نوبهار دیگر

باره روی صنعت گاری گشودند و نقاشان بدایع نگار صنع بیچون به رنگ آمیزی قلم قدرت بناهای روح افزای گلشن و گلزار را باقسام گل‌های رنگین و انواع ازهار و ریاحین مشحون فرمودند. سرهنگان قوای ربیعی بفرمان فرمائی فروردین بجهت قلع مواد طاغیان زمستان و جزیره نشینان برف و باران متوجه دیار گلشن و گلزار گشتند و مهندسان شیرین کار قمری و هزار در ساحت گلزار دیگر بار بمخلب و منقار آشیان جمع آورده و آغاز عمارت کردند و از فیض بهار عرصه خاک غیرت گلزار افلاک شده و از یمن قدوم اردی بهشت فضای کوه و دشت رشک باغ بهشت گشت. پیرایه بندگان هنرمند بآراستگی محفل نشاط آرائی بزم انبساط. بازوی هنروری گشادند و مجلس نوروزی بصد فر و زیب چنان ترتیب یافت که نگار بندگان محفل سپهر بتماشای آن محفل زیننده و تفرج آن بزم فریبنده دیده حیرت گشودند. برودوش اعتبار سران سپاه و سراپای افتخار چاکران درگاه از شعشه خلاق خورشید شعاع روشنی بخت دیده مهر و ماه گردید. چون امور عمارات مبارکات از نقاشی و سنگ تراشی و نجاری و نازک کاری ناتمامی داشت فرامین مطاعه و ارقام لازم الاطاعه در خصوص احضار عمله و استادان صنایع دان که در آغاز زمستان رخصت یافته، بمساکن خود شتافته بودند شرف اصدار یافته، دیگر باره فوج فوج ارباب صنایع به آستان فلک ارکان جمع آمده، شروع باتمام بقایای امور عمارت نمودند. در خارج خطه شیراز دلنواز قناتی جاری بود مشهور به رکناباد و آب آن در عذوبت و لطافت سرآمد جمیع قنوات و میاه فارس بود، ممدوح و محسود نکته بردازان السکای مزبور و تعریف آن در دیوانهای سخن سازان، خصوص هزار دستان گلستان معنی طرازی خواجه حافظ شیرازی مذکور و در میان عرب و عجم مشهورست. رای فلک آرا اقتضا نمود که آب مزبور را بشهر آورده، در عمارات مبارکات جاری سازند و چون در بیرون شهر رودیست بسیار عریض، در بعضی اوقات سال موسم سیلاب رودخانه بدیل دریائیسف پراضطراب،

زمهری که بجهت آب مزبور در عمارات عالیات احداث می‌شد می‌بایست از رود مزبور عبور نماید و از آن گذشته خندق قلعه شهر که بیست و دو ذرع عمق داشت در معبر نهر محدث مذکور واقع و خاکریز حصار نیز از جمله موانع و بهر صورت ایصال آن آب بشهر خالی از اشکال عظیم نبود. استادان کارآزما در اتمام آن مهم ید بیضا نموده، بازوی صنعت وری گشوده، در زیر رود مذکور که عرضش از طول زمانه بیشترست مجرائی برسم شتر گلو احداث و آب از زیر زمین رود بساحل آن طرف رسانیده، از تنور شتر گلو بر ظاهر زمین اظهار کردند و کذلک در خندق عریض و طویل و عمیق و حصار شهر و خاکریز نیز بطریق مذکور شتر گلو دیگر احداث و همچنین از خندق ارک بهمان نسبت گذرانیده، بی‌صعوبتی داخل شیراز و عمارات عالیات گردانیده و استیفای آنچه از وجوه نقد که از خزانه صرف این جزئی مطلب شد که جزو ضعیفی از اجزای آثار است که در آن خطه دلیپذیر بپیمان همت خدیو جهانگیر صورت بست از قوه محاسبان اوهام بیرون و از حد حوصله مستوفیان عقول افزون بود. انهار دیگر و قنوات جدیدی احداث، از آن بیشتر باصل شهر و بشارب سایر اراضی و صحاری فرمودند و تفصیل آنها موجب اطناب و باعث طول کلام کتابست. چون غرض اصلی و مقصود کلی از وجود این خجسته دفتر ایراد وقایع جان پرداز و سایر واقعات اوان دولت و امان شوکت این خدیو معدلت گستر یعنی داور فیروزمند محمد جعفرخان زندست و سایر وقایعات خصالیه حضرت ظل‌الله عم بزرگوار این خدیو کسری شعار بطبیعت رقم زده کلک قرین السعادات می‌گردد، لهذا بایجاز و اختصار آنها کوشیده، از اطناب احتراز ورزیده، انشاءالله الملك العزیز وقایع دولت این شهر ارم بهر از جزویات و کلیات بطریق تفصیل و تطویل نگاشته کلک میمنت دلیل خواهد گردید. از عمارات جان پرور دلیپذیر و باغهای مسرت فزای بهشت مانند و بازارها و کاروانسراها و انهار و اشجار

و غیره آثار آن حضرت در آن ملک فردوس فسحت زیاده از حدود اظهاریست .

بیان احوال امیر مهنای و غائی و گزاری کار آن

امیر مهنای و غائی ولد میر ناصر از مشایخ بندر ریک قبل از آنکه آفتاب عالم تاب این دولت ابدی انتساب بر ساحت الکای دلگشای فارس تافتن گیرد و روضات احوال اهالی آن عرصه جنت مثال از انوار بدر منیر توجه خدیو کشورگیر روشنائی پذیرد مهنای مذکور میرناصر ولد خود را بتقرب دوستی و رعایت شاهی بقتل آورده ، از خیانت ذاتی و خیانت جلی برادران و اعمام و عمزادگان و اقوام خود را نیز بدفعات مقتول و در بندر ریک بجلالی و آرامی افزون از حد زیست . چون الکای فارس در مرتبه اول از انوار توجه داور معدلت پرور روشن و فضای نشاط افزای شیراز از فیض التفات خدیو کشور طراز غیرت گلزار و گلشن گردیده مهنای مزبور را بحضور فیض گنجور طلب فرمود . چون نظر سعادت اثر آن حضرت شناسای عیار ذات هر نیک و بد بود او را از جمله مفسدین غدار دانسته ، در دربار فلک اقتدار امر بتوقف فرمودند . در حالتی که رایات نصره طراز بعزم سفر خیر اثر از دارالعلم شیراز در اهتزاز آمد میرزا محمد بیک خرموجی دشتستانی که داماد مهنای مذکور و از جمله خدمت گزاران حضور فیض دستور و بمزید خدمت گاری و اخلاص کیشی بر همگان تفوق و پیشی داشت ضمانت کرده ، استدعا نمود که وکلای عالی دولت دوران مدت مهنای را مرخص نموده ، بضبط بندر ریک و ریش سفیدی جماعت و غائی سرافراز و روانه بنمایند ، که بطریق سوابق ایام متوجه امور متعلقه بخود باشد . کارگزاران درگاه خلایق امیدگاه نظر بقدمت خدمت میرزا محمد بیک استدعای او را قبول فرموده ، مهنای را بضبط بندر ریک و ریش سفیدی جماعت و غائی سرافرازی داده ، روانه موطن اصلی و رایات مهر اشراق بجانب الکای عراق متحرک گردیده ، امیر مهنای نظر بشرارت که با آب و گلشن معجون و بنا بر فساد اندیشی که دلش بآن مفتون بود پرورود

بندر ریگ از شیوه متابعت نکول و از شاهراه عدالت عدول نموده و در ساحل بحر عمان امواج بحر افساد و اضرارش از صرصر شرارت و تندباد خیانت باوج کیوان رسید. چون استظهارالدوله نظر بمشاغل کلیه قلعه شیراز و ضبط و نسق آن که در خصوص تنبیه نصیر خان نیز اظهار و اشعار شد در غیبت برادر ارجمند فرصت حرکت از شهر و قلعه شیراز نمی‌کردند دو سه مرتبه سرداران تعیین و جمعی را باتفاق ایشان بسروقت آن طایفه طاغیان فرستاده و چون بعضی از اشرار ناس و گروهی قاطعان طریق بر مهنا جمعیت نموده، از بیم فساد حال خود در معاضدت او بازوی جلادت گشوده، فدائی‌وار مبارزت می‌نمودند، کاری از پیش سرداران مأمور نمی‌رفت. در اواخر که موکب ظفر کواکب از عربستان انصراف فرموده، مرحله‌نورد طریق سعادت رفیق فارس بودند جناب ظهیرالدوله امیرگونه خان افشار را سردار کرده، یا جمعی از افواج دریا امواج بجهت تنبیه و تأدیب آن غریقان لجه فساد روانه نمودند. چون مهنا مزبور از استماع توجه موکب منصور بجانب فارس و رسیدن امیرگونه خان با سایر نهنگان دریای تیغ و سنان تاب مقاومت و توقف در بندر ریگ نیاورده، از بیم لطمات دریای عمیق قعیر بعید غوراردوی کیهان بوی او از تلاطم قلم ذخار بی‌کنار معسکر دلیران جنگجو غرقه شدن در بحر عمان را رضامند و خرسند گردیده، اموال و اسباب و اعوان و انصار خود را بکلیطی چند که موجود و مهیا داشت حمل و خویشتن را بدریا افکند. پوشیده نماند که در بحر عمان قریب بسواحل فارس دو جزیره می‌باشد: یکی مشهور بخارک و دیگری مشهور بخارکو و جزیره خارک مشتملست بر آبادی و عمارات و وجوه و عیون و میاه بسیار دارد و بسایر جزایر مشحون بجمعیت سکان و وسعت مکان و یکی از وکلای سرکار و لندیس در آنجا متوقف، با مال و منال بسیار از امتعه و اقمشه بی‌شمار، بوکالت پادشاه افرنج و لندیس متوجه معاملات بوده، از اسباب رزم و ادوات حزم آنچه لابدست در جزیره مزبور مهیا داشت. مهنا مذکور بعد از آنکه مدتی در روی آب لطمه‌خور چهار موج اضطراب بود در جزیره خارکو که قریب بخارک واقعست و بعلت قلت آن وضیق مکان و عدم قابلیت سکنی احدی در آنجا ساکن نیست

لنکر اقامت افکند. در کمال شکسته حالی می‌زیست، بعد از چندی از عدم قابلیت مکان بجان و از قلت جمع اسباب معیشت بامان آمده، در طمع تصرف خارک افتساده بود. روزی چند در تدبیر می‌بود که بلکه چاره‌ای اندیشد که جزیره خارک را از تصرف فرنگی انتزاع نموده، از تنگی مکان و عدم قابلیت آن رهائی یابد. در آن حال فرنگی مزبور را همسایگی مهنا متوحش گردانیده، با شیخ سعدان ابوشهری که از خدمت گزاران دولت جاویدان بود بزور قاصد و پیغام اتفاق نموده، شیخ سعدان مشارالیه جمعی از اعراب طایفه خود را با کلیط‌هایی که داشت و کپیتان فرنگی نیز گروهی از فرنگیان را با سفاین خویش استعداد نموده، باعانت یک دیگر از روی آب بصوب جزیره خارکو شتاب و روی باخراج امیر مهنا آوردند، که شاید او را از جزیره خارکو بیرون کرده، جزیره مزبور را از لوٹ وجود او بپردازند و خویشتن را از تشویش همسایگی او فارغ سازند. پس مهنا از مشاهده آن حال باتفاق جمعی از ابطال که در نزد او اجتماع داشتند در مقام مدافعه برآمده و در روی آب آتش انقلاب پاوج چرخ دولاب رسید. بعد از گیرودار بسیار فرنگیان و شیخ سعدان را شکست افتاد. جمعی کثیر از ایشان مقتول و همه بهزار زحمت جان از آن ورطه هلاکت بیرون برده، خود را بمکانهای خویش رسانیدند. مهنا را از وقوع قضیه آتش طمع تصرف خارک تیز و نایره تقاضای خاطرش زیاده شعله‌ور گردید، در هنگامی که سفاین انجم و اختر بناخدائی قدرت خدای اکبر و بادبانی صنعت حضرت داور ازین ژرف دریای پهناور روی بجزیره باختر آورد سفاین مذکور را باسنتظار توکل بجانب خارک جاری نمود و بادبان سرعت گشود. چون مسافت مابین دو جزیره چندان نبود قبل از آنکه زورق آفتاب عالمتاب ازین بحر پر انقلاب بساحل مغرب رسد سفاین امیر مهنا بساحل جزیره خارک رسیده و خود را از جهازات بیرون کشیده، با انصار خود اطراف قلعه فرنگی را محیط گشتند. چون فرنگیان از خواب غفلت بیدار و زورق وجود خود را طعمه چهارموجه اضطرار و آن گروه غدار را دایره کردار

محیط قلعه و حصار دیده، برسم فرنگیان که شیوهٔ اعادی ایشانست آغاز توپ اندازی و بنیاد آتش‌بازی نموده، بازوی مردانگی در خودداری گشودند و با وجود آنکه بچابک دستگی فرنگیان آتش بازو جلد کاری مشعبدان برق انداز نزدیک بدان رسید که آن بحر از تف آن آتش جان سوز سوخته و خاک جزیره، خارک از التهاب آن برق بی‌امان افروخته گردد مطلقاً "بنیاد اعوان آن گروه اثر نکرده، آتش جهد ایشان هر لحظه تیزتر و چون سمندر در آن دریای آتش غوطه‌ور می‌شدند، تا برخی از بروج قلعهٔ فرنگیان را بتصرف درآورده، مانند آتش سوزان که در نیستان افتد برگ و ریشهٔ برج مذکور حلول نموده، فرنگیان را از آن حالت شعلهٔ جلادت باب بیچارگی افسرده و آتش اجتهادشان در رشحهٔ حملات کوه‌فرسای آن گروه فرو مرده، خاک مذلت بر سر و آب حسرت در دیده و آتش غم در دل از قلعه بیرون شتافته، سریدایرهٔ انقیاد نهادند. سحرگاهان که قلعه گشایان خورشید رخشان بقلعه‌گیری افق شرقی از خطوط شعاعی برایت جلالت برافراشتند امیر مهنا داخل قلعهٔ فرنگیان شده، از نقود و امتعه و عقاقیر و اسلحه و اسباب آنچه در قلعه موجود بود تصرف مالکانه کرده، بعضی فرنگیان را مقتول، بسرکردهٔ آنها ایفا نموده، با معدودی از فرنگیان و کسان او در زورقی نشانیده، روانهٔ موطن اصلی گردانیده. بعلت تصرف جزیرهٔ خارک و تسلط بر فرنگی و ایصال چندان مال و قوه که در حال او بهم رسید شروع در قطع طرق دریا و ضبط و نهب اموال فقراء کرده، در روی آب آتش فتنه‌اش بالا و شعلهٔ فسادش دامن چرخ والا گرفت. بندگان ظل‌اللہی در آن یک دو سال اوایل ورود فارس از تنبیه او قطع نظر فرموده، تأمل نمودند که شاید رخسار مال حال خود را در آئینهٔ عقل بینند، ترک آن حرکات بی‌خردانه کرده، روی بخدمت گاری آستانهٔ خدیوانه آرد. چون از مدت آن مهلت بجز اضرار عباد از ظاهر و باطن روزگارش معلوم و ملحوظ نشد، آتش قهر قهرمانی شعله‌ور و شعلهٔ غضب خاقانی خرمن سوز چرخ اخضر گردید. زکی خان زند را تعیین و گروهی از

نهنگان دریای کین را با تدارکات شایسته نامزد موکب مشارالیه فرموده و مقرر فرمودند که در بندر کناره و ساحل آن حدود توقف و راه ذخیره و آذوقه که از سواحل آن طرف عاید او می‌شد بسته و در کنار دریا نشسته، در جمع‌آوری جهازات و سرانجام سفاین اهتمام و نهنگان لجه ننگ و نام و دریاکشان قلمز آشام را بجزیره خارک رسانیده، خاشاک وجود مهنا را از صدمات سیل بی‌زنهار حملات کوه فرسا از پیش بردارند. پس ارقام قضا نظام و فرامین قدر انتظام در خصوص سرانجام سفاین بعهد^۴ شیخ سلیمان بنی‌کعب و شاه بندران بنادر عباسی و کنگان و ابوشهر و خلفان و غیره شرف اصدار یافته، شاه بندران و ضابطان هر یک از بنادر مشروحه از سفاین و جهازات و سنکارات دیوانی و رعیتی آنچه را در حوزه تصرف داشتند بادبان سرعت گشاده، بصوب بندر کناره عنان فرمانبری دادند. امیر مهنا و اعوان و انصار او را از وقع این حالات زورق عقل و هوش بگرداب اضطراب افتاده، یقین کردند که تارای کشور گشای خدیو ملک آرا بتدمیر ایشان تعلق گرفته امر آن حضرت بحکم قضا همکار و دوران سپهر دوار فرمان آن جناب را فرمان بردارست. مهنا مزبور و معاونین و معاضدین او را بجز از هلاکت چاره نیست. جماعت وغائی طایفه مهنا و بزرگان و مهان اعوان او نظر بملاحظه مال و بجهت سلامتی حال خود با یک دیگر قرار دادند و همگی دل را برین معنی نهادند که بتدبیری زورق وجود مهنا را غریق گرداب فنا ساخته، خاطر خود را از اندیشه وخامت مال و حال و بیم سخط و غضب خدیو بحر نوال بپردازند. پس جملگی خاطر را بر قتل او قرار داده، حسن سلطان وغائی که یکی از اکابر طایفه مزبوره، با مهنا نسبت امنیت و قرابت داشت متصدی این امر گردیده، با جمعی از امنای طایفه وغائی با طوایف دیگر اتفاق کرده در حالیکه مهنا در بازار جزیره باطمینان خاطر بتفرج مشغول گیرودار و از کید آنها بی‌خبر بود گرداگرد او را گرفتند. شروع در اجرای آلات حرب و استعمال ادوات طعن و ضرب نمودند. معدودی از غلامات و فدویان مهنا دست معانعت از آستین

جلادت برآورده، چندان کوشش کردند که مهنا را بکنار دریا رسانیده و خود را بکشتی شکسته‌ای افکنده، دل بدریای توکل نهاده، با حواس پریشان و دل ناتوان بر روی دریا روان و تخته پاره وجود خود را از لطمات چهار موجه بلا بیرون کشیده. حسن سلطان بجهت حفظ و حراست اموال و اسباب و خزاین امیر مهنا و محافظت سکان جزیره حقایق احوال را بتوسط زکی خان معروض خدمتگذاران آستان عرش ارکان گردانیده، حضرت ظل‌اللهی گیتی پناهی جمعی از معتمدان درگاه خلایق امیدگاهی را بجهت ضبط اموال و خزاین مهنا تعیین و حسن سلطان وغائی را بحضور فیض دستور طلب فرموده، بحضرت فلک رفعت احضار نمودند. بعد از اندک مدتی مراجعت و اموال مزبور را که مبلغهای خطیر و استیغای آن ورای قدرت محاسبان ضمیر بود حمل و نقل آستان عرش نظیر، حسن سلطان وغائی که نیز بزیارت عتبه جلال خدیو فلک سریر مستعد گردیده حضرت ظل‌اللهی مملکت پناهی مشارالیه را با همراهان مورد نوازشات و مستظهر انواع توجهات فرموده، بحسن سلطان لقب ارجمند خانی و اختیار روی دریا داده، باخلاق فاخره و انعامات وافر روانه، مقرر فرمودند که بجزیره خارک رفته، امور آنجا را بر وفق صلاح دولت و رفاه سکنه تمشیت و جمعی تفنگچی بجهت محافظت جزیره و حراست خانه و قلعه فرنگی و مراجعت ببندر ریک نموده، در آنجا توقف و بخدمات دیوانی قیام. از گرمهای بی‌منتهای آن حضرت که سرمشق ارباب گرم و ناسخ داستان معن و حاتمست آنکه ثبت اموال و اسباب و امتعه و اقمشه و عقاقیر و دراهم و دنانیر و اصلی را که از متروکات و مخزونات امیر مهنا وغائی بحیطه ضبط درآمده و حاصل بحر و کان باعشری از اعشار آن برابری نمی‌کرد بحسن خان وغائی و متفقین هدم بنیان استعداد مهنا و فقراء و ضعفاء و ساکنین جزیره خارک بخشیده، در میان سویت فرمودند: الحق این معنی غایت گرم و منتهای هممست.

ذکر انجام کار و اختتام روزگار امیر مهنا و بقتل رسیدن او بنقدیرات خالق ارض و سما

ناخدای سفینه، فسانه و معلم زورق این دلکش ترانه یعنی خامه،
عنبرین شامه فلک مقدر حکایات را در دریای پر پهنای ورق از اهتزاز
صبا و دبور سخنهای حق بدینگونه بساحل بیان می‌رساند که: چون
امیر مهنا با چهار پنج نفر از غلامان مشارالیه بطریق تقریر سابق خود
را بکشتی مکسور محقوری افکنده. بی‌ذخیره و آذوقه، بسدون آب
شیرین که در بحر شور وجود آن اهم از جمیع مایحتاج اعظمست به
معلمی توکل بخالق جزو و کل کشتی شکسته مذکور را در بحر
پر شور روانه نمودند. آنجا که سیل بی‌زسهار بلا روی بخرابی
احوال خسته حالان مبتلا آورد بخاشاک تدبیر و خس و خار چاره‌ره
بر آن نمی‌توان بست و چون محکم رشته دام قضا بر پر و بال مرغان
ضعیف بی‌نوا بند می‌نهد بمنقار طلب علاجی تاری از آن نمی‌توان
گشت. در همان که آن بخت برگشتگان بهزار تاب و تب و صد هزار
رنج و تعب در روی آب روان و آن شکسته زورق لطمه خوار امواج
آن دریای بی‌کران بود سحاب مظلومی در هوا متراکم و از صرصر
بخت برگستگی آن بحر پرشور متلاطم گشته، از شدت تلاطم آن بحر
ذخار و صعوبت تموج آن دریای بی‌کنار عنان اختیار زورق از
گف آن کشتی شکستگان قلمز مبتلا بیرون رفته، سفینه مزبوره از
تموج آب و تلاطم آن بحر پر اضطراب بی‌اختیار بهر سو رفتن گرفت.
هنگام صبح که بیادبانی فالق الاصباح زورق مهر انور ازین ژرف دریای
اخضر بساحل خاور رسید کشتی مهنا بحوالی سواحل آمد. چون نیک
ملاحظه نمودند حوالی بصره ملحوظ آن برگشته بختان شد. از آنجا
که سفینه مزبوره شد آمد آن طوفان پر شور را گذرانیده، شکستگی
آن بیشتر از پیشتر گردیده، از آن پس توانائی دریا و شایستگی صدمات
آن بحر طوفان را نداشت و راکبین کشتی را نیز بعلت عدم آذوقه و
آب شیرین و تشویش و غم آن زمان طاقت و توان مسافرت نبود و لاعلاج

در خور بصره لنگر توقف افکنده، قرار گرفتند، که شاید کسی بر حال ایشان وقوف نیافته، قدری آذوقه و آب شیرین تحصیل و باز روی توکل بجانب دریا آورده، چون بعلت دشمنی جمیع اهالی آن حوالی مجال توقف در آنجا نداشتند سعی می نمودند که بلکه نوعی نمایند که خود را بساحل عمان رسانیده، در ظل حمایت اعراب خوارج از بیم جان آسودگی یابند. چون حکم قضا با فنای مهنا جاری گردیده، روز عمرش بآخر رسیده بود اهل بصره از حال ایشان با خبر، نظر بآنکه در آن مدت که مهنا در روی دریا مسوط الید بود پیوسته در کار اضرار و آزار هر نیک و بد بود بجهازات و سفاین ایشان لازمه دست اندازی می نمود، لهدا وجود او را مورث مفاسد بسیار و حیاتش را موجب اختلال حال خود می دانستند، بفکر اطاقای نایره شور و شر او افتاده، جمعی را بحمل دو سه فروند کلیط بر سر او فرستاده، او و چند نفر از غلامان او را دستگیر و مقید بقید غل و زنجیر نموده، در شهر بصره در گوشه‌ای محبوس و مراتب را بعرض عمر پاشا ولی بصره و بغداد رسانیده، عمر پاشا نظر بآنکه او را مردود دولتین علیتین و وجودش را مستوجب هزارگونه تفتین دانسته، از بغداد حکم بقتل او داد و در خفا باتمام کارش پرداختند و خلقی از اهل بحر و بر را از شر وجود آن مردود خلاص ساختند. شیخ حجر نامی عرب ساکن بندر کنگان نیز در کنار دریا مهیج دریای شور و غوغا گردیده، از خدمتگاری آستان عرش ارکان دامن کشیده، دریای غضب قهاری متلاطم گردیده، زکی خان زند را مأمور بتخریب بنیان نام و نشان او فرموده، روانه نمودند. بیک حمله کوه فرسای نهنگان لجه هیجا کاخ هستی او با خاک برابر گشته، اکثر کسان و منسوبان او و اهل کنگان عرضه نهب و اسرگشته و در خطه شیراز بتیف تیز رسیدند.

ذکر سرکشی ذوالفقار خان افشار و گرفتار شدن او بدست

علی محمد خان بتقدیر قادر مختار

خلاصه این وقایع بنحویست که: ذوالفقار خان افشار خمسه را در هنگامی که مواکب سعادت از سفر آذربایجان انصراف می نمودند

مورد تربیت خدیوانه فرموده، حاکم خمسه و عراق فرمودند. اگر چه در ظاهر امری که منافسی بندگی و چاکری و مغایر شیوه عبودیت و فرمان بری تواند بود از مشارالیه ظهور ننموده، لیکن بعضی از مترددین و محصلین از اطوار او علامات غرور و نخوت و آثار خودسری و سرکشی تفرس نموده، بعرض می‌رسانیدند. حضرت ظل‌اللهی او را بنا بر امتحان بدربار فلک شان احضار فرمودند. مشارالیه والده خود را که زالی خوش بیان و پیری سخندان بود باستان سپهر بنیان فرستاده، مومی الیها با زبان فسونگری و زبان آوری امر را مشتبه، بجهت پسر خود مهلت حاصل کرده، که تا مره بعد اولی حکم قضا اقتضا باحضار ذوالفقار خان صادر بشود سر قدم ساخته بدربار فلک اقتدار شتابد. پس از آن کره بعد اخری حکم باحضار صادر بشود و زال مذکور بعوض پسر راه شیراز را پی سپر نموده، بعذر تقصیر زبان میگشود. چون تاخیر ذوالفقارخان در نوردیدن راه عبودیت و تقصیر او در طی طریق خدمت از حد اعتدال متجاوز گشت و رخنه فساد کار او از مرتبه رفوگاری کهن زال بسوزن تدبیر و رشته تزویر درگذشت مهر امان بهرام قهر غضب آتش لهب ملتهب گردیده، علی محمد خان و علی مراد خان زند را با گروهی از بهادران فیروزمند روانه فرمودند، که ذوالفقارخان را از خواب غفلت بیدار سازند و از مستی باده پر خمار غرور هشیار. مأمورین مذکور بصوب مقصود شتاب کرده، چون علی محمد خان و علی مراد خان از طریق مختلف در حرکت آمده، علی محمد خان در طی طریق خویشتن را پیشتر از علی مراد خان بذوالفقار خان رسانیده بود. در نواحی ابهر خمسه تلافی فتنین ری داده، در تقارب فتنین بعد از حملات کوه فرسا و صدمات جهان گواری بهادران هر دو لشکر شکست بر سپاه ذوالفقار خان افتاده، بهزیمت و فرار عزیمت نمودند. دلیران لشکر منصور و دلاوران پلنگ خشم شیر زور در تعاقب آنها دست جلادت گشوده، بعد از آنکه اندک مسافتی پیمودند ذوالفقار خان بنهنگان دریای مضاف دوچار و بکمند عدوبند دلیران شیر شکار گرفتار شد. علی مراد خان

روز دیگر وارد مکان مصاف گشته، وقتی رسید که کار از کار گذشته بود. پس علی محمد خان بضبط اموال و اسباب ذوالفقار خان قیام و او را با کوچ و بنه و اتباع و اقوام روانه درگاه ملایک مقام و در خطه بهشت احترام بحضور میمنت آغاز سعادت انجام خدیو جم چاکر کسری غلام رسانیده، آن حضرت از راه مروت و طریق فتوت که مجبول طبع با سعادت توام بود چشم از تقصیرات او پوشیده و برعایت سوم عهد عفو و اغماض کوشیده، سرائی بجهت توقف مشارالیه عنایت و او را سایه نشین قصر بی قصور حمایت فرمودند. بعد از یک مدت مجدداً او را حکومت خمره عنایت و اتباع و اولاد و متعلقانش در خطه غم پرداز شیراز در ظل عطوفت خدیو عاجز نواز آرمیده، مومی الیه خود متوجه محل امارت شد.

بیان احوال حسینقلی خان ولد محمد حسن خان و گزارش او

ادهم تیزگام کلک بدایع سلک در میدان حکایت بدینگونه پیوه ور می گردد که: چون بعد از هدم بنیان دولت محمد خان حسنخان ولد اکبر او محمد خان قوانلوی عم محمد حسن خان حال آقا محمد خان که بدشت قبچاق رفته، در نزد جماعت ترکمانیه توقف داشتند بامید رحمت و رأفت خدیو کشور فتوت مراجعت کرده، روی انقیاد بدرگاه فلک اشباه آوردند. آن حضرت در رعایت جانب آنها نهایت مبالغه نموده، آقا محمد خان در محافل ارم مشاکل بهمگی امرا رتبه تقدم یافته، برادران کوچک و خانواری ایشان و محمد حسن خان همشیره زادگان حسین خان دولو حسب الامر در اسد آباد نزد والده خود توقف نمودند. چون دارالعلم شیراز مقر معسکر نصره اثر شد حسینقلی خان که با آقا محمد خان از یک مادر بود بشرف خدمت خدیو جم مرتبت رسیده، برادر ملحق گردید. بعد از چندی داور کسری شان بجهت دلجوئی آقا محمد خان حسینقلی خان مشارالیه راحکومت دامغان داده، بآن حدود فرستاد. در دامغان بعضی از دیو

سیرتان بصورت انسان پیرامون آن طفل نادان را گرفته، آغاز شورش و غوغا کردند. از ترک تازی و دست درازی علامات زیاده روی بظهور رسانیده، چون این گونه اخبار بعرض عاکفان سده، گردون وقار رسید بموجب ارقام قضا نظام خطاب بحسینقلی خان شد که: باید طریق خدمت را اقدام ارادت پوید، یا بمحل نوکنده که اربابی محمد حسن خان و موروثی ایشانست رفته ترک حکومت گوید و بسلامت در آنجا توطن جوید، حسنقلی خان را با وجود آن کم سالی وسوسه شیطان لایالی خود بین کارفرما و عقل دوراندیش راهنما گردید، در توقف و توطن نوکنده را که بلوکیست در میانه استرآباد و مازندران اختیار کرده، روی بآنجا آورد. مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادران او نیز در محل مزبور سکنی داشته، قلعه‌ای بجهه سکنی و مأمن ساخته بودند. حسینقلی خان در توطن و توقف نوکنده با برادران شرکت کرده، روی بمأمن سلامت آورده، محمد خان سواد کوهی مشهور بداد و حاکم مازندران از زیاده سری و بدگه‌ری که داشت بهره‌زه و یاهه با ایشان بنای مناقشه گذاشت و تخم کین در مزرع خاطر آن بد عهد بد آئین کاشت. بدون جهه مشروب عذب مردمی را بخاک بی‌انصافی انباشت. هرچند آن سه برادر مشارالیه را بترک آن شیوه ناستوده نصیحت و از آن حرکت ناشایسته وی را ملامت کردند مفید نیفتاد. بموجب عرایض متواتره که بخدمت فلک رفعت حضرت ظل‌اللهی ارسال میداشت بریشان هرگونه تهمت نهاده، کمر بر استیصال آنها بسته و رشته مروت و انصاف را بگزلک بد عهدی گسسته، لشکری جمع نموده بود و روی بهانه‌جوئی بتصرف نمودن سمنان آورد. پس از بلده بارفروش که دارالایاله او بود تدارک سفر و تهیه لشکر کرده با جمعیت بسیار و بسیاری از اسباب کارزار رو بجانب نوکنده نهاد. چون در بلده اشرف بار نزول گشود حسینقلی خان و برادران چون دیدند که غرور او را بهیچ تدبیری بحز از قسمت شمشیر چاره نمی‌توان نمود حسینقلی خان از راهی غیر معهود با جمعی محدود متوجه ساری گردید و شهر ساری را تصرف نموده،

این معنی در اشرف مسموع محمد خان گشته، از اشرف مراجعت و محرک سلسله جمعیت و باراده، تنبه حسینقلی خان متوجه ساری گشت. چون دو فرسنگ راه مراجعت را پیموده در حالتی که از محل موسوم برستم آباد عبور می‌نمود مرتضی قلیخان با جمعی از تفنگچیان آتش فشان از جنگل سر بیرون کرده، خیابان را تنگ بر محمد خان کرده، در رهگذر او زانو بر زمین زده، نشسته و بشلیک تفنگ سلک جمعیت او را از یک‌دیگر گسستند. لشکر محمد خان بی‌خبر ازین حال متفرق و پریشان می‌رفتند برهم خورده، هر کسی روی بطریقی رفته، جناب محمد خان خود در تخت روان تشریف داشتند، در ساعت دستگیر و مقید بقید و زنجیر گشته، مرتضی قلیخان محمد خان را برداشته بحسینقلی خان پیوست. پس باتفاق روی ببلده، بارفروش که دارالایاله محمدخان بود گذاشتند، بانواع تعذیب بسیاری از اموال و اسباب او را اخذ و قبض نموده، سرانجام بقتل او اقدام و روز عمرش بشام رسانیدند. چون کیفیت آن واقعه معروض حضرت ظل‌اللهی گردید زکی خان را مأمور بجانب مازندران و بتأدیب حسینقلی خان و تنظیم امور آن ولایت فرمان دادند. زکی خان با سیاهی که حسب الامر خدیو کشورستان مأمور بهمراهی مشارالیه بودند عنان شوکت گشاده، قدم در وادی فرمان برداری نهاده، حسینقلی خان تاب توقف نیاورده، زکی خان بر مازندران استیلا یافت و بتعاقب حسینقلی خان شتافته، تا باسترآباد و جرجان در هیچ مکان عنان نکشیده و حسینقلی خان بدشت قبچاق رفته، بطایفه ترکمان و یعوت پیوست. زکی خان بعد از تمشیت مهام استرآباد و مازندران مأمور بمراجعت گردید. حکومت و ایالت مازندران بحکم داور داراشان بمهدی خان ولد محمد خان دادو تعلق گرفت. از آنجا که او ان توقف خدیو کشور جلال تا آخر حال که غرض سال هزارو صدو نودوسه در انجام این خدیو بی‌همالست از یمن رای فلک آرا و نیروی تیغ جهان گشای آن حضرت جمیع سرکشان پای در دامن خمول پیچیده و جمهور غوغاطلبان خود را بزویای گم‌نامی کشیده، ساحت مملکت از لوٹ وجود اشرار

نابکار پاک و عرصه گلزار ولایت خالی از وجود نابود خس و خار، آن حضرت و همگی امنای دولت در دارالملک شیراز در کار عمارت و بفکر مرمت و متوجه آبادی و ملتزم عیش و شادی بودند بنابراین ضبط بعضی وقایع جزویه را که در آن اوان روی داده و اتفاق افتاده در تحت قید سال و تشخیص تاریخ درنیاورده، این چند سال را در ضمن یک دیگر تحریر و بدون ملاحظه تقدیم و تأخیر اظهار و تقدیر نمود. انشاءالله‌العزیز المعبود وقایع اوان دولت و زمان شوکت این شهریار کامگار که غرض اصلی از ضبط این مختصر و مقصود کلی از تدوین این مبارک دفتر همایونست مفصل و مشروح سال بسال بر قید خواهد آورد و بطریق تفصیل شرح خواهد کرد. در آن چند سال همت والا بتأسیس ابنیه، دلگشا پرداخته، از عمارت و ابنیه و اسواق و مساجد و مدارس و خوانق و قنوات و جداول و انهار و حیاض و بسایتن و طواحین و بقاع‌الخیر و غیره آنچه در آن خطه ارم مثال در لوح وجود صورت گرفت و در صفحه حصول نقش بست از حیز احصاء بیرون و از حصر اوهام فزونست.

تسلط حسینقلی خان دیگر بار همازندران و چگونگی

گزارش و سایر وقایع آن زمان

کلیک وقایع نگار چگونگی این حکایت را چنین اظهار می‌نماید که: بعد از مراجعت زکی خان از الکای مازندران حسینقلی خان فرصت یافته، مجدداً بجانب نوکنده و توابع استراباد شتافته، بفراغ بال می‌زیست. چون مهدیخان ولد محمد خان سواد کوهی مردی جاهل کم کار بی‌خبر از تجارب روزگار در بلده بارفروش بمناهی و نوش می‌گذرانید، حسینقلی خان با معدودی از غلامان از طریق غیر معهود، یعنی از راه کوهستان هزار جریب ایلغار کرده، غفلة خود را ببلده بارفروش رسانیده و بی‌باکانه داخل شهر گشته، وقتی مهدیخان از مستی غفلت هشیار شد که حسینقلی خان در درب سرای او ایستاده بود، ابواب فتنه جوئی گشاده بود. مهدی خان را هراسی کلی بر خاطر ساری و در زوایای بارفروش متواری و خاطر مالش چشم از امان پوشیده، مترصد هزار

گونه خواری گردید. حسینقلی خان در سرای او نزول، بتفحص مشغول و مشارالیه را گرفته مفلول ساخت. بفراغ بال بقبض و بسط امور مازندران پرداخت. چون کیفیت این خیر معروض رای خدیو جهان پرور شد محمد علیخان را بجهه تنبیه او که منظور نظر فیض گستر بود مقرر و با فوجی از بهادران پیل توان بجانب مازندران روان فرمودند. محمد علیخان نیز بمازندران استیلا یافته، حسینقلیخان با آن دو برادر که در نزد او بودند بجانب نواحی استرآباد شتافته، چون درهنگام هبوط نیر دولت محمد حسن خان اولاد او و جماعت اشاقه باش را با طایفه یوخاری باش و حسین خان دولو رشته دشمنی محکم و شرایط خصومت قایم بود، حسینقلی خان در آن چند گاه که استیلا بآن حدود یافته، بسیاری از طایفه یوخاری باشی را بقتل آورده، از ساحت هستی معدوم کرده بود. در آن حال که اندک ضعفی در احوال او بهم رسیده، درکارش قلیل اختلالی حادث گردیده بود بعضی از باقی ماندگان قاجار من اضرار او دو سه نفر ترکمان و یموت بمبلغ های خطیر تطمیع و بقتل حسینقلی خان تحریض نموده، ترکمانان مذکور در نهران پیرامون حسینقلی خان می‌گردیدند و در همه حال ازو باخبر، در کمین وقت بودند. در شبی که آن جوان دلیر در نواحی استرآباد درجائی خفته، غلامان و پیروان موکبش نیز بی‌خبر از فتنه بیدار بخواب رفته بودند، ترکمانان مزبور انتهاز فرصت کرده، در جای خواب گران آن نامردان بقتلش آورده، از میان بدر رفتند. غلامان و چاکران مشارالیه صبحدم که از خواب بیدار و از خمار منام هشیار گردیدند مخدوم خود را در خواب عدم خفته و ترک دنیای فانی و بدرود عمر جاودانی و جوانی گفته دیدند. در حقیقت حال هر احدی مشخص و معلوم و کیفیت قتل و قاتل هیچ کس را محقق و مفهوم نگشته، بالاخره یقین شد که ترکمانان باغ‌وای اشخاص مسطوره بامر مذکور قیام کرده و آن قضیه را بفعل آورده‌اند. جعفر قلیخان و مهدیقلی خان اولاد محمد حسن خان که اولاد صغیر و در دارالسلطنه قزوین بحکم داور جم نگین توقف داشتند در آن اوان

بمرتبه^۶ رشد و تمیز رسیده، در خطه^۷ ارم طراز شیراز در حضور خدیو کشورگیر مستسعد گشته، ببرادران بزرگ خود، یعنی آقا محمد خان و رضا قلیخان و علیقلی خان پیوستند.

بیان گرفتاری زکی خان بدست شیخ عبدالله بنی معین در جزیره^۸ هرموز و چگونگی آن

نهنگ قلم بدایع رقم در بحر ژرف روایت و دریای شگرف حکایت بدینگونه شناور میگردد که: ولایت عمان محلی است مشهور و معروف و موضعیت در نزد عرب و عجم و ترک و دیلم بحصانت موصوف، یک طرف آن بیابانست، وادی غیر ذی زرع بوادی یمن پیوسته و سه طرف دیگر بدریای ذحار خونخوار اتصال گرفته و لنگرگاه آن که باید لامحاله سفاین متردد از آنجا داخل مسقط شود که بندریست از بلاد عمان بعد از یک فرسنگ طول داخل دریا واقع شده و عرض فاصله^۹ جبلین بقدر تیر پرتاب درکنار دریا واقع، دو کوهست که باید سفاین و جهازات در میان آن دو کوه یک فرسنگ مسافت را طی کرده، در محاذات مسقط لنگر افکنده، بر فراز هر دو کوه بروج متعدد در برابر یکدیگر ساخته و در هریک از بروج که در جنبین مذکورین در محاذات هم وقوع یافته توپ جهانسوز نصب نموده، که گلوله^{۱۰} هر توپ از جمیع بروج آن دو کوه ببرج کوه محاذی میرسد، تا بکشتی که بطول یکفرسنگ در میان آن دره^{۱۱} تنگ از برابر چندین برج عبور و لنگر نماید چه رسد؟ مختصر کلام: دخول لشکر بیگانه و کشتی غریب بعلت اینگونه ممر و مدخل و این قسم معبر آن ولایت از بابت محالات و از مقوله^{۱۲} خوارق عاداتست، زیرا که بنحو مسطور یک فرسنگ در میان آن دره^{۱۳} تنگ باید کشتی عبور نماید، تا بلنگرگاه درآید و درین دو فرسنگ مسافت در همه جا در فراز هر دو کوه جانبین از بروج متعدده^{۱۴} مشروحه که هر دو بیست قدم تلی ساخته توپ می‌زنند و اساس کشتی را اگر از آهن و خارا باشد بضرپ گلوله درهم می‌شکنند و از آنجا که اهالی عمان بدینسان جملگی خوارج

و از سلم مذهب ناحق بر معارج کفر عارج و دشمن غالب کل غالب علی‌بی ابیطالب‌اند تصرف و تذخر عمان و تدمیر و تحقیر آن بیدینان منظور نظر آفتاب اثر و مکنون خاطر فیض پرور گردیده، زکی خان را مأمور بتقدیم خدمت مذکور و تمشیت امر مزبور فرمودند، روانهٔ بندر عباس نموده و فرامین مطاعه و ارقام لازم الاطاعه در خصوص اجتماع سفاین و غرابات و جہازات باطراف و جہات رفته، شاه بندران و ضابطان بنادر و سواحل از بندر عباسی تا دورق و حفار مکان مشایخ بنی کعب شروع بجمع جہازات و سفاین و غرابات دیوانی و غیره کرده، بتدارک اسباب و تهیهٔ آلات و افزار پرداختند. شیخ عبدالله بنی معین که یکی از مشایخ اعراب بود مکان او در جزیرهٔ هرموز و جزیرهٔ مزبور کوهیست در میان دریای اعظم، یک جانب آن بساحل نزدیک می‌باشد، تا بندر عباس هفت هشت فرسنگست و جانب دیگر بسواحل و هندوستان و افرنجہ، بلکه یکطرفش بدریای محیط و بحر پر اضطراب اتصال دارد، آقا محمد ماربینی اصفهانی که در حکومت اصفهان نام او مذکور شد چندگاه حسب الامر خدیو گیتی‌ستان از اصفهان معزول گردیده بحکومت بندرعباس رسید. مشارالیه در ایام حکومت بندر مذکور، شیخ عبدالله عرب بنی معین را که عرب وحشی صفت جزیره‌نشین، مانند حیوانات بری متوحش از سطح زمین و از خشکی بغایت کرانه‌گزین بود رام گردانیده، بتدبیرات بشست درآورده، روانهٔ خدمت قهرمان ماء وطن نموده بود. شیخ مذکور مدتی سعادت اندوز حضور فیض گنجور و سرانجام ولد خویشتن را در موقف خدمتگاری بازداشته، خود مرخص، روی بوطن اصلی گذاشت. در آن هنگام که زکی خان بخدمت مشروحہ مأمور و در بندر عباس متوقف بود شیخ مشارالیه بخدمت مبادرت نموده، بعلت رھانت پسر در نزد زکی خان بسر میبرد و در شرایط خدمات دریایی بروی کار می‌آورد. زکی خان بدختری که او را در تنق خفا بود طمع کرده و این معنی را بوساطت محرمان بعرض اظهار درآورد. شیخ را بقہول وصلت دعوت نمودند. شیخ

قبول مسئول را در ظاهر انگشت بردیده نهاد. زکی خان را بضيافت جزیره، هرموز صلا داده، خان فرزانه را شاهد این عزم در نظر بخوشترین صورتی جلوه گرفت، دست طمع دیده، بصیرتش را از ملاحظه مال و وخامت احوال پوشیده و مستر گردانیده. پس در روزی که معین شده بود شیخ مزبور کلیتی چند حاضر کرده، خان عالی درجات را با معدودی از خواص بکلیتها درآورد. از برای تخفیف بهمراهی خان سخن او این بود که: چون در جزیره مکان توقف نمی‌باشد و اسباب ضیافت نیز کمست و اعراب را بعلت عاری بودن از رسوم و عادات و بی‌وقوفی از آئین تکلفات قدرت بر ضیافت معدودی بیشتر نیست. جناب خان هم سرگرم باده، وصال تمنی و از وفور تهور در این ماجرا فکر صحیح و اندیشه درست نکرده و این معنی را بخاطر نیاورده که سرداری عظیم‌الشان لشکر را در کنار دریا چگونه بی‌سردار گذارد و بخواهش کسی که دوستی او مشخص نیست یا معدودی چگونه روی به سفر دریا آورد؟ سخن مختصر: بعد از آنکه جناب خان با قلبیلی از خواص در کلیتها نشسته، دست از دامن ساحل گسسته، در کلیتی که جناب خان سردار تشریف داشتند بجز از پیشخدمت احدی را نگذاشتند. شیخ عبدالله خود شرف اندوز خدمت بود. چند نفر غلامان نیز حضور داشتند. عمله دریا و معلم و ناخدای کلیط‌کلیتهای خاصان خان عالیشان را رفته رفته از کلیط خاصه دور انداخته و در روی دریا پریشان حال ساختند. جناب خان را بعد از آنکه تنها و از خاصان و متعلقان جدا کردند گرفته، بجزیره، هرموز برده و در حجله سرای محبس هم آغوش عروس قید و حبس نمودند و آن معدود خواص را نیز متفرق و محبوس گردانیدند. لشکریان و سرکردگان چندان که در ساحل انتظار مراجعت خان را کشیدند و چشم در راه انتظار سردار خویش گشوده، اثری از مراجعت او ندیدند. از کید شیخ عبدالله با خبر و آگاه از خدعه آن بد کیش بد سیر گشته، حقیقت کار و چگونگی آن گیر و دار را بعرض خدیو جم اقتدار

رسانیدند. خلاصهٔ حکایت آنکه بعد از تردد و آمد و رفت و کلاء جناب خانرا با ولد شیخ عبدالله که در درگاه جهان پناه بود معاوضه کرده و این را برده و آنرا آوردند.

ذکر سرداری علی مراد خان و مأمور شدن بجانب کردستان و گرفتاری او

بر رای واقفان رموز تکتهدانی مخفی و مستور نماند که: ولایت کردستان بابا در جمیع ازمنه و اوان متعلق بدولت روم و باج گزار آن مرز و بوم بوده‌اند. سلیمان پاشا نام والی آنجا در زمان ولایت و امارت خود یکدفعه از وکلای آندولت رنجیده خاطر گردیده، رخت عافیت بسایهٔ دولت و ظل عطوفت خدیو کسری معدلت کشیده بود. بعد از آنکه بحال رضا بازآمد مراجعت بولایت خود نموده، ابواب اخلاص مندی را باز و طایران عرایض خود را پیوسته در پرواز داشته، خود را از لوازم عبودیت معاف نمی‌گذاشت. بعد از ارتحال او محمد پاشای برادرش نیز همین شیوه را مراعات و روی توسل باستان گردون درجات می‌نمود و در همه حال سالک طریق فرمان برادری بود. عمر پاشا والی بغداد از طریقهٔ سلوک و رفتار و شیوهٔ پیشه و کار او بد مظنه گشته، او را معزول و محمود پاشا نام برادر او را منصوب نمود. مشارالیه از کیفیت واقعه بعرض عاکفان سدهٔ سنیه رسانیده، خواهش اعانتی درتلو عرایض معروض گردانید. حضرت ظل‌الله لشکر پناه عالی مراد خان را بسرداری تعیین و فوجی از لشکر ابواب جمعی ولایت آن حوالی مثل گروس و صابین قلعه و انگوران و مراغه و غیره را حکم بجمعیت در معسکر مشارالیه و متابعت فرمودند. مأمورین حسب‌الامر اجتماع نموده، در موکب علی مراد خان عنان جلادت بمصوب مقصود گشادند. در روزی که تلافی فریقین اتفاق افتاد در میان عسکران آتش فتنه روی باشتعال نموده، نخستین لشکر علی مراد خان بر صفهای کردیه که باعانت پاشای جدید آمده بودند غلبه کرده و ضعفی قوی روی بآنها آورده، در هنگام علی مراد خان که سرمست از بادهٔ

خوشگوار و از نشانه‌ء شراب لعل‌وار د رخماری بود از غرور مستی و سودای می‌پرستی تکاور را عنان گشاده، تن تنها با لشکر رومیه روی نهاده، پس خویشتن را بدرون سنگر انداخته، اسم و رسم خود را مذکور ساخته، جماعت رومیه این مطلب را رونق کار و شرف روزگار خود دیده، با زخمی که در آنمیان باورسیده بود از اسبش فرو کشیدند. آن مدهوش صهبای غفلت وقتی هشیار و زمانی بیدار شد که خود را در خیمه‌ای ساکن و محبوس آن جماعت و در شکنج انواع شناخت دید. لشکر از گرفتاری سردار شکست یافته، براه فرار شتافته، بسیاری در آن قضیه از وخامت میگساری و شامت باده خواری جناب خان بهلاکت رسیده، عرضه‌ء سنان و شمشیر گردیدند. علی‌مراد خان را بدارالسلام بغداد برده، چندگاه در آنجا بود. بالاخره که از اصل و نسب او حسب‌الواقع مطلع گردیدند، صلاح خود را در نگاهداری او ندیده، عمر پاشا چند کس بهمراه او کرده، او را بحضور فیض گنجور خدیو منصور رسانیدند. حضرت ظل‌اللہی بنا بر آن می‌آشامی و آنگونه خودکامی و حاصل نمودن بدنامی در صدد مؤاخذه برآمده و شفاعت نواب ظہیرالدولہ از بلیه گرفتاری بسخط و غضب قہاری نجات یافت. حضرت ظل‌اللہ کشورپناه نظرعلی خان زند را بجهت تدارک واقعه لشکری داده، بنواحی کردستان فرستادند. مشارالیه تا بنواحی و حوالی بغداد لشکر کشیده، جماعت مزبور مکافات خود را حسب‌الواقع دید.

بیان رسیدن بہار خرم و وصول کوکبہء نیر اعظم بساحت
بیت‌الشرف و انحراف مزاج روشن از عمر پاشای والی
بصرہ و بغداد و مأمور شدن نواب ظہیرالدولہ
بتسخیر ام‌البلاد

در شب دوشنبہء ہشتم محرم الحرام طرازندہء محفل چرخ نیلی
فام و آرایشگر ایوان گردون والامقام بعزم تسخیر قلعہء ام‌البلاد حمل
سلسلہ جنبان سپاہ گردان انوار و محرک لشکر فیروزی اثر اشعہ

گردید. چون از یمن نزول آن نقطه دایره سعادت بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی فصل دی بموسم بهار متبدل و مزاج هوا باعتدال مایل و طبع نسیم عنبر شمیم معتدل گردید سپهدار باد بهاری و سپهسالار نسیم آذاری بفرمان فرمائی با لشکر گران ازهار و ریاحین و سپاه بی‌کمران لاله و یاسمین بجانب ام‌البلاد چمن و سمت شهر بنسب باغ و گلشن تمکین فرمودند. دامان دشت و در و ساحت بسیط اغبر و عرصه کوه و کمر از هجوم لاله‌های احمر و خون الوان گل‌های معطر چون عرصه سپهر اخضر مشحون بگل‌های انجم و اختر گردید و فراشان نسیم اعتدال بساط با انبساط سبزه‌های زنگاری و فروش منقوش گل‌های بهاری را در فضای هامون گستریدند. طنطنه حرکت سپهدار بهار و آوازه تحریک لسوای شوکت لشکر آرای آذار بعزم شهریند گلزار زلزله دار ارکان ثابت و سیار و رومی نژادان ثلوج و ابطار که در آن روزگار از جانب خواندگار بهمن مستحفظ مملکت باغ و گلشن بودند افتاد. محفل نوروزی بفرخندگی و فیروزی در عمارات مبارکات جدیدالبنای شیراز بچایک دستی پیشکاران محفل طراز و آرایشگری نگاریندان بدایع پرداز انعقاد یافته، سر و برخاصان درگاه و سر و دوش امینان حریم عز و جاه از بوارق خلاع انجم شعاع پرده پوش رخسار خورشید و ماه شد. چون عمر پاشای والی بغداد نسبت بچاکران آستان فلک بنیاد اظهار اخلاص و افتخار اختصاص نموده، بمقالید ذرایع ترحمانگیز و مفاتیح عرایض ضراعت آمیز قفل از در بندگی گشوده و شاهسراه چهار کسوی چاکران آستان معدلست ارکان را بیای ارادت پیموده، همواره سالک صراط المستقیم عبودیت و خلوصیت میبود، درین سال آثار خلاف رفتار بر نهج صدق و صواب از او بشهود رسیده، از دیوان اعزاز روزنامه‌چہ عمر و زندگانی و فهرست بهجت و کامرانی او بعلت سوء رفتار بسجل اختتام و خاتم افنا و اعدام مسجل و موشح گردید. مبین این مقال آنکه؛ در حالی که در اراضی بغداد و عتبات عالیات عرش درجات شعله طاعون باوج سماوات رسیده،

آتش آن بلا خرمن سوز عمر صغیر و کبیر و برنا و پیر گردیده و دست فتنه بساط زندگانی از غریب و بومی اقصای آن بوم و برجید جمعی از اهل ایران نیز که در شاهد منوره و اراضی مقدس مطهره مجاورت داشتند ببلای آن بلیه مبتلا و بدعوت داعی حق راه نورد دیار فنا گردیدند، عمرپاشا اموال و اسباب و جهات و مخلفات مطعونین طعن سنان طاعون را بحیطه ضبط درآورده، مجموع را در جمع اموال خود مجتمع کرد، اخلاف و اولاد زوار و مجاوران ایرانی دربار خاقانی و آستان حضرت گیتی‌ستان که ملاذ ستم رسیدگان و مفر غمدیدگانست اجتماع نموده، در خصوص احقاق حقوق باقسام شقوق ناله و خروش باوج عیوق رسانیدند و بفرمان حضرت ظل‌الله فرامین قضا امضا در باب آنها و استیفای این مدعی بعمرپاشا صورت انشاء پذیرفت و مصحوب یکی از چاکران این آستان ملایک مکان ارسال و اموال مزبور را امر بایصال فرمودید. عمر پاشای مذکور گوش را بپنبه غرور انباشته، اموال را مالک و در خصوص رد آنها معاذیر ناموجه متمسک و مسالک تمرد را سالک شد. دیگر حجاج ایران که هر ساله محرم بیت‌الحرام و باقدام شوق بیابان نورد طریق کعبه مرام بودند در هیچ ایام متعارف نبود که در دارالسلام بغداد ازیشان دیناری مطالبه نمایند، در آن اوان عمر پاشا بنای بدعت نهاده و دست طمع گشاده، حجاج را مبلغهای کلی مصادره و مطالبه می‌نمود و اهل حاج‌این معنی را بدرگاه فلک رواج عرض و مزاج معدلت امتزاج از استماع اخذ اینگونه باج از عمرپاشا متغیر و بحر موج غضب قهرمانی متلاطم، بمواخذه این حرکت شنیع توقیع وقیع و حکم عالم مطیع از دربار رفیع خطاب بمومی‌البیه شرف اصدار یافته و از اقدام آن طریق ناهموار او را بمخاطبات غیث آثار و ابراز آزار بسیار اشعار فرموده، این مطلب نیز یکی از موجبات شعله غضب قیامت لهب و اشتعال نوایر غیظ و سخط را سبب گشت و دیگر در حالی که بنحو مسطور سابق زکی‌خان زند با افواج لشکر فیروزمند بتسخیر عمان مأمور و عبور و مرور سپاه گران از بحر بیکران باستحضار جهازات از سهولت دور بود، حسب‌الامر داور دارا غلام بعمر پاشا

اعلام شد که چون از بصره بعمان از جانب بر و بیابان راهی مییابد که مسافت آن در نظر همت گیتی‌نورد و در زیر قدم جهان‌گرد دلیران اسفندیار رزم رستم نبرد چندانی نیست سپاه منصور و غازیان نصره مغطور را از ام‌البلاد بصره راه عبور و طریق مرور گشاید، که اردوی عساکر ظفر مآثر از راه بیابان متوجه عمان و بسهولت بتخریب بنیان شوکت و شان خوارج توانند پرداخت. عمرپاشا از قبول این مدعی متحاشی گردیده و از فرموده تخلف ورزیده، قطع نظر از این بیراهی، چون ازین راه نهنگان دریای هیجا عازم صوب عمان بودند خوارج را بارسال آذوقه و طرق مختلفه اعانت نموده، ابواب موافقت بر روی آنها گشود. دیگر بطریقی که درین نزدیکی مرقوم قلم بدایع رقم شد محمد پاشای بابان از دولت عثمانی و جانب عمرپاشا که قبض و بسط امور آن سرحدات در قبضه اختیار آن بود بحکومت قلعه چولان و ریاست جماعت بابان قیام داشت. از سوابق ایام همیشه گردن بر طوق خدمت‌گزاری و اظهار اخلاص کیشی این دولت جاوید مدت میگذاشت. عمرپاشا با مشارالیه بنای سوء سلوک نهاده و محمود پاشای برادر او را بحکومت چولان داده، محمد پاشا دست توسل بحبل‌المتین رأفت حضرت ظل‌اللهی زده، بطریق دخالت بدولت دوران عدت ملتجی شد. حضرت ظل‌الله گیتی‌پناه از عمر پاشا خواهشمند گردیدند که حکومت محل مزبور و ریاست طایفه مذکور را کماکان بمحمد پاشا گذارده، دست از ارتکاب اینگونه حرکت ناهنجار بردارد از راه کمال جحود سخن بآن مردود اثر نکرده فوجی از لشکر خود را مأمور قلعه چولان گردانید که محمود پاشا را در امر حکومت مستقل و محمد پاشا را اسیر قید ذل سارند. این معنی معروض عاکفان سده جلال و مسموع ایستادگان محفل مینو مثال گردیده، فوجی از بهادران غضنفر فر و گروهی از دلیران رزم‌جوی جنگ‌آور را بسرکردگی علی‌مرادخان باعانت محمد پاشا تعیین و روانه آن سرزمین فرمودند. علی‌مرادخان بعد از ورود بقلعه چولان در روز مقابله فریقین خویشان را از نشانه‌های راج و تواتر و تعاقب اقدام سرگران

ساخته و از غرور مستی شمشیر تهور آخته، بنفس واحد خود را بمیان قوم رومیان انداخته، جماعت مزبور او را شناخته، دستگیر و پای بصوب بغداد گشودند. الغرض از ظهور اینگونه امور بحر ذخار غضب قهاری در جوش و دریای خونخوار سخط قهرمانی را در خروش آوردند. تدمیر عمرپاشا و تسخیر ام‌البلاد بصره و دارالسلام بغداد و سایر ولایات تابعه، او را پیشنهاد همت والا فرمودند. از آنجا که از ابتدای حال داور معدلت خصال و خدیو بی‌شبه و مثال در فتح کشور و گردانیدن لشکر هیچگاه منت کش بیگانه نبودند، بنفس نفیس خویش و برادران سعادت کیش در انتظام مهام دولت و تنظیم امور مملکت سعی میفرمودند اعتضادالدوله محمد صادقخان برادر ارجمند را بفتح بصره مأمور و گروهی از بهادران منصور و دلاوران یلنگ خشم شیر زور را در ظل رایات فتح آیات و سایه اعلام ظفر علامات نواب معظم‌الیه روانه نمودند.

ذکر کیفیت تحریک رایات جلال نواب سپهر رکاب اعتضادالدوله بجانب بصره و ورود بکنار شط‌العرب

علم مشکین پرچم قلم سعادت توأم در ساحت صفحات و فضای اوراق بدینگونه و سیاق شقه بلاغت و پرچم فصاحت می‌گشاید که: چون ام‌البلاد بصره از جمله گرمسیرات محرق‌الهوا و شدت گرما در آنجا بحدت و نسیم شمالش آتش افکن خرمن هستی برنا و پیر و هوای بادیه و جبالش حرارت بخش کره اشیرست، چون در ایام تموز و هنگام شدت هوای آتش افروز و نوبت اهتزاز سموم جهانسوز که معبرش آن ولایتست. فرستادن لشکر فیروز بچنین ولایت از حسن تدبیر عاری و خلاف راه سپاهداری بود تحریک رایات جلال نواب استظهارالدوله تا آغاز زمستان و اول نزول برف و باران که در آن وقت در گرمسیرات فصل بهار و اول شکفتگی چمن و گلزار و موسم خرمی روزگارست بتأخیر افتاد. چون سپهدار بهمن بعزم تسخیر گلزار و گلشن از ابر مشکین پرند شقه گشای لوای جهانگیری گردید و نوای

نای رعد آوا و آوازه، بیم وصول موکب لشکر آرای دی را بگوش هوش
 اهل جهان رسانیدند، تارک دلیران شاخسار از مغفر سیمین برف
 زیب و زینت گرفت و اندام دلاوران جویبار از جوشن آهنین یخ
 آرایش پذیرفت علی‌الصباح هشتم شهر ذی قعدة الحرام که سرور
 کشور چرخ نیل فام و خسرو انجم غلام بعزیمت انتقام لشکر ظلام پای
 سعادت برکاب جواد خوش خرام چرخ تیزگام نهاد و با لشکر گران
 انوار ابلق عزم را بتسخیر ملک خاور عنان داد نواب استظهار الدوله
 متوکل باشفاق جناب اقدس الهی پای دولت برکاب سعادت نهاده، با
 شکوه سلیمانی و دبدبه، خاقانی عنان عزیمت بصوب مقصود گشاده،
 رایت گیتی‌گشائی فلک سا و اعلام جهان‌پیما پرده پوش رخسار چرخ
 والا شد. بحر ذخار معسکر نصره پرور و دریای بی‌کران اردوی انجم
 حشم گردون حشر از موکب دلیران آهن پوش و آواز رعد انباز
 نای زرین و نوای شورش فزای خم روئین چون صحرای قیامت در
 خروج آمد. نواب اعتضادالدوله با سپاه افزون از ریک هامون بحکم
 همایون آنروز فرخنده، میمون در خارج شهر منزل گزید. قباب خیام
 زرین طناب را باوج ماه و آفتاب برکشیدند، تا تمامی تدارکات از خیمه
 و خرگاه و سرادقات فلک دستگاه و احمال لشکر و سپاه و توپ‌های ثعبان
 مثال و خمپارهای صواعق خصال و سایر اسباب جلال باردوی قیامت
 تمثال الحاق و انتقال یافت. روز دیگر که خورشید انور و فرمانده
 لشکر انجم و اختر از منزل افق خاور بعزم سفر ممالک سپهر اخضر
 و تصمیم تسخیر ام‌البلاد باختر فرازنده، رایات اشعات گشت رایات فتح
 آیات در اهتزاز و عقاب علم زرین جناح در اوج نصره پیرواز آمد. نوای
 خم روئین و ناله نای زرین از فراز سپهر هفتمین درگذشت. در ساعتی
 مسعود و بختی محمود از منزل مدکور متحرک گردید، تا بلده، حویزه
 درجائی عنان نکشیدند. در آغاز شهر محرم الحرام سنه مذکور همای
 همایون فام رایت بلند آیت سایه سعادت بر مفارق اهل حویزه گسترده،
 در روز دوازدهم شهر مزبور از حویزه خروج و صبحگاهان روز پانزدهم

که سفینهٔ ملایک ملاح مهر در بحر ژرف سپهر بساحل مغرب رسید دریای پرشور اردوی منصور وارد کنار شط العرب گردید. از تلاقی و تقارب آن دو بحر ذخار و دو دریای خونخوار بحر آب و دریای آتش در یک محل اجتماع نمودند. شط العرب محتاج بتوصیف نیست، زیرا که آن شطیست در اقطار جهان مشهور و دریائست بی‌کران و پرشور. چندین رودخانهٔ ذخار که هریک قلزمیست خونخوار بیک‌دیگر اتصال گرفته، موسوم بشط العرب و از کنار شهر بصره مرور و بدریای اعظم شور منتهی گشته و احتمال امکان جیش در چنان بحری پرتلاطم بجهات مختلفه که یکی از آنها جزر و مدست از قبول عقول محال اندیش برون و از تصور اوهام افزونست و دست قدرت هیچ صاحب شوکتی الی حال بدامن این امر محال نرسیده و امکان این اراده، دور از کار تا باین روزگار پیرامون خاطر هیچ صاحب تسلطی نگردیده. چون عبور آن دریای آتش بر تاب از چنان بحر آب و مرور آن لجه، بر اضطراب از چنین سهمگین گرداب بدون توسط حسر مسلسل از بابت محالات و از جملهٔ خوارق عادات می‌نمود پس ناچار چارهٔ کار را در بستن جسر دیده، امر قضا نمون صادر گردید که سفاین صغیره، متعدده و اعمده، قویه، مشیده و قوایم عظیم مستحکم و اوتاد فنطره، شدیده از حویزه و سایر اعمال دور و نزدیک از شط حویزه و شطهای دیگر که بشط العرب می‌پیوندد حمل و نقل نموده، باهتمام آهن‌گران ستبر بازوی قوی دست و دقت حدادان هنرپرور صنعت پرست بزنجیرهای قوی محکم و سلاسل متین مستحکم صورت انجام و سمت اختتام پذیرفته، متشبت بتأییدات حضرت سبحانی و متمسک بعروة الوثقای اقبال حضرت گیتی ستانی شروع بانجام جسر نموده، شناوران نهنگ‌وش و آب بازان دریاکش نهنگ وار خود را بآن لجهٔ خونخوار افکنده، بانجام جسر قیام نمودند. ایام نوروز فیروز و هنگام بهار گیتی فروز بمبارکی و فرخندگی در رسید.

ذکر ظهور بهار فیض آثار و هنگام خضارت باغ و گلزار و صورت گرفتن جسر و عبور سپاه

نوبت ظهور بهار خرم و موسم طراوت و نظارت عالم گردیده،
طلیعه قهرمان گیتی ستان مهر ببرج حمل تحویل یافت. بحکم سپهدار
هوای بهار خیمهای رنگارنگ سیاه ریاحین و ازهار در کنار شط جویبار
برپا، بفرمان فرمانده آذار رایات ظفر مدار سرو و چنار در ساحل بحار ذخار
و جداول و انهار شقه گشا و بامر و قوه متولده سرادقات اغصان و اشجار
در ساحت گلزار فلک سا شد. سپاه گران سپهسالار ربیع گرداگرد قلعه،
محکم بنیان چمن را که محکمه طاغیان بهمین بود محیط گشتند و لشکر
بی‌کران قهرمان اردی بهشت در اطراف شهر بند گلستان و اکناف حصار
بست بستان از جوشش گل‌های صحرائی و هجوم سروهای مینائی سنگری
متین آرایش نهاده، بجهت استیصال سپاه فتنه جوی شباط و طایفه فساد
انگیز دی بنیاد محاصره بستند. جزایر چیان برودت هوا که با سفاین
موفور یخ از راه بحر جویبار باعانت قلعه نشینان بهمین هجوم آور گردیده
بودند صاعقه باری، توپهای آتش فشان برق بهاری در میان آب آتش
افکن اساس آنها گشت و شراره ریز خرمن هستیشان گردید و عمانیان
ثلوج و امطار که با زورقهای سست بنیاد مانند حباب در مرآب بمقابله
سپهسالار اردی بهشت و هوس مدخلیت در عرصه مرغزار و کشت عنان
تفتین تهی مغزی و سبک سری می‌گشودند بیک حمله دلاوران باد شمال
و دلیران نسیم اعتدال ارکان سفاین وجودشان از یک دیگر پاشیده،
دامان دشت و صحرا چون ساحت میدان هیجا از خون شقایق گلگون
و فضای بسیط غیرا از هجوم سیل کوهساری رشک هزار جیحون گشت.
مجلس عید سعید با نهایت فیروزی ترتیب یافته، بر و دوش اعظام و
سراپای افاحم از بذل خلاغ خورشید شعاع مستتر شد. در حالی که
ساحل شط مضرب خیام انجم اشتیاق بود شیخ عبدالله رئیس جماعت
منقح که دو طایفه اند در عدت و کثرت بر جمیع قبایل عرب ممتاز و

مکانهای نشیمن ایشان که از صحاری نجد تا اراضی فیه‌البصره پیوسته، جماعت مزبور بعلت کثرت عدت همواره بر بصره مسلط بوده، منافع آن ولایت را اکثر ضبط می‌نمودند، با گروهی انبوه و لشکری با شکوه باعانت بصریان کمر بسته، از جانب ساحل و کیل فرنگ انگلیس که از طرف پادشاه والاجاه فرنگ مأمور و در بصره متوقف، متوجه داد و ستد می‌باشند، با چندین سفینه و زورق هریک مشحون بتوپهای برق انداز و تفنگچیان آتشباز، از ممر آب بمدافعه شتافتند، که نهنگان دریای نام و ننگ و دریاکشان لجه آشام را از ساختن جسر ممانعت نمایند. بگمان آنکه بچنان قوم ناکس راه بر آن سیل سرکش و بمثل خس راه گذر بدریسی آتش می‌توانند بست، شروع بانداختن توپ و آغاز فتنه و آشوب نمودند. از جانب اردوی نصره مابنی نیز توپهای اژدر مهابت سرگرم آتش افشانی و گلوله‌های صاعقه هیبت مشغول جان ستانی گردیده، از صواعق خانه برانداز توپهای رعد آواز و سحاب شراره فشان دست تفنگچیان برق‌انداز در میان آب و آتش خرمن صبر و تاب فرنگیان باد پیمای خاکسار افتاده، تواتر گلوله و توالی قطرات امطار ابر آتش بار توپ و تفنگ مزرع ثبات شیخ عبدالله و جماعت منقح را نیز بباد فنا داده، بسیاری از جماعت مزبور در بر و بحر سوخته آتش فتن و فتور، بقیه سر خویش و راه هزیمت را پیش گرفتند. امر واجب‌الامثال نواب استظهارالدوله عز نفاذ یافت که دو هزار نفر از جماعت بختیاری که در شناوری با نهنگان دریا نورد خویشی و در کوه نوردی از پلنگان کوه گرد پیشی دارند، در آن شط بحر کردار شناور گشته و چون سیل بی‌بنیاد از آن رود گذشته، در ساحل آن طرف متوقف شوند. غرض جسر مزبور در مدت هجده روز صورت اتمام و سمت اختتام پذیرفته، بر زبر آن بحر پر تلاطم چون جسر مجره بر روی این پر شور قلزم قرار گفت. علی‌الصباح ششم شهر صفر سنه هزار و صد و هشتاد و نه که سپاه انجم و اختر ازین طرف ژرف دریای پهناور عبور نموده، خسرو خاور شقه لوائ جهان گردی گشود نواب

اعتضادالدوله اردوی گردون شوکت و سپاه انجم عدت را از عبورگاه
 جسر بآن طرف فرستاده، خود نیز با خاصان درگاه و مقربان محفل فلک
 دستگاه عبور، منزل موسوم بشریش را مقر کوکبه منصور فرمودند.
 روز دیگر از منزل مزبور اعلائی اعلام شوکت و رفع رایات نصره فرمودند.
 مختصر سخن: در روز هشتم شهر صفرالمظفر که قلعه گشای مهر انور
 با لشکر گران انوار محیط این نیلی حصار گردید فضای مسرت فزای
 خارج ام‌البلاد بصره مطار عقابان ظفر جناح رایات گردون حباب و
 مقر سرادقات خورشید قباب مجره طناب گشته، خیام فلک مقام اردوی
 انجم احتشام سر باوج شریا برکشیده، آواز رعد انباز نای زرین و نوای
 شورش فزای خم روئین زلزله افکس سپهر هفتمین، از صواعق
 هوش ربای شلیک خمپاره و توپ ولوله و آشوب در میان سکان آسمان
 و زمین افتاد. سلیمان آقای متسلم که از جانب عمر پاشا حاکم
 بصره بود و اعزه و اعیان و جمهور سکان آنجا از هیبت آن انقلاب و
 وحشت آن سهمگین گرداب با زهره‌های آب در شبکه اضطراب فرو
 مانده، دروازه‌های شهر را مسدود و برج و باره را مضبوط نموده،
 در محافظت و خودداری نهایت مبالغه نمودند و رای قلعه گشای
 نواب استظهارالدوله بتأسیس قلعه محکم و بنای حصار
 منتظم که استظهار اردوی ظفر حشم تواند بود قرار گرفته،
 بنیان صنعت نما و معماران اقلیدس گشا بتأسیس قلعه اشتغال ورزیده،
 در اندک زمانی اساسی چیده شده که اوج بروجش با فلک ذات‌البروج
 بمساوات، فراز کنگره‌اش برتری از اوج سماوات داشت. بنه و اغروق
 معسکر نصره پرور و احمال و اثقال اردوی گردون مقرر در آن قرار
 داده، توپهای قلعه کوب و خمپاره‌های شهر آشوب را بمحاذات قلعه
 بصره کشیده، توپ چیان آتش دست از سحاب آتش بار توپ بنای
 شعله‌انگیزی و درانداختن گلوله‌های دهر سوز آغاز شراره ریزی کرده،
 کیفیت هوا منقلب کن مزاج کره‌ء اشیر و تواتر بلا آتش افکن خرمن چرخ
 پیر گردیده، گردون گردنده از هیبت رعد آواز زلزله انداز تسوپ

که خبر از آشوب قیامت می‌داد بمفاد این آیه کریمه " و سیجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت از بیم جان گوشها را بانگشت کواکب انباشته و چرخ شتابنده آن روز را روز رستخیز پنداشته، بصدای هوش ربای آن شعبانهای وادی هیجان‌دای اذا "زلزت الارض زلزالها" مسموع داشت، نهایت یک رکن دیوار قلعه که عجاله بضرپ صدمات توپ خراب گردیده عرضاً " هفت و هشت ذرع وسعت داشت و فراز آن بحدی بود که خیمه و خرگاه بر زبر آن افراخته، جمهور صغیر و کبیر آن ولایت بجهة حراست آنجا را نشین ساخته بودند، صدمات گلولهای آتش فشان با چنان استحکام رخنه‌گر بنیان آن نمی‌شد، پراهنمائی یکی از فراریان قلعه توپخانه، مبارکه را برکن دیگر که استحکام آن از سایر ارکان کمتر بود کشید، توپچیان مریخ صولت و برق اندازان بهرام مهابت هر روز از هنگام بام که گلوله آتش فشان مهر فروزان از دهان توپ افق بیرون جسته، شراره آن فضای حصار جهان را فرو می‌گرفت تا وقت شام قبر فام که دود ظلام عرصه جهان را محیط می‌گشت از صدمات گلولهای جان سوز و بارقه توپهای آتش افروز گرد از نهاد قلعه و دود از نهاد دل قلعگیان برآورده، از آغاز روز تا بانجام چهار برج و سه فصیل را از بیخ و بن برکنده، با خاک برابر، بلکه از سطح زمین پست‌تر می‌کردند، شباهنگام که معماران تقدیرات ملک علام بروج چرخ نیل فام را بریشهای سیمین انجم و اوتار زرین کواکب انتظام می‌داد بصریان بمرمت بروج مخروبه منهدم‌پرداخته و خرابی‌های آنها را بهتر از پیش ساخته و سحرگاهان که خورشید رخشان در شاه برج افق شرقی رایت قلعه‌گیری می‌افراخت توپچیان بهرام کین و دلیران شیر کمین بروج و جدار محروسه و راه مزبوره را بحال اول مشاهده نموده در نهایت متانت می‌دیدند، چون چند مرتبه یکه‌تازان میدان جنگ و قلعه گشاپان با نام و ننگ با دل شیر و حوصله پلنگ بنای بیورش نهاده و بجانب قلعه کمین گشاده و بعلت عمق خندق و استحکام جدار و انتظام حصار و

اتفاق و اسرار محصورین در گیر و دار کاری از پیش نمی‌رفت، نواب اعتضادالدوله بنا بر محافظت نفوس جان سپاران شیران بیشه، نبرد را از یورش ممنوع فرموده، از ضیق محاصره کار را بر اهل قلعه تنگ، دلیران شیر چنگ و بهادران مجره کمان شهاب خدنگ را امر نمودند که درسی و شش مکان نزدیک بحصار قلعه سنگرهای متین استوار و اساس نهاده، هر سنگری را بدسته‌ای از سران شیران خون آشام و هر مورجائی را بفرقه‌ای از مبارزان بهرام انتقام سپردند و سفاین فلک نمون را و حکام سواحل و ضابطان بنادر بحکم حضرت گیتی‌پناه بجهت خدمت گزاری نواب ظهیرالدوله از بحر اعظم بشط العرب آورده، در این وقت بفرمان ایستاده بودند، محاذات یک رکن قلعه که متصل بشط بود قرار داده، لنگر افکن توقف گشتند. مختصر سخن: راه بحر و بر را چنان بر بصریان تنگ کردند که پیک اندیشه از هیچ طرف عبور و جاسوس خیال را از هیچ سمت مرور نبود. چون سنگرهای اطراف قلعه انتظام و استحکام یافته، بیپلان آهن گسل و شیران سنگین دل سپرده شد اهالی بصره آغاز شبیخون نهادند و هر شب که شبرو بدر از هر طرف با خیل انجم و اختر روی بسنگر استوار این نیلی حصار می‌نهاد کمین کردگان شبیخون بسنگر آورده و مستحفظین سنگر و هژبران دلاور بمدافعه پرداخته، در آن نیمه شب آن مهمانان نورسیده را بر سر خوان اجل دعوت فرموده، از باده هستی ربای تفنگ شراب پر خمار مرگ بچام زندگانی و ساغر عمر و جوانی پیموده، از درد پر درد گلوه مخمورشان می‌نمودند و شبی نبود که جمعی کثیر از آن طایفه در پای خم پر جوش توپ و مینای هوش ربای تفنگ سرگرم ساغر پرستی و از رطل گران فنا قرین مستی نگردند و در شبی از شبها یکی از هزیمت کردگان قلعه بشرف حضور نواب ظهیرالدوله مشرف گردیده، معروض داشت که در رکنی از ارکان قلعه و حصار که بکنار شط اتصال دارد راهی هست که ممر سیل خانه برانداز و دخول نهنگان لجه دلاوری

تواند شد. نواب ظهیرالدوله سه چهار نفر غلامان معتمدان سر کار را بمصحوب عارض مذکور فرمودند، که سالک طریق خفا و راه مزبور را مشهود دیده، بینا نموده، اگر از شوایب نقص و مناقص خطر میرا باشد بهادران قلعه گشا و دلاوران میدان هیجا را از معرض مزبور بیورش مأمور فرماید، چون مأمورین سالک مسالک فرمانبرداری گردیده و راه معهود را در نوردیده از سنگری که در مأمنهای پائین سنگر واقع و ضبط آن در عهده تفنگچیان دینارانی بود گذشته، بحوالی معبر معروض مذکور رسیدند. دریائی دیدند از فولاد و آهن و بحری مشاهده نمودند از تیغ و سنان موج زن، آن قلزم موج در آن شب داج از قلعه خروج و برسم شبخون از سنگر آهن عروج نمودند، مأمورین مزبور بعد از مشاهده آن حالت مراجعت و بسنگر جماعت دینارانی شتافته، آنها را در بستر بی‌احتیاطی خفته یافتند. تا جماعت مزبور از خواب غرور بیدار و از خمار منام هشیار و فتیله‌های افسرده را روشن و بروج سنگر را مسکن میکردند قلعگیان بخارج سنگر در رسیده، مشغول تخریب دیوار گردیدند، شیران قوی دل و هژبران آهن گسل با رخسارهای فروزان و فتیله‌های سوزان آغاز جنگ و بنای تحصیل نام و ننگ و شروع بآتش فشانی جزایر و تفنگ کرده، از شعلهء جانسوز شرارهای تابناک و بوارق جهان افروز آتش بازی تفنگچیان چالاک در بسیط خاک و بساط این تیره مفاک آن شب سهمناک چون روز روشن و ساحت صحرا از خون آن گروه بی پروا رشک هزار گلشن گردیده، اگر بمحض عنایت واهب بی منت نظر بغرض شخص مذکور غلامان مزبور بخدمت منظور مأمور نگردیده و کمین کردگان را در آن شب مظلوم ندیده و مستحفظین سنگر را از خواب غفلت بیدار و از خمار بی‌باکی هشیار نکرده بودند امری واقع و حادثه‌ای سانح میشد که چاره آن دشوار و موجب حدوث مکاره بسیار و ظهور آفت عین‌الکمال بود، همانا اتفاق چنین امری بغیر از طالع فرخنده مطالع و میمنت بخت فیروز محمل دیگر نمیدارد.

بیان بعضی موءیدات بخت بلند و طالع فیروزمند که در محاصره بوقوع انجامید بر دقیقه شناسان رموز نهانی و با خبران اسرار پنهانی مخفی و مستور نخواهد بود که در هر عهد و زمان که حکمت‌های بالغه آفریدگار جهان و عنایات کامله خالق زمین و آسمان شوکت هر صاحب شوکتی را از خلوت خفا بیارگاه ظهور آورده، فارس میدان گیتی ستانی و طرازنده اورنگ جهانبانی می‌نماید ابواب دولت از شش جهه بر روی او گشاده و اسباب شوکت او را از شش طرف بدون تعویقی از عوالم غیب آماده می‌سازد و دست اختیار "یفعل الله ما یشاء" و بازوی اقتدار "ویحکم ما یرید" دامن دشمنان می‌گشاید و او را بورطه هوان و هلاک می‌اندازد، تا ذات مقدس او بی‌منازع و مشارکی زیننده مسند دارائی و وجود اقدس او فارغ از هر عایق و موانعی زینت بخش محفل کشور خدائی گردد و جمهور عباد در ظل حمایت و سایه عاطفتش در مهد امن و امان آسایش‌گزین باشند. (شاهد) این مقال بعضی از موءیدات اقبال این برگزیده حضرت ذوالجلالست که در حین محاصره بصره بظهور رسیده و بوقوع انجامید: یکی از آن جمله آنکه شط فرات که از اراضی محل موسوم بجزایر که طول آن سی فرسنگ و از جانب حکام بصره بسور غال جماعت منقح مقرر بوده عبور نموده، منتهی بشط العرب میشود، شطیست چون بحر پر تلاطم و رودیست غیرت محیط قلم و چون اراضی بصره از زمین جزایر بکلی پست‌تر واقع گردیده که تفاوت پست و بلند اراضی زیاده بر ده ذرعست، بعلت اشراف شط فرات باراضی ام‌البلاد در مسافت چهارفرسنگ که همه جا بر اراضی بصره محاذات و اشراف دارد ده سد محکم بر جنب شط فرات بسته‌اند که اگر در یکی از سدهای عشره اندک فتوری پدید آید و یا جزوی رخنه‌ای گشاید اراضی بصره با بحر عمان برابر و در برابر آن سیل خانه شکن بنیاد برانداز جمیع عمارات و بقاع بصریان از خاشاک کمرست. در حالی که خارج بصره محل پر شور معسکر منصور بود العیاد بالله اگر از جانب بصریان یا از طرف سایر دشمنان احدی برخنه‌گری یکی از سدهای مزبور می‌پرداخت جمیع

اردوی انجم حشر و جمهور آن فوج قزون از اختر را غرق لجهء فنا میساخت. چون قلزم موج و بحر ذخار معسکر نصرت امتزاج از شط العرب گذشته، چون بحر محیط ارض بصره گشتند حاجی ناصر رأس و رئیس محل جزایر بعثه بوسی نواب استظهارالدوله مستظهر گردید و از بذل خلعت لازم و انعام نوازش دیده، تعهد نمودند که اگر ریاست جزایر را باو عنایت فرمایند در محافظت سدهای مزبوره لازمهء احتیاط ورزیده و لحظه‌ای شرایط تیقظ غافل نگردیده، خدمت مزبور را بتقدیم رسانند. نواب ظهیرالدوله باسعاف مطالب و انجام مآرب مومی الیه فرمان داده، مدت یکسال متجاوز حاجی مذکور با جمعی کثیر از اهل آن ولایات از روی نهایت عقیدت بخدمت موعود قیام و بمتابعت معهود اقدام نموده، تا نواب جوزا رکاب استظهارالدوله را از کثرت مشاغل اندکی فراغت حاصل و بر سر هر سنگری فرقه‌ای از مجاهدین و کلیط‌های فلک تمکین تعیین یافته، بجهت محافظت آن حدود شناختند. دیگر از موعیدات بخت بلند و مساعدت طالع فیروزمند آنکه: در عرصهء مملکت بصره و ساحت نواحی آنجا همیشه در موسم تابستان که حدت هوا سوزنده‌تر از آتش و شدت گرما محترق‌تر از شعلهء سرکش و سنگ جبال تفتیده‌تر از اخگر و خاک تلال تابنده‌تر از دود و قطرات زلال افروخته‌تر از شرارست بادی از جانب دریا می‌وزد مشهور بباد قوس، چون آه دل دردناک عشاق سوزنده و چون نایرهء پر شوق فراق فروزنده و اهتزاز آن باعث شدت حدت و عفونت هوا و موجب هلاک مردم از سمیت گرما و مقدمهء هزار گونه بلا از طاعون و وبا میگردد و هر ساله خرمن هستی جمعی کثیر از برنسا و پیرو و متوطنین بصره که در هوای آنجا پرورده و بصاعقه بازی سموم جانسوز عادت کرده‌اند در هنگام وزش آن باد آتش بار و اشتعال آن آتش پر شرار افروخته، شعلهء هستی سوخته میشد، فکیف که غربا و عادت کردگان اعتدال هوا در آن هوای جان‌گداز زیست توانند نمود؟ و در زمستان همواره بادی دیگر از طرف شمال در اهتزاز می‌آید

که مورث ازدیاد برودت و اشتداد سردی هوای آن ولایتست و در هیچ عهد و زمان در ایام تابستان باد شمال در بصره نوزیده و معمرین آن ولایت هیچگاه آن چنان خلاف عادتی ندیده. در مدت دو سال که ساحت بصره مقر سראدقات جلال و مضرب خیام فلک شمال بود از آغاز تابستان تا بانجام روزی باد قوس در آن سرزمین نوزیده، همواره باد شمال در اهتزاز، موجب اعتدال هوا و باعث اطفای ناپیره، گرما، چنانکه بصریان از مشاهده آن امر غریب و ملاحظه آن حالت عجیب در شگفت مانده، بسوختگی اختر و احتراق کوكب خویشتن متیقن بودند. از وقوع اینگونه اتفاقات بر تخریب اساس دولت و انهدام بنیان شهامت خود تفرّال مینمودند.

ذکر ورود محمد وهبی بسفارت از نزد سلطان سکندرشان

روم بخدمت فرمانده این مرز و بوم

سفیر خوش تقریر قلم فصاحت رقم چگونگی این مدعی را بدین نمط ادا می‌نماید: در حالتی که معسکر نصره نمود و اردوی ظفر ورود از احاطه قلعه بصره راه چاره را بر بصریان مسدود و طریق زیان و سود را بر آنها مفقود کرده بودند عمرپاشا والی بغداد حقایق آن حال را بسده جلال قیصری معروض داشته، محمد وهبی نامی را که از اعظم آن سرزمین و مردی صاحب تمکین و خداوند رای متین بود از جانب سلطان سکندرشان سلطان عبدالحمید خان پادشاه والاجاه روم بسفارت معین نمودند. مشارالیه روی نیاز بعثیه عرش انباز خدیو عاجز نواز و دارای دوست پرور دشمن گداز آوریده، در دارالملک شیراز بجز بساط بوسی محفل ارم طراز خدیو گردن فراز رسید و نامه مودت ختامه سلطان سکندرشان را از پیشگاه حضور گذرانیده، بنظر منشیان عطارشان رسانید. اگرچه در ظاهر در نامه نامی در خصوص مقدمات بصره مطلبی اظهار و در باب آن مراتب مدعائی اشعار نشده، مضمون محتوی بود بر مراتب مهر و وفا و مشتمل بر مراسم صدق و صفا و رخت بستن سلطان مصطفی خان از جهان فانی و تمکن عبدالحمید

خان بر اورنگ سلطانی، نهایت در باطن از ارسال رسل و ترسیل نامه^۶ مرسول بجز از امر بصره غرضی نبود و بغیر از اطفای نایره^۶ فساد و فسخ عزیمت امر ام‌البلاد بصره ملتسمی نمی‌نمود، که آنرا بتقریر سفیر مذکور محول داشته، بمشافهه^۶ او وا گذاشته بودند. بعد از آنکه محمد وهبی افندی را تقبیل عتبه^۶ جلال حاصل و بعز زیارت کعبه^۶ آمال یعنی دربار فلک تمثال واصل شد بعد از تقدیم مراسم خلوصیت و بندگی و تمهید قواعد استکانت و سرافکنندگی از مقربان دربار عصمت و باریافتگان حریم دولت بکرات مستدعی عفو تقصیرات عمریاشا و اطفای نایره^۶ غضب طبع معدلت پیرا و تسکین شعله^۶ قهر خدیو گیتی گشا گردید. مسئول او بعز قبول نرسیده و رشحات عجز و استکانت و قطرات ابتهال و ضراعت او موجب انطفای آتش غضب قیامت لهب نگردیده، یکی از مسئولات او آن بود که چون ام‌البلاد بصره متعلق بمادر سلطان قیصر شانت آنرا بضعیفه^۶ مذکوره واگذارند و در عوض هر یک از معالک قیصری را که مداخل آن اضعاف بصره باشد و معین فرمایند متعلق بسرکار وسعت مدار خواهد گشت. امنای دولت دوران عدت گوش باقاویل او نداده، جواب نامه^۶ نامی شاه سکندر جاه نگاشته کلک در سلک و از انعام و احسان آنچه سزاوار همت بلند و مقتضی طبع کریم ارحمند بود بافندی مشارالیه عنایت و او را بمراجعت رخصت فرمودند.

بیان ورود خوارج عمان با سپاه گران و سفاین بیکران

با عنایت بصریان و گزارش آن

معلم سفینه^۶ حکایت رنگین و ناخدای زورق روایت شیرین یعنی خامه^۶ بلاغت آئین در بحر ژرف اوراق بدینگونه بادبان بیان می‌گشاید که: چون بعلت عدم آب و حمدمت آفتاب و حرارت هوا و شدت (گرما)، اراضی عمان قابل زراعت و مستعد تولد نباتات نیست، چنانکه هر گیاهی که بفعل قوه^۶ مولده سر از گریبان خاک بر می‌آورد شعله^۶ خرمن سوز حدت هوا چنسان آتش افکن خاشاک بار و برگش می‌گردد که از وجودش جز کف خاک سیه اثری و از هستی و بودش

بغیر از مشت خاکستری بجا نمی‌ماند و هر نباتی که از اثر قوه نامیه از نهانخانه بطون قدم باول مرتبه بروز و ظهور می‌گذارد تیغ بی‌زنهار شدت گرما چناتش از پا می‌افکند که دیگر حرکت نمیتواند نمود، بنابراین سگان و متوطنین آن سرزمین نظر بفقدان غلات و عدم وجود حبوبات که هر ذیحیات را تحصیل آن ناگزیرست محتاج بولایت غیر میباشند، چنانکه جمع آذوقه و مایحتاج آنها از الکای فارس و سواحل و بنادر و قوت اعراب که خرماست از بصره نقل و حمل عمان میشود، درین یک دو سال که تنبیه خوارج شهر، بنحوی که نگاشته قلم مشکین رقم گردیده، منظور نظر مرحمت پرور حضرت گیتی‌ستان بود قدغن فرموده بودند که از سواحل و بنادر فارس حبه‌ای از حبوبات و دانه‌ای از غلات حمل و نقل عمان نشود. بآن علت احتیاج خوارج بصره بیشتر از پیشتر شده بود. لهذا امام خوارجی که جمیع مهام شرع و عرف خوارج در ید قدرت اوست اعانت اهل بصره را برخود فرض دیده، بتجهیز جهازات اشتغال ورزیده، دوازده فروند غراب گردون حباب مبین "هذا شیعی عجاب" و مشحون بنادر آلات و اسباب بود باضافه صد فروند دیگر از کلیط و داد و اورنگی و سایر سفاین تیز رو جنگی مشتمل بر متجاوز از هزار اراده توپ و دو هزار ابطال رجال دلاور با شمشیر و خنجر و زوبین و سپر و ادوات موفسور و آلات نامحصور بسرکردگی دو نفر از اولاد و خلفان نام داماد خود بصیانت و اعانت بصریان فرستاده چون حقیقت این خبر معروض نواب استظهارالدوله گردید بحکم واجب الامثال نواب معظم‌الیه شیخ ناصر ابو مهیری بندر ابوشهری حاکم بندر و شیخ برکات و شیخ رئیس بنی کعب سلسله متین مستحکم و زنجیر قوی محکمی را که چون رشته اهل ارباب دول بهم بسته و چون سلسله مشید اجزای عوالم ایجاد افزار و استعدادش بیک دیگر پیوسته در دارالملک شیراز بامر خدیو گردن فراز حدادان کاوه لقسای آهن خا و آهنگران داود نمود معجز نما از کوه آهن پرتاب و دریای حدید مذاب ساخته ارسال معسکر نواب استظهار الدوله فرمودند، بر زبر شط العرب کشیده و هردو سر آن را بر

ساحل دوجانب شط باوتاد عظیمه و عمدۀ قویه محکم و مستحکم نموده، محافظت یک قسمت زنجیر بعهدۀ شیخ برکات بنی کعب و حراست جانب دیگر بعهدۀ یکی از سرکردگان سپاه نصرۀ دستگاه مقرر گشته، در هر جانب سه هزار مبارزان دلاور و چند اراده توپ برق شرر تعیین و راه عبور غرابات و جهازات خوارج را مسدود از تشیید آن سلسله متین فرمودند. چون سفاین خوارج در بحر اعظم بمحاذات شط العرب رسیدند از تسدید راه عبور و تشیید سلسله مزبور و حراست سپاه مذکور مخبر و مطلع گردیده، از آنجا که عبور سفاین خویش را از آن سد سدید دشوار می‌دانستند در جایی که شط العرب بدریای اعظم متصل میگردد لنگر افکن زورق اقامت گردیده، چنبدی آرمیدند و در شبی از شبها قریب بصبح که از تمولج ریاح تقدیرات قادر فناح و از نسایم قدرت فالق الاصباح سلسله منتظم ثوابت و سیارات از یکدیگر گسیخته و عقد زنجیر محکم انجم و اختر از هم ریخت بادی صعب و صرصری سخت از مهب تقدیر مرسل الریاح در وزیدن آمد و از تصادم آن باد که نمونۀ طوفان عاد بود سلسله مزبور از یکدیگر گسیخته، پاره‌ای از آن زنجیر و بعضی از سفاین صغیره که بجهت جمل و نقل آن زنجیر گران در زیر آن ترتیب و ردیف قرار داده، گرانی سلسله بر دوش تحمل آنها نهاده بودند بتحریک آن باد وزان و عنان کشی آن باد روان بجانب سفاین خوارج روان شد. آن جماعت از مشاهده آن حالت بر انقطاع عقد مسلسل سلسله مزبور یقین حاصل و لنگر برداشته، روی بمرور شط العرب گذاشته، مستحفظین جوانب زنجیر از دو طرف و کلیط‌های سرکاری از برابر آغاز گلوله ریزی توپهای پر شرر نموده، چون باد شدید در حرکت و هوا در تمولج بغایت بود زیاده بر صد فروند غراب و کلیط و سایر جهازات خوارج از سر منزل توپ مستحفظین جوانب شط گذشته، در برابر قلعه بصره و محاذات سنگرهای سپاه نصرۀ همراه لنگر افکن توقف گشتند. بصریان را آن روز روز عید و آن قوم پریشان را آن شب شب امید گردید. غافل از ناامیدی سرانجام و بی‌خبر از

یأس اختتام نوای نای بهجت بفلک و صدای کوس مسرت بگوش ملک رسانیدند. روز دیگر که لشکر انوار مهر خاور ازین ژرف دریای پهناور قدم بساحل افق نهاده و مستحفظین حصن چرخ دون و محصورین حصار سپهر نگون راه افق را بجهت خروج سپاه اشعات گشودند دوازده هزار نفر سپاه خوارج بعزم جنگ از سفاین قدم بساحل نهاده، آغاز جولان و ادهم تهور را سبک عنان نمودند. بفرمان نواب اعتضادالدوله فرقه‌ای هزاران خارادل و شیران آهن گسل بروشی که اهل بزم عزم سور و حریفان محفل آهنگ سرور نمایند روی اقتدار بمیدان کار زار نهاده، هر دسته در راهی و هر فرقه بکمین گاهی قرار گرفتند. فغان رعد از خم هفت جوش و غریب صور از نای قیامت خروش و نعره شیر از دل پر دلان پلنگینه پوش و آشوب رستخیز از آن دو دریای پر خروش برخاست و تحریک شد. باد اجل شورش فزای آن شوریده قلزم و اهتزاز صرصر آن قضای مستعجل موج انگیز آن بحر پر تلاطم و غریب زرین نسای و خروش روئین خم اوج گیر ذروه ماه و انجم گشت و سر طوق رایات عالی حباب و قبه اعلام زرین قباب از اوج ماه و فراز آفتاب برگذشت. از دود مظلم توپ و دخان تیره تفنگ و گرد و غبار میدان جنگ روز روشن چون شب تار سیاه و غبار دخان بر آسمان نیلگون و شرارهای تابناک در نظر ادراک اختر و خورشید و ماه شد. از سحاب دخان توپ و تفنگ رعد هوش ربای غریب و قطرات امطار بلا بیاریدن آمد. شیران ستبر بازوی قوی دست چون پیلان مست سرگرم حملات جان ستان و مشغول استعمال سیف و سنان گردیده، بهر حمله گروهی از آن صیدهای بدام آمده را اندام هستی در خم کمند می‌کشیدند، از خزانه عاطفت و مخزن همت نواب استظهارالدوله درعوض هر زنده‌ای که بچنگال شیران بیشه دلیری با سیری افتاده بود مبلغ پنج تومان و درازاء هر صیدی که در دست گردن فرازان لشکر کشته و بنظر موکلان وکلای این سرکار و خریداران این متاع گرم بازار می‌رسید سه تومان انعام و جایزه مرحمت میشد. در اندک زمانی شکستی فاحش بر ارکان تاب و توان دشمنان افتاده، نسایم ظفر بر پرچم رایت فتح آیت در

اهتزاز و همای نصره بر مفارق دولت خواهان سایه انداز و عقاب فیروزی از مطار سعادت بیروز آمده، چندان سر و زنده از اسرا و مقتولین از پیشگاه حضور گذشت که حساب آن دشوار و شمار آن بیرون از قدرت محاسبان هشیار بود. قلعگیان بحصاربند قلعه و خوارج بگریزگاه جهازات شتافته، تتمه‌العصر و بقیه‌السيف از چنگ اجل و دام و حل عجاله خلاص یافتند. عربان چون مبارزت هژبران بیشه شجاعت را در میدان و ضربت دست دلیران بهرام مهابت را در جولان مشاهده و ملاحظه نموده خود را در چنگ دلیران پلنگ خصال کمتر از آهو و خویش را در چنگ عقابان پولاد چنگال ضعیف‌تر از تیهو دانسته، که در میدان جنگ با بهادران حریف و در مضمار جولان با فارسان برق عنان ردیف نمی‌توانست شد غرابات و سفاین پناه وجود آن قوم خائن گشته، شروع بتوپ اندازی و فتنه سازی و از جانب عسکر قیامت اثر بفرمان‌نواب ظهیرالدوله نوایر توپهای برق شرر بنیاد آتش بازی نمودند و در شبانگه از طرف سفاین خوانن ابر آتشبار و سحاب رشحه شرار سرگرم باریدن ژاله گلوله وافشاندن باران شراره میشده، یک هزار گلوله توپ بی‌گزاف بجانب نهنگان دریای مصاف روی آورد. سرداری حفظ الهی و نگاهبانی فیوضات نامتناهی اضرار و آزار از معسکر نصره اثر رفع و منع می‌کرد و هر دفعه که از آن لجه سرکش سیل بی‌پروای آتش بطرف دلاوران نهنگ‌وش و بهادران دریاکش رومی نهاد حضرت آفریدگار عباد از تفضلات خویش سد سدید در رهگذر آن میفرستاد و بحکم نواب سپهر رکاب توپچیان کیوان حباب توپهای پرتاب بکنار غرقاب و دامن آن پسرشور گرداب کشیده، صدای زلزله فزای آن نهنگان لجه بلا لرزه افکن زورق آسمان و زلزله انداز اندام سفینه گردون گردیده، از رشحات آتشبازی توپچیان آتش دست آتشی سوخته میشد که شعله آن جز بسوختن خرمن وجود مخالفان از پا نمی‌نشست و از گرم‌کاری مردان مشعبد شعله‌ای افروخته میشد که اطفای آن جز برشحات خون

دشمنان صورت نمی‌بست. تا مدت پنج ماه آن قوم رو سیاه در میان آب لطمه خور صدمات گلوله‌های پرتاب شده، ابواب آذوقه برویشان از همه جهة بسته بود. روزی بعرض حجاب دربار نواب اعتضادالدوله رسید که گاهی جماعت خوارج از سفاین اخراج و بطریق سرقت خود را ببساتین خرما می‌اندازند و مذاق مرارت دیده، حنظل ناکامی را از شهد مسروقه شیرین از شرابی میسازند. دو فوج از افواج ضیغم شان و دلیران هژبر توان را مأمور و مقرر فرمودند که فوجی در ساحل یمین و دسته‌ای در جانب یسار شط العرب در برابر جهازات آن گروه تلخ مشرب از مخالفت خروج آنها را معذب داشته و هر که سرگرم آهنگ ساحل و بسرقت خرما مایل می‌گردند در میانه آن قوم مردود و محل مقصود حایل و در عوض حلاوت خرما از شربت آن تیغ بی‌دریغ حلاوت بخش کام آرزوشان گردند. مأمورین بنحو مقرر معمول داشتند و بیک دو دفعه در بساتین خرما بایشان دوچار و از صدمات جان فرسای پیکانهای آبدار هزاربار زهر مار بکام امیدشان ریخته و خربای مسروقه را بحنظل مرارت و زحمت آمیخته، گرد از بنیاد وجودشان برانگیختند. چون بقية السیف جماعت مزبور که از بحر پرشور هلاک رخت بساحل نجات آورده و از صدمات ضرب دست دلیران خون‌آشام جان بدر برده بودند روز خود را سیاه و دست را از دامن شاهد مقصود کوتاه و خویشتن را لطمه خور لجه هزارگونه اگره دیدند در شبی که زورق مهر انور درین دریای پر پهنای اخضر غریق بدریای باختر گردید لشکر و زورق فرار و راه دیار ادبار برداشتند.

بیان حرکت سپاه بغداد باعانت و امداد اهل ام‌البلاد و شکست یافتن بقدرت خالق کون و فساد

والی والاشان دارالسلام یعنی قلم مشکین رقم بدینگونه سپه‌آرای افواج الفاظ و معانی می‌گردد که: در حالی که اعراب عمان و خوارج بی‌سر و سامان هنوز در شط العرب لنگر انداز زورق توقف بودند و بحرکه‌المذبوح اظهار حیات می‌نمودند سلیمان آقای حاکم بصره حقیقت

اعانت این گروه و عدت کثرت آن قوم با شکوه را معروض عمرپاشای والی بغداد گردانیده، باشعار سخنان غیرت‌انگیز و القاء عبارات دردآمیز محرک سلسله حمیت و منظم عقد عصیت او گردیده، پاشای مشارالیه از اهالی بغداد و عساکر آن بلاد گروهی نامعدود و فوجی غیر محدود فراهم آورده، از مخزن مکنت ضروریات ایشان را تدارک کرده، بامداد بصریان و اعانت آن قوم پریشان ارسال داشت، که شاید بهمدستی خوارج دست و پائی زده، منشاء کاری و مصدر ازاله ننگ و عاری توانند شد. چون این خبر معروض رای نواب جوزا رکاب گردید شیخ حمود خزاعسی را که از مشایخ کبیر اعراب آن ولایت و مکان توقف و توطن عشیره او مابین بغداد و بصره در اراضی حله مییاشد و آن قوم سعادت‌مند برخلاف گل عشایر آن مرز و بوم و مخالف جمهور قبایل اعراب روم مذهب اثنی‌عشری و شرف ولای جناب حیدری و باین جهة بر جمیع طوایف و قبایل رتبه برتری دارند و پیوسته این قوم بحق از قوت ولای غالب کل غالب بر قاطبه عشایر آن بلاد بل موالیان با استعداد بصره و بغداد غلبه دارند و اکثر اوقات آنها را مورد انواع صدمات و بحال خود نمیگذارند. شیخ حمود مذکور در بین محاصره بصره بفیض ادراک سعادت حضور عالی و دولت دریافت سده عالی رسیده، در سلک بازیافتگان محفل عز و شان و نظم حریم محرمان کروییان مکان منسلک و منتظم گردید. در آن وقت تعهد کار و تباهی روزگار لشکر بغداد را نموده، مستدعی تفویض آن خدمت و خواهشتمند توفیز آن سعادت گشت. نواب سپهر رکاب حسب‌المسئول استدعای او را قبول و مشارالیه را بانواع عواطف مشمول فرموده، معدودی از یکه‌تازان میدان جانسپاری را معین، مشارالیه و شیران را باستقبال ثعالب روانه نموده، شیخ حمود و آن گروه معدود بعد از حرکت از حضور مسعود بنواحی حله ورود یافتند. چندان که انتظار کشیدند و چشم در راه ورود عسکر بداختر آرمیدند از لشکر مزبور خبری و از آن گروه خذلان شعار اثری نشد. شیخ حمود از ورود

آنها مایوس گردیده، آرزوی رفتن و ادراک فیض خدمت با سعادت دامن عزم او را کشیده، باتفاق عازیان مأمور بموافقت او از حل انصراف و دریافت زمین بوس دربار عالمیان مطاف نمود. بعد از رجعت شیخ حمود و معدود لشکر مسعود از جانب شیخ سلطان و شیخ احمد برادر زاده، مشارالیه که در حله توقف داشتند خبری رسید که لشکر بغداد با کمال استعداد نواحی حله را مقر از حام و مضرب خیام شیاطین احتشام ساخته، رایات مفسد آیات افراخته‌اند. آن دو شیخ زاده، جوانمرد و نهنگان دریا گردبان قوم مکیدت پرورد آهنگ جنگ و عزم نبرد نمودند. بدستیاری یاران قوی دست آن قبیله و پایمردی مردان یا بر جای آن عشیره که هریک در میان دلاوران یکه‌تاز و هرکدام در مضمار دلبری بی‌انباز بودند بر ادهم شجاعت و اشهب بسالت برنشسته و راه بر آن جماعت مخذول بسته، در اندک زمانی بگزلك فولاد تیغ پیکر و بمقراض سنان و خنجر عقداصلشان را از هم گسسته، جمعی کثیر از آنها از زهر جان فرسای آب تیغ بی‌دریغ جرعه نوش شربت ناخوشگوار ممات و فوحی غفیر از شدت هراس و بیم شمشیر تیز چون الماس غریق لجه، شط فرات و معدودی راه بردار ساحل نجات گردیدند. شکست قوایم استعداد رومیان و بقتل رسیدن جمعی انبوه از آن قوم پیریشان و هزیمت بقیةالسيف ایشان بجانب دیار خذلان بموجب عریضه شیخ احمد و شیخ سلطان بگوش محرمان حریم دولت و مقربان بساط جلالت رسیده و معروض رای ملک آرای و مفهوم ضمیر گیتی‌گشای نواب سپهر رکاب اعتضادالدوله گردید و شیخ زادگان مذکور مورد لوازم انعام و احسان نواب منصور شدند.

ورود بهار گیتی‌فروز و انهدام بلای غلا در بصره

بامر حق عز و علا

ورود بهجت نمود بهار روح‌پرور در بسط بساط سبزه‌های تر و بسیط اغبر و نوشکفتگی لاله‌های احمر در فضای دشت و در برافروختن چراغ شقایق در محافل کوه و کمر و بارور شدن نوباوگان

خاندان گلشن و اطفال شکوفه و ثمر و شکفتگی سوسن و عبهر از هوای آذر و اهتزاز نسیم معتبر و هیوب ریاح معطر در اطراف بحر و بر و آراستگی زیبا قامتان سرو و صنوبر بحلهای اخضر و اعلائی اعلام شمشاد و عرعر بذروه، انجم و اختر و وصول طلیعه، طرازنده، چرخ مزور و آرایش انجمن این وسیع کشور یعنی قهرمان مهر انور و اقلیم طراز خاور و باختر بامر خالق اکبر و فرمان داور دادگستر بام البلاد حمل درین سال فرخنده فال در آخر شهر محرم الحرام اتفاق افتاده، در تنگنای چمن کار قلعگیان دی و بهمن بپیشانی کشیده و مدار محصورین برد به بی سر و سامانی انجامید. در شهر بند باغ و گلزار قحط گیاه آتش غلا بذروه، چرخ مینا رسید. ابواب شهر بند باغ و درهای قلعه، راغ که پناه عافیت سپاه شباط بود بر روی سپهدار نامدار کامگار و لشکر نصره اثر اثمار و ازهار گشاده و اسباب دولت فرمانفرمای فروردین از شش جهة آماده شد. تذر و رنگین پروبال علم زرین پرچم سپهسالار ربیع در فضای گلشن پیرواز و آب رفته بجوی چمن باز آمد. در فضای بستان و عرصه، گلستان نوبت دولت و خطبه، سلطنت بنام نامی و القاب گرامی خدیو اردیبیبهشت بفرمان خسرو اقلیم چمن بلند آوازه و عهد فرمانفرمائی و رسم حکمرانی شهریار بهار عالم مدار در ساحت گلزار تازه شد. قلعه نشینان حصار گلشن و باغ یعنی زغن و زاغ از بیم لشکر بی کران هزار و هجوم سپاه کینه خواه آزار از مأمن و مسکن خویشتن بیرون رفتند و رجاله، بوم گلزار بعضی خاشاک و خسار از هراس و سطوت برق بهار در خاطر در ظل حمایت گللهای آزار و سایه، عاطفت نسرین و گلنار گریخته، صنعتگران هنرپرور و صنعتگر محفل عید و مجلس نوروز سعید را بطراحی تازه و زیجی بی اندازه آراستند. سرپای سپاه زینت اندوز انواع خواسته شد و بفرمان نواب فیروز جنگ شیران بیشه، نام و ننگ بسطوت شیر و صولت پلنگ باهتمام تمام در مراسم محاصره و آهنگ کارزار بیشتر از پیشتر بر اهل قلعه تنگ کردند. بمرتبه‌ای که چون توهم میرفت که از جانب شط العرب و پیشهای کنار

آن در هنگام نیم شب غوغای اهل آن ولایت که در شناوری برادر مهتر غوک و در بیشه‌گردی شریک غالب خوک میباشند قلیل آذوقه‌ای بمحضورین خواهند رسانید، هر شب از اول شام تا آغاز بام جزایریان بهرام انتقام و تفنگچیان کیوان احتشام بر کنار شط شتافته، در مسافت چهارفرسنگ دوش بر دوش و پهلو بر پهلو و زانو بزانو نشسته، راه عبور بر پیک پنهان گرد فکر و خیال و طریق مرور بر جاسوس ره نورد طول آمال میستند.

در شهر بصره از غلات و حبوبات اثری و در فضای قلعه از جنس مأكولات جز آوازه‌الجوع خبری نبود. نوایر آتش قحط چنان مشتعل گردید و شعله غلا چندان زیانه کشید که خرمن ذخایر را برافروخت و ناپره جوع در کانون طباع آن ولایت از فقرا و اغنیا بمرتبهای سطوع یافت که مزرع جانها را بشراره بسوخت. صغیر و کبیر از شدت ناتوانی و الم پریشانی یکباره از دست رفته، برنا و پیر از شوق گرده نان آفتاب پرست شدند. کار اهل دل بجان و خروش گرسنگان باسما رسید.

آتش مطبخها مرده و چراغ دودمانها افسرده، رخت هستی خاندانها را رهن تنگدستی بغارت برد. بی‌نویان پریشان و پریشانان بی‌نوا از شدت غلا و بیم بلا توقف را موجب هلاک و رهن جوع را خونریزی بی‌باک دیده، روزبروز دسته بدسته آهنگ فرار و روی نیاز بدرگاه عاجز نواز نواب سپهدار گردن فراز آورده، بانواع تفقدات مغتخر و بزرگان آنها باخذ انعام و خلعت و خردان باتیان جیره و مواجب مستظهر و در ظل عاطفت آن جناب که درماندگان را مفر و راندگان را مفر بود از شور و شر دوران فتنه‌گر آسوده می‌گردیدند. شیخ ثوین ولد شیخ عبدالله منقح و شیخ شامر برادرزاده او که بجهه اعانت بصریان در بصره متوقف و محل استظهار آنها بودند عریضه‌ای مبنی بر لوازم عجز و استکانت و ذریعه‌ای مشعر بر مراسم تخشع و ضراعت مرسل خدمت بارگاه بازیافتگان حریم حضرت فلک رفعت داشته و استدعا نموده بودند که ایشان را از سد سدید مذکور و سنگرهای غازیان منصور راه عبور داده و از کوه پا برجای بسنگر مظفر ظفر قعر طریق مرور گشاده، احدی

مزاحم احوال و متعرض اسباب و اموالشان نگردیده، که برفاه حال بجانب مساکن و موطن خود استعجال نمایند. نواب استظهارالدوله بنحو مأمول امور آنها را موصول و بر وفق خاطر خواهشان بهزیران گوشه و بیشه^۱ کهن و پلنگان دریا کمین قدغن بلیغ فرمودند و صدور جواب عریضه موجب سرور خاطرشان و مشایخ مزبور و فوجی کثیر از آحاد جماعت مزبور بادبان توکل و تشبث گشاده، بناخدائی اشفاق مرحمت مظاهر و معلمی الطاف ضمیر بحر تخمیر عالی از بحر پر انقلاب دریای پر اضطراب معسکر نصرة انتساب رخت هستی بجانب ساحل نجات کشیده، راهنورد بوادی اوطان خود گردیدند. بنی خالد قبیله‌ای‌اند از قبایل عرب با کثرت بسیار و عدت بی‌شمار، از نواحی قطیف تا نواحی بصره توقف دارند و بعلمت قوت عدت و غلبه^۲ کثرت ایشان نیز هر ساله بیساتین بصره شتافته، از غارت خرما بهره می‌یافتند. در این سال فرخنده فال بی‌خبر از خواتم احوال نیز همان خیال‌محال را بخاطر بد خصال منتصب ساختند و باشران بسیار روی یغماگری بتاراج خرما گذاشتند. حقیقت این واقعه بعرض حجاب درگاه فلک ابواب رسید. حسب‌الامر اعلی فوجی از گردان دلیر و پیلان شیرگیر پا برکاب‌آهوان صحرانورد و غزالان هامون گرد نهاده و بر جواد حریف افکنی عنان داده و قبل از آنکه مطایای آمال آن قوم بی‌مال از جنس مقصود گران بار گردد بار هستی از دوش بختیان اجساد جمعی کثیر برداشته، آن راهنوردان مراحل یغماگری را رخت جان بتاراج برده، صحرانورد بیابان فنا و بادیه گرد فیافی دارالبقاشان نمودند. چون جماعت مزبور دیدند که درین سال برخلاف سنین سابقه که موافق و مخالف کام آرزو را از حلاوت خرمای بغارت برده و مذاق امید را بچاشنی آن متاع برایگان آورده شیرین می‌نمودند نخل زیاده سری را جز تلخ کامی ثمری و از میوه^۳ نهال مقصود جز مرارت اثری و دوحه^۴ یغماگری را بغیر از ثمره^۵ تلخ هلاک حاصل و بری نیست شیخ و رئیس آن جماعت بوسیله^۶ ذرایع با ضراعت در مقام عجز و استکانت

برآمده، اظهار عبودیت و بندگی و ارادت و سرافکندگی کرده، عریضهٔ مسکنت آمیز را مصحوب یکی از آحاد ابنای عشیره ارسال دربار فلک تمثال و ایفاد آن آستان سدره مثال داشته، موازی چهار هزار نفر شتر باهر شتری دو عدد جوال اشرفی کیسه کرده، بزبان عرض بنیان تضرع ترجمان آورده بود که چون قوت بندگان درین وادی غیر ذی زرع و بیابان همیشه منحصر در خرمای بصره بوده و عیال و اطفال این قوم بی‌سامان کام معیشت ازین متاع برایگان آورده شیرین می‌نمودند اکنون که سد سدید صولت بندگان آن آستان را از تحصیل خرمای رایگان بسته و سرپنجهٔ شوکت ایشان دست این جمع پریشان را از دامان شاهدان مقصود گسست استدعا آنکه بکارکنان سرکار وسعت مدار مقرر شود که وجوه عنبی را ضبط و شتران را در عوض از خرما بارگیری و رخصت مراجعت ارزانی دارند. نواب جوزا رکاب کسان او را مشمول عواطف بی‌کران و مورد عوارف مرحمت و احسان و از بذل انعام وافر و خلاج فاخره فخر امثال و اقران فرموده، وجوه مرسوله را مردود و ایشان را مرخص و مأدون فرمودند که شتران خود را بدون مهم سازی ثمن گرانبار متاع مقصود و گروهی از تفنگچیان بهرام صولت نیز بهمراهی آنها تعیین و مقرر داشتند که در بساتین خرما مراقبت احوال آنها بوده، نگذارند که از اهل معسکر آفتی بآنها برسد و از هژبران دلاور مخافتی بآنها روی دهد. این معنی موجب نهایت امیدواری و باعث کمال خدمت گاری آن طایفه گردیده، روز بروز قوافل آنها بمعسکر نصرهٔ مقرر متردد و متحمل حمل انواع شحوم و دسوم و لبنیات و اسباب و آلات و ضروریات معسکر ظفر آیات و باعث ازدیاد رونق کار و مورت گرمی بازار شدند. در هنگام محاصره نیز دو سه دفعه دلیران خصم افکن و دلاوران سنگین دل روئین تن بچپاول قبیله‌ای چند از اعراب بهایم وش وحشی مانند که در فیافی خودسری بادیه گرد و دروادی خود روئی حصرا نورد بودند گردن بطوق انقیاد صاحبان تسلط ننهاده و قرار فرمان بری

هیچ ذی شوکنی را با خود نداده، همواره در اطراف صحاری همسر سیراب جرعه نوش و در وقت پوشش از حریر نرم مغیلان پرنیان موش می‌باشند مأمور گردیده و بیابانهای دراز و صحراهای پر نشیب و فراز را در نور دیده، تا نواحی نجد رسیده، قبایل بسیار را تاحت و ناز و عشایر بی‌شمار را عاری از برگ و ساز و با غنایم موفور و احمال و اشغال و اغنام غیر محصور مراجعت بحضور فیض دستور سپهدار منظور کردند.

بیان افتتاح ابواب بصره بر روی مجاهدان بمقالید اهتمام نواب سپهر رکاب سعادت غلام

مفتاح فتح‌الباب حصار قصه و داستان شهریار کشور گشای گیتی ستان یعنی فلک خوش بیان شیرین زبان بدینگونه گزارنده، این داستان می‌گردد که: چون محاصره، حصارام‌البلاد بصره بطول انجامید و مدت توقف اردوی سپهر موقوف در اطراف قلعه بیک سال و کسری کشید و کار بصریان پریشان بناتوانی رسید هر روزه گروهی انبوه سراسیمه‌وار با کمال عجز و اضطرار از قلعه بیرون ریختند و باستظهار عواطف نواب استظهارالدوله پناه امان آن دولت می‌گریختند. حاکم قلعه که عبدالرحمن نام و عم او را سلیمان آقا مقتول و او را جانشین عم نموده، حراست بعضی بروج را باهتمام او گذاشته بود بارسال عرایض عجز و ناتوانی را شفیع ساخته، طالب امان و نیازمندی و جبهه‌سائی آستان با عز و شان گردید. از جانب سعادت جوانب نواب اعتضاد الدوله تعلیقات مشعر بر لوازم اشفاق و اعطاف و محتوی بر مراسم اکرام و الطاف بافتخار و استظهار او شرف صدور یافته، مشارالیه بعد از اطمینان از اجرای عهود و شفقت و امان هر روز جمعی از کسان خود را بیرون فرستاده، بالاخره خود سیز بعز بساط بوسی محفل ارم مشاکل و شرف زیارت عتبه، سپهر مماثل فایض و از انواع انعام و

اکرام مفتخر بین‌الامثال شد. شیخ مهنا ولد شیخ فضل عمزاده، شیخ عبدالله رأس و رئیس جماعت منقح که تا بآن هنگام در بصره مانده، سلیمان‌آقا از مشارالیه سوء ظن بهم رسانیده، او را از محل عشور که مگان توقف او بود بوسط شهر برده، مراقب احوالش می‌بود نیز فرصت یافته باموازی دوازده هزار نفر طایفه مشهور بنجدی متوطن بتوابع بصره که در آن وقت ابطال آنها را بجهة محافظت بشهر بند بصره برده، استظهار بصریان بوجود ایشان بود بظل کرم و سایه نعم نواب حاتم هم شتافت. مشارالیه با جمهور آن گروه مورد انواع تلافی و تفقد گردید. جیب و کنارشان از بذل سیم و زر رنگین شد. دیگر در شهر کسی که بمحافظت قلعه تواند پرداخت و علم محارست حصار تواند افراخت باقی نمانده، هر کس بحرکت مذبح قادر بود رخت خود را از آن ورطه هایل بساحل کشید و در مهاد امن و امان آرמיד. سلیمان آقا یک باره پریشان و بکار خویش سرگردان و حیران مانده، چاره بجز اعتصام بحبل‌المتین مروت و تشبث بعروة‌الوثقی رأفت نواب سپهر رکاب استظهارالدوله ندیده و روز بیست و هفتم شهر صفرالمظفر شیخ درویش را که کدخدای کل و مدار علیه بصره بود با جمعی کدخدایان بجهة طلب امان و شفاعت عصیان و استدعای عفو گناهان یاستان عدالت بنیان فرستاده، سحرگاه بیست و هشتم که قلعه دار حصار استوار طارم چهارم با روی زرد و دم سرد از فراز دروازه افق قدم بیرون و روی بوسعتگاه این وسیع هامون نهاد سلیمان آقا با جمعی خواص یراق جنگ و اسباب نام و ننگ از سرو برریخته و از اشک گلگون و سرشک پر خون و سایط برانگیختند و دست اعتذار بدامان مقیمان آستان عالی شان درآویخته، با یک جهان خجلت و شرمندگی و یک عالم انفعال و سرافکندگی که ادراک ملازمت حضور موفور السرور نمود زبان بلوازم اعتذار و لب بمراسم استغفار گشوده، توجهات گوناگون و نوازشات از حد افزون شامل حال مشارالیه و سایر اعزه و اعیان و اشراف و بارکان آن ولایت گردیده، صبح گاهان روز دویم شهر ربیع‌الاول که

قلعه‌گشای این حصار فیروزه فام و اشعه لشکر سپه‌دار انجم غلام باکمال عظمت و احتشام پای برکاب جواد خوش خرام سپهر تیزگام نهاد بجانب شهر بند افق خاور عنان سعادت گشاد نواب جوزا رکاب بعزم دخول شهر پای شوکت بر رکاب دولت نهاده، بجواد گردون خرام زرین ستام عنان سعادت دادند و نوای زرین نای و صدای روئین درای زلزله فزای سپهر مینارنگ و ولوله افکن اساس وجود سکان چین و فرنگ گردید. شهر بند بصره از وصول کوبه، انجم حشم رشک بیت‌الضم و فضای قلعه از ورود بهجت نمود رایات زرین پرچم رشک گلستان ارم شد. معماران لطف و رأفت و کار آزمایشان مودت و رحمت بنعمیر شکستگی‌ها و مداوای خستگی‌های آن مملکت وسیع الفضا و اهالی آن دیار مسرت افزا که بعلت طول زمان انقلاب و تواتر صدمات و تهاجم لجه، پر اضطراب اردوی نصره انتساب بالضروره راه یافته بود پرداخته و از شربت لطف چنان و داروی ترحمات بی‌کران درد دل ستمدیدگان را قرین صحت ساخته، بذیل لطف و کرم غبار حوادث از آئینه خاطر ملهوفین زدوده، بمرهم کاری سخا و نعم داغ دل داغ‌دیدگان را معالجه فرموده، ایوب هزارگونه بذل انعام و درهای صد هزار قسم اکرام و احترام بر روی امیدواران گشودند. مدت چهار ماه آن کشور بهجت پرور مقر کوبه، اختر حشر و بعد از انقضای آن مدت بفرمان خدیو سلیمان حشم و دارای سکندر خدم علی محمد خان زند که درین سفر عزت اثر همراه و استظهار لشکر و سپاه نواب ظهیرالدوله بود بحکومت بصره تعیین و فوجی از شیران عربین و نهنگان دریای کین را مأمور خدمت مومی‌الیه نموده و تنمه لشکر ظفرپرور و باقی سپاه نصره اثر را بتوجه صوب اوطان خود رخصت فرموده، بعزم شرفیابی خدمت برادر سعادت سیر منزل بمنزل متوجه دارالملک شیراز و سلیمان آقای حاکم بصره و ولد شیخ درویش و جمعی از اغزه و اعیان بصره نیز در رکاب ظفر لازم ملتزم بودند. بشرف ادراک حضور شهریار گیتی مدار رسیده و در موقف دولت و مقر سعادت

از شویب فتن و نوایب زمن آسوده گردیدند و آنچه راقم حروف از حقایق وقایع موصوف و کیفیت تسخیر و تصرف آن ملک معروف درین صحیفه ضبط نموده از اغراقات منشیانه و روایت شاعرانه دور و خالی از شویب نقص و قصورست. زیرا که آنچه تحریر پذیرفته از زبان صداقت ترجمان سید رفیع مرتبه عالی شان جناب قدسی طینت فلاطون زمان حضرت حکمت مرتبه ارسطوروان، مؤسس مبانی افضال و احسان، منتظم عقد جواهر نظم و نثر، وزیر بی نظیر عهد و عصر، دوحه سرابوستان سیادت، نوباوه حدیقه شرافت، میرزائی میرزا محمد حسین الحسینی فراهانی طول الله عمره که بوزارت نواب سپهر رکاب میاهی و در سفر خیریت اثر همراهی و از جزویات و کلیات واقعات آگاهی و علم بر حقایق گزارشات کماهی داشته مسموع داشته، بدون زیاده و نقصان این لثالی منشور برشته انتظام کشیده. بر مؤسسان اساس فکر مستقیم و دانایان رموز تواریخ قدیم خفی و مستور نخواهد بود که تصرف و تسخیر قلعه بصره بعلت اتصال آن از یک طرف ببحر پرجوش و لجه رعد خروش و از جانب دیگر بخراب سرای خالی از آب و کثرت ازدحام قبایل و عشایر اعراب بیشمار فزون از حساب و عفونت و ویلایت هوا و اشتعال نوایر جانگزای گرما و هیوب ریاح سموم و سایر عیوب مکروه مذموم بجهت هیچ ذی شوکتی میسر نگردیده، مگر فرماندهان روم و سپهداران آن مرز و بوم که مالک جمیع آن ولایت بوده، بولایت بصره نیز حکمرانی می نمودند. در هنگام ظهور ملت حنیف احمدی و زمان طلوع کوکب مسعود مذهب شریف محمدی صلوات الله علیه و آله الامجاد حضرت غالب کل غالب مطلوب کل طالب علی بن ابی طالب علیه السلام آن ولایت را مطلع طلوع ماهجه رایت با سعادت و محل سطوع نور هدایت و ولایت و مشرق فتح و نصره فرموده، بقوت بازوی "لافنی" و مفتاح آبروی "هل اتی" و زور سرینجه خیرگشای قفل نصره از ابواب آن ولایت گشودند، دیگر هیچ کشور گشائی تا این زمان رخنه در آن ولایت ننمود و الحق وقوع این موهبت

بچندین جهة بچشم خرد دور از کار می نمود. بحمدالله الملك الکریم ابواب این فتح عظیم بروی امنای این دولت قویم گشاده و بعنایةالله تعالی این فوز عظیم بجهة این سلسله علیه آماده شد. انشاءالله الملك الجلیل ظل ظلیل این شهریار نامدار بر مفارق اهل روزگار تا دامن ابد پایدار و این فتوحات نامدار در زمان دولتش بسیار باد! بحق محمد وآله الامجاد.

بیان مجادله و محاربه علی محمد خان زتد با جماعت اعراب و شهادت آن جوان سعادت مند

خامه سحرکار بدایع نگار و قلم جواهر رقم گوهر بار بر ساحت ورق بدینگونه گهر ریزی و در فضای صحیفه بدین روش مشک بیزی می نماید که: چون بنحوی که مذکور و بطریقی که مسطور شد نواب سپهر رکاب والاجناب بعزم توجه بجانب شیراز فرازنده اعلام فتح فرجام گردید حکومت بصره حسب الامر خدیو فیروز مند بعلی محمدخان زند محول گردید. یک چند خان معظم الیه در ملک مزبور منتظم امور و کارفرمای نزدیک و دور بود و بتمشیت مهام و انتظام احوال خواص و عوام قیام و اقدام مینمود. از آنجا که جماعت اعراب بادیه قومی میباشند وحشی صفت و رمیده، چون غزالان وحشی در بوادی بی آب و آبادی پروریده و در فیافی خودسری و خودرایی گردیده، هرگز مکلف هیچگونه تکلیف نبوده اند و بشکار سوسمار و صید موش روزگار گذرانیده و باب و علف رایگان مانند وحشیان چریده و هرگز از هیچ ستمی زهر تلخ کامی نچشیده و از هیچ غمی سر انگشت افسوس بدندان نگزیده. یکی از معجزات کلیه حضرت خیرالبشر همین بود که این جماعت نادان بهایم بیابان را بتکالیف شاقه مکلف داشته و این وحشیان را مقید دام دین گردانید. امور حکمرانی و مهام جهانبانی شهانه بزور یاور بل بمحض قوت ایزدست و حسن تدبیر حکم حکمت عقل مدبر را در آن قوی مدخلیست.

چو در طاس لغزنده افتاد مور رهاننده را چاره باید نه زور
 علی محمد خان که در آغاز ایام بهارستان شباب پیوسته جرعه‌کش
 اقداح کیفیت آتشین آب، روزها و شبها خراب و بی‌خبر از کارگشائی
 راهبهای صواب بوده و بنای کار و اساس کردار بر لعب و لهو نهاده،
 همواره دستش بقبضه شمشیر و زبانش لال از حرف تدبیر بود، غافل
 این مقال که:

برائی لشکری را بشکری پشت بشمشیری یکی تا ده تنوان کشت

اعراب منقح که هم بزور شمشیر و هم بقوت تدبیر نواب سپهر رکاب
 اندک رام گردیده و بحوالی دام رسیده بودند و در عهد حکومت
 بنا بر عادت خویش و رسم طبع وحشت اندیش و هم تشویش بهم
 رسانیده و نظر برسمی که در میان ایشان متعارف و باعث اطمینان حائفست
 کلام الله مجید را نزد علی محمد خان فرستاده بودند که وثیقه در ظهر
 آن نوشته و مختوم و ممهور داشته، مرسل و او را نامه امان و حرزجان
 خود سازند و باطمینان خاطر بکاری که سزاوار باشد بپردازند. کلام الله
 را علی محمد خان بر حسب تمنای آنها مختوم و مرسل آن جماعت
 داشت که مطمئن خاطر از وسعت گاه بادیه بخشکی آمده، با دل بی‌غش
 در سرانجام پیشکش بودند که علی محمد خان بدون باعشی
 فوجی از لشکر را مأمور بچپاول آنها نمود و حکم بتاخت و تاراج اسباب
 و اموال قبایل و اسر نسوان و رجال آنها، زبان بی‌اعتدالی
 گشود، جماعت مزبور از فساد رای خان بی‌خیر و غافل از آسیب آن
 شور و شر، چون آن حالت را ملاحظه نمودند معدودی که حاضر
 بودند بر کمیت دلیری سوار و جولان گر میدان کارزار و لشکر علی محمد
 خان راه فرار پیش گرفته، وقوع این واقعه مهیج ماده صفرای مزاج
 حال و غیظ و غضب او را باعث طغیان گردیده و آتش خشم در کانون
 طبعش شعله‌ور گشته، پس بنفس نفیس خویشان را مهیای تعذیب و
 مستعد تخریب گروه انبوه گردیده، افواج لشکر را که بر حسب فرمان
 قضا جریان شهریار زمان مأمور بخدمت او بودند تدارک شایسته دیده،

خیام جلالت بفضای هامون کشیده، با سپاهی گران و لشکری بی‌کران بجانب بوادی و صحاری مسکن ایشان روی و پای برکاب ابرش غزال تیزگام نهاده، مشایخ و اعظم آن طایفه چندان که شفا برانگیخته، بدامن اعتذار و استغفار درآویختند سودی نکرد. مرض مزمن غرور پر زور خان معظم‌البیه را از داروی این سخنان روی بهبود حاصل نگردید و مفید نیفتاد و دیگر باره سادات آن قوم با کلام‌الله مجید مختوم و مهور و مرسول و مهم‌سازی باج و تحمیل خراج که ایشان را ناگوارتر از زهر در مزاج بود قبول کردند. آنها در مزاج خان مفید نیفتاد. بر آن هم فایده مترتب و رای جناب خان بتدبیر ایشان ملتفت نشده، چون جماعت مزبور از رحمت خان مأیوس شدند بمیدان مخاصمت و مضمار مقاومت درآمده و با آن مهمانان نورسیده، خویش برآمده، آغاز استعمال سیف و سنان و بسیف و سنان بنیاد انقطاع درع و خفتان کردند. از آنجا که بجهت استیصال لشکر علی‌محمد خان آب بر صحاری و اراضی میدان و غا و مکان هیجا انداختند و صحرا را دربا ساخته بودند لشکر بی‌حساب در آن سهمگین گرداب در میان گل و آب فرومانده و آتش صولتشان را فرو نشانیده، باد پایان برق پویه که خاک میدان را از صدمات سمهای آهنین باوج چرخ برین رسانیده، بگل درمانده، خداوندان را بخاک سیاه درنشانیدند. معدودی از لشکر خویشتن را بکلط‌ها رسانیده، چون بسیاری از سپاه را در عرصه میدان پای بست و حل و دستگیر آن قوم دغل یافته، فرار را برخود عار شمرده، مراجعت و نهنگ وار غریق لجه مخاصمت گردیدند. ناگاه دست قضا بساط زندگانی او را برچیده و اسباب عمر و جوانی دلیر را درنور دیده، پس غلامی سیاه ناگاه از قفای او چون روزگار تیره رسیده، بکتاره‌ای که در دست داشت زخمی قوی بر دوش آن نوجوان دلیر دررسانید. چنانکه بعد از دو سه ساعت در گذشت و رخت هستی بجانب عدم درکشید. مهدی خان برادرش نیز از دست ساقی اجل همان باده پرخمار را چشیده، بعضی از لشکر گرفتار و برخی مقتول

و فوجی باعانت کلیط و گروهی از عرصه میدان با حالی زار خود را از آن میدان مهلکه بیرون افکندند. علی‌همت خان برادر کوچک علی محمد خان و محمد حسین خان بهبهانی که بمحافظت بصره کمر بسته بود حقیقت واقعه را بوساطت چاپاران مسرع بدرگاه سعادت همراه معروض گردانیدند.

بیان توجه نواب استظهارالدوله دیگر بار بجانب فیض جوانب

ام‌البلاد بصره

علم مشکین پرچم قلم بدایع رقم در فضای اوراق بدین سیاق شقه بلاغت و پرچم حکایت می‌گشاید که: چون حقیقت اخبار شهادت علی‌محمد خان و شکست یافتن لشکریان بعرض بازیافتگان حریم کریاس فلک اساس رسید و کیفیت آن معلوم رای ملک آرا گردید بحر غضب و خشم قهرمانی بخروش آمده، بخونخواهی علی محمد خان بالمره تخریب بنیان هستی اعراب بیابان مرکوز ضمیر بحر تخمیر و پیشنهاد همت سختگیر گشت. دیگر باره جناب استظهارالدوله را بقبول آن سفر مکلف داشتند و تمشیت آن مهم را بزور بازوی مرد افکنی و قوت سرپنجه دشمن شکنی آن جناب واگذاشتند و بجهة همراهی موکب و دنباله رکاب سعادت کوکب لشکری از حصر اوهام افزون و سپاهی از ریگ بیابان بیرون ملاحظه و تهیه زوبین و خنجر و سیف و سنان نموده، در ساعتی میمون و زمانی همایون که تقویم شناسان زیج خوان و مهندسان ارسطو روان از تقاویم نجوم و قوانین علوم و آثار اختر و علامات خبر استخراج کرده، بتحقیق درآورده بودند خیام گردون احتشام و قباب فلک احترام را بوسعت گاه صحرا و فضای دشت غربا برپا و آسمان پیرا کردند و افواج لشکر و طبقات عسکر و حشم و حشر از فضای شهر بساحت دشت جلوه‌گر گردیده، در خارج شیراز اعلام نصره برپا کردند. سه روز بیرون شهر کنام شیران دلیر گشته، قباب خیام زرین طناب و ماهیچه رایات سپهر جناب از اوج چرخ دولاب و از فراز آفتاب درگذشت. چون تدارکات سپاه از جزوی و کلی و اسباب

دستگاه از هر قسم مهیا گردیده، از تحریک اردوی دریا شکوه ارکان زمین متزلزل و اوضاع زمان متبدل گشته، نایبهای صور خروش بفعان درآمد. در هر منزل از ازدحام لشکر قیامت اثر غوغای رستخیز برپا و در هر مرحله از شور هژبران دلاور شورش فزع اکبر هویدا میشد. تا بساحت ام‌البلاد نزول اجلال فرمودند. از طغیان سیل افکن معسکر فیروزی مقر بحر طوفان و آن عرصهٔ وسعت‌آباد از تموج امواج آن دریای بی‌منتهی طوفان خیز لجهٔ بلا شد. آن شهریار دیار فیروزی و خدیو کشور بهروزی که این کتاب مستطاب بر نام نامی اوست درین سفر خیریت اثر هم عنان پدر والاگهر بوده، باستظهار و اعتضاد والد بزرگوار عنان همراهی گشوده، جماعت اعراب را از طنطنهٔ شوکت آن سپه‌دار والاجناب لرزه بر بنیاد صبر و تاب افتاد و در بیابان لرز و بیم سیل بی‌امان هریک روی بعزلت گاهی نهاده، تا بغضای بوادی گشاده، تزلزل قوی بر کاخ وجودشان افتاده، نواب سپهر رکاب بتنظیم امور ولایت و ترفیه سپاه و رعیت پرداخته و اسباب تدمیر دشمنان را تدارک شایسته ساخته، در کار بودند که خبر وحشت اثر غم پرور رسیده، موجب شکست دلها گشت.

ذکر قضیهٔ غم‌پرور و واقعهٔ محنت اثر ارتجال نواب غفران مآب از

جهان فانی سوی عالم جاودانی

خامهٔ مشکین لباس سوکوار و قلم نیلگون سلب تعزیه‌دار (۱) در تقریر این داستان بدینگونه زبان بآه و فغان می‌گشاید که: مدتی بود که مزاج اقدس شهریار زمان از حد اعتدال منحرف و آفتاب ذات با برکات از حدود عسر منخسف گردیده، وجود مسعود از عین‌الکمال آفت دیده، باخوشی‌های متعاقب بمزاج و هاج رسیده، حکمای خداقت

(۱) در حاشیهٔ نسخهٔ اصل بخط دیگری این دو ماده تاریخ در

رحلت کریم خان نوشته شده است:

(۱) کریم زند چو از دار بی مدار گذشت

(۲) ای وای کریم خان مرد (۱۱۹۳) سه از نودنود از صدصد از هزار گشت

پیشه و اطبای صاحب اندیشه چندان که در معالجه اهتمام مینمودند جلالهای مجرب بر آن جناب چاره پذیر نمی گشت و درد شکم لحظه بلحظه روی در تزايد مینهاد. تا روز سیزدهم واقعه ناگزیر که برنا و پیر را از آن چاره و شاه و گدا را از آن کناره ممکن نیست روی داد و طایر روح ازین کهن آشیان بجانب نزهت سرای جنان بال طیران گشاده، در خطه شیراز از سوکواری کوچک و بزرگ و ناله و غیر تازی و ترک آشوب رستخیز ظهور نموده، بلی دوران این جهان فانیست و این قضیه ناگزیر سرانجام زندگان نیست. خوش نشینان سرای عاریت را این راه دور در پیشست و آیندگان از ملک عدم را ناچار رجوع باصل وطن گاه پیشست. هیچکس نیست که این زهر را ننوشد و آن کس کیست که این خلعت جان فرسا را نیوشد؟

سرانجام هستی فنا نیست و بس کسی کو نمیرد خدا نیست و بس آن حضرت را سه پسر بود: مهین نواب ابوالفتح خان و اوسط محمدعلی خان و کهتر ابراهیم خان که هنوز راه پیمای مراحل عشر اول عمر و زندگانی و بجز از بازی طفلانه سزاوار کاری و در جانشینی پدر در شماری نبودند. هنگام اشتداد مرض آن حضرت نواب ابوالفتح خان نظر علی خان و اولاد او و سایر اولاد شیخ علی خان و ولی خان و ظاهر خان و باقی اولاد محمد خان را معین خود نموده و محمدعلی خان با زکی خان ابواب استعانت گشوده، روزی که قضیه هایل و وقوع یافت هریک از آن دو اختر برج سلطنت ممهیدین خود را اخبار و حقیقت واقعه را بانها اشعار کردند. چون درین وقت حرم محترم در ارگ نبود و سرای دیگر قریب بارگ حریم بردگیان استار جلال بود ولی خان و ظاهر خان و سایر اولاد محمد خان داخل حصار ارگ گردید، که در وقت ضرورت ابوالفتح خان را اعانت نمایند و از آنجا که نظر علی خان مردی بود خداوند عقل و صاحب کفایت و تدبیر و رایش از مراسم فتنه و فساد دور و خاطرش از مراتب آشوب و عناد نفور و خروج از خانه و مکان خود را موجب اشتعال

نوایر فتنه و فساد و مورث نهب اموال و سفک دما، رجال و هتک نوامیس عباد دیده، پا بدامن خودداری کشیده، زکی خان و جمعی از ابطال ایلات که در مرتبه هزار نفر بودند پیشدستی و بحوالی سرائی که بالفعل مکان توقف پوشیده رویان حرم جلالت و نعلش آن حضرت در آنجا بود ازدحام کرده، غلامان خاصه سرکاری که بجهت پرسش واقعه هایل بر درب حرم جمعیت داشتند نظر بسکوت زکی خان در تحت امر و نهی او درآمده، امر زکی خان قوی و حکمران عملیه و اساس خسروی گشت. چون در سوابق زمان بعلت واقعه رفیع خان و جهات دیگر در میان زکی خان و برادران واقربای شیخعلی خان ابواب دوستی مسدود و اسباب موافقت مفقود بود نظر علی خان چون کار را چنان و امر را دیگرگون دیده، از جمعیت زکی خان و تصرف درب حرم سرا مطلع گردیده، غلامان عملیه خود و سایر اولاد واقربای شیخعلی خان که قریب دو هزار نفر میبودند در ارگ شیخعلی خان مستحفظ کسان و منسوبان خود ساخته، جنابش با معدودی از بزرگان آن سلسله روانه جانب ارگ نواب غفران مآب، با ولی خان و طاهرخان متفق و راییت موافقت افراخته، ابواب ارگ را بر روی خود بسته، با وجود آنکه غلامان و کسان خود را همراه نیاورده بودند بیخردانه در آن حصار مختصر خالی از آذوقه نشسته و چون برگشته بختان دست خود را از گریبان غلامان و متعلقان گسسته، چون زکی خان از ورود نظرعلی خان بارگ و تسدید دروب مطلع گردید جمعیت خویش و غلامان سرکار خاصه و جمهور حشم را که در دروب سرای حرم محترم حاضر شده بودند محکوم حکم او گردیده بودند باطراف حصار ارگ منشر کرده، حصار مزبور را بمحاصره درآورده، نظرعلی خان و قلیل مردم که همراه او بودند بسور قصور ارگ اعتصام نموده، محصوروار غنودند. از دو جانب آغاز تفنگ و بنیاد جدال و جنگ کرده، کار بنزاع و انتزاع قلعه انجامید. اگر چه حصار ارگ در رفعت خلیف سماک و در متانت ردیف افلاک مرتفع بود ولیکن در هستی آذوقه بجز از مقداری شکر که در آنجا بود دیگر چیزی که میسر شود

وجود نداشت. مدت سه روز حضرات در ارگ متحصن و بگوشت دو سه آهوی دلجوی تنهامه خانگی که در باغ سرای ارگ می‌چریدند و آنقدر شکر که امکان خوردن داشت بسر برده، از آنجا که حضرات محصورین از ابطال سلسله‌ء علیه‌ء زند، در مضمار خصم افکنی و در میدان دشمن شکنی هریک شیر خصال و غضنفر مانند بودند زکی‌خان صلاح روزگار و علاج کار را زیاده بر آن در توقف ایشان در ارگ ندیده، بجهتی وسیله‌جو گردیده و یکی از پوشیده رویان جلبات عزت، یعنی والده‌ء مرحوم محمد رحیم خان خلف نواب غفران مآب را که دو سال قبل از قصیه‌ء هایلہ پدر بزرگوار در سن هجده سالگی وفات یافته بود، بمناسبت اینکه صبیہ نظر علی خان مخطوبه‌ء آن جوان مغفور بود به نزد نظرعلی خان فرستاده، قرار دادند که ایشان از ارگ بیرون آمده، همگی با یک دیگر تمهید کرده، بخدمت نواب ابوالفتح خان که مهین فرزند نواب غفران مآب بود اقدام و قیام و جنابش را متکی چاربالش سلطنت نمایند. نظرعلی خان و سایر محصورین که چنین صلحی را طالب بودند و الم جوع نیز بر مزاجشان غالب گردیده از حصار بیرون رفته، در خانه‌ء مرحوم محمد رحیم خان که در جنب حرم محترم احداث شده بود توقف نموده، که زکی‌خان با نجا آمده، یک دگر را ملاقات و بر آنچه آرای متفق قرار گیرد عمل نمایند. زکی‌خان جمعی از ملازمان خود را فرستاده که ایشان را در مجلس او حاضر سازند و اگر انقیاد ننمایند صفحه‌ء هستی را از وجود ایشان بپردازند. مأمورین از باب عنف درآمد و دوش غیرت آنها متحمل بار گران این گونه خواری نگردیده، کار بگیر و دار رسیده، مأمورین اطراف سرای موقف آنها را احاطه، زکی‌خان نیز جمعی دیگر را بفرستادگان سابق اضافه کرده، از بام و در و وزیر و زبر آن بیچارگان را بگلوله‌ء تفنگ برگرفتند. نخستین سر نظر علی خان را بنظر زکی خان درآورده، متعاقب و متوالی سرهای ایشان را گوی چوگان شمشیر و تنها هدف گلوله‌ء تیر گشت. نظرعلی خان دلاور و کلبعلی خان ولد اکبر شیخعلی خان و برادران ولی خان و ظاهر خان و سایر اولاد محمد

خان، خلاصه بیان پانزده شانزده نفر از اعیان زند در آن قضیه ناگزیر گرفتار آن کمند اجل پیوند گردیده، بآن زاری بهلاکت رسیدند. وقوع این واقعه سه روز بعد از سnoch سانحه هایلله بود. بنا بر آن شورش و انقلاب هنوز جسد شریف آن جناب مدون نگردیده بود. شب چهارم چون زمانه از اطلس سیه فام شب لباس سوکواری در بر، جهان را از غبار تیره فام خاکستر ماتم بر سر کردند زکی خان بتجهیز دفن و کفن پرداخته، علی الصباح روز چهارم که سپهسالار لشکر اختر وانجم بتعزیت سرای این نیلی طارم درآمد زکی خان و جمهور امرا و اعیان سپاه سیاه پوش شدند و جنازه مغفرت اندازه را زیب دوش کرده و در عمارت وسط باغی که از بناهای آن حضرت در جنب ارگ بود مدفون نمودند. زکی خان بر سپاه و رعیت حکمران و در دارالملک شیراز نافذ فرمان گردیده، بنا بر صلاح حال خویش قضایا را بنواب سپهر رکاب اعلام و مستدعی مراجعت آن سپهسالار و الامقام شد. در خطه شیراز دست اخذ بر اموال و اسباب مقتولین گشوده، مبلغهای خطیر از نقود و امتعه و نفایس و اسباب و اسلحه و دواب اکتساب نمود، پس نواب ابوالفتح خان (۱) را بجای پدر والاگهر نشانیده، بعد از چند روز محمدعلی خان را نیز سهیم او گردانیده، بهر صورت جناب ابوالفتح خان و هردو برادران در امور فرماندهی و مهم حکمرانی بجز از نامی بی نشان و اسمی بی مسما نداشتند.

ذکر مراجعت نواب سپهر رکاب از بصره و چگونگی وقایع

آن زمان و قضایای آن اوان بتقدیر حضرت سبحان

چون خبر قضیه جان گداز و آوازه واقعه غم فزا باردوی جهان

(۱) در تاریخ رحلت کریم خان و جلوس ابوالفتح خان حاج سلیمان صباحی بیدگلی شاعر معروف آن زمان سروده است: "رقم زد صباحی: زایوان شاهی برون رفت کاوس و کیخسرو آمد" جمله کاوس را که بحساب ابجد ۸۷ است باید از ایوان شاهی که ۳۸۴ است کم کرد و ۲۹۷ می ماند و سپس کیخسرو را که ۸۹۶ است بآن افزود و ۱۱۹۳ میشود:

$$۱۱۹۳ - ۲۹۷ + ۸۷ = ۳۸۴$$

گشا رسید نواب سپهر رکاب از حقیقت سانحه مخبر و مطلع گردید زیاده بر آن توقف در ولایت مخالف موافق صلاح و تسامح در میان این همه دشمن موجب فوز و فلاح نمی‌نمود، قطع (نظر) از آن در الکای فارس و دردارالعلم شیراز امور کلیه پیشنهاد ضمیر منیر بود، از ام‌البلاد حرکت و محرک سلسله آن جمعیت گردیده و عنان لشکر بر جانب شیراز کشیدند. زکی‌خان از مزدهء ورود موکب نصره نمود نواب سپهر رکاب نظر بصلاح وقت اظهار بشاشت کرده، چون اردوی فیروزی نمود بخارج شهر رسد زکی‌خان متوحشو متلاشی و متوقع و مترصد می‌بود که آن حضرت داخل شهر گردیده، بلکه بهر قسم که تواند خاطر از اندیشه آن حضرت بپردازد و بهر طریق که ممکن او گردد کار خویشان را بسازد. نواب سپهر رکاب که معرفت بحال او داشتند از دخول شهر مضایقه نموده، آن شهریار کامگار نامدار که بسعادت هم سفر پدر والاگهر بودند وارد شهر، زکی‌خان خال خود را ملاقات، چون از نفس او بوی مصادقت موافقت باطن نشنیدند بتدبیری شناخته، پدر سعادت سیر را از حقیقت حال و علامات کید خال اخبار فرمودند. چون از قدم بهجت لزوم نواب سپهر رکاب ناامید و مأیوس گردید پسران لشکر و دلیران عسکر پیغام داده که اگر از همراهی رکاب نواب والا جناب تقاعد ننمایند و بدرون شهر عنان عزیمت نگشایند کوچ و بنه و اطفال و نسوان و اموال ایشان در معرض تضییع و اسامی آنها از دفتر احیا در حیز توزیع خواهد بود. چون زکی‌خان مردی بغایت سفاک و بسیار بی‌آزرم و بی‌باک بود جماعت لشکر که زنان و اطفال و اسباب و اموالشان همگی در شهر بند شیراز بود از بیم آنکه زکی‌خان مشارالیه می‌ادا فی‌الواقع بقول خویشان عمل و اوضاع ایشان را مختل نماید، نسبت بکسان و متعلقان آنها دست بی‌آزرمی گشاده، دسته دسته رو بشهر آورده و در نزد متعلقان خود مکان کردند. نواب سپهر رکاب زیاده توقف خود را در آن حدود صلاح ندیده، چون قبل از این سفر بصره بامر نواب غفران مآب بجهة نظم مهمات دارالامان کرمان آن ولایت را مشرف فرموده بودند مردم آن ولایت

بغایت آرزومند خدمتگزاری و شایق سروری و سالاری آن حضرت بودند، عنان یکران سعادت را بجانب دارالامان معطوف و محمد حسین خان سیستانی شرف ملازمت رکاب فلک فرسای را دریافته، زکی خان جمعی را متعاقب فرستاده، آنحضرت سر کرده، ایشانرا مقتول و سایرین سرگشته و پریشان بنزد زکی خان مراجعت و مواکب نصره کواکب نواب والاجنباب بنحو مسطور متوجه صوب مذکور شدند.

ذکر فرستادن نواب ابوالفتح خان و زکی خان علی مراد خان را

بجانب عراق و وقایع اطراف آفاق

بر ناظران این کتاب مستطاب و خوانندگان این صحیفه، بلاغت انتساب مخفی و محجوب نماید که: علی مرادخان که اسم او درین دفتر فیض گستر بتقریبات مذکور و مسطور گردیده و از الله مرادخان و همیشره زاده، زکی خان بود و والده، او بعد از وفات والدش در سلک پردگیان پرده، جلیات جلادت و جلالت نواب سپهر رکاب قرار گرفته، گوهر این جهانبان کشورستان یعنی محمد جعفرخان که فی الحقیقه غرض اصلی از تدوین این وقایع و مقصود کلی از جمع این بدایع وقایع ایام فرخنده آغاز ابدی انجام دولت جهانبانی و اوان سعادت اقتران شوکت و ملکوت ستانی اوست از آن صدف صاحب شرف بوجود آمده، با علی مرادخان برادر امی بودند و در حالتی که این مستوره، استار خدارت در

سلک ازدواج نواب والاجنباب منتظم گردید علی مراد خان مذکور طفلی بود خردسال که در حجره، قربیت و خانه، سعادت نواب معظم الیه بوده، دوحه، قامت او در سرا بوستان دولت آن جناب روی بنشو آورده بود. نواب غفران مآب وکیل رعایتی که بعلی مراد خان می فرمودند و ساعی در ارتفاع مدارج او بودند بنا بر تربیت خاطر برادر والاگهر بود. بالاخره آن حق ناشناس چشم از حقوق نعمت نواب سپهر رکاب پوشیده، در امر تخریب دودمان و بنیان عالی شان ایشان کوشیده، بنا بر آن ناسیاسی و نظر بآن حق ناشناسی از دولت و کامرانی و عمر و جوانی منتمتع نگردیده، رسید باو آنچه رسید. چنانکه

مفصل گزارش او بعنایت‌الله تعالی عنقریب درین صحیفه^۱ بلاغت زیب مرقوم و مسطور و موجب حیرت و عبرت نزدیک و دور خواهد گشت. مختصر کلام: از آن ایام بی مسمی بنواب ابوالفتح خان قرار گرفته، زکی‌خان در قبض و بسط مهام بسوط الید، کارفرمای هر نیک و بد و مالش گردن کشان را در صدد بود. علی‌مراد خان از حال خود مخوف، بمفارقت‌ازو مشعوف گردیده، چون بنا بر سختگیری زکی‌خان حال خویش و در خصوص رهائی خود ازو مأیوس بود وسایل و وسایط نزد نواب ابوالفتح خان برانگیخت که او را از پی کاری از شیراز بجانب شهری و دیاری فرستد، که لااقل از زکی‌خان اندکی دور بوده و از اندیشه^۲ او آسوده، بلکه چاره‌ای بحال خود سازد و خاطر را از هراس او بتدبیری سپردازد. از آنجا که در دارالسلطنه^۳ اصفهان شوریدگی بهم رسیده و فتنه‌ای حادث گردیده بود، مفصل او آنکه: نواب غفران مآب در هنگام اشتداد امراض و استیلای اعراض اولاد فتحعلی خان افشار را از شیراز مرخص فرمودند، تا باصفهان رفته، کوچ و بنه و کسان و متعلقان خود را که در اصفهان متوقف بودند برگرفته، روانه^۴ آذربایجان و متوجه اوطان خود گردند. چون ایشان بدارالسلطنه^۵ اصفهان رسیدند خبر وحشت اثر قضیه^۶ هایلله در رسید و منتشر گردید. چون جمعی کثیر از افشار که نواب غفران مآب از آذربایجان کوچانیده، در اصفهان متوطن گردانیده بودند معین آنها گشته و بعضی از شیاطین بشر و عفاریت صاحب شر اصفهان عداوتی با حاجی آقا محمد حاکم اصفهان داشتند پیرامن دو نفر از اولاد فتحعلی خان اجتماع کرده و شاهد ضبط اصفهان را با حسن و جهی و اسهل صورتی بجلوه درآورده و وعده^۷ اعانت بمال و رجال بایشان دادند و آن ساده ضمیران احمق وش و ابله وار بی‌خبر از فتنه^۸ روزگار، بتأویلات آنها فریفته و بمواعید ایشان شیفته گردیده و در دکان خود رائی و خودسری کالای فتنه‌گری فرو چیده و اتراک و افشار و غیره را جمع کرده و بعضی الواط و ارادل اصفهان که نام کدخدائی و اسم بابائی در سر

خویش اطلاق، خود را بغوغائی الحاق کرده بودند، ایشانرا یآوری کرده، سر بفتنه و فساد درآوردند. حاجی آقا محمد با معدودی بقلعه طبرک رفته، حصارى و از بیم آن غوغا متواری و متوجه خودداری گردیده، حقایق را معروض زکی خان گردانید. رجاله مذکور و خون گرفتگان مزبور از باده غرور سرمست و بی شعور، اطراف قلعه را محصور و بنیاد شر و شور نهادند، مدت پانزده روز این هنگامه بر پای و اصفهان معرض این غوغا بود و اهل بلوک ماربین اصفهان بتعصب هم ولایتی شبی در غایت ظهور و عیان اعلان ازدحام عام کرده، علانیه رو بشهر آورده، حاجی ناجی را از فراز بروج قلعه پائین نموده، بجانب بلوک ماربین بردند و از سایر بلوکات جمعیت کلی رو بنزد او آوردند. چون زکی خان از حقیقت واقعه اطلاع و آگاهی از کیفیت آن جسارت و رو سیاهی یافت بسطام خان کارخانه را با معدودی از توابعین بدارالسلطنه فرستاده و بر قید اهل بغی و عصیان فرمان داد و بسطام خان از راه شیراز و حاجی ناجی از بلوک ماربین اصفهان درآمده، چون پسران فتحعلی خان و سایر جماعت از قرب موکب بسطام خان مطلع شدند از خواب غفلت بیدار و از مستی آن صهبای پر خمار هشیار گردیده، لاعلاج و ناچار روی باستقبال آوردند. بسطام خان مزبور در حال ورود دو نفر از ولدان فتحعلی خان و چند نفر از نزدیکان و اقربای ایشانرا که مجموع پانزده نفر می بودند با دو سه تن از غوغا طلبان اصفهان و بابایان الواط میدانی را گرفته و مقید و مغلول نموده و متعاقب پروانه قتل افشاریه از موقف فرمان وارد، در رسیدن پروانه ولدان فتحعلی خان و سایر افشار اقبای ایشانرا در میدان نقش جهان راه نورد جهان جاویدان کردند. نواب ابوالفتح خان وقایع اصفهان و شوریدگی آن خطه بهشت نشان و اغتشاش سایر ملک عراق را دست آویز کرده، مقدمه فرستادن علی مرادخانرا بجانب عراق با زکی خان در میان آورد و زکی خان نخستین باین عزیمت انگار و برانگار خود اصرار نموده، چون نواب ابوالفتح خان نیز بغایت مصر و در رد قول او آغاز کار

بر زکی خان مستقر بود باکراه این معنی را قبول و امر نواب ابوالفتح خان را مقبول داشته، ساچار علی مراد خان را لشکری مستعد و سپاهی کثیر العدد داده، و روانه عراق و نظم و نسق آنجا را بمشارالیه محول و در معنی امر عالم را مختل نمود. علی مرادخان وارد اصفهان و از آنجا بجانب طهران شناخته، و در آنجا با جمعی چند توقف و تمکین یافت. از آنجا که جمع کوچک و بزرگ و جمهور فرس و ترک و رعیت و سپاه و سفید و سیاه از خونخواری زکی خان اندیشمند و از سرداری و سروری او بعلت سفاکی ناخرسند بودند علی مرادخان مزبور لشکری که بهمراه داشت پیوسته از شدايد اعمال زکی خان تخویف و قلوب ایشان را بجانب خویشتن تألیف و همواره این معامله را با وضع و شریف مینمود. از آنجا که بنحو مسطور قلوب جمهور از سالاری زکی خان نفور بود با علی مراد خان اتفاق ورزیده، حسب‌الواقع باو گرویدند و از بلده طهران منحرک گردیدند. چون بدارالمؤمنین قم رسیدند علی مرادخان در آستانه مقدسه معصومه فاطمه بنت امام همام موسی بن جعفر علیه‌السلام با سران لشکر مهمد و پیمان را بایمان موعد گردانیده که با زکی خان در مقام خلاف و اگر ضرورت افتد باو بمصاف درآیند و من بعد از احکام او متابعت و جز خلافتش را موافقت نکنند. پس از دارالمؤمنین قم محرک آن کثر مردم گردیده، در دارالسلطنه اصفهان رافع اعلام بغی و طغیان گردیدند.

در بیان توجه زکی خان بجانب اصفهان از شیراز

و اختتام روزگار او

بردانندگان رموز نهانی و عالمان اسرار قضای آسمانی معلوم و مفهوم خواهد بود که جهان را خالق‌یست توانا و قادر و این کار و کارخانه را صاحبیست جبار و قاهر و عاشق رفتار خویش و مصنوعاتش را در نظر رأفتش عزت بیش از پیشست. شاه و گدا که جملگی مخلوق اویند در پیش صفش برابر و صعوه و هما که همگی مجعول اویند در نزد همتش همسر. اگر بجهت مصلحت نظامی کلسی یکی از بندگان

خویشتن و پروردگان دست احسان و منن را بر کافهء بندگان رتبهء سروری و بر خلق زمان شرف برتری دهد، چنانچه با بندگان حضرتش بنهج مدارا و مواسا سلوک و با صورت پذیرفتگان کلک قدرتش طریق لطف و احسان و ولا مسلوک دارد روز بروز اسباب سروری و نعمای برتری او بر مزید و همواره مورد اشفاق و الطاف ناظم کارگاه "فعال لما یرید" خواهد گردید و در حالی که بر خلاف این بیان و تفویض این داستان عمل نماید و با جمهور این عباد و مخلوقات خالق جهان کون و فساد راه جور و بیداد پیماید و بمنهاج بغی و عناد گراید غضب قهاری و سخط جباری بزودی از تخت عزتش بخاک خواری و از اوج شوکتش بحضیض خاکساری خواهد کشید. اگرچه سرداران جهان و کشور خدایان حکمران را بجهت نظام عالم و اطمینان طبقات امم از تطرق و تظاول ارباب ظلم و ستم لوازم سیاست درکار و بسیاری از مفسدان جفاکار اقسام ایذا و اضرار را سزاوارا، لیکن نه چندان که بخون خواری و ستمگاری عادت کرده و نفوس محترمه را بجزوی موجب بمعرض تضییع درآورده، سفک دماء گناهکار و بی گناه را آسان و سوختن خشک و تر را باتش خوی شعله‌ور یکسان دانند و خون بندگان خدا را که در نظر رحمت او بغایت عزیزند بکمترین باعثی بریزند و با بی جرم و مجرم و مظلوم و ظالم برستیزند و از آه مظلومان دردمند و یارب یارب تلخ کامان زهر گزند نپرهیزند. جناب زکی خان همین هنجار رفتار و با عبادالله در کار می داشت و هیچ سفیدی و سیاهی را باو رجائی و امیدی نبود و هیچ ذی حیاتی بهیچ گونه صفاتی ازو استشمام رایحهء رحمتی نمود. تا مکافات عمل او را دام راه و انجام کارش ارباب بصیرت را موجب انتباه شد. مفصل این مجمل آنکه: چون خبر طفیان علی مرادخان بر واقفان مواقف جلال زکی خان رسید و چون چگونگی ورود او باصفهان بمحرمان حریم جلال او محقق گردید در همان روز اطلاع از شهر شیراز بیرون خرامید و بخروش جارچیان درب سرای دولت و منادیان صاحب صولت درکوچه و بازار و بوسط

و کنار جار برکشیدند که طبقات حشم و طوایف خدم از عبد و مولی و بنده و آقا و پیر و برنا، پیاده و سواره و بی‌کار و صاحب کار، هر کس اسم مردی برو اطلاق شود، بجز معدودی از اهل حرفت که وجود آنها را از ضروریات ولایتست، در روز و در ساعت بجائی و مأواشی که هستند از شهر بیرون و بسوی هامون شتابند، که چنانکه یک تن را آن شب در شهر یابند مؤاخذه عظیم نمایند و سزاوار و مستوجب انواع ستم و آزار باشند. پس آن جناب خود در کریاس دروازه قرار گرفته و از هیبت صولت و نفاذ حکم بی مهلت او اصناف مردم فوج فوج و دسته بدسته بیرون شتافته و از شدت بیم و هراس فرصت خبر بازواج و اولاد نکرده و قدرت وداع با اهل و اتباع خود نیافته، عصر آن روز عرصه شیراز بهشت نشان چون عرصه می‌خانه در ماه مبارک رمضان، طوایف حشم که شانزده هفده سال اوقات توقف نواب غفران مآب در خطه دلسواز شیراز نام سفرشان از یاد و اسباب حرکتشان بر باد رفته بود در ساعت صدور فرمان لازم‌الاذعان فرصت هیچ‌قسم تدارکی نیافته، در ساعت از شهر بجانب بیابان شتافتند. یکی اسب نداشت و دیگری بارکش، یکی را یخدان نبود و دیگری را مفرش، بزرگان نامدار و مهتران صاحب اقتدار برخی پیاده و بعضی سواره مرحله پیمای آن هنجار بودند. بسیاری مردم بزرگ مقدار با کفش و چاقشور راه می‌پیمودند. اکبر خان ولد اکبر خود را در شیراز گذاشته، نواب ابوالفتح خان و محمد علی خان را برداشته، بر آن نهج که مذکور و بآن طریق که مسطور گردید صحاری هنجار اصفهان را بیای تعجیل نوردیدند و بر سر راهها کس تعیین کردند که در زیر و بالا وحش را در صحرا و طیر را در هوا مجال سبقت و فرصت حرکت بصوب دارالسلطنه ندهند که علی مراد خان از توجه آن سیل بی امان مخبر و آگاه و احدی او را باعث انتباه نشود. چون منزل ایزد خواست که پایان ملک فارس و آغاز کشور عراقست مقر احتشام و موفق ازدحام گردید بعرض قرب یافتگان پیشگاه جلال رسید که قدری از خزانه اصفهان را که حاکم

آنجا ارسال شیراز گردانیده و بایزد خواست رسانیده بود علی مراد خان بورود دارالسلطنه اصفهان کس فرستاده، آنرا مراجعت داده است. بمواخذه آنکه اهل آن قراء خزانه مذکور را در قلعه خود در نیاورده کسان علی مراد خان را از تصرف ممانعت نکرده اند حکم بقتل و نهب آن بیچارگان ضعیف نمودند. گروهی ازیشان بتازیانه و شمشیر راه سرحد فنا پیمودند و لشکریان دست بر اسر نسوان و اطفال و اولاد و عیال ایشان گشودند. از آنجا که موافق و مخالف از سطوت زکی خان خائف و هراسان و دوست و دشمن از هیبت آن شیرگیر پیل افکن بیمناک و ترسان بودند بجهت محافظت نفوس خویش و حفظ مال و جان و فرزند افنا و اعدام او را همواره انتهاز روز فرصت مینمودند و آن جناب را از شدت غرور و اعتماد بر قوت بازوی شیر زور هرگز حارس و حافظ و نگهبان و مستحفظ نبود این قسم بی احتیاطی و این گونه نامحتاطی هم محض خطا و از کبار غلطها بود، زیرا که سروران حکمران را دشمن بدانندیش بسیار و محافظت ایشان خویشتن را از شر ارباب کید و فتن ضرور و درکار و تیغظ درین مورد بغایت سزاوارست. هر کس بقدر حال باین احتیاط مأمورست، خاصه کشور خدایان که آسایش عباد بنفوس نفیس ایشان منوط و آرامش بلاد بر ذات والادرجات آنها مربوطست. مختصر سخن آنکه: چون انجام آنروز سپهدار مهر جهان افروز در خون شفق غوطهور و بجانب عدم آباد مغرب پی سپر گردید و شام تیره سرانجام بر جوانب این فضای اغیر فام پرده، ظلام در ساحت افق و سعد ذابح خنجر خون ریز از نیام برکشید خانعلی خان نام مافی که در آن زمان بشرارت منسوب بود از آسیب آن جناب خائف و در قصد قتل او ممهّد با اشار سایر طوایف بود فرصت یافته، بجانب خیمه‌گاه و خوابگاه آن شیر بیشه مردانگی که خالی از مانع و تهی از منازع بود شتافته، در حالتی که آن شیر بیشه مردانگی در خواب راحت و بی‌خبر از فتنه دهر پر آفت بود بگلوله طیانچه قصد خود را بعمل آورد و در بستر آسودگی آن جناب را آسایش گزین خلوتگاه

فنا و آسوده دارالقرار ملک بقا کرد. پس از کارسازی خویش از آن معرض رخ برتافته و بطلب نواب ابوالفتح خان شتافته، او را دریافت و حضرتش را بر مسند فرماندهی تکیه داده و آوازه قضیه زکی خان در میان آورد و سران و سرکردگان عساکر جنگ جو را از آن غوغا ممنوع و مردم را بخدمت نواب ابوالفتح خان دعوت و مرجوع نمودند. طبقات مردم و اصناف اهل اردوی پر تلاطم فوج فوج بخدمت نواب ابوالفتح خان شتافته، سعادت ملازمت را دریافتند. چون زمانه لباس سوکواری یعنی جامه مشکین شب را از بر بیرون کرده و سرور لشکر انجم و اختر بجهة نظم کشور چرخ اخضر پا برکاب اشهب افق درآورد نواب ابوالفتح خان صبح گاهان این روز نخستین عزم عراق کرده، چون بعلت خزانه و سایر اموال و اسباب دولت و انتظام آنها توجه بصوب شیراز اوفق و ارجح بود دولت خواهان رای ایشان را منقلب ساخته، علم عزیمت بجانب دارالعلم شیراز برافراختند. بورود شیراز اکبر خان را که بنحو مسطور سابق از جانب پدر متوجه حفظ آن بوم و بر بود از مدخلیت عاری و جمیع ولایت و مجموع ائاثه دولت تعلق بایشان گرفت. نواب سپهر رکاب نیز از جانب کرمان عطف عنان سعادت بصوب شیراز و بخوشترین زمانی چون روح داخل کالبد این خطه بهشت طراز، نواب ابوالفتح خان مقدم عم بزرگوار را باحترام و اعزاز تلقی نمود و بملاقات عم فایز گردید.

بیان طغیان ذوالفقارخان افشار و سایر وقایع آن روزگار

بتقدیرات مدبر لیل و نهار

چون بنحوی که سابق مسطور و مذکور شد علی مرادخان با معاندت زکی خان وارد اصفهان گردید در نهایت تشویش خاطر آرمیده، او را بهیچوجه خبری از حرکت زکی خان و توجه نمودن او بصوب دارالسلطنه اصفهان نبود و در هنگام عصری که پایان روز بود خبر وحشت اثر نزول موکب زکی خان بایزد خواست بطریق صحیح و راست در رسید موجب تشویش قلوب و دلپهای مجموع بدست پریشانی مغلوب گردیده،

زیرا که با همای همایون هم آورد گشتن نه کار مگس و راه پرسیل بنیاد افکن بستن نه در قوه خست. چون شام قیرفام عیان گردید و سپهر بوقلمون جلاب مشکین بر گرد انجمن عالم کشید و شب قیرین سلب بنصف رسید علی مرادخان از اندیشه ظهور آن صاعقه بی‌امان بیدار و از آغاز شام تا آن هنگام دیده‌اش چون دیده شتابت و سیار بود که یک تن از دنباله داران موکب زکی‌خان وارد گردید و خبر قضیه ناگهانی را که در ایزدخواست بخواست ایزد وقوع یافته بود رسانید. در آن شب نور صبح ساطع و آفتاب مسرت از مشرق خاطر عالی مرادخان طالع و بشایر بهر جانب سایر و آن خبر سرور بخش خاطر آن قوم ترسان و خائف گشت. علی مرادخان جهان را بکام و همای دولت بدام خود دیده، اسباب حکمرانی فرو چید. اگرچه در ظاهر اظهار انقیاد بابوالفتح‌خان مینمود ولیکن در باطن در تدبیر خودسری و جویای سروری می‌بود، تا سرانجام یک چند روزگار بکام خود فیروز گردید. چنانکه عنقریب کیفیت آن بعنایت‌الملک السبحان رقم زد کلک نیکوبیان خواهد شد. بعد از واقعه زکی‌خان بعلی مرادخان خبر رسید که ذوالفقار خان افشار جمی فراهم کرده و ملک‌گیلان را نیز بحیطه ضبط درآورده، عنان جلالت و جلالیت بسوی همدان و توابع قلمرو گشوده، آن نواحی را بکلی شوریده نموده است. تفصیل این اجمال آنکه؛ در ایام حیات نواب غفران مآب هدایت‌الله‌خان بیگلربیگی گیلان بیه پیش و بیه پس نظر علی‌خان شاهسون را که ولایت او دارالارشاد اردبیل و همسایه گیلانست بعلت آثار عصیان نسبت بدولت جاویدان گرفته، در حبس داشت. در آن اوان اهالی گسگر و طوالش‌فتنه گر که با هدایت‌الله‌خان در باطن منافق بودند و بنیروی شفقت نواب غفران مآب خدمت او را می‌نمودند در آن وقت فرصت یافته، بجزیره انزلی که محبس نظرعلی‌خان بود شتافته، او را از قید رها و برخویشتن پیشوا کردند و در گسگر جمعیت و در مخالفت هدایت‌الله‌خان با یکدیگر بیعت نمودند. هدایت‌الله‌خان لشکری از سواره و پیاده و قراخان طالش را که نیز مدت مدید در حبس داشت اطلاق و

لشکر را باو داده، بمقابل نظرعلی خان و طوالش فرستادند. قراخان مزبور چون باهل غوغا نزدیک شد شیرازه سپاه خود را از هم گسسته، بمخالفین پیوست. از آنجا که جمهور اهل گیلان نیز دشمن هدایت‌الله خان و در باطن مشارالیه را قاصد جان بودند طاقت توقف در رشت نیاورده، کوچ و بنهء خود را حمل سفاین بدریا فرستاد و خود با معدودی روبجانب عراق نهاد و در آنحال ذوالفقارخان بقزوین مستولی گردیده و در آنحال آرمیده بود. هدایت‌الله خان را گرفته، روانهء خمسه نمود. نظرعلی خان شاهسون نیز هم خلاص از قید را غنیمت شمرده، روی باردبیل و عزیمت بجانب طایفه و ایل خود آورد. طوایف اهالی گیلان هریک در جای خود آسوده، براحث چند روزی رضامند و خرسند بودند. ذوالفقارخان چون گیلان را خالی از صاحب دید یک دو نفر از رؤسای آن ولایت را اسم نیابت نهاده، جمله ولایت مزبور باو تعلق گرفت. چون علی‌مرادخان از کیفیت احوال ذوالفقارخان باخبر و آگاه از جمعیت آن سپاه و لشکر گشت، با گروهی انبوه از دارالسلطنهء اصفهان حرکت و بجانب قلمرواعلای لوای جلالت و در توابع شاه تلاقی آن دو سپاه، مهجهء رایات عسکرین زیب بخش رخسار مهر و ماه و فراز خیمه و بارگاه باوج این نیلگون خرگاه رسیدوبهادران طرفین و دلاوران جانبین روی بخونریزی یک دیگر نهاده و بازو بسفک دماء هم گشودند. ذوالفقارخان خود با سیصد سوار جرار که از طوایف مختلفه یک یک را برگزیده و بعمل موسوم گردانیده بود کوششهای قوی کرده، لشکریان میمنه و میسرهء علی‌مراد خان شکست خورده، بوادی هزیمت شتافتند. علی‌مراد خان با سپاه قوی و گروه کردان بابان که باعانت آمده و در تیپ طرح توقف داشتند برجا مانده، علی‌مرادخان از مرکز خویش و کردان از موقف خود حمله آورده و در آوردگاه پای ثبات افشردند. در آن وقت خداوردی خان بیگدلسی که از اعوان ذوالفقارخان بود بگلولهء تفنگ از پای درافتاد و دست ردروی پس‌نهادند. ذوالفقارخان عنان از میدان گردانید که هم گریختگان دستهء خداوردی‌خانرا

که در عقب نشسته و رشته اتصال را گسسته بودند جمع آورده در جزو خود بدارد. لشکرهای آن از آن عطف عنان بهم برآمده، پریشانی بر سلک نظم ایشان راه یافت و هرکس عنان بر جانبی برتافت، ذوالفقارخان چندان که کوشش نمود که دفعه دیگر اندک نظمی بسلك سپاه راه دهد ممکن نشد. لاعلاج پریشان و حیران با معدودی چند عنان بسوی خمسه گشود. با قلیل مردمی از اهل ولایت در قصبه زنجان متوقف بود. سه روز و سه شب علی مرادخان در آنجا متوقف و بتألیف قلوب مخالف و مؤالف پرداخته، اسب باحضار هزیمت بردگان سپاه خویش روانه ساخت و از آنجا عنان عزیمت بمصوب خمسه افراخت. چون بدو منزلی آنجا رسید هدایت الله خان با مردم زنجان مهتد گشت، با ذوالفقارخان بنای تخلف گذاشته، سر بشورش برآوردند و بدر سرای او هجوم کردند که او را دستگیر و در نزد علی مرادخان دست آویز عذر تقصیر سازند. ذوالفقارخان وحشت زده و حیران یک جانب سرای را رخنه کرده و اسبی بدست آورده، با دو سه نفر معدین خویش راه فرار در پیش گرفته، چون بتوابع خلخال رسید کسان محمد خان سعادتی خلخالی او را گرفته و بقید درآورده، در حالتی که علی مرادخان در زنجان فرمانده و حکمران بود بنظر او رسانیدند. پس با مرعلی مرادخان بقتل رسید و روزگارش باختتام رسید.

ذکر داستان بی دخلی نواب ابوالفتح خان در امور جهاننداری

و توجه این نور حدقه دولت بجانب اصفهان

بر جرعه نوشان صهبای معانی و پیمانہ کشان باده نکتہ دانی پوشیده نماناد که نواب ابوالفتح خان جوانی بود می گسار و باده پیما و مفتون کیف صهبا و شیفته نشائه ساغر مینا، زمانی نبود که از کیف راح هوش ربا بیخود و مست و از تسلط اقداح عقل آزما رفته از دست نیاشد. چنانکه پیوسته از پدر بزرگوار بجرم مستی صدمات عظیمه میخورد و همواره از والد ماجد نامدار بگناه می پرستی رنجها میبرد.

اکثر اوقات شرابش چوب پدر بود و گزlk باده‌اش ایذاء و طعن برادر و در ایام حکمرانی و هنگام جهانبانی که مخلی نبود و کسی او را از ساغر کشی مدام و سرخوشی صبح و شام ممنوع نمی‌نمود و شخصی نبود داد دل از مستی و کام جان از می‌پرستی می‌داد و لمحه‌ای ساغر کشی راح ریحانی و اقداح عمیق ارغوانی را از کف نمی‌نهاد. سروران حکمران و صاحب کشوران جهانبان گله‌ء خالق جهان را شبانند و متاع ناموس و کالای جان بندگان خالق انس و جان را پاسبان. شبان چون بمستی خفت گرگان قوی چنگال گله را می‌ربایند و پاسبان چون ترک هوشیاری گفت دزدان بدسگال بمتاع خانه و کالای کاشانه دست غارت می‌گشایند. کشور خدایان مسند آرا و فرمانفرمایان ملک خدا باید بیدار و هشیار و از احوال زیردستان خبردار باشند.

باده کشی اهل جهانرا خطاست	خاصه کسی را که جهان پادشاست
کیفیت باده چو بی‌هوشی است	مستی او چونکه فراموشی است
می‌کشی از شاه بود ناپسند	زانکه نشایید شه ناهوشمند
صاحب کشور نسزد باده خسوار	خوش نبود شاه فراموش کار

البته کسی که زمانی هشیار و دمی خالی از خواب و خمار نیست اعتماد را نشاید و دوستی و دشمنی او دیگر بکار نیاید و از آن نوع سرمستی و ازین گونه می‌پرستی ظلمت‌ها در کار و فسادها در روزگار پدید آید. بالجمله چون در ایام شهریاری شب و روز آن حضرت بآن روش بی‌پایان می‌رسانید، چندانکه عم بزرگوار او را ازین حرکات ناهنجار منع می‌فرمودند ممنوع نمی‌گردید و مظنه بود که عنقریب خللی در دولت زندیه پدید آید و فتنه‌ای از مکمن زماتہ کمین گشاید که چاره‌ء آن میسور و علاج آن مقدر نباشد و قطع نظر از آن آن جوان کم تجربه و خردسال بسعایت بعضی از اراذل و غمز بعضی بی‌خبران سفلہ خصال در قصد عم بزرگوار میبود، بعلت سستی رای و شراب فتنه زای از آن جناب مطمئن خاطر نمی‌توانست بود. نواب سپهر رکاب صلاح کار دولت و سعادت اهل مملکت و صلاح بندگان محافل

عزت و دولت را در آن دیدند که جنابش یک چند دخیل امور جهاننداری و ناظم کارگاه شهریاری نبوده و در خلوت سرای زاویه استراحت غنوده، احدی جرعه شراب بشخص تمنایش ننموده، بلکه بتوفیق جبری ترک ساغر کشتی او را عادت و فقدان شراب آن جناب را باعث سعادت گردد و در هوشیاری در امور عقلی اندک تفکر نموده، از نیک و بد زمانه آگاه و آن حالت او را موجب انتباه شود. علی الصبح که شهریار عالم آرای خورشید از اوج افق مشرق طالع گردیده، جهانیان کشور شب یعنی ماه عنبرین سلب را در خلوت انزوال مغرب نشاند نواب سیهر رکاب از در سرای ارگ ازیگران عز و شان پیاده گردیده، نواب جهانبانی را با برادرانش در میان سرای آورید، بتراضی دل و مایه عنف محکوم بتوطن و توقف گردانیده، پس اسباب معیشت ایشانرا از هرباب بغیر از روحانی شراب و بجز از باده ناب مهیا نموده و خود با دولت در عمارتی که در درب ارگ احداث شده بود منزل و بدولت و اقبال بتمشیت مهام و انتظام امور طبقات انام بازوی اقتدار گشودند و این شهریار و الاتبار که بتفضلات حضرت جبار زمان دولت همایونش تا زمان ابد پایدار بخواهش پدر بزرگوار بجهت تمشیت مهم عراق متوجه دارالسلطنه اصفهان و خاک پای توتیا آسایش چون سرمه صفاهانی نوربخش دیده اهل آن خطه بهجت نشان گردیده. قاطبه انام و جمهور خاص و عام یک مدت در سایه سهی سروش از حرارت آفتاب تعوز جهان سوز حوادث و نوائب که در آن اوان از انقلاب دوران شیوع داشت باستراحت آرمیدند. چون علی مرادخان با ازدحام تمام که در آن قضایا در موکبش اجتماع نموده بودند از اعمال خمسه و قصیه زنجان متوجه دارالسلطنه اصفهان گردید نزدیک رسید از آنجا که علامات عصیان و طفیان از ناصیه احوالش ظهور تمام داشت و غرور جور و طبع برتری جوی او رعایت حقوق پدر و برادر نمی گذاشت در رکاب میمنت مآب این جهان بآن کشورستان و دوجه حدیقه شوکت و شان اندرین اوان جمعی چندان نبود صلاح در توجه جانب شیراز دیده، اما باقرخان

خراستگانی اصفهانی را که علی مرادخان لقب خانی و حکومت اصفهان داده بود مأمور بملازمت موکب سعادت کوکب فرمود، عنان جلالت بصوب خطهء دینواز شیراز گشودند، چون اقصی مطالب از جنع آیین کتاب و علت غائی از تحریر این صحیفهء مستطاب تدوین وقایع دولت این خدیو کامیاب است و سایر وقایع بجهة انتظام این مدعا بالتبع نگاشته میشود و در ایراد آنها بسط کلی ضرورت ندارد، بسبب ایجاز بتحریر معظمت واقعات اکتفا نموده، انشاءالله درین نزدیکی قلم زیبارقم باقصی مطالب خود رسیده و بنگارش وقایع بدایع اوان این دولت جاوید مدت فایض گردیده، باظهار مفصل احوالات خواهد پرداخت و جمیع وقایع کلی و جزوی را بزبان فرخنده بیان معترض خواهد شد و علم فصاحت در میدان حکایت خواهد افراخت.

ذکر پریشانی اساس دولت علی مرادخان در دارالسلطنهء

اصفهان بتقدیر خالق انس و جان و کیفیت آن

ابرش خوش خرام قلم و ادهم تیزگام کاک زیبا رقم در تحریر کیفیت و کم در فضای بهجت فضای این دفتر محترم بدین روش تیزگام و سبک قدم می‌گردد که: چون علی مرادخان وارد اصفهان و ترازندهء شوکت و شان گردید یک چند بتحمیلات زیاده از حد اعتدال و مطالبه و اخذ منال و مال و حوالهء وجوه کلیه برسم اسم نویس از رزاز و بقال و اهل آن ولایت مینو مثال بزیر بار صعب احتمال کشیده، از امتعه و نقود غیر معدود ساختگی لشکر نامحدود تدارک افواج و جنود نمود. بعد از آنکه چندی توقف کرد صید مرادخان ولد خدامرادخان زند عمزادهء خود را لشکری انبوه داده، بجانب فارس فرستاد. محمد طاهرخان خالهزادهء خود را که مأمور بکوه کیلویه کرده و در آن حدود بود باعانت صید مرادخان فرمان داد که هرگاه و هرجا که بجهة ایشان میسر و امکان داشته باشد عنان جلادت گشایند و سرداران سپاه افزون از حد و مر از صد مره تا بمنزل کوشک زر که نخستین منزل سر حد فارسست بطریق جلادت پیموده، در آن سرزمین سنگری مطمئن بسته،

باستحکام تمام نشستند. نواب سپهر رکاب حسن خان ولد خود را با لشکری با شکوه بمقابل آن گروه، علی نقی خان پسر دیگر را که به دارالعباد یزد رفته بود در آنجا اقامت داشت نیز مقرر فرمودند که بحسن خان پیوسته، سر راه بر سرداران علی مرادخان بسته، بمجادله قیام نمایند. حسبالفرمان قضا تمکین آن دو برادر با یکدیگر قرین، در همان کوشک زر و توابع آن سرزمین تلاقی آن دو دریای کین و تقابل دو کوه متین اتفاق افتاده و دلیران دو جانب غازی و دلاوران مقابل و محاذی از دو سو در تک و پو برآمدند و بازار شمشیر و خنجر گرم و تیغ و تیر در خون ریزی بی آزم شد. در آن دار و گیر شکست بر لشکر علی مرادخان و هزیمت بر آن سپاه گران افتاد، سر بصرای هزیمت و بجانب اصفهان روی عزیمت نهادند. علی مرادخان را از ظهور این امر ناملایم دریای سخط و غضب متلاطم و سپاه غیظ و خشم او در عرصه طبیعت متهاجم و بنزد دلیران در کنار میدان عازم و خود بتوجه صوب فارس جازم شد. پس با طنطنه تمام و دبیده، مالاکلام برزین فلک تمکین جواد گردون خرام برنشسته و سپاه سپهر دستگاه در دنبال رایات سیل روان جدول سبیل گشته، روی بیباغ سعادت آباد آوردند. در آن عمارت مینو منزلت منزل کرده و جزایر چیان لشکر که در مرتبه هفت و هشت هزار نفر بودند از اهالی توابع عراق با یکدیگر اتفاق، با علی مرادخان ترک وفا و وفای کرده و فتیلها را سوزان و بهیئت اتفاقی بسوی اماکن و اوطان خود زاری کنان روی آوردند. آن معنی بسیار بدلیران سپاه و معسکر اثر کرده و هر دسته بر اسبان تیزرو سوار و راه پیمای همان هنجار و هریک متوجه شهر و دیار خود گشتند. علی مرادخان ازین معنی حیران گردیده، او نیز با معدودی از غلامان و بقایای سپاهیان عنان بجانب قلمرو دشت همدان گردانید. چون این واقعه تفرقه جنود علی مرادخان انتشار یافت حسن خان مراجعت بشیراز، بخدمت پدر فرخنده سیر سرافراز، علینقی خان بجانب دارالسلطنه اصفهان شتافت. در آن خطه غیرت بخش خلد و جنت اساس عیش و عشرت فرو چید، در محفل طرب بساط لهو

و لعب گسترید . از کار علی‌مرادخان بکلی غافل گردیده ، بمجرد ورود باصفهان علی‌مرادخان را که بجز معدودی سپاه او را همراه نبود و اگر تعاقب او می‌نمود البته برو منصور و یکباره قلع مواد اینهمه شر و شور که بالاخره ازو ظهور نموده می‌کرد و کار بجائی نمی‌رسید که خود و پدر والاگهر و برادران و آن چنان دولت از شیران ناسپاس حق ناشناس بزوال رسد و سرانجام آن بقیل و قال کشد . مختصر سخن : علی‌مراد خان یک چند در بلده همدان نشین و تألیف قلوب دوست و دشمن کرد و بعد از اندک خودسازی دیگر باره آغاز ترک‌تازی ، رو بجانب دارالسلطنه اصفهان و رای بچاره کار علینقی خان آورد . علینقی خان نیز بعد از اطلاع بر کیفیت جمعیت و توجه او با جمعیتی که داشت رایات نهضت باستقبال علی‌مرادخان افراشت و چون دو سه منزل بیای جلادت در نوردید آن دو کوه خارا و دو دریای پر پهنا با هم تلاقی کرده ، کار بخون ریزی و امر بستیز و آویز انجامید . در اندک زمانی خونها ریخته و سرها بفتراکها آویخته و عنانهای تکاوران گسیخته و گرد های بلا در میدان هیجا انگیخته ، خاکها بر فرقها بیخته ، لشکر علینقی خان از صفحه میدان گریخته شد . علینقی خان با حالی پریشان عازم شیراز ، و علی‌مرادخان مجدداً " با جلال و اعزاز متوجه اصفهان و در آن خطه بهجت نشان بر گردن کشان سرافراز و حکمران شد .

ذکر موکب علی‌مرادخان از دارالسلطنه اصفهان

بجانب شیراز جنت طراز بتقدیر خدای بنده نواز

خامه عنبرین شامه و کلک بلاغت ختامه در تقریر این داستان بدین شیوه رطب‌اللسان می‌گردد که : چون لشکرهای عراق از ایلات و جزایری و غیر ذلک گروهی انبوه بعلی‌مرادخان پیوسته و از خدمت‌گزاری در عهد ثبات قدم بستند مشارالیه از آن ازدحام کلاه گوشه غرور باوج چرخ نیل فام رسانید . طمع تسخیر و تصرف الکای فارس او را شیفته گردانید . نخستین مرادخان زند هزاره را که مردی دلیر و جوانی صاحب تدبیر بود بمحل آباده که در وسط مسافت میانه اصفهان

و شیراز واقعت فرستاده، گروهی از لشکریان موکب را بمتابعت و مراقبت مشارالیه فرمان داده و خود نیز با گروهی انبوه که دشت و کوه از هجوم ایشان بستوه بود از اصفهان اعلام شوکت و شان و متوجه صوب چهارمحال، در چمن گندمان نصب خيام فلک تمثال نمود. چون مرادخان مزبور معروض آن سپهدار پر غرور گردانیده بوده که نواب سپهر رکاب ثقی خان ولد خود را با لشکری آراسته مشحون بانواع تجمل و خواسته بصوب آباده فرستاده، علی مرادخان اکبرخان ولد زکی خان را که در آن اوان از شیراز بطریق فرار و استخلاص بملازمت او اختصاص یافته بود باعانت مرادخان مأمور بآباده نموده، چون اکبر خان بمحل مزبور رسید ثقی خان از لشکر مرادخان شکست یافته، بطرف شیراز عنان تافته بود. اکبر خان در آباده توقف نکرده، بتعجیل تمام رو بجانب شیراز آورده و حقیقت حرکت خود را بعلی مرادخان اعلام کرده، علی مرادخان نیز از عقب محرک لشکر فولاد قبای آهن سلب و از اندیشه انجام کارها با هزار تاب و تب بصوب شیراز عنان گشای ادهم و اشهب و منزل خسرو شیرین را بجهت مقرر موکب عز و تمکین منتخب نمود. در منزل مذکور خبر رسید که اکبر خان تا بلوک ایذج و قریه شهرک روی تهور آورده و نواب سپهر رکاب حسن خان ولد دیگر را با لشکری گران و سپاهی بی کران از شهر شیراز بیرون و شورش افکن کوه و هامون کردند. علی مرادخان از اندیشه آنکه اکبر خان طاقت مصادمت آن سپاهگران را نیاورد برسم راه نوردان صبا و دبور از خسرو شیرین مرحله پیمای آن راه دور و دراز و از بلوک بیضا شش فرسنگی شیراز در برابر اردوی حسن خان رافع الویه و اعلام مؤسس اساس انبوهی احشام گردید، حسن خان بمحض ظهور طلوعه علی مرادخان منهزم گردید. سلک جمعیتش از یکدیگر پاشیده و راه مراجعت در نوردید. مخفی نماناد که نواب سپهر رکاب را جمعی از اولاد ذکور بودند: این سهی سرو حدیقه دولت و نور حدقه جلالت اکبر اولاد

آن جناب و آبروی آن دودمان سعادت انتساب و مهد علیا والده مکرمه^۶ ایشان همشیره^۶ قدسیه^۶ جناب زکی خانست، سه پسر دیگر از یک مادر، والده^۶ آنها از اهالی خضر که ناحیه‌ایست در گرمسیرات فارس بود. اکبر آن سه نفر تقی خان و اوسط علی‌نقی خان و اصغر حسن خان، بغایت تا خلف و با وجود آن شرف که اخلاف نواب سپهر رکاب باشند دولت آن حضرت بعلت ناخلفی و نا اهل بودن آن سه برادر با نام نیکو که سالهای دراز اندوخته بودند زمان را از یاد رفت. ایشان را خالوئی بود رفتارش ناهنجار، بالواط و اراذل متصف بناخوش‌ترین صفات و خصال و اوضاع آن سه برادر مصدوقه^۶ "ولدالحال یشبه بالخال". این گلین سرا بوستان شهریاری و خسروی و تازه گل گلستان صوری و معنوی در ایام حیات عم نامدار و پدر بزرگوار از نا اهلی و ناسزائی و بیپوده کاری و هرزه درائی آن سه برادر از دولت پدر و نعمت والد نامور قطع طمع و صرف نظر فرموده، در سرای دیگر بدولت و سعادت در ظل حمایت عم عالی قدر آسوده بودند. چندان که پدر والاگهر وسایط برانگیختند از غایت آزرده‌گی خاطر فیض مظاهر و نهایت کدورت باطن و ظاهر مفید نیفتاد و آن حضرت بدولت پدر نامور دیده^۶ التفات نگشودند. تا در آن زمان که علی مرادخان در الکای فارس نزول نمود آن حضرت از آزرده‌گی خاطر خطیر و حيله و کید علی مرادخان صاحب تزویر باو پیوسته، عهد موافقت با برادران می‌بستند. چنانکه مفصل آن درین عنوان رقم پذیر و نگاشته^۶ قلم فصاحت صریر و نقض عهد علی مرادخان حیرت بخش عاقلان بصیر خواهد شد.

بیان اتفاق این جهان‌نایان کشورستان با علی مرادخان و سایر

وقایع آن زمان

بلبل خوش دستان بوستان خامه و طوطی شیرین زبان کلک عنبرین
شمامه در سرا بوستان ورق و شکرستان این مبارک نسق بدین ترانه
گذراننده^۶ فسانه می‌گردد که: چون بنحو مسطور از فضای خوش هوای

بلوک بیضا حسن خان روی گردان شد رایات علی مرادخان بطریق
 قرین الشرف شیراز در اهتزاز و طایر شوقش در هوای تصرف آن ملک
 دلنواز بیرواز آمده، وارد خارج شهر و در مقدم قریهٔ موسوم بکشن
 یگ فرسخی قلعه بار نزول گشاده، بنای توقف نهاد و سنگری متین که
 در معنی قلعه‌ای بود حصین بسته، بتشویش خاطر و تزلزل باطن و ظاهر
 بنشست، زیرا که قلعهٔ شیراز نه چنان حصاریست که باستظهار بال طایران
 فلک پرواز وهم و خیال که فراز نه آسمان حصار آشیان پست ترین آشیان
 ایشانست بر مشرفات آن توان رسید و بسلم فکر و اندیشه که اوج گردون
 نخستین پلهٔ آنست فراز خاک ریزش را توان پیمود. از صدمهٔ تیشهٔ
 حفاران خندقش پشت سمک ناسور و از شعلهٔ آتش حارسان بروجش
 چراغ سماک بی نور، غرفاتش با فلک زحل ردیف و شرفاتش با چراغ
 اطلس الیف. بسیاری لشکر و افزونی حشم و حشر در درون قلعه زیاده
 از آن که عارض ادراک را شمار آن مقذور و محاسب عقل دراک را
 حصر آن میسور تواند بود. بعد از نزول بسنگر کشن هر روز فوجی
 از شیران جنگ جوی و پلنگان تند خوی از درون شهر چون شیران
 آجام و پلنگان کام بیرون ناخته و بطرفهٔ العینی لشکر بیرونی را
 فوجی کثیر چون نخجیر بخاک و خون انداخته، مراجعت مینمودند
 و روز دیگر بهمین طریق راه پیموده، دست بپیکار و پای برفتار صبا
 و دبور میگشودند. چون درین اوان این جهانیان اقلیم گیر کشورستان
 بخواهش پدر فرخنده سیر بجهت انتظام کوه کیلویه دربلدهٔ بهبهان آرایش
 بخش مسند شوکت و شان بودند گروهی انبوه سپاه پلنگ جنگ و نهنگ
 آهنگ در خدمت آن حضرت اقتباس انوار سعادت مینمودند. علی مراد
 خان از شبیخون این شاهباز همایون مطمئن و مأمون نبود. لاجرم
 دکان افسونگری باز و فسون ساحری آغاز بنیاد حیل وری از طمع
 فسون ساز نموده و راه کید و مکر را در فضای رسایل بقدم قلم تحریر
 پرداز پیموده. بخدمت آن سرلوحهٔ کتاب کمال و فهرست دفتر جاه و
 جلال شرحی بنگاشت و در طی آن معروض داشت که: این نیازمندان

داور ارجمند هر دو فرزند یک مادر، از جانب مادر با هم یاور و خیرخواه و نیک اندیش یکدیگریم. غایتش آنکه آن حضرت را برادران دیگر می‌باشند ناسازگار و ناخوش اطوار، خداوند خصایل ناپسندیده و صاحب شمایل نکوهیده، آن حضرت از سوء صفات ایشان از پدر والاگهر دامن کشیده و از خیانت ذات آنان از دولت والا ناهموار بگزلك انزجار و بمقراض انقطاع پیوند ارتصاد بریده، بالجمله ازیشان به غایت منزجر و بکلی آزرده خاطرند. اگر بهمت بلند با این نیازمند سازگار و بهنجار برادری برقرار آیند، در اجرای امری که در پیشست برادر خویش را مددگاری و این محب خیراندیش را یاری نمایند بعد از حصول فیروزی بمقصود و بعنایت‌الله الملك المعبود کشور فارس و ملک عراق که در حقیقت آن نور دیده آفاق هردو را وارث باستحقاق میباشند در میان ما دو برادر باشتراک و گواه بدین مواضع یزدان پاک و شاهد برین معامله خالق عناصر و افلاک میباشند. از آن دو مملکت هریک را که آن حضرت اختیار نمایند بخاصه سرکار خویش برادرند و آن دیگر را باین برادر صداقت کیش واگذارند. پدر والاگهر که این ذره احقر نیز پرورده و تربیت یافته دست مرحمت اوست مشخصست که بجز مطاع و منقاد نخواهد بود و از هیچیک از لوازم تجلیل و تعظیم و مراسم توقیر و تکریم ایشان که برین بندگان واجب عینیست خودداری نخواهیم نمود. برادران در تحت حکم و فرمان آن حضرت خواهند بود که بطریق که خواهند ایشانرا بدارند و بهر نحو که صلاح دانند با آنها بسر آرند. این نیازمند را با برادران آن حضرت بهیچوجه کاری و با اخلاف نواب سپهر رکاب هیچگونه شماری نیست. چون رسل و رسایل علی مرادخان بتوالی رسیده و افسونگری آن جادو زبان بتواتر انجامید و باین شروط موافق مضبوط و عهد بایمان غلاظ مربوط از جانب او صادر گردید بنا بر جهات مذکوره سابق حضرت جهانیان کشورستان بمراقبت و ملاقات او رضا داده و بانواع لشکر و طبقات چشم و حشر و اسباب دولت و اثاثه عظمت بجانب اردوی او عنان سعادت گشادند و مبلغهای خطیر از نقود

و نفایس برسم یادبود و طریق ره آورد در نزد او بر طبق مردی و انسانیت نهادند. آن دوست شاید مکار و آن برادر پرفن و فسونگار غایت بشاشت و نهایت مسرت از ملاقات آن دوحه، ریاض فیاض دولت ابراز و اظهار کرده، شرایط ساحری و نهایت افسونگری که او را ضرور و در کار بود بظهور آورد. بر عقلای زمان و خردمندان خرده دان مخفی و مستور نیست که التفات این مهر منیر سپهر سروری و اتفاق این ماه تابان آسمان برتری در چنین وقتی علی مرادخان را چقدر موجب ازدیاد قدرت و آن ناحق شناس پریشان حواس را در چنان هنگامی چه مایه باعث اعتلای پایه و منزلت گردید. باین ترتیب بمنتهای آمال که میسر شدن آن در نظر عاقلان بغایت دشوار می نمود باسانی رسید. بالاخره از راه حق ناشناسی حقوق آن حضرت را از خاطر برده و پیشه، غدر و خلاف عهد را بیش آورده، سزای عمل او را بکنار و حق بحق دار رسید.

ذکر چگونگی سلطنت علی مرادخان و وقایع آن

ایام محنت انجام غم آغاز

فاتح ابواب تواریخ و سیر یعنی کلک معنی پرور افسانه پرداز این خبر می گردد که: چون توقف علی مرادخان در خارج قلعه و سنگر کشن بطول انجامید و زمان محاصره، و نزدیک بیک سال کشید در آن مدت روزی نبود که دلیران قلعه دار و بهادران درون حصار از قلعه پای دلاوری بیرون و قدم مردانگی بوسعت گاه صحرا و هامون نگذارند و بهر حمله جمعی کثیر از سپاه بیرون را عرصه تیغ بی دریغ ندارند. علینقی خان که قبل از وقوع آن واقعه بفرمان نواب جوزا رکاب و حکم پدر والا جناب بجانب کرمان شناخته بود در آن ایام مراجعت و شبانگاهان با جمعی همراهان خود را بدرون قلعه رسانیده، بهر تقدیر نوایر بلا هر روزه بذروه، فلک اعلا اوج گیر و اراضی اطراف شهر از خون جوانان و پیر عجین و غیرت آبیگیر و رشک غدیر و از شرار توپ و تفنگ خرمن سپهر مینا رنگ پر نور و از تراکم دود و تهاجم غبار خورشید جهان سوز و مهر عالم افروز بی نور بود. تسلط علی مرادخان

بلکه استیلای قیصر و خاقان بآن حصار فلک شان در نظر خردمندان از بابت محالات و از مقولهء خوارق عادات می‌نمود. زیرا که به سکان حصار بی‌قوت و نه لشکر خون خوار قلعه دار بی‌قوت بودند و در آخر حال که اختر مقیم و بال شد جماعت باجلان و مافی درون حصار و چاکران نواب گیتی مدار با علی مرادخان در جزو سازگار و او را بدست دادن قلعهء استوار خرم و خرسند و امیدوار گردانیده، سحرگاهان که قلعه گشای فالق‌الاصباح بیرق حریر سفید صبح صادق را بر فراز دروازه‌های افق شهر مشرق در پای کرد طوایف مذکوره که دروازه‌ها را متصرف بودند یگران رایشان از طریق خدمت نواب سپهر رکاب منصور گردیده و آوازهای بلند بدعوت اکبرخان که در آن حوالی پیشوای سنگر بود گشادند. اکبرخان از استماع آن آوازه بسرعت بی‌اندازه خویشتن را بدروازه رساند. دری مشهور بدروازهء باغ شاه را بحیطهء ضبط درآورد. علینقی‌خان بمجرد اطلاع با معدودی از غلامان بر آن قوم تاخته، قریب بآن بود که دروازهء شهر را استرداد ساخته، مجدداً استحکام دهد که خبر رسید از دروازه شاه داعی‌الله نیز فوجی دخول نموده، آن دروازه رانیز گشوده، علینقی‌خان از پیشرفت کار مأیوس، از نیرنگ چرخ فسون‌گار قرین افسوس گشته، متوجه درون ارگ و بامر پدر والاگهر دروب را بسته، بانتظار حکم قضا نشستند، تقی‌خان که در خانه و سرای مسکن خود باطمینان قرابت قدیم بدروازه نزد اکبرخان رفته، آن مردود بدست خود تیغی بر آن جوان بیچاره فرود آورد و او را شهید کرده، نواب سپهر رکاب که بقاعدهء روزگار و طریقهء آئین مردم حق گزار مظهرهء هیچ‌گونه سوءرفتار بعلی مرادخان نداشت از در مصالحه درآمدند و مشارالیه نیز آن حضرت را بایمان و پیمان مؤکد مطمئن کرده و از ارگ بیرون آمده، در باغی که در جنب ارگ احدائی نواب غفران مآب و مدفن آن جناب بود نزول فرمودند. در ساعت اکبرخان بامر علی مرادخان از قفای ایشان درآمده، دیدهء دریده را از همگی حقوق و نعمت چندین سالهء آن حضرت پوشیده، جهان بین آن نور دیدهء جهانیان را بگرلک بی

شرمی و نیشتر بی‌آزرمی کور و چراغ بینائی آن چشم را که پیوسته پرتو التفات بحال آن کافر نعمتان انداخته بود بی‌نور نمودند، با علینقی خان نیز راه همین معامله پیمودند. حسن خان نیز در ایام حصاربندی باجل طبیعی درگذشت، از جفای آن بیوفا خلاص گشته بود. نواب سپهر رگاب بعد از دو روز برین سراچه غم‌آباد و این تنگنای پر فساد دست بیزاری افشانده، همای همایون روح بر فتوح را ازین تنک قفس و این خرابه پرخار و خس رهانیدند. در السنه مذکور شد که از حمیت طبع غیرتناک بمشت تریاک خود را هلاک و آن جان پاک بآن واسطه ازین تیره مفاک بسوی نزهت سرای افلاک بال پرواز گشودند و در فضای قدس توطن نموده، علینقی خان نیز بعد از ترضیع نطع چشم بخنجر جفا بسوی دیار فنا راه پیما و دو برادر دیگر را بعیوب عمی مبتلا ساخته، علی مرادخان را از خلاف عهد و میثاق که بدان خدیو آفاق نموده بود و حق ناشناسی نعمتی که در تمام عمر او از خوان مکرمت و سفره عاطفت آن دودمان عالی شان باورسیده بود بزودی بسزای عمل گرفتار و گرفتار خسران بوار و در بند وخامت سرانجام روزگار گردید. این بدنامی او را تا روز قیامت حاصل و ذکر صفت ناستوده‌اش تا قیامت ساعت اهل عالم را نقل محفل شد. بعد از واقعات از اکبرخان نیز نامطمئن گردیده، روزی در خلوت بغفلت او را گرفته، جهان بین او را نیز از بینائی عاطل و پس از یک دو روز آن صید زبون گشته را بتیغ ستم بسمل نمود و دست جفاداری بر اهل شیراز گشود. بیست هزارتومان نقد از بیچاره و بی‌نوا و ناتوان و توانا اخذ کرده، آن مردم فقیر بی‌جرم و تقصیر را بقید انواع شکنج بتعذیب درآورده، بعد از آن کافر نعمتی که شیوه دیرین و شیوه و آئین آن بی‌پیمان بی‌دین بود ظهور دیگر کرده، از شعله خرمن سوز خوی غریده جوی خویش تجلی دیگر آورده، نور حدقه بینائی جهانبانی ابوالفتح خان و دو برادر و برادران آن مرغ خراب آشیان را هم بیلای عمی گرفتار و بدرد بی‌بصری خاطر آورده آنها را هزار آزار کرده، کوچ و بنه خود و پردگیان حریم عز و شان این جهانبان اقلیم ستان و کسان و متعلقان

جمع اعزه و اعیان الکای فارس و خانواری خوانین و سرکردگان و قاطبه ایلات را از ذکور و انات و خدم و حشم و جمیع اثاثه دولت نواب غفران مآب را که در مدت ابتداد آن دولت در شیراز جمع آمده بود برداشته، روی بدارالسلطنه اصفهان گذاشته، صید مرادخان عم زاده خود را که در حرکت بصوب فارس حکومت دارالسلطنه داده بود طلب کرده، حکومت شیراز و ضبط و نسق آن ملک خلد انباز را یقبضه تصرف او درآورد.

بیان بقیه احوال علی مرادخان بعد از نزول او بدارالسلطنه

اصفهان و کیفیت و گزارش آن

بر واقفان رموز دانائی و دانایان مواقف عبارت آرائی پوشیده نماناد که: علی مرادخان بعد از ورود اصفهان و نزول بآن ملک غیرت خلد و جنان بساط می‌گساری و سفره باده‌خواری گسترده و رسم جرعه نوشی و شیوه پیمانه کشی را از حد متعارف فزون کرده، قاعده تازه را مؤسس اساس و کیفیت شرابش همیشه بسرحد نقل حواس بود. کار باده خواریش از رطل و پیمانه بخم و خم خانه رسیده، غذای روزش راح ریحانی و طعام شبش عقیق رمانی گردیده، از غایت ولوع صاف و درد در نظرش یکی و دریاها در چشمش اندکی می‌نمود و مکرر او را از محفل دیوان چون سبوی باده بدوش و بکرات از بارگاه عزوشان از نشان می‌بی‌هوش می‌بردند. مردمانی که مشاغل عظیمه سلطنت برای و روی ایشان تمشیت پذیر و مهمان کلیه مملکت بید قدرت آنها صورت گیر بود بجهة دوام اقتدار و تشویش سلب اختیار خود او را بشراب مدام تحریص و بمستی صبح و شام تخصیص می‌نمودند، که دخل و تصرفشان در کلیه امور بی‌مانع و مداخل باشد و منافع بی‌مشارکت صاحب دولت بایشان واقع شود، تا از افراط شراب و تفریط خورد و خواب آن بی‌نوا بامراض مهلکه مبتلا و بسعی خودپرستی آن بندگان صدرنشین ایوان فنا گشت، چنانکه مفصل آن نگاشته کلک در افشان و زبان زدخامه شیرین زبان خواهد شد. مختصر سخن: بعد از آنکه علی مرادخان با دوست و دشمن بکام خاطر خویشتن عمل

نمود، ازین جهانبان دشمن شکر بغایت مخوف و پیوسته همتش بحراست آن حضرت مصروف بود، روزبروز اندیشه‌اش در تزیید و اطمینان از ضمیر وحشت پذیرش تباعد می‌نمود. این بحر مواج بجهة تسکین خاطر آن سست مزاج سیصد چهارصد نفر غلامان خاصه خود را اخراج و بمعدودی عمده خدمت گار رفع احتیاج فرمودند. آن هم موجب آرامش و باعث آسایش او نگردیده، هم چنان مشوش و ضمیرش از اندیشه پر آتش بود. مرتبه‌ای که یکی از نجیای شیراز که در لباس درویشی و از غایت صافی ضمیری با صغیر و کبیر در نیک اندیشی و در نظر همتش شاه را با گدا خویشی و برسم منادمت در خدمت آن خدیو کشور سعادت بسر می‌برد، بمحض اینکه با اهل فارس بسبب شراکت موطن ترددی می‌کرد و باین و آن روزی بمصاحبت بسر می‌برد از اندیشه آنکه مبدا ارتباط آنها را بآن حضرت باعث و بآن علت فتنه حادث شود و هلاک او را باعث گردد او را خواهی نخواهی بمسافرت تکلیف و از توقف اصفهان تخویف و بضرورت روان نمودند. چون استیلای اندیشه بخاطر توهم پیشه‌اش بسرحد افراط رسید و پیشنهاد ضمیر صلاح اندیشش گردید که آن حضرت را بسفری مأمور و از قرب ایلات و اخلاص کیشان دودمان عالی درجات دور نمایند. لهذا فوجی از لشکر را که معتمد می‌دانستند مأمور بملازمت موکب سعادت کوکب نموده، این خدیو کشور جلال رامکلف بسفر کردستان اردلان و تنظیم آن عرصه وسیع‌البنیان ساختند. در ساعتی میمون و در زمانی بمبارکی مشحون فراشان ستبر بازوی قوی پشت و خیامان محکم پنجه درشت انگشت خیمهای سپهر مثال و سراپردهای فلک تمثال بفضای هامون بر پای کردند و ملتزمان موکب نصره کوکب در رکاب سعادت انتساب روی توجه بجانب مقصود آوردند. چون یک مدت اراضی سنندج مقر اردوی ملایک مخرج شد یک باره ضمیر علی مرادخان بهراس و خاطر صلاح اندیشش هوسواس افتاده، دوری آن حضرت بر دل سوداء منزلشان بار اندیشه نهاده، خواهشمند مراجعت موکب مسعود گردیدند. چون دارالسلطنه اصفهان از نور شمع

حضور خورشید گیتی فروز فروغ دولت در دست سعادت گرفت و یک چند ساعت آن ولایت از مقدم سعادت توأم و رونق گلزار ارم پذیرفت مره بعد اخری وحشت بر خاطرشان غالب و مسافری آن حضرت را مجدداً طالب و مواکب ظفر کواکب دیگر باره راه نورد آن جانب گشت . مجملًا : نگاهبانی حفظ الهی و سرداری لطف حافظ ماه تاماهی آن حضرت را از شر آن شاه کشور بدخواهی محافظت فرمود و از فیض فضل خویش این خدیو معدلت کیش را زیب بخش مسند جهانبانی و یمن افزای چهار بالش کشورستانی نمود .

بیان احوال آقا محمدخان قاجار و چگونگی استیلای او بالکای

مازندران و چگونگی آن

دارای دارالمرز صحیفه ورق یعنی کلک گوهر سلک چگونگی این حکایت را با شرف عبارات بفرح آباد این دفتر فرخنده سیر ساری می گرداند که : آقا محمد خان قاجار ولد اکبر محمد حسن خان و سه چهار نفر برادران او در دارالعلم شیراز سعادت طراز شرف اندوز خدمت نواب غفران مآب بوده، بلوازم خدمت اقدام می نمودند، در روزی که قضیه هایلله آن جناب وقوع یافت و روح پر فتوح آن امیدگاه شیخ و شاب ازین عالم خراب روی همت برتافت از اتفاقات آقا محمد خان از شیراز بیرون و بشکار بسوی هامون رفته، بتماشای کوه و در و دشت و متوجه گلگشت بود. چون خبر وحشت اثر را مسموع داشت خلاصی خویش را از آن ورطه غنیمت پنداشته، رایت عزیمت بجانب استرآباد و مازندران که موطن اصلی ایشانست برافراشت و بسرعت برق خاطف و تعجیل ریح عاصف طی مراحل و مواقف نموده، چون بمحل ورامین و ساوچیلای ری رسید اگراد اینانلورا که بامر نواب غفران مآب مغفرت انتساب در آنجا توقف و توطن داشتند بمواعید ملک و مال و نوید جاه و جلال با خود برداشته، روی بمازندران گذاشت، مردم مازندران و اهل آن عرصه بهشت نشان که در آن اوان واقعه هایلله را شنیده، بی صاحب گردیده بودند، سرداری آقا محمد خان را قبول و

مهدی خان ولد محمد خان دادو سوادکوهی حاکم آنها با جمهور برای خویشتن را بخدمتش مشغول نمودند. مشارالیه در آن ولایت بقدر حال استعدادی بهم رسانید. استرآباد و سمنان و دامغان را نیز که در جوار آن ملک و دیارست مضبوط گردانید. علی مراد خان یکدفعه امیرگونه خان افشار را که در رکاب سعادت انتساب این خدیو کامیاب از شیراز باصفهان آمده، در حال مراجعت آن حضرت از راه خیابان جبلت و فساد طینت ترک ملازمت رکاب با سعادت نموده، طریق خدمت علی مرادخان را پیموده، چون مشارالیه مردی بود بشرارت معروف و بفساد حال موصوف علی مرادخان بتصور اینکه او را بکاری مشغول سازد که بلکه صحیفه هستی را از غبار وجودش بپردازد نام سرداری مازندران را و حرب آقا محمد خان را باو نهاده و بعضی لشکرهای ری و قزوین را بمنابعت او فرمان داده روانه نمود. مومی‌الیه بتوابع ری و قزوین شتافته و قلیل جمعیتی را تار و پود بهم بافته، عطف عنان بجانب مازندران نمود، تا نواحی آمل راه جلادت پیموده، در آنجا او را با آقا محمدخان تلاقی و شکست بر مشارالیه افتاده، یکنفر ولدش که جوانی نیکو پسری خوبرو بود در آن قضیه روی بدارالسلام بقا نهاد. امیرگونه خان شکسته و پریشان وارد قزوین و چندی گوشه نشین و بالاخره در حالی که در اصفهان بطریق بیان قلم شیرین زبان جزایریان موجب پریشانی دولت علی مرادخان شدند فرصت کرده و شرارت ضمیر را بظهور آورده، قلیل سواره و پیاده از افشاران طارم طایفه خود را جمع آوری و روی طمع بجانب گیلان آوردند. هدایت‌الله خان در هنگامی که بعلت خروج اهل ولایت بغایت محتاج بتقویت بود مشارالیه را استقبال و در چهارفرسنگی رشت انصار هدایت‌الله خان در جنگل و آن ناحیه پروحل مشارالیه را محیط گردیده، دستگیرش کردند و با قبح وجهی ببلده رشت آوردند. بعد از اندک زمانی بیمار و بمرض گرفتار گشته، باجل موعود یا بدوای جان فرسود درگذشت. آقا محمد خان یک دو نوبت از مازندران پای بیرون نهاده، بسوی ری عنان گشاده،

محمد طاهر خان خاله زاده علی مرادخان که مأمور توقف طهران بود محصور و کاری از پیش نبرده، یکدفعه از طهران در گذشته، در نواحی همدان با شاه مراد خان زند و مرادخان زند هزاره که بحکم علی مرادخان سردار و در آن دیار رایت افزاز عرصه اقتدار بودند او را تلافی افتاده و سرداران مزبور را شکست داده، پای رجعت بسوی ولایت خود گشوده، مختصر کلام: بعد از معاودت علی مرادخان از سفر فارس چون مدت دو سال در دارالسلطنه اصفهان محفل آرای ایوان جلالت گشته، ماهیچه اقبالش از اوج مهر و ماه درگذشت و صاحب دیوان قضا طفرای غرای کشور خدائی را بنام او نوشت. لشکرش از مور و ملخ افزون و سپاهش از ریک هامون و هوس دارائی و هوای گیتی گشائی در خاطرش مکنون شد. نخستین بفر کار و خیال دیار آقا محمدخان افتاده، شیخ ویس خان ولد اکبرش را، که طفلی بود در وادی زندگانی مرحله نورد و در اواسط عشر ثانی، مرتبه سرداری و سپاه سالاری داده، محمد طاهرخان را با وجود قواد و رؤس افراد که زیاده از هشت هزار سپاهی با استعداد بود، سلب و سلاح جملگی از آهن و فولاد مأمور بهمراهی اوروان، لشکر آتش خوی جنگجوی بسوی مازندران، چون خیل شیران گرم پوی شدند، علی مرادخان بنفس خویش نیز بجهت استظهار سپاه مزبور و پشت گرمی لشکر مذکور بادبدیه خاقانی و کوبه فغفوری و لشکری جمله پیل توان و شیرزور از دارالسلطنه اصفهان رافع رایات نخوت و غرور، سر طوق لوایش زیب رخسار ماه و هور گردید و چون بلده طهران مازندران را در جوار و آن خطه مینونگار دارالمرز را اقرب دیارست بلده مذکور را بجهت مطلبی که در نظر داشت اختیار، در آنجا نصب خیام ثبات و قرار نمود. القصه چون شیخ ویس خان و آن لشکر گران با وصف های آن چنان بنواحی مازندران رسید آقا محمد خان چون اهل مازندران را بجانب معاندین خود نگران و مردمان آن سرزمین خلد آئین را بدولت علی مرادخان خواهان دید صلاح خویش را در جنگ

و صرفه خود را در درنگ ندید. عنان بجانب استراباد پیچید. شیخ ویس خان خالی از مخل و بغایت مطمئن خاطر و قوی دل وارد بلده ساری و اکابر و اعیان کوهسار و دریا کنار مازندران راه نورد طریق خدمت گاری گردانیده، از آنجا که سپهدار لشکر طفلی خردسال و بی وقوف از قواعد محافظت ملک و مال بود جنود معسکر آغاز ترکناز و دست استیلا بر عرض و مال سگان آن کشور بهشت نشان دراز کردند. اهالی آن ولایت از کرده خویش نادم و در دل دیگرباره بعبودیت آقا محمد خان عازم شدند. در آن اوقات مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادران آقا محمد خان ترک موافقت برادر کرده و رخ بجانب شیخ ویس خان آورده، شیخ ویس خان مراتب را بعرض پدر رسانیده، بموجب ارقام مطاعه مقرر شد که مشارالیه خود در ساری متوقف و ناحیه داران موفق و افواج لشکر و سپاه با محمد طاهر خان همراه، بجانب استراباد و سمت آن ناحیه باستعداد روی کرده، آن ولایت را بحیطه تسخیر و تصرف درآورده، در استیصال آقا محمد خان خاطر خواه و دل خواه برادران را بعمل آورند. شیخ ویس خان بحسب فرمان عمل نمود. محمد طاهرخان با جمعی کثیر و فوجی از شیران دلیر و دلاوران خصم بند عدو گیر بطرف مقصود روی جلادت آورده و منزل و مرحله طریق مقصود را بیای عزم طی کرده و چون ببحر رسید در استحکام جر و تعیین بیل و سنگر که در آنجا پرو واجب بود تهاون ورزید و از وخامت عاقبت و سوء خاتمت آن تهاون و تعلل غافل گردیده. بدانکه جر مزبور حفره ایست بطریق خندق بسیار عمیق و آن راهیست بجهة معبر دقیق سلطان جنت مکان شاه عباس صفوی بجهة سد راه ترکمان و انسداد طریق سلوک و عبور آن طوایف دزدان حفره مذکوره را حفر کرده، برسم زمین مازندران و قراء آن عرصه بهشت نشان اکنون از اطراف درختان قوی رسته و اشجار ستبر بهم پیوسته، اغصان متصله بر یک دیگر پیوسته، از هیچ مکان آن در چهار فرسنگی طول بهیچوجه

عبور مقدور و بجز از همان یک راه باریک مرور میسور نمیبود. الغرض: محمد طاهر خان از جر گذشته، صحرا نورد طریق استراباد گشته و در خارج قلعه شهر بار نزول گشاده، خیام رفیع و سراپرده، منبع رازیب‌بخش رخسار ماه و مهر و پرده پوش روی سپهر نمودند. یکی از اهالی مازندران بدولت خواهی آقا محمد خان برنجش خاطری که از بدرفتاری و میزبان آزاری میهمان نورسیده بهم رسانیده بود با جمعی تفنگچی معبر دقیق و طریق مضیق جر را گرفته، فرو نشست و راه ذخیره و آذوقه را که هر روزه از مازندران حمل استراباد میشد بربست. بآن سبب آذوقه در اردوی محمد ظاهرخان ناپدید و قحط قبیح حادث گردید. ترکمان و یموت که با استراباد همسایه و در چنین بازارها مردم آنولایت را نیکو ترین همسایه‌اند از جوانب بیشه و جنگل و اطراف جبال و و حل که جملگی اراضی آنمحل بآن مشتملست هجوم نموده، بنیاد ترکتاز و در نواحی اردو غارتگری آغاز و درهای چاره را بر روی محمد طاهر خان فراز کردند. چون آن لشکر قوت اثر از شدت تنگی بکلی ضعیف گردیده و بجهت امور مذکوره غایت پریشانی بسپاه رسید روزی آقا محمد خان با فوجی از انصار و اعوان از استراباد روی بیرون و حمله قوی بآن قوم پریشان ضعیف آوردند و لشکریان را پای ثبات و سکون از جای وقوت و توان از دست و پای رفته، تفرقی در جمعیت آنها راه یافت و هرکس حیران و سرگردان بسوئی شتافت. ترکمانیه بر آن قوم شیرازه گسیخته ریخته و قاجاریه نیز با لشکر گریخته درآویخته و پریشان شدند. محمد طاهر خان با فوجی از عظماء و رؤسای سپاه بقید اسر درآمدند. محمد طاهر خان بامر آقا محمدخان و خون دونفر خالو زاده که در شیراز بامر علی مرادخان بخونشان نشانده بود عرصه تیغ گشته، بشمشیر درگذشت. چون شیخ ویس خان فوجی از جنود نزد خود را بجهت استحفاظ و نگهبانی جر و تنقیه آن تنگ معبر بآن بر و بوم فرستاده بود خیر قضیه مذکوره در سر جر بآنها رسیده،

موجب توحش و تفحش و تفرقه^۱ ایشان نیز گردیده، مراجعت بصوب ساری و وهم کلی بر ضمیر شیخ ویس خان ساری گشت. از آنجا که مشارالیه را زیاده عدتی همراه و چندانی لشکر و سپاه نمانده بود از ساری حرکت و عنان بجانب هزیمت کشیده بود، در طهران شرف پای بوس پدر حاصل نمود. علی مراد خان گروهی از لشکر را بار دیگر بسرکردگی رستم خان زند که از اقارب او بود نامزد سفر مازندران و بحیله و دستان را روانه آن کشور فسحت بنیان ساخت. سپاه مأمور موکب او برخی در عرض راه فرار و بعضی راه نورد مسکن و دیار و تنمه بنواحی مازندران رسیده و ایشان نیز شکستی فاحش دیده، نیز متفرق گردیدند. از قشونهای شکست دیده^۲ مازندران هرکس که از گران سری ترکمان مازندران و سخت گیری آن سیاح سیرتان صحرا و بیابان و رهزنی طبریان مازندران جان بیرون کرده، تخته پاره^۳ وجود خویش را در چهار موجه^۴ حدشان، از آن ورطه^۵ هایلله براحث گاه کناره و ساحل آورده بود علی مراد خان آنها را مرخص باوطن نمود. یک دو سه نفر اعظم خوانین ایلات را بجرم حرکت دادن شیخ ویس خان از قلعه^۶ ساری و هزیمت نمودن بآن خواری بقتل رسانیده، سردار سپاه ملک عدم گردانیده بود، از آن حال اکثر ایلات متوحش و رمیسه، چون آهوان رم دیده بکوه و بیابان پراکنده گردیده، بی‌رخصت بدارالسلطنه^۷ اصفهان که خانواری آنها در آن ملک چون روضه^۸ رضوان و در آن خطه^۹ چون گلزار جنان بود روی درآورده بودند. باقر خان خراستگانی که نام او سابق نگاشته^{۱۰} کلک جواهر سلک گردیده، علی مراد خان بعد از تصرف شیراز مجددا^{۱۱} قامت او را از خلعت حکومت طراز داده بود دروازه‌های شهر را بر روی آنجماعت بسته، آن بیچارگان برهنه و عریان، دردمند و خسته روان، در آن هنگام که فصل زمستان و برودت هوا خصم جان و کسوت سفید پرند برف بر دوش کوه و بیابان بود در کوه و صحرا و نشیب و بالا فقیر و بی‌نوا می‌گشتند. در خلال آن احوال مرض استسقاء^{۱۲}

بر علی مراد خان استیلا، مزاجش بدردی صعب ابتلا یافته، ناخوشی قوی بر طبیعت او غالب شد. آنانکه قبض و بسط مهام دولت و بست و گشاد کارگاه جلالیت درید کفایت و در دست کفالت ایشان می بود کار او را در پیمودن باده و شراب از حد و طاقت زیاده بآن مرتبه رسانیده که بآن مرض جان گزایش مبتلا گردانیده بودند. بجهت اینکه خلایق را از شدت مرض و صعوبت این جانگاہ و جان گزای عرض آگاهی کلسی حاصل نشود نیرنگها ریخته و شعبدها برانگیخته، لباسهای پنبه دار و پوشش های آستر دار او را در بر پوشانیده و بهزار تدبیرش بر مسند جلال تکیه ور می کردند، که نفخ ریح استسقاء و تهیج آن مرض جان فرسا بر ایستادگان حواشی محفل جهان آرای فلک اعتلا و دولت خواهان را موجب پریشانی نگردد. بلی منتقم حقیقی چگونه سست پیمانان را بسزای نقض عهد گرفتار عقوبت نسازد؟ چه سان حق ناشناسان را بجرم ناسپاسی در صعب ترین دردی بسختی مکافات نیندازد؟ علی مرادخان که بطمع دولت و آرزوی هم آغوشی بشاهد بدیع الجمال سلطنت و بدنامی و بد عهدی و ذلت سست عهدی را پسندیده، بآن رفتار ناهنجار گزاید نه از نهال نوخیز عمر و جوانی بری چید و نه از دوحه نارس زندگانی شمری دید. از آغاز کار و از بدایت حصول مقصود با دل امیدوار بهزاران ناکامی و نامرادی بمرد و رخت هستی بناخوش ترین حالتی از سرای عاریت بیرون برد و حق عز و علا حق را بحق دار رسانید، با اینکه بدریافت آن سزاوار بود. چنانکه چگونگی انجام و کیفیت اختتام کار او زبان زد خامه حق گو می شد.

بیان میمنت ترجمان طلوع آفتاب جهان آرای وجود مسعود

آن نورفزای جهان کامگاری از مشرق شهریاری و بروز

رای عرصه پیرای ذات معدلت صفات آن غره

ناصیه نامداری از افق فضل حضرت باری

دارای دارالملک دفتر و داور اقلیم تواریخ و سیر یعنی کلک بلاغت

گستر و خامه، معنی پرور بدین گونه نگارنده، این همایون خبر می گردد که: بر روشن دلان چراغ نکته دانی و پرتو اندازان شموع نکات و معانی پوشیده و مستور نیست که هر کاری را بحکم کارفرمای کن فکان وقتی مقررست و حصول هر مقصودی را بامر مدر کارخانه وجود و فرمانده افلیم غیب و شهود زمانی در پرده، تقدیر مستترست و در هنگامی که نواب غفران مآب و کیل و برگزیده، رب جلیل چشم از تماشای این ملک فراخ بسته و همای همایون روح پر فتوحش از قفس این کهنه کاخ و آشیان این پیوسیده شاخ و تنگنای این دیولاخ رسته تا کنون که مدت هشت عام تمام گذشته انواع فتن و فتور درین ملک پر شور ظهور نموده و اقسام آلام بر درون پر خون و مال و جان سکان و اوطان کشور ایران راه گشوده، الطاف آفریدگار جهان و اعطاف خالق کون و مکان وجود ذیجود این جهانیان کشورستان را در کنف حمایت و ظل عاطفت از تطرق فتن و تطاول حوادث زمن بمحص فضل خویشتن محافظت و محارست فرموده‌اند که درین ایام که هنگام ظهور اشفاق خالق عبادست نسبت باهالی این شوریده‌بلاد که درین مدت بامتداد اقصی الغایت ظلم و بیداد دیده و منتهای مراتب جور از ارباب فتنه و فساد کشیده‌اند این نوربخش محفل معدلت و زیب افزای چهاربالش دولت ظلمت زدای شبستان احوال سیاهروزان و ساحت آرای قصور بیقصور ممالک ایران گردیده، زخم ساسور جراحات رسیدگان تیغ جفا را از مرهم مرحمت خاطر مرحمت کیش قرین بهبود و خسران زیان دیدگان بازار دهر دغا را از خزانه رأفت ضمیر عدالت اندیش مبدل بسود فرمایند. بحمدالله تعالی که منتظران این عظمی سعادت با حسن وجهی بکام خواطر رسیدند و منت خدای را که امیدواران این کبری موهبت با شرف نحوی بمنتهای مقصود فایز گردیدند. مفصل این مجمل و مطول این مختصر آنکه: در آن اوان سعادت نشان که آغار نصارت بهار عالم آرای دولت و اوان حضرت باغ دل گشای مملکت و اهتزاز نسایم الطاف جناب احدیت بود که حقایق احوال سپاه و رعیت این خدیو کشور عدل و انصاف و

قهرمان اشفاق و جهان الطاف در حالتی که عرصه پیرای ساحت کردستان و کالبد سنندج را بمنزلهٔ روان بودند شبی در خلوت سعادت و حریم کاخ دامن فراخ دولت بر بستر شوکت تکیه فرمودند و نفس مقدسشان بنفوس قدسیه تقرب نموده، در عالم خواب هاتف غیبی و میشر لاریبی بصورت بشراین مهین خلف هفت پدر و بهین نتیجهٔ چهار مادر را بنظرآمده، ایشان را مخاطب و بزبان السهام بیان آورد که: "انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق"، با آنکه آنحضرت را در هیچ گاه واهمه بر پیرامون خاطر نگردیده و این قهرمان هفت اقلیم صورت بیم را هرگز در آئینهٔ خاطر ندیده از صولت آن خطاب مدهوش و از خواب بیدار و دهشتی قوی بر ضمیر آن دوحه باغ خسروی استیلا یافته، با وجود نهایت انتباه تا دیدگاه حیرت این خواب و دهشت این خطاب و از غایت حیرت و دهشت در اضطراب بودند،

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

این شب قدر که این تازه براتم دادند

بر عقلای زمانه و خردمندان خرده‌دان تعبیر این خجسته خطاب و تأویل این همایون خواب و تحویل این قدسی خطاب محجوب و مستور و ایراد آن ضرور نیست و تأثیر آن بعنایت الله العزیز المنان تا این زمان که مدت یکسال از آن گذشته ظهور کلی کرده انشاء الله تعالی این غرهٔ ناصیهٔ خلافت جمیع معمرهٔ ارض را خلیفه و حکم فرمودن بحق در میان جمهور فرق او را وظیفه و آیه‌ای از آثار آیهٔ شریفه خواهد شد. بالجمله چون بلدهٔ طهران علی مراد خان را محل نزول کوکب عزوشان شد مملکت کردستان نیز بقوت شمشیر کشور گیر آن خدیو بدولت جوان بتدبیر پیر میسر و انتظام کلی بهم رسانیده بود، آن حضرت را بطهران دعوت نموده، در غایت اندیشه و تشویش که این دفعه بیش از پیش خاطرش را فرسوده بود بعد از ملاقات با این غرهٔ ناصیهٔ دولت لازمهٔ مبالغه در رعایت قواعد اخوت و ملاحظهٔ شرایط مودت بعمل آورد و مقرر گرد که اردوی نصرهٔ جوی آن حضرت علی حده نزول نموده، مستعد حرکت و مهیای نهضت بجانب توابع

خمسه گردند. از آنجا که علی خان افشار زابیر لوی خمسه که علی مراد خان بعد از واقعه ذوالفقار خان او را حکومت خمسه داده و بدست خود ابواب فتنه را در آن حدود گشاده بود مردی شریز و خداوند شمشیر شرارت پذیر و در آن حین از خمسه کناره گیر و در کمین فساد و مشتهر بیغسی و عناد بود، قطع نظر از آن علی مراد خان از جانب آذربایجان نیز اطمینان خاطر نداشت و در خمسه که انجام عراق و آغاز آذربایجانست هر کسی در گوشه‌ای رایت شرارت می‌افراشت ازین ناظم کشور دولت و اقبال و مهر اقلیم شان و جلال خواهشمند گردید که بخمسه نهضت فرموده و بنظم آن ملک بازوی با نیروی کشور گشائی گشوده، از جانب آذربایجان نیز با خبر و در آن حدود قاع بنیاد شور و شر باشند و غرض دیگرش آنکه آن حضرت مدت مدید در یک مملکت توقف و با مردم آن ولایت تألیف ندارند، که مردم از شرایط معدلت و قواعد نصفت و محامد عدل و صفات و مکارم ذات آن مسندآرای ابوان جود و کرم اطلاع حاصل نموده، بی‌اختیار در راه خدمتش پای خدمت‌گزاری گشوده، کسانی که از دست فتنه دور روزگار دامن فرا می‌کشند بناگاه دامن گیرش گردیده، بهر تقدیر این دلیر کشور گیر حسب‌المرام او رافع رایت دولت و اقبال، بسوی خمسه و زنجان عطف عنان شوکت و جلال فرمودند، نه اندام صحرا و کوه از تصادم سم ستوران پلنگ خوی غراب پوی خسته و اجزای سهل و جبل از ضربت تردد سرداران رزم آور جنگ جوی علاقه ارتباط گسسته، توابع خمسه از نزول آن شهریار جهانیان باغ جنان را ردیف و روضه رضوان را خلیف شد و ارباب فتنه هریک از بیم آتش قهر فتنه سوز آن خدیو فیروزمند کشور گشای در گوشه‌ای سر بگریبان خمول کشیدند و علی خان حاکم خمسه و اصحاب فساد از اندیشه غضب قیامت لهب قهرمان ملک عجم و عرب در زاویه ناکامی پای در دامن گم نامی پیچیدند و علی خان بورود موکب مسعود

آن حضرت مملکت را رواج و درد سپاه و رعیت را از دارالشفای معدلت چاره و علاج فرمودند. بر دانایان قواعد غیرت و حمیت مستور نیست که هرکس متحلی بحلیه انصاف و شیوه حمیده مروت اعتراف داشته باشد یقین دارد که زیاده بر آنچه حضرت جهانیان گیتی ستان در قضیه علی مراد خان صبوری فرمودند، در مشاهده هر کار ناصواب او که نسبت باین دودمان عالی جناب واقع شد تحمل نمودند حد بشر و در قوه احدی دیگر نبود. در آن اوان سعادت اقتران آن حضرت را طاقت طاق و مزوجه صبوری و شکیبائی مستحق سه طلاق گردیده، خون خواهی شهیدان والاشان را عازم و تخریب دولت علی مراد خان را جازم گردیدند و رایات فتح آیات و سرادقات گردون درجات را از قصبه زنجان بجانب صحرا و بیابان کشیدند. اسرافیل منشان کره نای نواز از نایهای تندر خروش رعد آواز بناهای زمین و ارکان سپهر برین را تزلزل در دادند. چون فضای خارج قصبه مذکور مضرب خیام انجم احتشام و جلوه گاه اعلام فلک مقام شد مکنون خاطر خطیر و منظور نظر فیض تأثیر گشت که از جانب بلده همدان و توابع قلمرو و اعمال و امصار عراق و از آن راه محرک سپاه منصور و عازم صوب اصفهان و در دارالسلطنه مؤسس اساس شوکت و شان و متوجه تدارک لشکر بی کران و تهیه اسباب و سپاه غضنفر توان گردند. با آنکه جهان را هنگام دم سردی و لشکر برودت هوا در بردن طاقت و توان پیر و برنا پای مردی می نمود بقدم تصمیم قیام سلسله جنبانی سپاه فلک احتشام فرمودند ظهور این واقعه که علی مرادخان پیوسته از اندیشه آن تلخ کام و همواره در انتظار آن یاده مرارتش بجام بود موجب تزلزل بنیاد صبر و قرار و باعث تبدل گونه سکون و قرارش گردیده. چون این خمر و قصه را در انقلاب اوضاع خویش از داهیات کبری و سانحات عظمی می دانست بجهت چاره کار و تدبیر امر نا استوار از طهران حرکت و بتعجیل برق و باد بجانب اصفهان عزیمت نمود. از آنجا که فوجی از لشکر را علی مرادخان ملازم رکاب

نصرة پرور ساخته بود همگی از هوا خواهان دولت و جان سپاران حضرت او در شبوه، اخلاصمندی در غایت غلبه بودند ارقام متواتر خطاب بسرکردگان قلمزد کلک منشیان گردید که ترک ملازمت خدیو کشور مروت و فتوت نموده، هریک بمواطن و مساکن خویشتن روی نمایند و از معسکر آن حضرت متفرق گشته، پای صحرا پیمای بسوی دیار خویش گشایند.

چون از قراری که ذکر یافت جمیع آن لشکر از معتمدین علی مرادخان و قطع نظر از آن مردم را از مشارالیه توهمی زیاده از حد و هراسی فزون از قیاس در دل و سرشته، آب و گل بود بعد از وصول احکام او از نزد این جهانیان اقلیم ستان هزیمت و بجانب اوطان خود عزیمت می نمودند، بآن مرتبه که از آن لشکر یک تن در معسکر نصره اثر باقی نماند و تفرقه آنها بهیچ وجه فتوری در ارکان وقار و سکون این شهریار گیتی مدار بهم نرساند، تا موکب ظفر موکب ببلده، همدان رسیده، اهل آن ولایت نیز از غایت هراس از خدمت داور کسری اساس دامن درکشیده، تقاعد ورزیده، پس رایات ظفر طراز باجلال و اعزاز میل بجانب کزاز نموده، فراریان ناحیه کزاز که حسب الامر علی مرادخان از مأمورین دفعه ثانیه مازندران و درعرض راه از اردوی رستم خان فرار و راه نورد طریق وطن و دیار گردیده بودند بظل رایات فتح آیات استظلال نموده، از دنباله داران موکب نصره نشان گردیدند.

محمد کریم خان نام کزازی که از جانب علی مراد خان بحکومت آن ولایت قیام داشت در حصار مخالفت نشسته و ابواب قلعه خویش را بر روی بهادران نصره کیش بسته، بیک حمله کوه فرسای دلاوران قلعه گشای حصار مذکور مفتوح و اموال مشارالیه که بر حسب فرمان بحیطه ضبط درآمد از حد و حصر درشد. فی الجمله فتوحی روی داد و علی مراد خان را ازین خبر دهشت اثر مهره، امیدبششدر افتاده وارد کاشان و در آنجا نیز اقامت نکرده، روی باصفهان آورد، که شاید این جهانیان ملکگیر کشورستان را از دخول اصفهان مانع آمده، چاره‌ای بحال قریب الوبال خویش اندیشد. در منزل قهرود منزل اول بعد از

کاشان غذای نامناسب بکار برده و غذا نیز فزون از حد طاقت طبیعت خورد که مرض روی باشتداد و طبیعت میل بفساد آورد و هم چنان که با تخت روان قطع مسافت می‌کرد تا ورود مورچه خورت بسر حد اشرف برهوت رسید. امنای دولت تخت روان را بسرعت بجانب اصفهان می‌کشیدند، تا قریب بدروازه شهر و محاذات باغ قوشخانه بار رحیل ازین کهن کاشانه بریست. باقر خان خراسکانی که پرورده نعمت و ترقی کرده تربیت او بود در حال حیات علی مراد خان دروازه شهر را بسته و در راه معانت نشسته، تفنگهای متواتر بجانب تخت روان ولی نعمت خود انداخت و او را در خارج شهر چندان معطل ساخت که روحش از شهر بند بدن بیرون ناخت. بالاخره فوجی تفنگچی با ولد خود بیرون فرستاده، اهالی حرم و صندوقخانه و خزانه و اسباب دولت و آلات جلالت را بدرون شهر آورده، در عمارات شاهی ساکن گردید. چون چندان اموال و اسباب او را بحیطه اکتساب درآورد که حصر آن بروهم محال اندیش دشوار بود بطمع شاهی و سودای فرماندهی افتاده، آن شغل خطیر را کفیل و از کاشانه‌ای که در اصفهان داشت بعمارت شاهی نقل و تحویل نموده، جماعت ایلات را که در بیرون شهر بنحوی که مذکور و مسطور شد سرگردان و در آن سرمای زمستان بی سر و سامان بودند بار دخول داده، دکان سروری گشاده، شروع در بذل درم و دینار و بخشش حریر زرتار کرده، هنگامه‌ای پدیدار آورد. حضرت جهانبان کشورستان که بی‌خبر از واقعه وفات علی مراد خان با معدودی از خاصان و غلامان متوکل بحضرت قادر مستعان در نهایت استظهار و غایت استعجال راه پیمای طریق شوکت و اجلال بودند خود راباردوی علی مراد خان رسانیده، که کار را بکام دولت خواهان نموده و امر او را انجام دهند. در حالتی که هوا بغایت سرد گردیده، برفی عظیم باریده، سحرگاهان در غایت برودت هوا موکب ظفر کوکب روی دولت براه آوریده بود. فوجی از سواران زند و جمعی از ایلات و اعیان آن فرقه سعادت‌مند که در حال ارتحال علی مراد خان روی

اخلاصمندی بجانب این جهانیان ملک ستان نهاده و پای ارادت بسوی این شرف دودمان جلیل ایشان گشوده بودند خود را در هفت هشت فرسنگی شهر بموکب نصره بهر رسانیدند. فوت علی مرادخان را با واقعه طغیان باقر خان خراسگانی معروض سده صدر میانی گردانیده، موکب نصره کوکب بعد از اطلاع برین مطلب بتعجیل افزوده و در جایی نیا سوده، در نیم فرسنگی شهر اصفهان شادروان عزوشان گشودند و اسمعیل خان ولد شجاع الدین خان برادر زاده محمد خان زند که بعد از وفات علی مراد خان زنیورکخانه و نقاره خانه و بعضی از اسباب دولت را متصرف و فوجی عساکر را جمع آوری نموده، منتظر ورود موکب مسعود میبود وارد اردوی نصره نمود و سر افتخار بر آستانه معدلت مدار سود. باقرخان را این گمان نبود که آن حضرت بدین سرعت راه بجانب اصفهان آرند و با قلیل غلامان و خاصان که در موکب سعادت نشان حاضر بودند روی جنگجویی باردوی علی مراد خان که عدتش از کثرت کواکب بیشی و در شوکت با خاقان و قیصر خویشی داشت نهاده، باقرخان از اطلاع بر قضیه ورود موکب مسعود ارکان صبر و قرارش متزلزل و سکون و ثباتش باضطراب متبدل و متوجه عرض لشکر گردید و از ایلات و غیره که بنحو مسطور سابق بعد از شکست مازندران در اطراف کوه و بیابان متفرق و متلاشی گردیده، اکثری بتقرب آنکه خانواری آنها در دارالسلطنه اصفهان توقف داشت باصفهان رسیده بودند، بطمع حطام پیرامون او را گرفته، مشارالیه نیز آغاز عرض لشکر و بنیاد تدارک عسکر کرده دو روز بملاحظه سان روز را بپایان آورده، روز دیگر اعیان ایلات بعد از اخذ قلیل سودی و حصول شرب الیهودی با یک دیگر قرار دادند که او را گرفته، بموقف حضور خدیو منصور رسانند. بلی باقرخان را از غایت بی عقلی طمع کاذب بر خاطر غالب گردیده، توقع داشت که با وجود ظهور صبح اقبال و طلوع آفتاب بی زوال ذات معدلت خصال خدیو دریا نوال از افق جاه و جلال مردم رضامند بمتابعت باقر خان و پیروی امر و نهی ایشان توانند شد. حوالی ظهر روز جمعه

اوایل شهر ربیع الثانی مطابق هزار و صد و نود و هشت هجری اعیان ایلات عزیزت تخریب ارکان سست بنیاد کروفر باقر خان را جزم کرده در حالی که در کشیک خانهای درب دولت خانه شاهي دارالسلطنه اصفهان متوجه سان بود این معنی را دریافت کرده، روی بدرون دولت خانه شاهي آورد. افراد سپاهی دور ور آن عمارت مبارکات را گرفته، مشارالیه اول خود را بهرجی که در گوشه دولت خانه بود برگشیده، چون دید که آن مکان دام گرفتاری او خواهد گردید لایشعر خود را از آنجا بزیر و بر زبر بام رسانید. باعانت یک دو نفر بتمسک ریسمان و طناب چون دولاب خویشتن را بیائین کشیده، با پسر و برادران پیاده و سرگشته بقریه خراسکان که موطن اصلی ایشانست رفته، نیم شب باسبان تیزرفتار برنشسته، با بیست نفر از منسوبان و متعلقان راه نورد کوه و بیابان و باعتقاد فاسد خود از آن حادثه مبرم رست. روز دیگر اعیان و ارکان ایلات و اهل ولایت باستقبال موکب با سعادت خدیو آفتاب زایت شتافته، در خارج شهر سعادت خدمت و شرف پای بوس دریافت، هنگام صبح روز شنبه که مهر انور و خسرو خاور بعزم تسخیر دارالسلطنه افق بر جواد خوش خرام فلک حامل برنشست داور منصور و شهریار سکندر غرور را باشهب تیزگام سعادت برآمده و فیض قدوم بجهت لزوم بدرون شهر بخشیده، گلشن سرای دلگشای آن خطه وسیع الفضا از اهتزاز نسایم فیض لوازم مواکب جهان گشا حضرت و نضارت گرفت و فضای روح فزای آن بلده از هبوب ریاح راحت بخش کوبه گیتی آرا خرمی و طراوت پذیرفته، گلهای فرح و شادمانی که از صولت حوادث زمانی یژمردگی دیده بود در سرا بوستان احوال و ضیع و شریف برشکفت. دیده های رمد محنت دیده از توتیای غبارپای آن حضرت روشن و خراب آباد اصفهان از اهتزاز باد صبای مقدم فیض توأم غیرت گلزار و گلشن شد (۱). روز دیگر در بلوک ری دشت هشت فرسنگی اصفهان در

(۱) در تاریخ رحلت علی مراد خان و جلوس جعفر خان صباحی بیدگلی شاعر معروف آن زمان گفته است: "نوشت کلک صباحی:

قریه موسوم بقلعه عبدالله خان جلو داران سرکار دیوان اعلی که در آن موطن و مسکن داشتند باقرخان و پسر برادر و کسان او را که همراه بودند گرفته، بدربار گردون وقار آوردند. حکم مقدس و فرمان اقدس بحبس و قید و مصادره او صادر گردیده، مبلغ کلی از نقد و جنس اموال او واصل امینان دیوان عدالت ارکان گشت. تنه احوال او را بموقع خواهد نگاشت.

رسیدن بهار عالم افروز سال فرخنده فال مطابق سنه

یکهزار و صد و نود و هشت هجری

دگر باره از فیض باد بهار
بهر گوشه بشکفت گل رنگ رنگ
همه لعل و فیروزه شد جویبار
بصد رنگ شد گونه خاک و سنگ
زمین کرد دامن پر از لعل ناب
هوا بر چمن ریخت در خوشاب
جهان کهن باز شد نو جوان
زمین چمن گشت باز ارغوان
بهار عالم فروز و نوروز فیروز عرصه بسیط غیرا را نمونه
فردوس اعلی ساخت. سپهدار و سروجنار رایت اقتدار بر چرخ دوار افراخت.
سلطان فروردین قامت رعنا نوباوگان بخلاع رنگین اوراق و ازهار
بیاراست و نوای مسرت فزای باهتزاز آورد. آواز دلنواز طایران گلزار
از فراز سبزه و جویبار برخاست. خدیو گیتی گشای ربیع که بعلت
هجوم متغلبه سپاه بهمن در عرصه چمن و ساحت گلشن مسافرت گزیده
بود باردیگر با نصره و فیروزی با لشکر گلهای نوروزی بدارالسلطنه
گلستان و ممالک باغ و بوستان استیلا یافت و سردار سپاه فرخنده پی آذر و
نیسان روی گردان شده، بگوشه عزلت شتافت. قلعه محکم اساس
گلشن که قرار و مکان ثبات و وقار روستائیان ثلوج و امطار گردیده بود
مفتوح سپاه کینه خواه اردی بهشت و ساحت جهان و فضای آخشیجان

ز قصر سلطانی علی مراد برون شد نشست جعفر خان " از قصر
سلطانی که ۵۵۰ است علی مراد را که ۳۵۵ است باید کاست و جعفرخان
را که ۱۰۰۴ است باید افزود و ۱۱۹۹ می شود (۵۵۰ - ۳۵۵ + ۱۰۰۴ -

از یمن معدلت و فرط مروت قهرمان بهار غیرت خلد و رشک بهشت گشت .
 از قدوم بهجت لزوم فروردین قضای زمین دیگریار بخضرت و نصارت
 قرین . فیض فتوت روح بخش ثابته عرصه گلستان و ساحت بستان
 جلوه‌گاه نوجوانان ریاحین و حجله سرای تازه عروسان سمن و نسرین
 شد . محفل نوروزی در عمارات مبارکات اصفهان خلد زینت برین و زیب
 نگارخانه چین یافته ، خالی از اغراقات منشیانه و بیرون از تعارفات اهل
 قصه و افسانه چندان خلعت زرباف سیم و زر و اثواب نگارین زینت از
 صنایع کرم و مخازن نعم بسران سپاه و مقربان درگاه و روعسای ولایت و
 عظمای مملکت شفقت و عنایت گشت که در هیچ عصر از هیچیک از سلاطین
 اورنگ نشین و کشور خدایان معموره زمین مثل آن بگوش راویان
 سلف نرسیده و مسموع احدی نگردیده بود . احدی از وضع و شریف
 که معروف آن برگزیده حضرت رب‌الروءف و یا معلوم امنای دولت
 سعادت مألوف باشد باقی نماند که برو دوش افتخارش از فروغ خلاع
 زرین نور بخش ماه و خورنگردیده باشد . سبحان‌الله العزیز القدیر و
 حسینا‌الله‌العلی‌الکبیر .

بیان مجادله و محاربه سپاه نصره همراه با آقا محمد خان

قاجار و هزیمت لشکر منصور

بر رای عقده‌گشای ارباب دانش و پینش پوشیده نماند که چون
 بعد از شکست محمد ظاهرخان در استراباد و هزیمت شیخ ویس خان
 از ساری مازندران آقا محمد خان بر استعداد و استظهار افزود و خیر
 حرکت علی مرادخان از بلده طهران و متعاقب قضیه وفات او معروض
 آقا محمد خان گردید و بگوش وی رسید که باقر خان خراسگانی
 اموال و اسباب و خزاین و دفاین و جواهر و ذخایر علی مراد خان را
 آنچه همراه داشت و هرچه در دارالسلطنه اصفهان مکنوز بود بتصرف
 درآورده ، در دیوان عالی شان تالار طویله مسند جلالت افکنده ،
 دعوی خود سری و هوس سروری می‌نماید . این معنی بر خاطر آقا
 محمد خان گران و این حکایت موجب حیرت و تعجب بی‌کسران

گردیده، از ورود موکب مسعود این شهریار کشور وجودبدارالسلطنه، اصفهان هنوز خبری بمازندران نرسیده و مسموع ایشان نگردیده بود. از الکای مازندران حرکت و بصوب بلده، طهران نهضت و مردم را بخدمت گزاری خود دعوت کرد. مردم طهران سر بر دایره، اطاعت در نیاورده و کار کنان دولت ایشان نیز خود را مقید تسخیر طهران نکرده، عازم حرکت بصوب قم و علی خان افشار حاکم خمسه و حماعت قره گوزلو حدود گروس و ایلات خلیج ساوه بمعسکر ایشان پیوسته، نطق خدمت بر میان بسته. عبدالرزاق خان حاکم کاشان این معنی را عرضه داشت سده، معلی و معروض چاکران دربار والا نموده، در عرایض مرسوله زبان بعرض عدم استعداد و قلت اعوان و انصار آقا محمدخان گشوده، حقیقت اتفاق خمسه و گروس و قره گوزلو و خلیج را که زیاده بر سه چهار هزار نفر بودند اشعار ننموده و چون خان مشارالیه بطهران نزدیک و اظهار و اطلاع کلی با وجود بی خبری کرده بود حضرت ظل الله فلک دستگاه بعرض او اعتماد و مساهله در امر احتیاط فرموده، قلع مواد استعداد آقا محمد خان را جزوی شمرده، چون آغاز طلوع نیز حکمرانی و بدو ظهور صبح کشورگیری و ملکستانی بود روی بتنظیم و تمشیت مهام دیگر آوردند و نجف خان نام زند را با معدودی از سپاه ظفر شعار بجهة تمشیت مهام این کار روانه، صوب طهران کردند. نجف خان مشارالیه چون بدارالمؤمنین قم رسید و در آن بلده، بهشت تأیید متوقف گردید و حقیقت قلت سپاه او معلوم گردید آقا محمد خان بجانب قم عطف عنان و خارج بلدة المؤمنین را جلوه گاه ادهم سبک جولان نموده، اگر چه جماعت سپاه که از موکب منصور حضرت ظل الله بهمراهی نجف خان مأمور گردیده چندان عدتی نداشتند که با لشکر آقا محمد خان مقابله توانند کرد و لیکن خان مزبور هم در خودداری و ایستادگی اندکی تقصیر کرده و تهاون وزریده بود. بورود موکب آقا محمد خان مشارالیه خود را از شهر بیرون و راه تعجیل را در نوردیده، در توابع جوشقان جلو کشیده، متوقف

گردید. خدیو فیروزمند عرب علی خان زند و فوجی از بهادران
 غضنفر مانند را باعانت و امداد نجف خان روانه فرموده، مأمورین
 چون بنواحی قم رسیده و مشخص شد که نجف خان مزبور هزیمت
 و بصوب جوشقان از راه دیسگر عزیمت کرده، چون عدت لشکر
 عرب علی خان نیز چندانی نبود که بتنهائی مقاومت تواند کرد صلاح
 در مراجعت دیده. لیکن فوجی کثیر از سپاه آقا محمد خان که چرخچی
 و قراول بودند بعرب علی خان برخورد، دلیران عرصه و غا حمله
 دلیرانه برده، جمعی را اسیر و گروهی را عرضه شمشیر و مراجعت بکاشان
 کردند. بعد از آنکه این اخبار معروض رای مهر آثار شد و کثرت و
 عدت آقا محمد خان معلوم ضمیر خورشید شعار شد احمدخان ولد آزادخان
 افغان را بسرداری تعیین و سپاهی با ابهت و آئین تدارک فرموده،
 از اسب و بارکش و سلاح و بیراق و نقود و خلاع و امتعه خورشید
 شعاع، از هر گونه و هر قسم عنایت و از سواران ایلات و پیادگان
 جزایری و تفنگچی لشکری با عدت و سپاهی با شوکت در غایت زیب
 وزینت روانه صوب کاشان فرمودند، که سردار مزبور در مقابل آقا محمدخان
 در قم و کاشان، در هر جا و هر مکان که صلاح داند و مناسب وقت باشد
 عمل نماید. سردار مزبور بکاشان رفته، متعاقب فوج فوج لشکر
 بفرمان داور سکندر فر با احمدخان مذکور ملحق گردیده، با رسیدند.
 آقا محمد خان نیز از قم حرکت و بتأنی و همواری تا محل سنسن که
 تا دارالمؤمنین کاشان شش فرسنگ مسافت دارد آمده، در آنجا سنگری
 متین بسته، توقف و در روزی از محل مزبور حرکت و متوجه نصرآباد
 و سه فرسنگ راه سواره و پیاده را دوانیده، از حس و حرکت انداخت.
 مظنه مشارالیه این بود که چنین وقتی که لشکر آقا محمد خان در کوچ
 و مرحله نورد راه پیمائی مسافت منزلگاه می باشد و بنه و اغروق همراه
 دارند و نظم سپاه ایشان مضبوط و سلسله لشکر بیکدیگر مربوط نیست
 بلکه مقصود خویش را حاصل و نصره را باحوال خود شامل نماید.
 در نظر عقل و بصیرت خود بعید می نماید که آقا محمد خان در چنین

موضعی که بحریف نزدیک رسیده و فاصله لشکر او و سپاه مخالف قریب گردیده است با نهایت حزم و خودداری و غایت توطن و دشواری خالی از احتیاط سپاهیانه پای بزمین نهاده باشد. مختصر سخن: در نصرآباد تلافی آن دو دریای نصر روی داده، دلیران جانبین با زوی مردانگی گشاد. بعد از اندک گیرو داری شکست بر سپاه احمد خان افتاده، روی بوادی هزیمت سهاد. این خبر در اصفهان معروض خدیو معدلت پرور گردیده، شکسته لشکر دارالسلطنه اصفهان رسید. از هدم قصر عمر و زندگانی علی مرادخان تا آن زمان که خبر ورود آقا محمد خان بطهران رسید و حضرت ظل‌الله کشور پناه را با وجود ابتدای کار و آغاز روزگار صد هزار گونه مشاغل ترتیب لشکر و تعیین عسکر لازم گردیده زیاده بر هشت روز فاصله نشد و فرصت بدست نیامد که آن حضرت از جزو و کل احوال لشکر و طوایف عسکر تتبع کلی که بر صاحبان واجب و لازمست حاصل فرمایند و نیک و بد هر فرقه را بدیده بصیرت ملاحظه نمایند و تفرس کنند که کدام طایفه اعتماد را شاید و کدام فرقه محل اطمینان توانند بود. اگر در باب خود و اصحاب تمییز نیک و بد و انصاف دهند در مبادی‌کاری چنان و آغاز طلوع نیر عز و شان که امور دولت را هنوز نظم کلی بهم نرسیده و قواعد مملکت همان مستحکم نگردیده تدارک چنان لشکری با عدم فرصت و تهیه چنین عسکری بچندان عجالت دون قدرت هر صاحب شوکت بود. القصه چون قضیه شکست احمد خان واقع گردید و خلاصه لشکر همان بود که بآن سفر رفته، شکسته و پیریتان متفرق باطراف کوه و بیابان شده بودند و سپاه دیگر مهیا نبود که بتدارک آن واقعه قیام توانند فرمود و کوچ و خانواری اعیان فارس و نزدیکان و متعلقان و غلامان حضرت کسری اساس و سایر ناس و ایلات و غیره که علی مراد خان بنحو مسطور سابق از شیراز کوچانیده، در اصفهان متوقف گردانیده بود چون دارالسلطنه اصفهان را قلعه و حصاری نمی‌باشد وسعت شهر و بواسطه بسیاری طول و عرض آن ولایت ضبط آن ممکن و میسر نیست،

آن کوچ و بنه وزن و فرزند لشکر و سپاه بی ملجاء و پناه و بان جهت دست صاحبان کوچ از دامن شکیب و قرار و ثبات و وقار کوتاه، در چنین حالی توقف حضرت ظل‌الله در اصفهان بغایت دشوار و مورث مفساد بسیار و آقا محمد خان از کاشان تا دارالسلطنه اصفهان که سی فرسنگ بیش نیست بقدم تعجیل راه نورد و خودداری در چنین هنگامی دور از قدرت مردان مرد بود. حضرت ظل‌الله لشکر پناه در ظرف یک روز دو سه هزار رأس قاطران سرکار را باعظم فارس و نزدیکان دربار سدره اساس و ابنای سلسله علیه زند و سران سپاه سعادت‌مند تقسیم و عزیمت توجه بصوب فارس را تصمیم و خانواری و کوچ فارسیان و غلامان و نزدیکان درگاه فلک بنیان را مأمور فرمودند که در همان روز از خانها و مکانهای خود که در محلات شهر متصرف بودند حرکت و رفته در جولاه شهر بحلفای آرامنه و جنوب چهار باغ جمعیت و صبح روز بعد در خارج شهر رکاب سعادت انتساب ملحق و در ظل لوای فلک سای روانه جانب مقصود گردند. چون علی مراد خان بعد از تسخیر و تصرف شیراز صید مراد خان عم زاده خود را بیگلر بیگی الکای فارس و در خطه دلنواز شیراز متوقف نموده بود و از آن مدت دارالعلم شیراز مزبور در تصرف مشارالیه و در آنجا رایت اقتدار افراشته، قلعه متین و حصن حصین چنان را در تصرف داشت و برادر خود را با لشکری از توابع خویش بیرون فرستاده، بازوی خودداری گشوده، تا آن زمان سر بر خط طاعت خدیو کشور معدلت ننهاده بود. سخن کوتاه: آن شب تا سحرگاه حضرت ظل‌الله در عمارات شاهی دارالسلطنه اصفهان و خانواری مسطوره در جولاه و غیره توقف نموده، جماعت اتراک افشار ارشلو و شبروانی و غیره و طایفه اکراد خراسان و بعضی حرام نمکان سواره و پیاده، جمعی کثیر در اطراف دولت خانه و کوچهای شهر بقصد فتنه اندوزی متردد و آن شب تا سحر بمفسده جوئی پی می بردند. چون می دانستند که در خدمت خدیو جهان

فتوت غیر از غلامان و خاصان جمعیتی نیست و همگی جهة حمل و نقل خانه و کوچ خود در جولاه و غیره می‌باشند بطمع اسباب دولت افتاده، انتظار می‌بردند. حوالی صبح بفرمان آفتاب دولت و اقبال، یعنی داور معدلت خصال احوال و اثقال صندوق خانه و غیره و بیوتات و اثاث حرم محترم بار اشتزان کوه توان و در مرتبه پانصد اشتر متحمل زر و زیور در موکب ظفر پرور از عمارات مبارکات قدم بیرون نهادند. باقر خان را که تا آن زمان محبوس بودند با وجود آنکه بر رای مهر ضیای حضرت ظل‌اللهی مشخص بود که وجود اینها مورث فتنه و فساد و هستی ایشان متعقب بفرض و عنادست و خیال خام که در دماغ این نادان تیره سرانجام راه یافته است عاقبت و هیم و هوس بیهوده که در دل آن مسکین بی تمیکن جای گرفته خاتمی وخیم دارد از راه مروت جبلی و فتوت ذاتی برو ترحم فرموده، مرخص نمودند و از غلامان خاصه مستحفظه بریشان گماشتند که از جماعت ایلات و همراهان موکب قرین السعاده که اکثر آنها را با او کمال معاندت بود در آن ظلمت شب زبانی بوجودش نرسد و مقرر شد که مستحفظین مزبور باقرخان مذکور را بمسجد جامع جدید عباسی رسانیده و از دستبرد معاندین مأمون گردانیده، مراجعت نمایند. القصة: بعد از خروج موکب مسعود از درب عمارات شاهی جماعت اتراک و اکراد که کماهی بنحویکه مسطور در طلب شر و شور بودند از عقب و جوانب آغاز تفنگ اندازی و بنیاد فتنه سازی کردند. از هر جانب روی طمع باموال و اسباب محمول آوردند. بعضی غلامان علی مراد خان که بعد از هدم بنیان دولت و زندگانی او بطل مسعود آن تازه سر و جویبار و جود استیصال نموده، از فرط فتوت آن خدیو کشور مروت مصون و مأمون مانده بودند نیز بارباب غوغای درآمیخته، از هر جانب فتنه می‌انگیختند. در موکب غروشان از غلامان و جان سپاران بجز از معدود بسیار مختصری مانده، معهذا هجوم ارباب شور و غوغا و بی‌آزمی آن حرامزادگان بی‌حیا ک

مجموع آنها سالهای دراز پرورده، نعمت و تربیت یافته، لطف و عنایت آن حضرت و عم بزرگوار و پدر نامدار او بودند بهیچ وجه تفرقه، خاطر و تغییر باطن و ظاهر آن تازه نهال سرو بوستان معالی و مفاخر نگردید. در کوچهای شهر زیاده بر دو هزار سوار و جمعی کثیر پیاده از آن قوم نابکار و بی‌شرمان غدار سر راه گرفته، آن حضرت تحملات کوه فرسای سدهای سدید را در هم شکسته و جمعی را بضرب گلوله، طپانچه خسته، بانهایت تانی و وقار از شهر خروج و خانواری و اعیان فارس و سایر غلامان و خاصان دربار سدره اساس نیز در موقف دوشینه کوچ در خارج شهر بموکب سعادت بهر پیوست. آن گروه بی‌حیا در فضای صحرا نیز حملات کرده و تفنگچیان فارسی که حسب الامر آن امیدگاه تازی و پارسی مستحفظ خانواری بودند بشلیک تفنگ کار را بر آنها تنگ و آن ناکسان را عاجز از ثبات و درنگ کرده. القصه: آن حضرت با شیران موکب سعادت قرین سلامت روی براه مقصود آوردند. لیکن قاطر چیان سر کاری که حامل آن همه نفایس و امتعه بودند از راه طمع کاری در کوچه‌ها و تنگنای شوارع محلات بدفعات قدم سست و کار را با اهل فتنه و فساد درست کرده، در نهانی قاطران را می‌گشودند و در یفماگری اموال و اسباب با کافر نعمتان بی‌کتاب شرکت و بسیاری از آن نفایس را که زبان خامه از اظهار قدر و مقدار آن عاجزست بغارت بردند. جمعی که بنحو مسطور حسب الامر صید مراد خان در موکب برادر او از شهر بیرون و در آن حوالی ناخته در بیابان بودند بدولت خواهی حضرت ظل‌الله مملکت پناه از نزد او متفرق و باستظلالی رایات گردون ملاصق مستظهر و مستوثق و در عرض راه بموکب فلک دستگاه پیوسته، کمر خدمت گزاری بستند. چون دو منزلی شیراز مقر الویه، ظفر طراز و آن فضای همت پرور غم پرداز موقف اجلال و اعزاز شد صید مراد خان صلاح کار و شرف روزگار خود را در تشبث بحبل‌المتین دولت ابد مدت قرین ندیده و رخت عافیت

بسایه نخل برومند و پناه بدوحه سعادت پیوند ذات ارجمند خدیو خصم گیر عدو بند کشید. موکب همایون و کوکب ظفر مقرون را استقبال کرده، پیشکش های لایق در پیشگاه عرض گذرانید. قهرمان اقلیم شوکت و شان مشارالیه را مورد انواع الطاف و احسان فرموده، خطه دلپذیر شیراز محل نزول فتح طراز و آشیان همای فلک پرواز یعنی الویه نصره انباز گشت. صغیر و کبیر شکسته احوال از اقتباس انوار شمع گیتی فروز وجود مسعود روشن تر از روز و برنا و پیر را شام تیره آمال از طلوع آفتاب عالم آرای ذات مرحمت صفات غیرت افزای صبح نوروز شده، آوازه ساز بهجت باوج سپهر محنت اندوز رسید.

در بیان حرکت آقا محمد خان بجانب الکای اصفهان و تسخیر دارالسلطنه

از قراری که قبل نگاشته، قلم عنبرین رقم شد حضرت ظل اللهی از دارالسلطنه اصفهان حرکت و بر باقر خان خراسکانی ترحم فرموده، او را مرخص و داخل مسجد جدید عباسی نمودند و در آن نیم شب هنگام صبح مشارالیه باز آغاز افساد با تفنگ چی و اعیان شهر تدارک شیرینی و غیره و ضروریات ورود موکب آقا محمد خان کرده، ولد خود را با جمعی رؤسای شهر باستقبال روانه نمود. علی الصباح روز دیگر که آفتاب انور وارد دارالسلطنه افق خاور گردید آقا محمد خان که مسافت کاشان تا اصفهان را بقدم تعجیل پیموده بود وارد دارالسلطنه و در عمارات مبارکات شاهی نزول اجلال و لشکر و حشم را بسموت عمارات تقسیم کرده، بعضی را در میسدان جلو خان مشهور بنقش جهان و برخی را در درون سراهای شاهی و سموت مختلفه که می دارد ساکن و در سمت چهل ستون و انگورستان جعفر قلی خان و علیقلی خان برادران او متمکن شدند. باقر خان را حکومت دارالسلطنه داده، لیکن چون از شرانگیزی و آرزومندی او بسروری غافل نبود مشارالیه را مرخص نمود که از دولت خانهای شاهی قدم بیرون و پای بخارج

عمارات همایون گذارده، مشارالیه در سموت مشهور ببهشت آعین در حایطی شب و روز متوقف و داد و ستد را واقف بود. آقا محمد خان مدت دو ماه در اصفهان توقف داشته، باخذ مالیات شش ماهه و چهار پنج هزار تومان پیشکش و بجز آن از جانب آن زیادتى باعلی ودانی واقع شد. خانواری افشاریه و بعضی ایلات اتراک که در اصفهان متوقف بودند با خانه و کوچ ایلات زند هزاره و مافی و بعضی چاردولی را که مانده بودند کوچ و بنه ایشان را روانه مازندران و جماعت مافی در عرض سیر بوادی روی براه نهاده، عنان بجانب گرمانشاهان که موطن اصلی ایشان بود گشادند. بعضی ایلات نیز دو روز قبل از ورود آقا محمد خان در حرکت آمده، راه اوطان قدیم را پیش و سر خویش گرفته، بکناری رفتند. از جزایر چیان عراقی بمرتهبه دوازده هزار کس دسته بدسته از اوطان خود بهم پیوسته و با جماعت بختیاری هم عهد و بمنافقت آقا محمد خان با یک دیگر همداستان و جملگی هم پیمان گردیده، در محل گلبایگان جمعیت و انتهاز فرصت نمودند. احمدخان که بنحو مسطور در کاشان شکست یافت، روی از معرکه آقا محمد خان برتافته، از غایت شرمساری بعثیه بوسی حضرت ظل الله مشرف نگردیده، در کنارها می گردید. در آن حال رفته، با جزایر چیان و بختیاران مجتمعه اتفاق و باقا محمد خان اظهار نفاق می نمودند. آقا محمد خان دفع مواد افساد جماعت مزبور را اهم دانسته، در شهر شعبان المعظم اعلاى لوای اجلال و بصوب چمن قهیز حرکت نموده، جماعت متفق مزبور نیز از موقف خود پیشتر آمده، بازار گیر و دار گرم و چرخ جفاجوی فتنه ساز بی آزر م شد. جماعت جزایری الحق پایداری و آتشباری صعب و سپاه آقا محمد خان نیز کوشش های سخت کرده، از جانبین داد مردانگی دادند. بالاخره نسایم ظفر بر پرچم آقا محمد خان ورزیده، جماعت مزبور مغلوب و منهزم گردیدند. آقا محمد خان بنا بر ظهور هلال ماه مبارک رمضان در چمن قهیز توقف و بلوازم صیام قیام و در آن حال اخبار

صریحه متواتره بمشارالیه رسید که موکب ظفر طراز خدیو جهان جلال و اعزاز از خطه با طراز شیراز حرکت فرموده، با شوکت اسکندری و دبده قیصری آهنگ دارالسلطنه اصفهان و عزم تدمیر دشمنان دولت ابد بنیان نمودند. آقا محمد خان باقر خان خراسگانی حاکم اصفهان را بچمن مزبور طلب داشته، ولایات آن نواحی را که عبارت از جرقویه و قمشه و چهار محال و نطنز و اردستان و قهپایه است بمشارالیه وا گذاشته، او نیز از راه اصولی که داشت متصل، از محافظت اصفهان مرخص گردیده، در مراجعت موکب آقا محمد خان از قهیز حرکت و متوجه صوب توابع قلمرو شد. در شهر دارالسلطنه اصفهان در جنب محله کردان از سوابق زمان قلعه‌ای مانده بود مشهور بتبرک که بانی آن سلطان ملکشاه سلجوقی بود و فرهاد بیک غلام سلطان محمد صفوی آنرا مرمت نموده، قلعه خاکریزش با فلاک‌ردیف و دهلیزش با سماک الیف، کیوان بلند توان خاک نشین دامانش، فلک ثوابت غرفه‌ای بجهت نشیمن دیده بانیش، کوه الوند سنگ پشت درش، جبل دماوند اولین پایه فروتر منظرش. قلعه مذکوره از جمله قلاع مشاهیر خاصه ایران و از نوادر حصون اقلیم جهان بود. باقر خان مزبور بعد از مراجعت از موکب آقا محمد خان ورود بدارالسلطنه اصفهان و شروع بسرانجام اسباب قلعه‌داری کرده، آذوقه و ذخیره بسیار از هر جنس و هرچیز که ضرورت آن بمخیله ارباب فکر درآید از هر جا بقلعه مزبوره آورده، دوازده عراده توپ را که در میدان نقش جهان بر جا مانده بود بر فراز بروج قلعه کشیده و تدارکشان دیده، از هر قسم ضروریات مأکول و ملبوس و اسباب و دواب و گوسفند و مرغ و غیره چندان جمع آورده که محاسب اوهام را حساب و شمار ممکن و میسر نبود.

بیان انصراف موکب مسعود از خطه شیراز جنت طراز

بجانب اصفهان و کیفیت آن

رایت بلند آیت خامه در فضای غبرای این شگرف نامه بدین

صفت شقه، بلاغت می‌گشاید و باین شیوه جلوه، عبارت می‌نماید که:
 بطریقی که سابق قلم زد کلک صدق مطابق گشت مراکب نصره مواکب
 بفرخی و فرخندگی چون روان داخل کالبد شیراز شد و در روز ورود
 شروع بکار و آغاز سرانجام اسباب کارزار و امر باجتماع لشکر ظفر شعار
 فرموده، در بذل درم و دینار چون باران بهار و ابر آزار دست گشوده
 و در مراسم بخشش و شیوه، داد و دهش قاعده‌ای نهادند که نام
 کرمهای معن و حاتم از جهان و اسم بخل از دوران و دود از بنیاد
 وجود بحر و گرد از بنیادگان برخاست، اعیان و اعظم فارس نیز کمر
 خدمت‌گزاری بسته و بجان چنان بموکب ظفر هم عنان پیوسته که هر یک
 تفنگچیان ولایت خود را دسته بدسته پیشگاه حضور ساطع النور رسانیده،
 از سان عارضان لشکر گذرانیدند. مخفی و مستور نماند که: تفنگچیان
 ولایت فارس و گرمسیری در شیوه، آتشبازی و پیشه، قدراندازی مشهور
 و معروف و درین فن باعلی مراتب تردستی منسوب و موصوف و در لوازم
 پایداری در میدان جنگ واقعی غایت ثبات و درنگ هر مرد آنها گوی
 مردی ربای در میدان الوف می‌باشند و در مدت چهل روز زیاده بر
 بیست هزار نفر پیاده و سواره از تفنگچیان شراره بار و سواران شمشیر
 زن نیزه گزار در رکاب ظفر مدار حاضر گردیده، بظل رایات فتح
 آیات اجتماع ورزیدند. پس در اول ماه مبارک رمضان موکب فلک
 شان از خطه، پر طراز در راه شیراز و عقابان رایات فلک انباز در فضای
 ظفر در پرواز شدند. رایضان برق جولان بر زین باد پایان برنشستند
 و فارسان سبک عنان از غلبه و ازدحام راه بر گردش چرخ فیروزه فام
 بستند. بسیط زمین از جوش سواران آهن پوش متزلزل و گونه، چرخ
 گردان از ارتفاع غبار از حضرت بغبرت متبدل گردید و فغان چاوشان
 موکب منصور بگوش مهر و ماه و نوای کره نای و خروش روئین درای
 باوج سپهر اعلی رسید. بنا بر رعایت ماه مبارک صیام و قیام مراسم
 صوم و صلوة رایات ظفر آیات در یک فرسنگی شهر متوقف و در اواخر

ماه مبارک اعلام نصره طراز در اهتراز و همایون الویه سعادت انباز در اوج ظفر بهروز آمده، متوجه صوب اصفهان و بفتح و فیروزی هم عنان، چون بقمشه نزول اجلال و حباب خیام زرین طناب را اوج گیر ذروه آفتاب فرمودند باقر خان از بیم آن سیل بی‌پایان و دهشت طوفان بحر بی‌کران خود را بقلعه تبرک رسانیده، آن حصار استور را پناه و امان خود گردانیده، موکب جاه و جلال و اردوی سپهر تمثال در روز دوازدهم شهر شوال جنت اشتمال وارد دارالسلطنه و بدولت و سعادت در باغ سعادت آباد نزول و طرفین این خطه جنت قرین را بلوازم عواطف خاطر معدلت آئین مشمول فرمودند و در روز ورود موکب نصره کوکب دلاوران پولادین سلب و تفنگ چیان بهرامی لقب بفرمان حضرت ظل‌الله گیتی پناه اطراف اربعه قلعه را فرو گرفتند و بگرداگرد آن حصن حصین محیط گشته، آن حصار را نقطه پرگار نمودند. قلعه تبرک حصارى بود که طایر تیز پرواز وهم بر فراز خاک ریز آن صعود نتواند نمود و همایون بال خیال بر کنگره شیرازه آن بال پرواز نتواند گشود. بحکم خدیو کشور اقبال دو عراده توپ جهان آشوب اساس نهاده، گرداز بنیاد قلعگیان می‌انگیختند. خالی از اغراق درین مرتبه وجود ثعبانان آتشبار اتفاق نیافتاد و احدی ایشان را نشان نمی‌داد. از صدمت گلوله و آواز رعد انباز زلزله در میان قلعه و ولوله در ارکان شهر افتاد. از بیرون و درون قلعه فتیله‌ها گرم و گلوله توپ و تفنگ در تردد آمد. مدت سه ماه و کسری آن رستخیز ممتد و بساط آن حادثه ممهّد و باقر خان با وجود آنکه از اعانت آقا محمد خان که بقیه احوالش بعد نگاشته خواهد شد مأیوس بود باز در مراسم خودداری باقصی الغایه اجتهاد می‌نمود. دوسه دفعه خواهشمند نامه امان گردیده، حضرت ظل‌اللهی بنا بر مروت ذات محامد صفات و اتمام حجست او را بایمان و پیمان مرفق و مستوثق فرمود. یاران نادان را دست اجل گریبان گیر و بان همه عهد امان منع پذیر نگردیده، تا در شب بیست و یکم محرم الحرام هزار و دویست که لشکر انجم و اختر بجهة تسخیر

قلعه محکم اساس سپهر اخضر بر شرفات این حصار مدور بر آمده، فوجی از بهادران لشکر فتح پرور که در کمین فرصت بودند بر برخی از بروج قلعه محکم صعود و عروج، بی در پی تا آغاز طلوع صبح صادق جمعی دیگر از سپاه نصره پناه بایشان لاحق گشته، القصه: قلعه را تسخیر و باقر خان را دستگیر و در حالی که اردوی جهان پوی بعزم حرکت بجانب قلمرو انتظام مهام آن حدود در انوشیروان نیم فرسنگی نزول عزوشان داشت باقرخان را بحضور فیض گنجور رسانیده، بحکم اقدس روانه قلعه محکم بنای عدم گردانیدند. نقود و اموال و اسباب او بسرکار دیوان اعلی عدالت ارکان تعلق گرفت. ولد اکبر و پسر اوسط او را آقا محمد خان همراه برده، ولد اصغر او با خانه کوچ مشارالیه و برادرانش حسب الامر روانه دارالعلم شیراز و در آنجا اقامت نمودند. کیفیت بقیه احوال آقا محمد خان آنکه: بعد از تسلط و استیلای بر جماعت جزایری و بختیاری از قراری که سابق نگاشته کلک بلاغت شد بمعاندت اجتماع نموده بودند و بمتفرق گردیدن آنها موکب آقا محمد خان متوجه صوب توابع عراق و جانب قلمرو و جعفر قلی خان برادر خود را با لشکری مستعد جدال جماعت مافی که بنحو مسطور مأمور مازندران و در عرض راه طریق را منحرف نموده، عنان توجه بجانب کرمانشاهان و اوطان خود گشوده بودند و بعضی از ایلات متمردین آن حدود روانه توابع کرمانشاهان نمود. جماعت مزبور اتفاق کرده، بر لشکر آقا محمد خان غلبه، او را شکست داده، مراجعت کردند. از مردم عراق و جزایریان عراق و جماعت اتراک و غیره گروه مختلفه لشکری کثیر در اردوی آقا محمد خان جمعیت کرده، روی بدربار آورده بودند. در حالی که توابع شراه محل نزول سپاه و مضرب سرادق و خرگاه مشارالیه بود خبر ورود موکب مسعود این برگزیده حضرت معبود باردوی آقا محمد خان رسیده، یکی از سر کردگان قراگوزلو را که با هزار سوار باعانت باقر خان در اصفهان فرو گذاشته بود فرارا در رسیده، در حال انقلابی در لشکرگاه حادث گردید.

قشونهای عراق و لشکر متفرقه^۱ مجتمعه روی بتفرقه نهاده، هرکس بر اسب خود سوار و اکثر شرفیاب عتبه بوسی دربار عرش وقار و برخی عنان گشای شهر و دیار شدند. علی خان خمسه نیز با جمعیت خود متوجه صوب خمسه و آقا محمد خان چون کار را چنان و احوال را پریشان دیده، با همان جمعیت خود که از مازندران همراه آورده بود و چندان کثرتی نداشتند روی بصوب طهران و شروع بحفر خندق پیرامون قلعه^۲ طهران کرده، در بلده^۳ مزبوره توقف نموده، خانواری ایلات که بطریق مسطور متفرق گردیده، روی بکرمانشاهان و سایر اوطان خود آورده بودند با خانه و کوچ و اموال و اثقال روی عجز بدرگاه فلک تمثال آورده و دست تشبث دیگر باره بحیل المتین دولت ابد قرین که امیدگاه خلق عالم و بلاد عرب و عجمست محکم کرده، حسبالفرمان قضا جریان روانه^۴ الکای فارس و هر طایفه‌ای در موضعی که بجهت نشیمن آنها مقرر شد مسکن و سواران ایشان در سلک ملتزمان موکب منصور منتظم گشتند.

ذیل میرزا عبدالکریم

بسم الله الرحمن الرحيم

سبب تألیف کتاب

بر رای مشکل گشای شهریاران دارالملک عبارت آرائی و تاجداران کشور فصاحت پیرائی مخفی و مستور نماناد که: این مستعین بعنایت الله الملك اللطیف عبدالکریم بن علی رضا الشریف را در عنفوان جوانی و هنگام ریعان دوحهء کامرانی که قدم بر پلهء عشرثانی سلم زندگانی نهاده بود در دارالعلم شیراز جنت طراز شرف صحبت و فیض خدمت خسرو شیرین کلام کشور سخندان، مجموعهء کمالات انسانی، خلاق المعانی میرزا محمد صادق موسوی متخلص بنامی که منشی طبع سخن پرورش در میدان بلاغت گستری از چوگان خامه گوی برتری از عطار ربودی و بنان معجز اثرش از عصای قلم بر رقم شیم ید بیضای موسوی و از دم کلک روح پرور اعجاز عیسوی نمودن و هریک از طفلان سبق خوان دارالافاضهء فکرش معلم هزار حسان و هر فردی از شاگردان نوآموز دبستان دانشش استاد صد هزار سبحان بودی روی داده، مدت سه عام تمام در خدمت ذی سعادت آن دبیر عطار احترام از جام استعلام علم انشاء می آشام و از صنعت خوشگوار استفادهء صنعت تحریر شیرین کام، در دبیرستان استفاده سخن نیوش و از ساغر استکمال جرعه نوش می بود. آن جنابت نیز چمن تربیت این بی بضاعت را از ما، معین عاطفت بقدر قابلیت سیراب می فرمودند. تا اینکه حضرتش از جانب خاقان مغفور بنحوی که در دیباچه مسطورست بضبط وقایع دولت فیض مطالع مأمور گردیدند و برو دوش شاهدان واقعات و گزارشات را از آغاز دولت علیه الی مقدمات افتتاح قلعهء طبرک اصفهان بمشاطهء کلک سحرکار و آرایشگری خامهء معجز نگار پیرایهء کلام و زیور انتظام پوشیدند و در سال هزار و دویست و چهار از دست ساقی

اجل شربت ناگوار هلاک نوشیدند. چون گوهر مطلوب ناسفته و غنچه مدعا در گلبن مقصود نیم شکفته ماند نواب مستطاب فلک احتشام، حضرت مشتری رای عطارد احترام، قطب فلک جاه و جلال و محور آسمان عز و اقبال، مرکز دایره فضل و کمال، بهین نتیجه دودمان آدم و حوا، مهین سلاله خاندان سید بطحا، جامع شرایط و ضوابط وزارت باسرها و معین و مبین احق بها و اهلها، وزیر معظم مکرم و دستور مقتدر مفخم، نظام بخش ملک عالم و انتظام ده مهام جمهور ام، اعتضاد السلطنه البهیه السلطانیه، اعتماد الدوله العلیه العالیه، میرزائی میرزا محمد حسین فراهانی، خلدالله تعالی ظلله علی رؤس الاقاصی والادانی این حقیر را با تمام سفینه نگارین که هر صفحه اش شاهدیست هر هفت کرده و هر ورقش عروسیست در حجله خانه لطافت پرورده مأمور فرمودند، در جواب ایشان بمشقب لسان در این مطلب سفتم و چنین گفتم:

باز کجا صعوه لاغر کجا؟ ذره کجا خسرو خاور کجا؟

پرتو خورشید کجا وسها؟ مسند جمشید کجا و گدا؟

بلبل طبع این حقیر در چمن نکته سازی هنوز نوپروازست و طوطی ناطقه در شکرستان عبارت پردازیش همان تازه آواز. از آن گذشته مگس را در مضمار سیمرغ زرین بال چه مقدار و صعوه لاغر را بمصید عقاب چه سر و کار و دراج را در بازار شاهباز چه رواج و خرف پی بهارا با گوهر ثمین چه امتزاجست و جلوه کلاغ را با خرامش کبک دری چه مشابهت و خروش زاغ را با نوای عندلیب چه مناسبت؟ حد خود شناسی نیست که در آن مقام عالی که عروج باسفل ترین پایه اش از حوصله عقاب زرین جناح فکر و همای تیز پرواز خیال بیرونست قدم گذارد و بحریم حرمتی و سراپرده عزتی که شهریاران بلاغت گستر و تاجداران فصاحت پرور را در پیرامون آن راه نیست راه جوید. باغیست که بر اغصان هر سطرش بلبلان خوش الحان معانی در عین نغمه سازی و ریاضیست که در دوحه ازهار مشکبارش عندلیبان چمن پیرای غوانی بصوت داودی مشغول نکته پردازی، هر غنچه نقطه اش

بکردار طوطیان شکرشکن بصد زبان معنی پیرا و هر برک حرفش مانند
 طاوسان خوش خط و خال بهزار رنگ جلوه نما،
 هر طرف اندر فضای آن چمن
 هر نگارین نکته‌اش شاخ گلی
 پری چهرگان الفاظش که بر تخت مرصع مسطر "کامثال اللؤلؤ
 المکنون" مصدرند اصحاب حال را بفتح و دلال سودائی زلف و خال
 و نقاط نموده و حوراوشان نکات ایکارش "کانهن الیاقوت و المرجان"
 بر سریر موضونه، موضوعه، صفحه نشسته‌اند. بغمزه، غماز خون از چشم
 ارباب نیاز گشوده، سلمای هر حرفش بهزار شیرین کاری دلوبا و
 لیلای دلارای هر لفظش بصد هزار رعنائی روح افزا. انهار جداولش
 نمونه، "جنات تجری من تحتها الانهار" و عیون کلمات آبدارش نشانه،
 "فیها عینان تجریان". هریک از لثالی شاهوار استعاراتش که از
 دریای طبع وقاد بر کناره افتاده لایق تاج شهریاریست و هر فردی از
 افراد عباراتش که از کان ذهن نقاد بیرون آمده قابل گوش عذرا
 عذاران. در جیست مملو از جواهر رنگین بلاغت و برجیست مشحون
 از کواکب شواقب براعت. آن حضرت نیز فرمودند که: اندیشه بخاطر
 راه نداده و قدم بر شاهراه مطلب نهاده، که همت ما ترا درین راه
 دور رفیق و مددگار و ناخدای التفات ما وجودت را درین دریای پرشور
 شفیق و نگاهدارست، زورق امیدت را بکنار خواهد رسانید. بهر جهة
 چندان که بدست تعلل بر دامن معاذیر آویخت و بیای تأمل بجانب کوی
 تعذر گریخت فایده نبخهود و کمند اصرارم از گردن نگشود. آخر الامر
 باستظهار و اعتماد الطاف و یاری آن حضرت ارسطو فطرت فریفته و
 بخط و خال عروسان نکات و عبارات دلنشین که در حجله خانه طبع نهان
 داشتم شیفته شده، قدم در وادی این مطلب نهادم و بمفتاح قلم قفل
 از در گنجینه عبارت آرائی و بانامل خامه بند از مخزن بلاغت سرائی
 گشودم و بجنای افکار در مطار شاهباز بلند پرواز طایر و بقدم خیالات
 معابر این راه پر خطر را سایر گردیدم و درو گوهر چند که در صندوق

خاطر و مخزن ضمیر داشتم در گنج خانه روزگار بودیعت گذاشتم و باتمام و اختتام این درج گران بها پرداختم و مسمی بتاریخ گیتی گشایش ساختم. امید که مقبول خاطر ارجمند و مطبوع طبع مشکل پسند آن حضرت گردیده و چنانچه سهوی و خطائی واقع شده باشد بطریق معهود چشم محاسن بین از عیوب آن بیوشند و بخامه اعجاز نمود باصلاح آن بکوشند. انشاءالله تعالی لثالی سایر وقایع را بنهج دلخواه در جلد دیگر برشته تحریر خواهد کشید و موسوم بجلوس ثانی خواهد ساخت.

بیان اختتام دولت زندیه من کلام زیده المنشیان میرزا عبدالکریم بن علی رضای منشی رحمه الله

طوطی شیرین زبان قلم فصاحت رقم و بلبل ملیح البیان خامه بلاغت شیم در قلمرو صفحه و ورق بدین نسق نغمه سرا می گردد که: حضرت سکندر شان بعد از ورود بدارالسلطنه اصفهان اسمعیل خان برادرزاده محمدخان زند را با فوجی از بهادران شهاب رمح مجره کمند بجهت انتظام مهام عراق ما موربجانب قلمرو علیشکر روانه آن بوم و بر فرمودند. مشارالیه در ورود بقصبه بروجرد دست یغما و تاراج بمال و اموال هر غنی و محتاج که بعلت اغتشاش مسالک از جمیع ممالک در آن دیار جمع گردیده بودند گشاده و زر قلب مردم آزاری و خوانخواری را در بازار آن ولایت رواج داد. ابواب جور و اعتساف بر چهره احوال اهالی آن سامان باز نموده، معادل دویست هزار تومان نقد و جنس بجبر و عنف در حوزه تملک و تصرف درآورد و بنای سست بنیاد فتنه و فساد آغاز نهاد و لوای خودسری و اشتداد بر افراخت و ببذل درم و دینار جمعی از اشرار نابکار و فتنه جویان غدار را با خویش متفق ساخت و در اندک زمان سر طوق عظمتش سر بعیوق کشید و آوای کوس بحر خروشش در فلک آبنوس و چرخ سندروس پیچید. در هنگامی که بمفتاح رماسح مجاهدین فتاح موبک نصره کوبک باب قلعه طبرک را قرین افتتاح و از تفضلات فلق الاصباح امور دارالسلطنه مزبور بر

وفق مرام دارای کسری غلام صورت انتظام و درجه انجام یافته بود
 مراتب عصیان و طغیان آن خدلان نشان بانهای منہیان بسمع محرمان
 آستان کروبیان مکان و بعرض حجاب بارگاه سپهر نشان رسید و
 بصراحت انجامید. حضرت گیتی پناهی چون از حقیقت امر آگاهی
 یافتند قلع مواد استعدادش را پیشنهاد خاطر مرحمت گستر و تخریب بنای
 سست بنیاد استعدادش را مکنون ضمیر معدلت پرور ساختند. با وجود
 آنکه در آن دوران سورت سرما و شدت سردی هوا بمرتبهای بود که
 شہسوار خیال را دو اسبہ مرور و عبور بآن صفحات میسور و بلند
 پرواز و ہم و اندیشه را با همه تیزپری طیران برآن مسالک مقدور نبود
 آن حضرت که برد و حرق در نظر ہمتشان یکی و طی مراحل غرب
 و شرق در زیر سم سمند بادماندشان اندکی می نمود متوکلا علی المعبود
 سپاہ نصرۃ نمود را بتدارک یساق عراق مأمور و مقرر فرمودند کہ پیش
 خانہ کشان معسکر ہمایون پیش خانہ مبارکہ را بجانب انوشیروان
 بردہ، قباب خرگاہ را با قرص آفتاب و ماہ برابر نمایند. فراشان
 با احتشام و خیامان چابک دست کیوان مقام خیام گردون نظام را در
 منزل مزبور ہمشان ماہ و ہور ساختند. علی الصباح چہاردم شہر
 صفرا المظفر کہ سلطان اقلیم خاور و شہریار ممالک باختر یعنی مہر انور
 بر سمند تیزگام چرخ اخضر و خنک خوش خرام فلک مدور برآمد
 حضرت جہانشاہی پای دولت بر رکاب اشقر گیتی گشای نہادہ، با شوکت
 خاقان و فغفور محرک سپاہ نصرۃ منظور گردیدند و مہجہء رایت فتح
 آیت را چون مہر بر سپہر اخضر رسانیدند. لوای تندر آوای نای
 زرین موکب جلالت قرین در فلک سندروس پیچید و نعرہء روئین کوس
 پردہ در گوش سکان روم و روس گردید. خروش آفت ہوش خم
 ہفت جوش بسمع سکان چین رسید. فارسان میدان جنگ و رایضان
 مضمار نام و ننگ بر زمین رعنا غزالان شہرنگ نشستند و از تہاجم دخان
 و تصاعد گرد و غبار راہ آمد شد بر خیل ملایک بستہ، از ازدحام دلاوران
 ضیفم شکار غضنفر چنک و غلبہء افواج ہالہ سپہر شہاب خدنگ عرصہء دشت

و در وساحت کوه و کمر را بکلی تنک کردند. لشکری سیل موج بحر شکوه ثابت و پایدار همچون کوه، همه بهرام طبع و کیوان جوش، فولاد ترک و آهن پوش. القصه: بدین نهج قطع منازل و طی مراحل می نمود. چون اسمعیل خان را گمان نبود بخاطرش این مطلب رسوخ می نمود که نظر بشدت سرما و سردی هوا و انبوهی برف در طرق و شوارع آن طرف حضرت سکندر شان را حرکت از اصفهان و نهضت از آن مملکت بهشت نشان میسور و خدیو آفاق را توجه بجانب عراق مقدور گردد. باطمینان خاطر بقبض و بسط امور آن بوم و بر اشتغال داشت. در خلال آن حال بمشارالیه خبر رسید که: موکب ظفر طراز مانند سیل خانه برانداز نشیب و فراز راه آن ناحیه را قاطع و عما "قریب مهجه" علم میمنت پرچم دارا حشم از افق ساحت بروجرد طالع خواهد گردید. آن صحرا نورد وادی بی سر و سامانی را از استماع خبر وحشت میانی مهره، خاطر در ششدر حیرانی افتاده، تاب لطمات افواج بحر امواج سپاه نصره امتزاج در قوه، خود ندیده، ارکان صبر و قرارش بکلی متزلزل و گونه طاقت و توانش بغایت متبدل گردیده، چاره کار و بهبود روزگار خویش را در آن دید که یک نفر از معاونین خویش را پیشرو سپاه خذلان اندیش که باجیوش بحر خروش جلادت کیش کر و فری نموده، بلکه خود فرصتی یافته، تخته پاره وجود را از تلاطم دریای ذخار و تموج بحر خونخوار، یعنی اردوی انجم شمار، بر کنار کشد. غافل از اینکه چون اقبال بادبار بدل شد و سعادت بنحوست عوض گشت نهال اینگونه تدبیرات را در جویبار روزگار شمری و دوحه، این قسم نیر نجات را اصلا در ریاض دهر بار و بری نخواهد بود. بهر صورت بنا بر آن خیالات فاسد قربان خان نامی باجلان را مقدمه الجیش لشکر خذلان طیش نمود. مومی الیه با جمعی موفور لشکر منصور را استقبال و در صحرای سیلاخور نوایر جدال و قتال را باقراولان اردوی گردون مثال اشتغال داده، در کرت اول و حمله نخست بکمند دلیران آرش کمان بهمن

دوال و سرپنجه، هژبران پلنک صولت شیر چنگال گرفتار و بحکم خسرو معدلت شعار گردنش بوسه گاه لب شمشیر آبدار گردید. از ظهور این امر اسمعیل خان را کشتی صبر و ثبات در گرداب اضطراب افتاد. بر سبیل استعجال یکران عزیمت بجانب بلده، همدان عنان داد. حضرت کسری شان خارج قصبه، بروجرد را مخیم خیام سپهر نشان ساختند. اهالی عراق از صغیر و کبیر و برنا و پیر در کمال اشتیاق بدربار فلک روان شهریار آفاق اجتماع نمودند. آنان که دستار استکبار بدست اعراض و انکار برنهاده، در گشایش ابواب فتنه و فساد و افتتاح دروب جور و بیداد با آن بدکیش سرا یا نفاق اتفاق ورزیده بودند دست سیاست آن حضرت تاج زندگانی از تار کشان رهود و اشخاصی که بطوع و اختیار بی‌اکراه و اجبار در ثمین بندگی این دولت جاوید مدت را در گوش امید گوشوار و با اشرار غدار و مفسدین نابکار اتصال و الحاق نجسته بودند گردنشان را باطواق اعناق مزین و قامتشان را بحلیه، اشفاق مهر اشراق مطرز ساختند.

بیان فرار اسمعیل خان بجانب همدان و رفتن حضرت

جهانبانی بلده، مزبوره و مجادله، خسروخان

بنحوی که سابق نگاشته، کلک در رسلک گردید اسمعیل خان از اندیشه تیغ بی دریغ حضرت والامرتبت با صد گونه ذلت و خواری بجانب الکای بلده، همدان فراری شد. در آن اوان محمد حسین خان قراگوزلو از جانب وکلای سرکار آقا محمد خان در آن ولایت حاکم و حکمران بود. درب قلعه را بر روی آن مردود مسدود و اسباب قلعه داری و ادوات ضروریه، مردم حصار را بقدر امکان موجود و در نهایت استظهار چشم براه وصول طلّیعه، لشکر پرخاشخو غنود. چون روز چند خدیو دشمن گداز عدو سوز بجهت تعمیر شکستگی و مداوای خستگی اهل بروجرد در قصبه، مزبور متوقف و با نزدیک و دور بنیاد تلافی نهاده، محرک سپاه جلادت دستگاه و شقه گشای رایات نصره همراه نگردیدند اسمعیل خان فرصت یافته، کار را بر

محصورین تنگ دوست و دست قلعگیان را از دامن ثبات و درنگ کوتاه نموده، بالاخره قلعه را متصرف و عنان توسن بی مروتی را بسوی فیافی بی انصافی منعطف ساخته، نهب و سفک دما، ایشان و رجال و نوامیس قلعگیان پریشان حال و زار و بعدادت دیرینه بسرانگشت عناد و کینه ابواب انواع ستم بر چهره، عجزه و مساکین باز و شیمه، ذمیمه، ضعیف آزاری و خصلت دیرینه، خون خواری را آغاز نمود. محمد حسین خان چون دست چاره‌اش از ذیل خودداری گسیخت بقلعه، مصلی که احکم قلاع آن ولا بود و از غایت ارتفاع ملاصق ثریا و از کمال استعلاء ملاحق چرخ مینا و صورت حصول تملیکش بغلبه در نظر بینا از جمله محالات و مقوله، خوارق عاداتست گریخت. عاقبت فی‌مابین ایشان مبانی موافقت و اتفاق و اساس مراقت و وفاق بعمود عهد و استوانه، میثاق مشید و سلک یمین از جانبین بدر ثمین کلام رب‌المشرقین منتظم گردیده، مشارالیه درب قلعه را گشاده، شمشیر مخالف را در غلاف نهاده، چون مقدمات مزبور معروض رای چاکران دربار معدلت پرور و پریشانی همدان مسموع سمع خدیو فریدون سیر گردید آتش قهر جانسوزش زیانه کشید و شعله، نوایر غضبش بذروه، چرخ پیرو کره، اشیر رسیده، قطع ماده، ظلم و بیداد را پیستنهاد خاطر مهر مظاهر فرموده، قرار دادند که تا خاک وجود آن مردود را از صدمه، سم باد پایاں عربی و شراره، آتشبازی را باب سیوف هندی و رماح مغربی منطفی نسازند عنان عزم باز نکشیده، بامور دیگر نپردازند. بناء" علی هذا از خارج قصبه، مزبور اعلاى اعلام منصور و بهادران پیل توان شیر زور هزبر غرور را بحرکت مأمور فرمودند. موکب حلالیت بنیان مرحله پیمای طریق همدان و هیونان همایون مبارزان زمین فرسای بوادی و مسالک مقصود خاطر معدلت نشان کشید. تا قصبه، نهاوند بیای سمنند عزیمت پیمودند. چون قصبه، مزبور خیول منصور را جولانگاه توسن عزم وساحت آن ولایت مخیم خیام گردون نظم دلاوران رستم نبرد اسفندیار رزم گردید باعیان لشکر و سران

عسکر اسمعیل خان خیر رسید و از توجه حضرت جم مرتبت مخبر و مستحضر گردیده، از مواخذات خدیو دوست نواز اندیشمند و از تلاطم بحر ذخار سخط شهریار دشمن گداز عدو بند ناخرسند گشته، نخست در شبی محمد حسین خان قراگوزلو بر هم زن بنیاد عهد و میثاق و مخرب اساس مرافتت و اتفاق گردیده، با سایر خوانین طایفه خویش طریق خلاف پیش گرفته، رو از متابعتش برتافتند و بجانب اوطان و مساکن خود شتافتند. بعد از وقوع مقدمه مزبور جمهور جنود متجنده بجمعیت و اتفاق چه از ایلات و چه از اهل عراق در نهایت اشتیاق روی نیاز بدریار گردون رواق آوردند و در سلک مستظلال ظلال رایت فتح آیت منسلک و از خزانه سخا و نعم آن سرور اهل کرم و ناسخ کرمهای معن و حاتم عظیمای آمال بریک ران بار و جیب و کنار امیدشان از زرافشانی دست همت آن حضرت نمونه "جنات تجری من تحتها الانهار" گردید. اسمعیل خان چون آثار انکسار و علامات ادبار از ناصیه احوال خود ملاحظه و اوضاع چرخ را دگرگون و قصر اجلال و اقبال راسرنگون مشاهده نمود لوای اقتدار که بقوت بازوی اشرار غدار بفلک تجبر و استکبار افراشته بود بر خاک انکسار نگونسار و نقوش توهمات لاطایل را که بر لوح خاطر نگاشته بود از عرق حیرت و سرشک حسرت محو گشته دید. جریده ره سای زمین فرسای فضای فرار و مرحله پیمای بادیه ادبار، بجانب گروس با بختی تیره‌تر از آبنوس و چهرهای مانند سندروس روان گردیده، بمصداق "الفریق یتشبت بکل حشیش" دست توسل بدامان محمد حسین خان حاکم آن ولایت زده، در زاویه گمنامی پا بدامن تواری کشید. حضرت کسری مرتبت در قصبه نهانند سلسله جنیان سپاه جلادت پیوند و بجانب همدان عنان گشای سمند پری پیکر دیو مانند گشتند. چون خارج بلده مزبور خیول منصور را محل نزول و قباب بارگاه فلک دستگاه بذروه مهر و ماه موصول شد عرایض ضراعت آمیز ذرایع انگیز از حسر و خان بیگلربیگی کردستان بنظر ایستادگان آستان کروبیان مکان رسید.

مشعر بر اینکه: چون این اخلاصمند از جمله چاکران قدیم دولت ابد پیوند و نمک پرورده آن سلسله جلیله سعادت‌مند می‌باشد استدعا چنان دارد که خدیو سلیمان شان عزیمت ولایت کردستان نمایند و این مور ناتوان را پیامال اقدام اسبان کره مانند نفرمایند. ولد اکبر خود را با پیشکش و مالیات دو ساله کردستان و هر قدر سوار که در سر کار ضرور و در کار باشد روانه دربار معدلت مدار و من بعد نیز طریق مصادقت را پیوسته، بقدم مخالفت شعار خواهد پیمود. حضرت سکندر حشمت مسئول او را بعز قبول موصول و مأمولش را مقرون بحصول نفرموده، ارقام قضا نظام و احکام قدر انجام بسر افزاری مشارالیه نگاشته اقلام زیبا خرام منشیان عطارده احترام گردید که: هرگاه آن عالی جاه مراسم بندگی را متکفل و شرایط حق گزاری را متقبل و پا از سرحد سرافکنندگی افزون و قدم از جاده بندگی بیرون نخواهد نهاد و نطاق خدمت گزاری و فرمان برداری را از میان دستور و بتلشیم بساط معدلت مفطور محبور و مسرور شود و الا ساحت کردستان سپاه پیل توان را مخیم خیام و جنود نصره نمود را جولانگاه اسبان سپهر خرام خواهد گردید و آنچه در پرده غیب مستورست بظهور خواهد رسید. مشارالیه چون سهام مأمول را بر هدف قبول خاطر معدلت شمول موصول و آب این گونه نیز نجات را مسکن آتش غضب قیامت لهب ندیده، از دیده بصیرت خاک آن ولایت را بر باد حوادث داده دید لاجرم باستجماع لشکر و احضار عسکر پرداخته، از علی خان خمسه و خوانین قراگوزلو و گروس از متجنده آن صفحه و حوالی و حواشی خود استمداد جسته و چهره حق شناسی را باب کافر نعمتی و نمک ناشناسی شسته، در اندک زمانی سپاهی انبوه پلنک گزاف و لشکری دریا شکوه ضیفم مصاف که عارضان اوهام و محاسبان افهام را از تعدادش شمشیر خامه در غلاف و از حد و حصرش بعجز و قصور خویشتن اعتراف داشتند عرض داد و روی

بمقابله و مجادله، سپاه جلادت همراه نهاد. حضرت گیتی پناهی چون از دلیری او آگاهی یافتند بنه همايون را در خارج بلده، همدان گذاشته، بجانب میدان حرب شتافتند. در يك فرسنگي شهر تلاقی آن دو دریای تیغ و خنجر و تقارب آن دو بحر پهناور اتفاق افتاد. یلان پرخاشجوی طرفین و شیر دلان هژبر خوی جانبین دست با استعمال سیف و سان و بارو باجرای بلارک جان ستان گشادند. علمداران کیوان تمکین الویه را بمرگ تازه جوانان دشت وغا گشودند و کوسهای روغین و کورکهای آهنین بسوک زیبا قدان نازنین صحرای غرا شیون و فغان آغاز نمودند. پلنگان پرخاشجو یعنی بهادران دو لشکر بزخم زوبین و خنجر بریختن خون یکدیگر دلیر و هژبران اژدر در از خونخواری سیر نمیگردیدند. شهباز تیز پر تیر از نشیمن کمان دورتر در هوای میدان بصید تذروان روانها مطیر و غزالان صحرای چرخ اخضر اعنی مهر انور از صلابت شیران آدمی چهر در پرده، دخان و غبار مستتر گردید. برق تیغ یمانی خرمن سوز زندگانی برنا و پیر و سهام شهاب نظر قاصد ارواح مأمور و امیر و میاه حسام با انتقام بر مجاری رؤس دلیران بهادر جاری و خناجر بر حناجر بهادران کاری آمد. القصه: در آن وحشت سرا هنگامه، قیامت و فتنه، رستاخیر بریا و در آن دشت قضا هنجار آثار فزع هوپدا و علامات شور نشور مشاهد دیده‌های بینا گردید. بسی هیاکل مردان مبارز و اشخاص دلیران جنک آور محارب که در آن صحرای پر بلا رخ بنقاب تراب و جلباب تیره، مفاک نهفتند.

ببارید چندان نم خون ز تیغ	که باران بیبارد لیالی ز میغ
شد از کشته پرپشته بالا و پست	بتاراج جان مرگ بگشاد دست
همه تن چو پرویزن از زخم تیر	همه رخ ز انده برنگ زریر
یکی خورده بر فرق گرز گران	یکی خسته از خنجر جان ستان
از تهاجم دخان توپهای صاعقه بار و تراکم گرد و غبار روز	
روشن چون شب تیره و تار و از شرار ریزی تفنک عرصه میدان	

جنگ مزاج کره، نار گرفت.

ز گرد سواران فضای جهان چنان شد که پیدا نبود آسمان
 آخرالامر چرخ سفله پرور بی‌آزرمی آغاز و سپهر دون نواز
 درهای بی‌شرمی را باز نموده، نسایم فتح و نصرة بر ساحت احوال
 سپاه مخالف از مهیب مشیت مرسل‌الریاح در اهتزاز آمد. چون ملتزمان
 رکاب جلالت تأثیر اغلب اهل گرمسیر و پرورده، امکانه محرق‌الهواء
 و خو کرده، بحرارت و سمیت گرما و در آن روز سورت سرما و شدت
 برودت هوا از حد اعتدال بیرون و از قوه توانائی ایشان افزون
 بود بهر جهت آن جمع پیریشان را حرارت غریزی در صمیم قلب مانند
 نطفه در مشیمه منعقد و آب دیده در عین چشم چون قطره در جوف
 صدف منجمد گردیده، پای ثبات و قرارشان از دست رفته، سلک
 جمعیتشان گسسته گشته، بی سپر وادی هزیمت و فوجی از ترکیه نیز
 در بین ستیز و آویز ترک محاربه نموده، روی از جنگ برتافته،
 بجانب بیت دشمن شتافتند. حصرت جهان پناهی چون لشکر را متفرق
 و سفینه وجود مقدس را در آن دریای پر انقلاب و آن سهمگین
 گرداب مستغرق دیدند با قلبی از خواص که در موکب خاص شرف
 اختصاص داشتند خود را بمیان توپخانه مبارکه کشیدند. توپچیان
 شراره فشان با توپهای رعد افغان بامر همایون بنیاد آتش ریزی نموده،
 فضای میدان و عرصه هامون را بکیفیت آتش متبدل و آتش هستی
 سوز حیات افروز ملتهب مشتعل و وجود جمعی از آن طایفه غدار
 هدف گلوله توپ جهنم آشوب آتش بار و از معرکه کارزار
 "فی‌الدرك الاسفل من النار" واصل و فوجی بسیار از صواعق نایره
 بلا که خرمن سوز وجود شیخ و شاب و گلوله توپ بنیاد کن آباد
 و خراب میبود نجات یافتند، هنگام شام که توپچیان قضا و قدر
 گلوله مهر را در دهان توپ افق انداختند و پرده دار ظلام پرده
 فیروز قام ظلمت را در پیش چشم اولوالابصار برکشید و خسرو
 متهاجم سپاه انجم از میدان این نیلی طارم روی برتافته، عازم

دارالسلطنه باختر گردید حضرت جهان پناهی زیاده بر آن مکث و درنگ را در میدان جنگ مفایر ضوابط عقل و فرهنگ دیده، عنان تاب توسن رزم و جانب دارالسلطنه را از قدم فرخنده مقدم رشک بهار عالم افروز فرمودند و مانند روح در کالبد آن ولایت غنودند. شکسته سپاه فوج فوج و دسته بدسته بدرگاه فلک دستگاه مجتمع شدند. حضرت کسری معدلت در آن مملکت فسیح المساحت بتدارک اسباب حرب و تهیه آلات طعن و ضرب از شمشیر و خنجر و بیزه و سپر و زوبین و مغفر و تفنگهای شعبان مثال دوزخ شرر و اسبان دیو هیکل پری منظر پرداخته و ابواب خزاین احسان را بمفاتیح جود و کرم و مقالید سخا و نعم و ببذل درم و دینار جیب و کنار قواد حشم و روس خدم را غیرت باغ ارم و رشک بیت‌الصنم ساختند.

بیان مراجعت خدیو جهان باصفهان و مجادله با محمد

حسین خان و اسمعیل خان و فرار حاج

علیقلی خان بفارس

علم میمنت پرچم قلم در میدان صفحه گشای این مطلب می‌گردد که: در هنگامی که خدیو آفاق عرصه طراز ساحت عراق بودند محمد حسین خان عرب و اسمعیل خان عرب عامری که در جندق توطن دارند ساحت اصفهان را خالی از مخل و تهی از وجود شیران ستر بازوی قوی دل آهن گسل، یعنی بهادران هژبر کین پلنک دل شرحی بامیر محمد خان طبسی نگاشته خانه حق ناشناسی نمودند. مشعر بر اینکس: اگر وکلای آن سرکار راه این ساحات را بیای بی مضایفگی بیمایند این جانبان نیز جمعیتی در آن صفحه فراهم و بجانب دارالسلطنه اصفهان عازم گردیده، آن مملکت را تصرف و مبلغ بیست هزارتومان نقد و جنس و کلای سرکار برسم تکلیف تسلیم خواهیم نمود. آن ساده لوح خام طمع بقدر چهارصد نفر سوار بسر کردگی یک نفر از اقوام خویش بمظاهرت آن فتنه انگیزان بدکیش روانه و

ایشان نیز تقریباً " سه چهار هزار نفر تفنگچی از نائین و قهپایه و اردستان و نطنز مهیا و آماده ساختند . روی بجانب دارالسلطنه مزبور نهادند . در بین راه خیر شکست جنود مسعود و ورود موکب سعادت نمود بآن حدود مسموع آن دو نابکار مردود گردیده، آتش عزمشان تیزتر و باین خیال خام و فکر بدانجام که سهای بی ضیای وجود نابود خود را در برابر انوار آفتاب جهان تاب معدلت مآب جلوه‌گر سازند و صعوه لاغر خویش را با شهباز بلند پرواز همت آن داور گردن فراز هم پرواز نمایند در مسارعت و استعجال هم گام شمال و دبور و بصوب دارالسلطنه مزبور اعلاى اعلام نخوت و غرور نمودند . مراتب عصیان آن طاغیان بعرض محرمان آستان کروبیان مکان رسید و مسموع سموع قرب یافتگان بارگاه ملایک یاسان گردید . با اینکه هنوز غازیان فیروز از کوفتگی راه پر خطر و صدمات جانکاه سفر بیرون نیامده بودند و بسیاری از جنود مسعود تا آن هنگام بار راحت در دارالامان کنف مرحمت آن برگزیده، حضرت معبود نگشوده بودند حضرت جهان - پناهی قلبی از غازیان مجتمعه را ابواب جمع عبدالله خان که بشرف اخوت آن جناب مشرف بود فرمودند و حاج علیقلی خان کازرونی را با مابقی تعیین و مأمور بقلع و قمع آن جمع پریشان نمودند . در بلوک براهان تلاقی فریقین و تقارب عسکرین اتفاق افتاد . غبارگیر و دار شعله نوایر کارزار از طبقات این نه رواق درگذشت . بهادران شیر گیر باب شمشیر برق نظیر نقش حیات بسیاری از آن قوم را از صفحه هستی شسته و جمعی از آن فرقه نابکار طمعه ثعبان سان و لقمه ضرغام حسام خون خوار گشت، طریق سفر آخرت را جسته، عاقبت آن طایفه بی‌عاقبت بی‌آزرم منهدم و گروهی از بخت برگشتگان بقید اسار منتظم گردیدند . از آن جمله چهارصد نفر سوار امیرمحمد خان بالکلیه قلعه مختصری را پناه خود ساخته، بلوازم قلعه‌داری پرداختند لشکر فتح اثر چون هاله در اطراف قمر و مانند اوراق پیرامون شجر جوانب اربعه قلعه را تنگ فرو گرفتند . آن جماعت چون خود را غریق

بخار فنا و حریق نارعنا دیدند از در امان و طریق استیمان درآمده، از قلعه بیرون و روی امید باستان مروت نمون آوردند. حضرت گیتی ستان بنا بر مرحمت جبلی آنها را امان و برفتن بصوب شیراز فرمان دادند. بعد از آن امر همایون شرف نفاذ یافت که حاج علیقلی خان با جنسود ابواب جمعی عبدالله خان در خارج شهر نصب خیام اقامت نماید. حاجی مزبور حسب الامر خدیو منصور در حریم رودخانه مبارکه زاینده رود بار توقف گشود. عاقبت بوسوسه شیطان نفس بدفرجام و تحریک خیالات فاسده خام هوای مخالفت خسرو دارا غلام را در سر گرفته، بعضی از تفنگچیان فارسی و غازیان کازرونی را که بعلت امتداد مدت مسافرت بتنگ آمده بودند با خود متفق و سر از ربه مطاوعت و گردن از طوق متابعت پیچیده، پای از حد بندگی و قدم از دایره سرافکنندگی بیرون کشید. هنگام شام که سودا ظلام و سیاهی لیل قیر فام کحل دیده اولوالابصار گردید با متفقین و معاونین خود راه نورد جنوب فارس و مرحله پیمای آن ملک فردوس اساس شد. سحرگاهان که دست تقدیر حی قدیر پرده نیلگون ظلمت را از چهره شاهد صبیح‌الوجه جهان گشاد و خسرو خاوری از خلوتخانه باختر قدم بر تخت زبرجدی فلک نهاد، دهقان قضاگل جعفری صد برگ آفتاب را در طبق لاجوردی افق شرقی عرض داد حضرت گیتی پناهی از خلوتخانه خاص بدیوانخانه گردون مناص جلوس فرمودند. قهرمانان کریاس بهرام اساس حرکت دوشینه حاجی نسناس را بعرض خدیو حق شناس رسانیدند. نایره غضب قیامت لهب قهاری ملتهب و جمرات خشم و سخط جباری مشتعل گردیده، بمنشیان عطارده نشان مقرر شد که احکام مطاعه بجمیع حکام و ضابطان ولایت فارس نگاشته کلک قدر اساس گردد که: از اطراف راه عبور آن مردود را مسدود و نگذارند که بصوب مقصود عنان عزیمت گشاید. حکام مزبور طریق امتثال فرمان واجب الاذعان خدیو بی همال را پیموده، سد شوارع و معابر را نمودند. چون همراهان و معاونانش زورق

وجود خود را گرفتار چهار موجه، فتور و فتن و بجهات غریق گرداب بلا و محن دیدند از همراهیش کناره گزیدند و منهاج غدر و طریق نقض عهد سپرده، هریک راه نورد دیار خویش و حاجی مزبور با دل ریش و خاطر پر تشویش بجانب قصبه کازرون شد.

ذکر سال فرخنده فال یونت ئیل خجسته تحویل مطابق

سنه هزار و دویست هجری

باز چون رخسار خوبان گشت طرف بوستان

باز چون گیسوی دلبر شد هوا عنبر فشان

یوم دوشنبه شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۵۵ نوروز فیروز
بیمبارکی و فرخندگی در رسید. خسرو خاور و شهریار دارالملک حمل
بپای تخت سلطان باختر آمد، یعنی مهر انور از دارالسلطنه حوت
بعست ترکتازی پیایی سپاه دی بجانب دارالملک حمل که پای تخت
سلطان نافذالفرمان ربیع و محکمه و محکمه سپاه لاله و سمنست خرامید. مسند
نشین صاحب تمکین فروردین با لشکر گران ازهار و ریاحین و جنود
مسعود گلشای عنبرین از شرف ورود بهجت نمود و از آن فصل بوستان
و چمن را رشک فردوس برین و غیرت نگارخانه چین فرمود. غوغا
طلبان زمستان و فساد پیشگان مهرگان که در مخالفت سلطان ذیشان
اردی بهشت با نفاق کیشان ثلوج و امطار اتفاق و با بهمن نژادان برف
و باران عهد و میثاق داشتند بامر قهار بهار و فرمان سلطان نسیم آزار
باین قلعه گمنامی و زاویه ناکامی مقید و محبوس گردیدند و دیده گل
و نرگس را که از توپاوگان خاندان بهمن و پیوسته منظور و مفسور
نظرش تهدیم بنای گلزار و گلشن و عین مطلبش تفریق شیرازه اوراق
پاسمین و نسترن بود فراشان قوای نامیه بحکم خدیو بهار از گزلک
سه برگه از لباس بینائی عور و مهجور ساختند. خیامان قوی بازوی
قوه مولده سرادقات زنگار و خیام گلناری سلطان گل را بفضای هامون
کشیدند و فروش ملون لاله و سنبل را در عرصه دشت و در ساحت
کوه و کمر گسترده و قهرمان ربیع بعزم تمشیت کوه کیلویه باغ

و انتظام گرمسیرات صحرا و راغ بر اشهب تیز گام نسیم آذاری و جواد خوش خرام باد بهاری برآمد. ساحت هامون از جوش شقایق گلگون و عرصهٔ ارض اغبر از هجوم شکوفهای صحرا هم‌رنگ چرخ بوقلمون گردید. مجلس نوروژی در عمارات مبارکات شاهی دردارالسلطنهٔ اصفهان از نگاربندی صنایع کاران پیشه‌ور و طراحی چایک‌دستان صنعت‌گر زیب و زینت‌گرفت. برو دوش خاصان درگاه و جیب و کنار سران سپاه از بوارق خلاع زرتار و اثواب بوته‌دار غیرت بخش بهار و رشک افزای باغ و گلزار شد. قبل ازین نگاشتهٔ خامهٔ صدق ختامه گردید که: جناب آقا محمد خان از بلدهٔ همدان روانهٔ طهران و پیوسته در کمین وقت و منتظر فرصت می‌بودند. درین اوان که بنحو قصه پردازی قلم خجسته رقم امور شوکت و مهام سلطنت مشوش و طرهٔ عروس مملکت مانند زلف و گیسوی خوبان قمر طلعت پریشان گردید جنابش را هنگام فرصت در رسیده، لشکری جرار و سپاهی تیغ زن خنجر گزار عرض دیده، از بلدهٔ طهران خلد نشان سلسله جنبان سپاه پیل توان و رافع رایات عز و شان والی محال گروس را از صدمهٔ سم ستوران قوایم درشت و ضربهٔ اقدام هیونان کوه توان پشته پشت خستند و چشم براه قتال با شیران پلنگ خصال نشستند. مراتب مسطور و تعوج آن دریای پرشور بعرض خدیو معدلت دستور رسید. آن حضرت بعلت وقوع بعضی از قضایائی که در آن اوان حادث و در حقیقت دل شکستگی را باعث بود بکلی آزرده خاطر می‌بودند. صلاح را در جنگ و فلاح را در درنگ ندیده، الویهٔ گردون مماس را بجانب الکای دلگشای فارس شقه گشای و شب‌دیز سبک خیز خسروی را بر آن سامان گرم عنان فرمودند و ساحت آن کشور را از ورود فرخنده نمود رشک گلشن و دیدهٔ دولت خواهان از نور آفتاب عنایتش روشن گردید. امنای دولت آقا محمد خان چون اصفهان را از مغل خالی یافتند بجانب دارالسلطنه شناختند و چند یوم در آنجا توقف نمودند و جعفر قلی خان را با جمعی از

سپاه جلالت کیش خویش بماندن در دارالسلطنهٔ مزبور مأمور و خود بجانب ولایات عراق روانه گردیدند .

بیان توجه آقا محمد خان بجانب عراق و مجادلهٔ خسرو
خان و شکست او و مأمور شدن علیقلی خان بسررداری
عراق و کشته شدن هدایت‌الله خان والی گیلان

باغبان قلم میمنت رقم و دهقان کلک موافقت توأم گلزار صفحه را بدین نهج آرایش می‌نماید و بدست خامهٔ صنعت طراز فسانه پرداز پرده از رخسار عروسان صبیح‌الوجه مدعا می‌گشاید که: بنحوی که سابق تقریر یافت اسمعیل خان از دم صمصام خون آشام شرزه شیران آجام دلیری و صدمهٔ جنگال پلنگان کنام جهانگیری روی برتافت و بسوی الکای گروس شتافت و در زوایای آن ولایت زاویه نشین و در ظل حمایت محمد حسین خان حاکم آنجا راحت گزین شد، تا اینکه خسروخان اردلانی بطریقه قصه‌پردازی قلم صدق مبانی محرک سلسلهٔ فتن و فتور و مؤسس اساس شر و شور گردید. از صاحبان اختیار ولایات نزدیک و دور استمداد خواست، از آن جمله اسمعیل خان را نیز بطفیل محمد حسین خان در مضیف آن ستیز و آویز دعوت نموده، بر سر خوان آن غوغا صله داد. مشارالیه نام طفیلی بر خویش نهاده، باتفاق محمد حسین خان قدم بدان طرفه انجمن گشاد و بعد از آنکه خدیو آفاق کوب اقبال را قرین احتراق یافتند و روی از سفر عراق برتافتند و بجانب دارالسلطنهٔ اصفهان شتافتند خسروخان و علی خان مشارالیه را مغل امور دولت و وجودش را مضر استعداد شوکت خود دیده، صلاح کار را درین دیدند که قامتش را از لباس جلادت عاری و زاویه نشین گوشهٔ مذلت و خواریش سازند. بنابراین با یکدیگر ممهّد در نهضت، او را دستگیر و در مکانی محبوس و بعد از دو روز روزانهٔ الکای گروس ساختند. علی خان نیز بعد از چند یوم اساس عهد و پیمان را برچیده، بساط نقض ایمان گسترید و مراجعت بصوب خمسه و محل ایالت خود نمود. خسرو خان بی‌نزاع منازع

و تعرض معارض بقبض و بسط امور آن صفحه پرداخت و دست تعدی از آستین دراز و ابواب جور و بیداد بر روی ساکن و سایر و مسافر و مجاور باز و شعله نوایر اعمالش با گره اشیر و ذروه چرخ پیر دمساز گردید. سوء رفتار ناهنجار او بعرض وکلای دولت آقا محمد خان رسید. نکسیر شان و تمهید اساس شوکتش پیشنهاد خاطر و از دارالسلطنه اصفهان محرک لشکر انجم حشر و بجانب بلده همدان بطریق استعجال پی سپر گردیدند. خسرو خان را بمحض استماع قوه ماسکه سکون از دست رفت، سر خود گرفته، پای عزیمت بجانب اردلان گشاده، در ورود بالکای مزبور اسمعیل خان را که در گروس مقید و محبوس می‌بود بکردستان طلب داشته، بعد از تمهید عهد و پیمان تدارک جزوی باو داده، مطلق‌العنانش ساخت. مشارالیه تا ورود موکب جلالت نمود آقا محمد خان در قصبه بروجرد و محال سیلاخور جمعیتی وافر فراهم و طریق مقاتله را با اولیای دولت آقا محمد خان عازم گردید. جناب آقا محمد خان چون سیل خانه برانداز نشیب و فراز را پیموده و خود را بر سر او رسانیدند. مشارالیه خود را در جنگ میدان با آن جناب حریف و در مطاف نبرد بارایضان جهان نورد ردیف ندیده، رو از معرکه رزم برتافت و شیرازه جمعیتش از هم ریخته، هریک بجانب وطن و مسکن خود شتافتند. وکلای آن سرکار نظر بصلاح وقت با خسروخان از درمعارضه و پیکار درنیامده، آن ولا را ضمیمه ولایات متصرف سرکار ساخته و بشکستگی مشارالیه اکتفا، چون تخلیه دارالملک گیلان را از ید تصرف هدایت‌الله خان والسی آنجا منظور نظر همتشان می‌بود تدمیر او را مرکوز خاطر جلالت مظاهر ساخته، از قصبه بروجرد شقه گشای الویه اقبال گشودند. نظر باینکه علیخان حاکم خمسه سودای مخالفت آن دولت را در دماغ نخوت جا داده، آخرالامر اندک سرکشی می‌نمود بجهه گوشمال او رو بجانب خمسه آورده و در ورود آن صوب هوائی که در دماغ او گرفته بود بگرز البرز نظیر تدمیر و منقمع و بنیان اساس مخالفتش را

باب شمشیر تدمیر منقطع و در چین گوران دشت بعزم یورش رشت نزول اجلال نمودند. بعد از ورود بچمن مزبور معروض رای او ساختند که: اسمعیل خان مجدداً "جمعیتی موفور و سپاهی نامحصور جمع ساخته، در عرصه آن ولایت لوای فتن و فتور و الویه شر و شور برافراخته است. جناب آقا محمد خان باستماع این خبر علیقلی خان را با فوجی کثیر از بهادران دلیر و توپهای قلعه‌گیر و خمپاره های رعد نظیر بدفع ماده استعداد مشارالیه و انهدام بنیان قلعات سمت عراق مأمور و علی خان حکام خمسه را نیز در موکبش روان ساخته، جناب علیقلی خان وقتی آن ساحت را محل نزول خیول جلادت شمول نمودند که خسرو خان دست سبقت گشوده، طریق نقض عهد را با اسمعیل خان بیای استعجال پیموده، در محال سربند موکبش را استقبال و بنوایر اخداع و مکیدت خرمن سوز قیل و قال مشارالیه و مراجعت بصوب اردلان نموده بود. پس جناب سردار بنحو مقرر بضراب توپ قلعه کوب و خمپاره‌های دوزخ شرر جهان آشوب بتخریب و انهدام قلاع متین و حصون حصین آن سرزمین پرداخته و جمیع اعزه و اعیان آن صفحه را که دم از دولت خواهی سلسله‌علیه زندیه می‌زدند قرین هزار گوسه مذلت و خواری و در گوشه گمنامی و زاویه ناکامی منزول و متواری ساخته، اسمعیل خان کرت دیگر اجتماع سپاه و لشکر نموده، ابواب جنگ و جدال با سردار مزبور گشاده، امری از پیش برده، طریق لرستان را پیمود. چون هنگام زمستان و اوان برودت جهان گردید و سپهدار نسیم آدار از تمسیت مهام گلزار و گلشن و انتظام امور باغ و چمن عنان عریمت معطوف نمود سردار مزبور دست از ترکتازی کشید، پاس مراجعت ببلده طهران گشودند. وقایعی که درین سال بمشیت ملک ذوالجلال روی داد از آن جمله مقتول شدن هدایت‌الله خان والی گیلان و مفصل این مجمل آنست که جناب آقا محمد خان از چمن گوران دشت فوجی را بهمراهی مصطفی خان دولو بر سر رشت فرستادند. مدتی مدید نوایر جدال

و قتال فی‌مابین مصطفی خان و والی مزبور اشتعال داشت. روزی در جزیره، انزلی هنگامه جنگ گرم بود که خان مزبور هدف گلوله یکنفر از غلامان خود گردیده، پای عزیمت بجانب صحرای عدم گشود.

در بیان حرکت حضرت ظل‌اللهی از دارالملک شیراز

بجانب الکای کوه کیلویه

نسیم عنبر شمیم خامه در گلگشت نامه برین نهج غنچه‌گشای مطلب می‌گردد که: بنحوی که سابق نگاشته، قلم میمنت تقریر گردید حضرت جهان پناهی ساحت شیراز فردوس طراز را مطلع مهجه، رایت فتح آیت فرمودند. نخست صرصر قهر فهرمانی را برکندن ریشه، شجره، خبیثه و بنیان اساس رذیله، حاج علیقلی خان گماشته، ارقام قضا طراز قدر نظیر مشعر بر عفو تقصیر بافتخار مشارالیه رقم زد قلم بلاغت تحریر منشیان گردیده، او را بحضور معدلت دستور طلب داشتند. عبدالرزاق خان حاکم دارالمؤمنین کاشان را که در آن وقت شرف اندوز آستان ملایک مطاف خاقانی و مستظیل ظلال کاخ سپهر انتصاف قائمی می‌بود بآوردن او مأمور فرمودند. حاجی مزبور چون ابواب چاره را از شش جهة بسته و دست امید را از همه طرف گسسته و راه نجات را مسدود و بجز درب آستان این برگزیده، حضرت معبود که ملجاء هر مقبول و مردودست پناهی و گریز گاهی ندید روی امید بدرگاه فلک دستگاه آورید و بتلشیم سده، سنیه و تقبیل آستان زکیه، حضرت فریدون مرتبت مشرف و آن حضرت نیز رقم "احسن‌العفو عندالقدره" بر صحیفه، جرایم او کشیدند و از تلطفات خسروانه آنچه لازمه، شان و در خور احسان این دارای زمان بود درباره، مشارالیه می‌دول داشتند و در حقیقت تخم در شوره‌زار کاشتند. از آنجا که آتش شرارت ذاتیش بیاد بی‌انصافی انگیخته و خاک وجودش باب کافر نعمتی سرشته و آمیخته بود مجدداً "دیگر بار در مقابله، آن همه نعمت کفران ورزیده، صورت بعضی خیالات فاسده در ضمیر کاسدش مصور و غراب فتنه و زاغ فساد درآشیان دماغش بیضه نهاده، خار عصیان در مغیلان

خارزار خاطر فاسدش سر برزد. بزرگان گفته‌اند که: نفس خبیث و ذات لثیم پروردن و از سفله، دون و بد گوهر زبون چشم وفا داشتن سر رشته، کار خود گم کردنست و بمثقب مژگان صخره، صما سفتنست

در خاک ریختن زرو گوهر دریغ نیست
گر از دشت چین باغبان صبا
بخاکی ز دیبای چین بیخته
زمین را نمایند در وقت کار
نگاری ز سنبل فروشان چین
بدستی که افشانده خوی از جبین
گه آبیاری بتان ختن
بیندند بر دلو غنچه طناب
ز گلزار رخسار آتش دهند
کنندش ز هر سوی خدمت گری
دهندش ز هر سوی نشو و نما
نماید چو هنگام نیرو ظهور
شود جامه را عیب پوشیش چاک
کند خاریش گل‌بناچار و چار
ازو پای گلشن خرامان فکار
دلا تا توانی درین خاکدان
امید نکوئی مدار از بدان

بهرجهت سودای دماغش جوش گرفت و جانش مهر از عقل و هوش برداشته، دیگر بار علم مخالفت آن حضرت برافراشته، چشم از حقوق آن جناب پوشیده، با جمعی بدکیش شیوه را پیش گرفته، پیمان، پیمان نوشیده، ممه‌گردانیده بودند که بیخ نهال این دولت خداداد را بیاد بی‌شرمی و صرصر بی‌آزرمی درآورند. مراتب کنکاش آن فرقه، خذلان تلاش بانهای منہیان بعرض رای جهان آرا و شعله آتش قهر قهرمانی بذروه، چرخ والا رسیده، امر بگرفتن او فرمودند. باز نظر همتشان بمرحمت ذاتی و رأفت فطری از خون او در گذشت

در برخی از بروج ارگ مقید و شیخ ویس خان و صید مراد خان و پسران علی مراد خان را نیز مکفوف البصر و بهمسایگی حاجی دربند فرمودند.

ذکر ابتدای زمستان و حرکت موکب عزوشان بجانب کوه کیلویه

چون هنگام دی در رسید و فراش نامیه فروش منقوش رنگا- رنگ لاله و گل و خیام ملون یاسمن و سنبل را از فضای دشت و در و ساحت کوه و کمر درنوردید، غنه چکاوک و لحن هزار و صوت بلبل و نغمه سار در صحن چمن و عرصه گلزار در گلو پیچیده، خیامان شتا سراق کریاسی برف را در ساحت هامون کشیدند حضرت گیتی پناهی یساق الکای کوه کیلویه و انتظام آن ولایت را وجهه همت والا نهمت فرمودند.

در ساعتی مسعود و طالعی محمود اعلام ظفر فرجام را بجانب الکای مزبور شفه گشا و رایات نصره آیات را فلک فرسا ساختند. شاهین شوکتان بشکار تسخیر آن مملکت از دنیال طایران مبارک بال الویه ظفر فرجان نصره اشتمال جناح اقبال گشودند ولی قصبه کازرون را با قدام رعنا غزالان مشکین کاکل عنبرین ذوانب پیمودند. چون طایفه ممسنی پیوسته باب عصیان تخم نافرمانی بر خاک قلوب خود می کاشتند و باتش طغیان خرمن خدمت گزاری را سوخته، بباد ناخدمتی می دادند آن حضرت خان فیروزمند محمد خان زند را که قامتش بتشریف شریف اخوت جنابش مطرز بود برتبه سرداری جیوش دریا خروش معزز و بتنبیه آن طایفه مأمور و مقرر فرمودند. سردار مزبور شمشیر جلادت از غلاف کشیده، بر سر آن فرقه پیچیده، از گلبن خاطر هریک که استشمام رایحه اخلاص می نمودند بآبیاری رأفت و مهربانی بتنخضیر نهال احوالش می پرداختند و از نخل ضمیر هر مردی که آثار ثمر خدمت گزاری و خلوصیت مشاهده می نمودند از تیشه مناصب برگ و بار هستی آنرا درهم می تراشیدند. مختصر

کلام: جماعت مزبور را تنبیه کامل نموده، بحضور ساعات دستور شرفیابی حاصل ساخت. خدیو آفاق مدت سه ماه در قصبه کازرون قشلاق فرموده، از آنجا روانه قصبه بهبهان گردیدند و ورود بقصبه مزبور دور و نزدیک از ترک و تاجیک روی نیاز باستان سپهر طراز آوردند. از تعمیر میانی عدلش عرصه آن ولایت معمور و از پرتو آفتاب جهان تاب مروتش ساحت آن مملکت پر نور و باران سیاستش نوایر فتن و فتور را منطفی و صر صر قهرش خس و خار شر و شور را از گلستان آن مرز و بوم بالکلیه پرداخت. چون شیخ غضبان بنی کعب پیوسته در مصطبه مخالفت ساغر نافرمانی می‌کشید و گونه شاهد بندگی را بناخن بغی و عصیان می‌خراشید حضرت جهان پناهی محمد خان و عبدالله خان را با فوجی از دلاوران منصور از دو طرف بتاخت و تاراج کمین مشارالیه و چپاول اعراب بنی کعب مأمور فرمودند. مأمورین حسب‌المقرر بر سر آن طایفه چپاول انداخته، گوسفند و مادیان بسیار بدست آورده بیایه سریر خلافت مسیر خاقانی مراجعت نمودند و بعضی از طوایف بختیاری نیز از طریق فرمان بری و مسلک خدمت‌گزاری بیرون رفته، بشوامخ جبال رفیعه و شواحق قلاع منبیه و انسداد مسالک خدمت‌گزاری را بر آن مضیقه مستظهر گردیده، سر بسرکشی برآورده بودند بسرپنجه شهامت شیران آجام نبرد و چنگال جلادت پلنگان کوه نورد گوشمال کاملی یافته، حلقه اطاعت در گوش کشیدند.

وقایع سال فرخنده فال قوی ثیل خیریت دلیل مطابق سنه

هزارو دویست و یک هجری و کیفیت آن

یوم چهارشنبه غره جمادی‌الآخره موسم بهار و فصل شکفتگی شکوفه و ازهار در رسید و شاطر قوه نامیه گردن و گوش عروسان گلزار و بر و دوش شاهدان شاخسار را بزیسورهای زهرا و حللهای خضرا آرایش نمود. عروس زیبا روی مهر خاوری و شاهد صبیح - الوجه کاخ نیلوفری از حجله سرای مشتری قدم بر تخت فیروز بخت

همسری حمل نهاده و دهقان نسیم آزار بامر مولده دیگر بار دست صنعت آثار بزینت گری رخسار دلارای بنات و بنین گلزار برگشاد. نوباوگان غنچه و ازهار از مشیمه شاخسار تولد نمودار و از دست قابله، قومت نامیه لباس نشو و نما پوشیدند و طفلان رضیع بوستان و شیر خوارگان گلستان از پستان مصنعه، سحاب بنان شیر هستی نوشیدند. خیام صنع قادر یکتا خیمهای والای گلهای بهار را بر فراز کوه و صحرا برکشید و فراش قضا فروش زمردگون سبزه وسوسن را بر فرق بسیط اغبرگسترید. خسرواردی بهشت با افواج گلهای آذاری بعزم دارالعباده چمن بر اشهب گردون خرام و ابرش صرصر گام باد بهاری عنان داده، قلعه محکم بنیان طاغیان زمستان و حصن مشید ارکان عاصیان مهرگان بیک حمله سپاه فروردین و یورش جنود لاله و نسرين بتصرف قهرمان ربیع درآمد.

دگر ره مقدم نوروز فیروز شبستان جهان را کرد چون روز
زمان ز آسیب دی گردید آزاد بگیتی از سر نو تازگی داد
جشن عید با بخت سعید در ظاهر قصبه بهبهان اتفاق افتاد.

پنج یوم بعد از عید این وارث تخت فریدون و جمشید بجانب دارالملک شیراز جنت طراز روانه گردید. چون تقی خان حاکم یزد بنحوی که مورخ تاریخ قبل پیش ازین شمه‌ای از احوال خدیعت اشتمال او را ضبط فرموده‌اند درین اوان نیز بنای حیلت نهاده و دکان زرق و شید گشاده، بعبادت دیرین و راه و رسم پیشین با امنای دولت ابد قرین در مقام مکر و غدر ایستاده بود حضرت کسری معدلت تکسیرشان و انهدام دولت او را مکنون ضمیر انور و قرارداد خاطر مرحمت پرور فرموده، باحضر لشکر انجم دستگاه فرمان دادند و خود بفرخی و فیروزی دارالملک را مضراب سرادقات سپهر مثال و بجهت رسیدن ابطال رجال و متجنده هزبر خصال روزی چند در آنجا توقف فرمودند، تا اینکه از اطراف و جوانب عساکر نصره مآثر متعاطف و متواتر بموکب

گردون مراکب حاضر گردیدند. رایات جلال پس از اجتماع جنود جلادت
اشتمال بفیروزی و اقبال بجانب دارالعباد مزبور فلک فرسا و هبوانان
همایون بهادران سعادت نمون بسوی خطهٔ مدکور مرحله پیما
شدند. چون محال ابرقوه مخیم خیام فلک شکوه و عرصهٔ آن ولایت
مطرح اشعهٔ انوار ماهجهٔ رایات نصرهٔ پژوه گردید خدیو ارجمند محمد
خان زند را با فوجی از دلاوران فیروزمند پیشرو جیوش بحر خروش
و روانهٔ دارالعباد مزبور فرمودید. مشارالیه حسبالمقرر وارد ظاهر
یزد و اطراف شهر را مرکز وار در میان گرفته، سد های متین
استوار و سنگر های رزین پایدار نهاده، آرمیدند. تقی خان چون
غازیان جنگجو و بهادران پلنگ خو را در امر محاصره رضا و ساعی
دید خود را با کوچ و بنه بنارین قلعه کشید و از امیر محمد خان
طیبسی مستدعی اعانت و استمداد گردید. حضرت کسری معدلت نیز
بعد از چند روز بنهٔ فیروز را در برابر ابرقوه گذارده، الویهٔ جلال
بمعاونت محمد خان شقهٔ میمنت گشودند. بعد از ورود بآن حدود
طریق چاره را از شش جهةٔ بر روی تقی خان مسدود و راه آمد و شد
بالمره مفقود فرمودند. چون در نواحی یزد محل زراعت و
مکان فلاحت ندارد و آذوقهٔ آن ولایت از سمت فارس و کرمان و
اصفهان نقل میشود و در اطراف شهر بقدر پر گاه گیاه نمی‌روپد
حصرت جهان پناهی مقرر فرمودند که سیورسات غازیان از سامان
فارس حمل و نقل اردوی گردون مماثل گردد و ضابطان و کلانتر
بوانات و ابرقوه حسب‌الامر خدیو سکندر شکوه سیورسات مقرر را
بقدر امکان باردوی معلی می‌رسانیدند. لیکن کفاف نمی‌نمود. باین
جهةٔ آذوقه در معسکر والا نقصان گرفت. بتخصیص فقدان علیق‌الدواب
بجائی رسید که ستوران بی‌وا گاه را جز در انبار گاه‌کشان مشاهده
نمی‌نمودند و چارپایان بی‌دست و پا بوی حور را جز از خرمن سسله
نمی‌شنودند. باین علت اهل اردو را کار بجان رسید. در خلال آن حال
امیر محمد خان نیز بمعاونت یزدیان وارد قلعه گردید. خدیو معدلت‌پرور

جیوش پرخاشخو را از اطراف اربعه قلعه بیورش مأمور ساختند. از آن جانب امیر محمد خان در پشت حصار با تفنگچیان آتشبار هنگامه رزم را گرم نموده، بازوی جلادت گشوده، بهرجهت گردان طرفین بیاد حملهای متواتر و ضرب گلوله‌های شهاب مانند پی در پی آتش حرب و پیکار تیز کردند. بهادران جانبین بغان و شیون آواز کرنای و فریاد روئین درای نمودار روز رستاخیز را آشکار ساختند. سفیر گلوله و تیر از شش جهت پیغام مرگ بگوش برنا و پیر می‌رسانید. سنان زبان طعن بسوی مردان لشکر شکن دراز می‌گردانید و زمین از اشتعال نوایر گیر و دار در گداز آمد. محمد خان ولد نصیرخان لاری که حسب الامر آن زیننده مسند جهانداری مأمور بحراست سپه و سنگر بود عمداً مرکز خود را خالی ساخته، با تفنگچیان لاری بجانب لار فراری شدند. سپاه جلادت پناه فرار آن روسیاه را حمل بر شکست دارای ارکندر حشمت نموده و این معنی علاوه تنگی آذوقه و فقدان و فقر گردیده، بیک بار روی از میدان گیر و دار برتافته، سلک آن جمعیت و سپاه پریشانی یافته، هر یک رخ بجانبی نهادند. خدیو ارجمند وقتی خبردار گردیدند که احدی از سپاهیان بجز معدودی از غلامان خاصه در موکب جلال و رکاب سعادت منوال باقی نمانده بود. پس لاعلاج عمان گشای سمد صبا رفتار و بحاسب دارالملک راه نورد بوادی رفقار شدند.

بیان محاربه میر محمدخان با جعفر قلی قاجار در

براهان من اعمال دارالسلطنه اصفهان و وقایع آن

هزار دستان خوش بیان گلستان حکایت و طوطی شیرین زبان شکرستان روایت بدین گونه آغاز قصه پردازی و بدین شیوه بنیاد فسانه سازی می‌سازد که: امیر محمدخان را از شکست لشکر پرخاشخر اسباب شوکت و اثاثه دولت درست گردید و در آن فتح عظیم ابواب کامرانی بر رویش مفتوح و صیت جلالنش در اطراف و اقطار منتشر گردید و از وقوع اتفاق بغایت مقتدر و کلاه گوشه عظمتش بذروه

سیهر رسید. باغوای بعضی هنگامه طلبان حوالی و حواشی اصفهان و تحریک اسمعیل خان عرب عامری که پیوسته با سرهای پر غرور جبهه سای زانوی ناکامی و زمین سای جبین بی سرانجامی و همیشه عزلت‌گزین زوایای حمل و از غایت پریشانی از جای خویشش ملول و چنین هنگامه را طلب‌کار و متاع‌فتنه را در بلسوای شورش بحان خریدار می‌باشند بفر تسخیر دارالسلطنه اصفهان و تصرف آن خطه بهشت بنیان افتاده و دکان خورش سودائی گشاده و با هزار سوار و پیاده الی بلوک براهان سه فرسنگی شهر را بقدم مسارعت پیموده، در آن وقت جعفر قلی خان قاجار از جانب جناب آقا محمد خان والی و صاحب اختیار دارالسلطنه مزبور بود هفت هشت هزار نفر سواره ابواب جمعی خود را برداشته، در بلوک مزبور هنگامه آرای معرکه نبرد گردید. یک هفته آن دو لشکر در مقابل یکدیگر بیاد حمله‌های متواتر شعله افروز آتش شور و شر بودند. نزدیک بآن رسید که سلک جمعیت سپاه قاجار پریشان گردد که اسمعیل خان بعبادت قدیم و خوی و خلق و خیم از صراط مستقیم عدو پیمان انحراف و تجاوز ورزیده، روی از میدان مرافتت خان مزبور برتافت. این معنی باعث شکستگی دل و رنجش خاطر مشارالیه گردیده، جمعیت خویش را برداشته، روانه پزد شد.

ذکر مأمور شدن نواب جهانیانی از جانب حضرت

جهانستان بجانب خطه لار و فتح آن دیار

چون خطه شیراز رایت گردون طراز را مصرب و خیام گردون احتشام را مخیم شد شهریار نامدار بامداد فرزند مهین و قره‌العین گزین لطفعلی خان را مأمور بصفحه لار فرمودند. نواب جهانیانی برحسب فرموده خاقانی محرک لشکر جلادت میانی گردیده، نره شیران خصم افکن خطه لار را مقر اردو و مسکن گردانیدند. اهل لار مقاومت در برابر آن سیل بی‌زنهار و مصادمت آن بحر خون‌خوار را افزون از قدر و مقدار خود دیدند. یا بدامن قلعه‌داری کشیدند

و در حصن عاقبت خواری آرمیدند. نواب جهان پناه و خدیو فلک دستگاه هر دسته را برابر دروازه‌ای معین و هر فرقه را در محاذات رکنی مشخص جا داده، بلوازم محاصره اشتغال و راه عبور و طریق مرور بر جاسوسان صبا و دیور مجال نمایند. مأمورین معسکر ظفر پرور بنحو مقرر اطراف شهر بند و محیط آن قلعه گردون مانند سنگرهای متین و سیه‌های رفیع پایه اساس نهاده، بنوعی در لوازم محاصره بازوی محاهده‌گشادند که پیک نهان گرد اندیشه را از هیچ طرف راه دخول مقدور و جلادت شیم جاسوس جهان نورد فکر را از هیچ مدخل ممر مرور میسور نبود. مختصر کلام: بعرض دارای حم غلام رسیده که محمد خان و عبدالله خان ولدان نصیرخان نامی از اقوام خود سیرده، بجهة جمع آوری سپاه و لشکر روی بجانب دشت و در نهاوند، چون چند یوم از نزول معسکر نصره شمول گذشت هر دو برادر از دو جانب را سپاه بی‌کران روی بمعسکر همایون و اردوی سپهر نمون نهادند.

نواب جهانپانی فوجی را باستقبال محمد خان و دسته‌ای را بمقابله عبدالله خان مأمور فرمودند. مأمورین بنحو مقرر سر راه بر آن دو برادر گرفته، هر دو را منکوب و مخدول و مراجعت باردوی خیول نمودند. محمد علی خان چون کار صاحبان قلعه را چنان دید از در فرمان‌بری درآمده، روی سیار باستان سپهر طراز آورید و مقالید قلعه را بخدام آستان والا مقام سپرد و نواب جهانپانی با فتح و کامرانی مراجعت بارض فیض میانی و از عتبه بوسی پدر والا گهر قرین شادمای گردیدند.

سال فرخنده فال پیچی ثیل خیریت دلیل مطابق سنه

هزار و دویست و دو هجری

باد شبگیری نسیم آورد باز از جویبار

ابر آذاری علم افراخت بار از کوهسار

شد معطر خاک دشت از باد کافوری نسیم
 شد مرصع کوه و دشت از ابر مروارید بار
 قمریان چون مقریان گشتند بر سر و بلند
 بلبلان چون مطربان گشتند بر شاخ چنار
 بوی خاک از نرگس و سوسن چو مشک تبتی
 روی باغ از لاله و نسرین چو نقش قندهار
 فرشهای عبقری افکنده شد در بوستان
 جامهای ششتری گسترده شد در کوهسار
 روز پنجشنبه پانزدهم شهر جمادی‌الآخره ایام دی را بساط انبساط
 برچیده شد. سلطان خاوری از دارالملک حوت بعزم تسخیر دارالسلطنه
 حمل بر اشهب تیزگام گردون و خنک خوش خرام سپهر نیلوفری
 فرمان داد تا فراشان صبا فروش ملون قهرمان گل و خیام ملمع شکوفه
 و سنبل را بفضای کوه و هامون گستریدند. قلعه نشینان برف و باران
 که از جانب سپهدار مهرگان مأمور بمحافظت شهربرد گلستان و محارست
 حصارین باغ و بوستان بودند در برابر حملات کوه فرسای دلاوران
 بهاری تاب مقاومت نیاورده، بجانب زوایای تواری متواری گردیدند.
 سپهسالار اسفندار بمحض استماع آوازه وصول کوبه سلطان بهار
 و استیلای لشکر آزار بر قلعه نشینان ثلوج و امطار یای تخت گلزار
 را خالی کرده، بی سپر وادی هزیمت گردید. سعادت آباد چمن
 که چندی محل نشین غارتگران شباط و بهمن بود از نزول دارای
 اردی بهشت رشک افزای هشت بهشت و ساحت گلشن از قدوم مسرت
 لزوم تازه رویان سوری و سمن و نازک سہائلان ارغوان و نسترن نمودار
 چمن هشتم آسمان و کناره جوئیبار و طرف گلزار از ورود فرخنده
 نمود لیلی و شان شورانگیز و شیرین صورتان شکر انگیز گل‌های
 عنبرین و نسرین و یا سمن غیرت فزای باغ جنان شد. زیبا قدان
 اشجار با حل‌های سبز زمرد رنگ بوته‌دار و اثواب ملمع زرتار قدم بعرصه
 گلزار گشادند. رعنا قامتان جوئیبار از شکوفه و ازهار تاج‌های گوهر

نگار بر سر، مانند معشوقان طناز و مشابه دلبران سراپا ناز دلربائی آغاز نهاده، از اشارات چشمان فتنه‌انگیز از چشم نظربازان خونریز و سنبل‌تر مانند زلف دلفریب خوبان بنفشه‌مو و جغد مشکین و - شاقان عنبرین گیسو عطر نیز و هوای باغ و فضای صحرا و راغ بسان طبله عطار عبیر آمیز گردید. تازه جوانان عرعر و شمشاد و سرو قدان صنوبر و آزاد در طرف جویبار و ساحت گلزار قد بدلبری و دلربائی برافراختند. مرغان گلستان و طایران بوستان از نعمهای هوش ربا غلغله در صحن چمن و ولولسه در جان تماشائیان گلشن درانداختند. ارض غیرا و ساحت صحرا از بهار ازهار زهرا چون قبه سپهر خضرا و عرصه این طاق مینا پر کوکب و فضای دشت و در از هجوم نجوم گلهسای آذر رشک چرخ مکوکب شد. مجلس نوروزی در دارالملک شیراز جنت طراز انعقاد پذیرفت. چهل روز بعد از نوروز فیروز آقا محمد خان بخار هوس و هوای تسخیر ولایت فارس در کانون دماغ متراکم و لشکر افکار باطل و خیالات بی‌حاصل مرکوز خاطرش و متهاجم گردیده، با لشکری انبوه و عسکری دریا شکوه از بلده طهران حرکت و بجانب چمن گندمان نهضت نمودند. در ورود بچمن مزبور چپاول ایلات قشقائی و غیره را که در چمن خسرو شیرین مرتع داشتند نصب العین ضمیر ساختند و بنه را در چمن مزبور نهاده، سوار و سپاه را برداشت، تاخت بر سر آنها بردند: وقتی بمقصد رسیدند که ایلات مزبور از حرکت و عزم خیالش مطلع گردیده و اغنام و سپاه و مال و کوچ و عیال خود را بشوامخ جبال و شواحق تلال کشیده، در طریق مبارزت آرمیده بودند. آن جناب چون وصال شاهد آرزو را میسر و عروس حصول مأمول را در بر ندیدند توسن عزم را بعنان داری سرپنجه حزم از آن طمع منع نموده، بجانب کوشک زار محرک لشکر پرخاشخر گردیده، کس باحضار بنه و پیاده سپاه روانه چمن گندمان ساختند و علم توقف در محل مزبور برافراخته، چون مدت یک ماه کشید سپاه غلا بر معسکر

جلادت پناه زور آور و آتش تنگی در اردوی سپهر دستگاه شعله‌ور گردیده، نزدیک بان رسید که جمعی از غنی و فقیر از شدت جوع باصل خویش رجوع نمایند و بجائی انجامید که شیرازه آن جمعیت از صرصر قحط و تنگی پریشان و گسیخته و کنگره قصر شوکت از تندباد گرسنگی ریخته گردد. عاقبت باغواى بعضی از فتنه انگیزان و راهنمائی بعضی از فساد پیشگان از محل مزبور محرک لشکر و سلسله جنیان حشم و حشر، در مشهد ام‌النبی بار توقف گشودند. القصة اخبار آن گران وقایع در دارالملك شیراز معروض رای خورشید لوامع گردید. سران لشکر و کفاة کشور از برنا و پیر و مأمور و امیر بدربار فلک نظیر مجتمع و استدعا نمودند که خدیو با فرهنگ آنها را مآذون بجنگ و مرخص بستیز و آهنگ فرمایند. از آنجا که بر ضمیر الهام تخمیر که آئینه جهان نمای عاقبت اندیشیست صورت این مطلب عکس پذیر گردیده بود که چند روز اندک خود داری نمایند، بلکه خصم جری شده، قدم بیشتر نهاده، در ظاهر شهر از دست حزم عنان گیری او فرمایند و باتمام کارش پردازند، باین جهة شیران آجام دلیری را قلاده رخصت از گردن نگشودند و اذن مقاتله و مجادله ندادند. جناب آقا محمد خان چند یوم در مشهد ام‌النبی توقف و با دور و نزدیک اظهار تلطف نموده، لیکن بهیچوجه غنچه از شاخسار آمالش بنسیم این گونه تدابیر نشکفت. بناچار سینه را از خار خار آن اندیشه بجا روبرو آن ناامیدی رفت و مراجعت بصوب اصفهان را اهم و انصراف بجانب عراق را الزم دانسته، عطف عنان بجانب دارالسلطنه مزبور نمودند و چند روز در باغ سعادت آباد نزول اجلال و جناب علیقلی خان را با فوجی از غازیان جلادت نشان در دارالسلطنه گذاشته، خود راه‌نور صوب طهران شدند. وقایعی که در آن اوان واقع شد گرفتاری اسمعیل خان عربست. تبیین این مقال آنکه: اسمعیل خان بنحوی که سابق خوش خامه خرام در شاهراه ذکر احوال او راه نورد طریق تحریر گردید در عراق چندین دفعه جمعیتی فراهم و

محاربه با اولیای دولت قاجار را عازم و هر دفعه بجهت چند سلسله جمعیتش گسیخته و بنیان قصر استعدادش ریخته میشد. بحائی رسید که دل و جانش از سروری سیری یافته، قامت را بلباس فقیری آراسته، شیوه تجرید پیش و با چند تن درویش وارد اصفهان و در گوشه‌ای مدت پنج ماه پنهان می‌بود. تا اینکه آقا محمد خان از سفر فارس مراجعت باصفهان نمود. شخصی که از امور مشارالیه اطلاع داشت پرده از چهره آن راز مخفی گشوده، آشکار نمود. جناب آقا محمد خان جمعی را بگرفتن او مأمور ساخت. مأمورین اطراف خانه‌ای را که مسکن او بود فرو گرفته، مشارالیه خود را از آن خانه بیرون انداخته، علم توجه بجانب خارج شهر برافراخت. تعاقب‌کردگان هرچند کوشش نمودند و بیای طلب جمیع قراء و مزارع حوالی و حواشی شهر را پیمودند آن صید از دام رسته و آن نخجیر بد گسسته را بدست نیاوردند. بعد از آنکه جناب آقا محمد خان روانه طهران گردید مشارالیه را دست قضا گریبان گیر گردید و او را بحانب شهر کشید و در کمال بی‌پروائی خویشتن را بمیان قلعه طبرک انداخته، در خرابه‌های قلعه مزبور خزید و شخصی نزد علیقلی خان فرستاده، مستدعی عفو تقصیرات ماضیه شد. چون منهبی مزبور چنین خاطر نشان نمود که او در جبال گندمان می‌باشد بنا بر آن جناب علیقلی خان با فرستاده و مبنی بر عفو تقصیرات ظهر کلام‌الله مجید را بخاتم عهد و پیمان موءکد بایمان مختوم و مصحوب یک نفر از غلامان خود فرستاده، مشارالیه را روانه نزد او ساختند. مشارالیه نیز بعد از زیارت کلام ملک علام بدون مضایقه روانه حضور سردار عالی تبار و از جانب آن جناب آنچه لازمه محبت و مهربانی بود نسبت باو بعمل آمد. مراتب مذکور را بجناب آقا محمد خان معروض داشت. آقا محمد خان در حال او را بحضور طلب فرمودند. علیقلی خان حسب‌الامر برادر مشارالیه را با تدارک نمایان روانه طهران نمودند. در ورود ببلده مزبور دیده‌اش از گزلك سوء اعمال از نور بینائی مهجور و قامتش از لباس روشنائی عور گردید.

در بیان حرکت موکب ظفر شعار بعزم اصفهان و هزیمت علیقلی خان قاجار بجانب کاشان

چون کیفیت مراجعت آقا محمد خان از مشهد ام‌النبی بجانب
الکای عراق بعرض حجاب بارگاه گردون رواق خدیو آفاق رسید و
صید بدام آمده را از بند جسته دیدند جنگال عقاب همتش را در
اضطرار تیز و پیش خانه کشان اردوی نصره ستیز را امر و مقرر
کردند که بارگاه سیهر دستگاه و سراق آسمان جاه را در خارج
دارالملک برده پوش رخسار مهر و ماه سازند. روز دیگر شاهباز
زرین بال الویه جلال بطریق استعجال از دنبال مرغ از دام جسته در
پرواز و سر طوق اعلام ظفر فرجام با قبه افلاک دمساز گردید. جناب
علیقلی خان از حرکت آن سیل سرکش و استعجال آن دریای آتش
مخبر و موازی یک هزار نفر سوار و پیاده بجهت محافظت قلعه تعیین و
روانه و خود از عمارات مبارکات شاهی بباغ سعادت آباد نزول اجلال
نمودند. حضرت گیتی پناهی در ورود بقریه اسفرجان قدری سوار
بسرکردگی محمدخان زند بر سر قلعه قمشه مأمور فرمودند. از آنطرف
غازیان از حصار پای جلادت بیرون نهادند و ابواب مجادله گشادند.
عاقبت خاشاک وجود آن لشکر تاب لطمات آن بحر پهناور و تلاطم آن
دریای تیغ و خنجر را نیاورده، شیرازه جمعیتش کلی اوراق و بسیاری
ازیشان از آتش افشانی برق شمشیر دلاوران عدوگیر قرین احتراق و
بقبه السیف گرفتار کمند بهادران فیروزی اتفاق گردیدند. مختصر کلام:
از یک هزار سوار و پیاده بجز سه چهار نفر که زورق وجودشان از
آن گرداب هایل نجات حاصل نموده، بجانب دارالسلطنه واصل شدند
همگی مقید اسار گردیدند. این شمع انجمن عدالت نوابین ایشان را
پروانه آزادی و سران و سرکردگان آنها را مأمور بدارالملک شیراز
فرمودند. جناب علیقلی خان چون احوال را بدان منوال مشاهده و
تکاور تطاول چرخ را با بخت خویش در معارضه دیدند و از جانب برادر
نیز ماذون بمحاربه نبودند لاعلاج و ناچار مرحله پیمای طریق دارالمؤمنین

کاشان گردیدند. دو یوم بعد از حرکت سردار حضرت معدلت مدار در طالعی قرین سعادت باغ سعادت آباد را از قدوم معدلت بنیاد نمونه ارم ذات المعاد "الدى لم یخلق مثلها فی البلاد" ساخت. سایه عاطفت و ظل مرحمت بر سر ستمدیدگان آنولایت انداختند. فراش عدلشان غبار ملال از ساحت خاطرهای پریشان پرداخت و سکندر باس و هیبتش سکنه آن مرز و بوم را از شر یاجوج فتن بسد سدیسد مروت ایمن ساخت. چون این اخبار وحشت‌آثار در بلده طهران مسموع سمع امنای دولت و وکلای حضرت آقا محمد خان گردید از تندباد خیر مزبور نخل خاطرشان بر یک دگر لرزید و مرغ دل ایشان از وقوع این حادثه در سینه طپیدن گرفت و بدون تأمل با لشکری حرار و سپاهی خون خوار خنجر گزار عزیمت دارالسلطنه اصفهان را تصمیم خاطر نمودند. چون مقدمات حرکت و نهضت جناب آقا محمد خان مسموع سمع دارای فریدون سیر گردید سران سپاه و خاصان درگاه را در مجلس شور طلب داشتند و پرده از روی شاهد مطلب برداشتند و در خصوص جنگ و پیکار آن فساد اندیشان مصلحت خواستند. آنان صلاح را در جنگ و فلاح را در درنگ ندیدند. حضرت جسم رتبت چون از گلستان پر خار خاطرشان رنگ و بوی صدق و صفا و از گلشن ضمیرشان جز خس و خار نقض عهد وفا ملاحظه نفرمودند پس بناچار از دارالسلطنه مزبور اعلای الویه شوکت و اقتدار، بجانب دارالملک شیراز مراجعت فرمودند. وکلای جناب آقا محمد خان چون خانه را خالی از مخل و تهی از بهادران قوی‌دل و کام خویشان را حاصل دیدند توسن ترکنازی را بسوی شهر عنان گشا ساختند و چند یوم در دارالسلطنه توقف نموده، بجانب طهران و دارالملک خویش لسوای عظمت برافراختند.

در بیان مأمور شدن نواب جهانبانی بجانب بندر علویه و وفات

خاقان مغفور و جلوس صید مرادخان در فارس

اول فصل شباط که فراشان قضا و قدر بساط انبساط سبزه تر

و فروش لعل رنگ لاله، احمر را از ساحت چمن و عرصه، باغ و گلشن
 برچیدند ناظران قوای نامیه دست از شغل و عمل خویش کشیدند و
 فساد جویان زمستان و ارادل منشان مهرگان از زوایای خمول پای جلادت
 بیرون نهاده، دست تاراج بمال و اموال اردی‌بهشت و گلستان گشادند.
 سلطان گل بیک صدمه، صرصر بهمین از تخت زمردی گلشن و بساط زبرجدی
 چمن بر بستر خاک و فروش تیره، مفاک در افتاده، شیرازه، جمعیت سنبل
 چون طره، دلارای و شاقان عنبرین کاکل که از اهتزاز باد صبا پریشان
 گردد و از تندباد خزانی پریشانی گرفته، از یکدیگر گسیخته، سپهدار
 ربیع که بامر مولده و فرمان سلطان نافذ فرمان قوه، نامیه مأمور بانتظام
 مهام سوا حلیان کنار جویبار بود از وصول آوازه، قهرمان دی تاب
 مقاومت نیاورده، بجانب بندر گاه ناکامی گریخت. افغان قمری و هزار
 و فریاد چکاوک و سار بنواحی شهر و دیار و آواز تعزیت سرای گلزار
 بذروه، سپهر غدار پیچید. ابر بهمین را بسوک نازک نهالان سوری و
 سمن و تازه جوانان صنوبر و نارون اشک حسرت از دیده بر دامن کوه
 و کمر می‌چکید. زاغ ترانه سنج باغ و بوم شوم نغمه پرداز صحرا
 و راغ گردید.

بنگر که پر ز جنجر الماس و جوشنست

طرف چمن که بود پر از حله و حلی

بستان شد از حریف خریف آن چنان خرف

ککش خار گلینسی کند و زاغ بلبلسی

بهر جهة خدیو سعادت‌مند بعد از ورود بآن ارض جنت پیوند
 فرزند ارجمند و قره‌العین فیروزمند لطفعلی خان زند را که در آن
 اوان انوار جهانگیری از صورت حالش ظاهر و هویدا و آثار دلاوری از
 ناصیه، احوالش آشکار و پیدا و آتش شمشیر عالم گیرش شراره افکن
 خرمن هستی دشمنان و آب حسام با انتقامش مسکن نوایر بغی و طغیان
 و تندباد باس و هیبتش برگ و بار اهل غدر را بر خاک مدلت ریختی و
 و پرویزن قهر و سطوتش خاک مسکنت بر مفارق معاندان ریختی، نهال

سرافرازش که از چمن جلادت سر کشیده، بمیوه‌های گوناگون بذل و کرم بارور و دوحهٔ حدیقه طرازش که در سرا بیستان قلادت پروریده باشمار سخا و همم مثر و لعل و گوهر در نظر همتش با خاشاک برابر و سیم و زر با وجسود کف باذلش هم وزن کفی خاکستر و در درخشنده در پیش فواید جودش هم سنگ صدق و یاقوت ارزنده در چشم سخایش هم بهای خزف و لعل فروزنده در پر عطای شاملش سنگ بر کفست.

آنکه بیرون برد تیغش چین ز رخسار سپر
وانکه درو افکند تیرش خم از ابروی کمان
خوانده تیغش بر خلائق خطبهٔ فتح و ظفر
داده عدلش در ممالک مؤدهٔ امن و امان
ملک نادیده چو او لشکر کش و کشور گشا
دهر نازاده چو او فرمانده و گیتی ستان
بر در ایوان قدرش چون قمر صد پرده دار
بر سر بام جلالش چون زحل صد پاسبان
با فوجی از بهادران جنگجو و شیران هژبر خو بانتظام بندر علویه
مأمور فرمودند، آن جناب نیز ارتکاب مسافرت و اختیار رنج و زحمت
نموده، حسب الامر پدر والاگهر از دارالفضل شیراز محرک لشکر
ظفر طراز گردیدند. بعد از حرکت نواب جهانبانی ناخوشی مهلکی بر
مزاج آن حضرت ساری و عارضهٔ ضعفی بر ذات همایون طاری گردید.
تکیه بر بستر بیماری نمودند. حکمای حذاقت پیشه و اطبای قلاطون
اندیشه مشغول بمداوا و معالجه گردیدند. بهیچ وجه از معالجات ایشان
وجود مقدس را سودی و از مداوای آنها مزاج اقدس را بهبودی
حاصل نمیشد، روزبروز ضعف قوی و نقاهت بر ذات مبارک مستولی
می‌شد، تا اینکه در شبی صید مرادخان زند و حاجی علیقلی خان که
بحکم خدیو جمشید شان در برجی از بروج ارگ محبوس می‌بودند
بر سر آنحضرت ریخته، سلسلهٔ حیات آن یکتا گوهر صدف مکرمت

وجود و احسان را بتیغ ظلم و بیداد از یک دیگر گسیخته، زاغ سیاه‌پوش قلم در ماتم سرائی صفحه بدین گونه در تبیین این واقعه، هایلہ نوحه‌گر می‌گردد که: دارای سکندر حشمت بعد از معاودت از سفر کوه کیلویه صید مراد خان و چهار نفر از برادران او را با ابراهیم خان ولد اسمعیل خان زند بعلت بعضی از تقصیرات معاند پیوند امر بحس و بند فرموده، در برجی از بروج ارگ که در آن هنگام حرم سرای آن حضرت بود هم سلسلهء حاج علیقلی خان که قبل ازین کیفیت حبس مشارالیه نگاشتهء خامهء تاریخ نگار گردید نمودند. تا اینکه سوء مزاج معدلت امتزاج بطول انجامید. بانهای غلام بچه‌ای از غلامان درب حرم محترم از ضعف مزاج آن حضرت قوی دل و بدستکاری غلام بچهء مزبور از پای خویش بند گسل گردیده، شاه مراد خان و جهانگیر خان برادران صید مراد، خان و ابراهیم خان در وقت طلوع آفتاب که هنگام غروب ماه چہان تاب آن شہریار عدالت مآب بود خود را بدرون محوطهء ارگ انداخته، با شمشیر های آخته بیای بی‌شرمی بخوابگاه آن حضرت تاختند. شہریار تاجدار وقتی از آن جسارت خیردار و از نشاءء بادهء بیخودی و ضعف هشیار گردیدند که آن جماعت سراپا نفاق باتفاق نزدیک اوطاق آن یگانهء آفاق رسیدند: حضرت فریدون شعار با وجود استیلای لشکر ضعف و انکسار بر دارالملک وجود مبارکش از فرط غیرت از بستر ناتوانی حرکت و رو بجانب آن قوم بی آبرو نهادند. شاه مراد خان پای جلادت پیش گذاشته، بضراب دست آن حضرت صورتش مجروح و جهانگیر خان نیز از تندباد سطوتش متزلزل و بر یک طرف مانند قالب بی روح افتاد. ابراهیم خان اگرچه طفلی بود خردسال و هنوز بمرتبہء مردی نرسیده بود و این گونه حرکت از قوهء او دور می‌نمود، نہایت از آنجا که کلک تقدیر حی قدیر منشور زندگانی آن حضرت را بطغرای "گل شیئی هالک کطی السجل لکتب" در هم پیچیده بود از عقب سر آن حضرت درآمده، بچوب جاروب باتمام کارش پرداخته،

سر مبارکش را از تن جدا ساخت. در هنگامی که دست قضا سر بریده، مهر را از کنگره، ارگ افق بمیدان لاجوردی سپهر انداخت سر آن سرور را از بالای جدار قلعه بزیر انداختند و مشهود دیده، اولوالابصار نمودند و از زور بازوی جور و طغیان گلبن جمعیت خاطر مردم نامراد را بتیشه، بیداد از بیخ برکنند و بجهت درست نمودن اسباب دولت خویش شیشه، دل هر غنی و درویش را بسنگ جفا در هم شکستند و بدست تعدی گونه، احوال ضعفای پربشان حال را بناخن ستم خستند. شبان عدلی را که گرگ و میش از هیبتش در یک آبخور آب خوردی بچوب دستی بیداد از پای درانداختند و دست امنی را که شیر و آهو از سطوتش در یک مرتع چریدی از سر اهل زمان کوتاه ساختند. آه از جفای تندباد خزانی که آن نهال حدیقه، خسروانی را که در چمن روزگار باب مروت پرورش یافته بود از پای درانداخت و فریاد از ستم صرصر بیداد عالم فانی که برگ آن دوحه، ریاض خاقانی را که در گلشن رأفت نشو و نما پذیرفته بود بر خاک هلاکت افشاند. افسوس که آن نخل برومند دولت باره، "کل من علیها فان" بگل در افتاد. آه از گردش چرخ غدار و تأثیر کواکب سیار که شیرازه، دولتی چنان را بباد بی مروتی برداده: حیف و صد حیف که ساقی قضا در مصطبه، جهان بی‌مدار زهر "کل نفس ذائقة الموت" بحوض زندگانی‌ش ریخت و شرنگ جان‌گزای مرگ را بشهد کامرانی آمیخت. مختصر کلام: صید مراد خان قلعه، قوی بنیان و حصن مشید ارکان شیرار را بالاستقبال جانشین سریر دولت گردیده، لوای فرماندهی در آن خطه، فردوس طراز برافراخت و وجوه درم را در دارالضرب کم عیاری بنام خود سکه بر زر ساخت و باطمینان خاطر بتکسیرشان نواب امیر زاده، اعظم پرداخت. نظر باینکه ملتزمان رکاب آن جناب اکثر خانه شهری می بودند صید مراد خان شرحی بتمامی سر کردگان و سر خیلان ایلات و غیره مشعر بر وعده و وعید و محتوی بر آزار و تهدید قلمی

نمود که: چنانکه دور گرد بساط خدمت گزاری امیرزاده، اعظم گردیده، روانه صوب شیراز نشوند خانه و مالی و منال دیوان و اطفال همگی در معرض تلف خواهد بود و نوشتجات ضلالت آیات آن مصل گمراه مورث طغیان آن قوم ضلالت همراه شد. دگ طمعشان از پختن خیال خام بآتش نمک شناسی در غلیان آمده و سراپرده، جلال و اطراف سرادقات احلال را در میان گرفته، وفنی آن جناب مخبر از حرکت ایشان و مستحضر گردید که خود را نقطه‌وار در مرکز آن دایره، خونخوار و محیط آن سیل بی‌زنهار دیدند. پس آن جناب از تدبیر بی‌ریا میرزای وزیر خود را باصطیل خاصه رسانیده، هر یک اسبی بزیر ران کشیده، جریده وار زورق وجود را ازین گرداب نجات داده، روی ببندر ابوشهر نهادند. چون آن طایفه، غدر پیشه گلبن جمعیت آن شاهزاده، والانتبار را بتیسه، بیداد از بیخ برکنند و اوراق شوکتش را بصرصر بی‌آزمی بباد دادند جمیع بنه و اناشه دولت را غارت نموده، فوج فوج رو بدارالملک شیراز نهادند.

ذکر سال فرخنده فال تخاقوی ثیل فرخنده دلیل

مطابق سنه ۱۲۰۳

بهار جان‌فزا آمد جهان شد خرم و زیبا

بیباغ و راغ گستردند فرش حله و دیبا

همه اطراف صحرا گشت پر یاقوت و پیر برسد

همه اکناف بستان گشت پر مرجان و پر مینا

هوا شد تیره و گریان بسان دیده، وامق

زمین شد تازه و خندان بسان چهره، عذرا

روز جمعه، بیست و دوم شهر جمادی‌الآخره موسم دی را زمان

کامرانی و ایام زندگانی طی شد و فصل شباط را بساطا بساطا در نور دیدند

و اول سرسبزی چمن و آغاز شکفتن لاله و یاسمن گردید. خسرو

منوچهر چهر مهر پای سعادت بر رکاب انقرف سبک سیر سپهر نهاد،

از بندر گاه حوت بجانب دارالملک حمل عنان داد. شهر بند گلشن

و دارالفضل چمن که چندی نشیمن تیره رویان زاغ و زغن و قرارگاه جغد و بوم بیگانه و دشمن و سفله طبعان اسفندار و بهمن بو از قدوم فرخنده لزوم نوباوه، سلطان فریدون فر فروردین و از ورود مسعود فهردان سلیمان امین و از قدوم فرخنده لزوم نوباوه، سلطان نگین اردی‌بهشت رشک بهشت عنبرین گردید. فراشان چابک دست قضا و قدر تخت جمشیدی گلین را از خار و خس افسردگان مهرگان پرداختند و خیامان صنع قادر یکتا بارگاه گلزار در کنار جویبار برافراختند. علمدان قوت نامیه علم کاویانی سنبل را در عرصه میدان گلستان شقه‌گشا ساختند. کوس کیقبادی رعد بهاری و سنج کیومرثی برق آذاری از کوهه، بختیان کوهسار در خروشیدن آمد و لاله‌های احمر در ساحت ارض اغبر چون خون سیاوش جوشیدن گرفت. سپاهیان جویبار که هریک خود را هم آورد سام سوار می‌دانستند و سر و روی را بدرع و مففر فولادی برف و بیخ آراسته بودند از آتش افروزی برق بهاری بجای خویش آب شدند. اسفندیار گل نرگس چشم را که مرغزار با بهمن نژادان خس و خار قند بشورش برافراخته بود بیک اشاره، ابروی زال چرخ و سرپنجه، دلاوران آرش کمان قضا و قدر بتیر لهراسی لاله، پیکانی و خنجر طهمورثی سوسن حدقه دیدنش از حدیقه برآوردند. یاجوج سیرتان برف و باران که بعلت اختلال اوضاع زمان روی تسخیر بجانب دارالملک باغ و چمن آورده بودند رخنه گر سد سکندری گلشن نگردیده، مراجعت باوطن و مسکن خود نمودند.

ز اعتدال هوا و ز دور چرخ اشیر

چو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر

چهل روز بعد از نوروز فیروز:

شاه سیاوش هوش، خان منوچهر چهر

خسرو هوشنگ هنگ، داور دارا نشان

گیو فریبرز گرز، کسری کاوس کوس
 بهمن دستان خود، سام تهمتن توان
 نیرم فیروز جنگ، قارن آرش‌خندنگ
 نوذر هوشنگ جنگ، آرش قارن کمان
 شاه فریسدون حشم، میر سکندر شیم
 داور دارا خدم، کسری کشور ستان

تسخیر دارالملک شیراز فردوس طراز را پیشنهاد خاطر فیض بنیان فرموده، در آن وقت شیخ ناصر عرب ابوشهری حاکم بندر ابوشهر نیز بندای "یا ایهنا النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه" لبیک "سمعنا و اطعنا" گفته، بمفاد "کل شیئی هالک" طریق سفر آخرت را سالک گردیده، حضرت جهابانی هفت روز بعد از وفات جناب شیخ مذکور بتدارک اسباب حرب و تهیه آلات طعن و ضرب پرداخته، جناب شیخ نصر و امیر علی‌خان حیات داودی حاکم بندر ریگ را با فوجی از دریاکشان قلمز آشام اعراب بینادر و سواحل و گروهی از شرزه شیران دشتستانی و زنگه جمع آوری و بجانب ظاهر بندر ابوشهر متحرک و محل مزبور را مخیم خیام خورشید قباب و مضرب ساردقات مجره طناب فرمودند. خیر عزم امیر زاده، اسفندیار رزم چون مسموع صید مراد خان گردید فوجی از بهادران هوشنگ جنگ نریمان آهنگ را بسر کردگی شاه مراد خان زند مأمور بمقابله خدیو فیرورمند گردانید. سردار مزبور مانند صیدی که بجانب صیاد رود الی حدود دالکی ده فرسنگی بندر ابوشهر را بقدم اکراه پیموده، در هنگامی که منزل خوشاب جولانگاه اشهب گیتی‌نورد و سمند عالم کرد غازیان نصره مآب بود ورود نا مسعود سردار پریشان روزگار بحدود دالکی بعرض محرمان حضور سعادت دستور رسید. بمحض استماع آن خبر محرک سیاه نصره پرورد گردیدند. در بین راه جمععی سوار دولت خواه از اردوی آن غدار نابکار شرفیاب حضور معدلت آثار و بعرض رسانیدند که: صبح همان روز ایلات نصره آیات ابواب

جمعی او بالهام خداوند یگانه و سروش بخت فرزانه و ارشاد تدبیر عاقلانه با فضلعلی خان و نقد علیخان و لدان مرحوم نظر علی خان زند سردار مزبور را گرفته، در بندگی آن خسرو فیروزمند می‌باشند. نواب جهانبانی بمحض استماع خبر بهجت میانی بر استعجال و ایلغار افزوده، شام آن روز منزل مزبور را که صید گاه آن صید بدام افتاده بود از قدوم فیروز رشک روز نوروز و غیرت بخش بهار عالم افروز و ساحت هستی را از لوٹ وجود سردار مزبور که صیدی حجسته بود پاک و دست آن حضرت او را از چار سوی دارائی و سروری بجانب تیره مفاک خار و خاشاک کشید و جمع اثاثه شوکتش و اصل کارگزاران دولت ابد بنیان گردید و از آنجا بعزم دارالملک شیراز علم میمنت یرجم ظفر طراز در اهتزاز و شاهین شہامنش بجانب خطه ارم تمثال بال پرواز گشود. بعد از ورود موکب مسعود بقصبه کازرون چاپاری از جانب جناب میرزا محمد حسین وزیر اعظم و اعظم اعیان شیراز وارد معسکر سپهر انباز گردیده، بعرض رسانید که: تمامی ایلات بهم پیوسته و عقد موافقت بسته، شیشه دولت و مینای شوکت صید مراد خان را بسنگ دولت خواهی این دولت شکسته، او را با اتباعش در حصار مبارکه ارگ محصور و راه عبور و مرور را بر روی او مسدود و دو چشم در راه وصول طلایع لشکر پرخاشخو غنوده‌اند. حقیقت این مقال آنست که: در وقتی که صید مراد خان شاه مراد خان را مأمور بجنگ این شاهسوار میدان نام و ننگ می‌نمود ایلات مأموره سفر با ایلات خضری بسعی و اهتمام و صواب جوئی میرزا محمد حسین بعهد و پیمان بسته قرارداد نموده بودند که ایشان شاه مراد خان را گرفته، ایشان را مخبر و آنها نیز با صید مراد خان در آویخته، او را دستگیر نمایند. بعد از آنکه ایلات سفری بمقتضای معهود قامت سردار مزبور را از لباس سروری عور ساختند و فراش عزمشان ساحت زندگانی او را از شکوفهای کامرانی پرداخت چاپاری نزد مہدین خویش فرستاده، آنها را از وقوع واقعه مزبور مطلع ساختند. آن قوم وفاکیش وفا

بعهد خویش و در میدان درب ارگ بانداختن تفنگ هنگامه را گرم نموده، صید مراد خان چون چاره را مسدود دید دروازه ارگ را بر روی خویش بسته، در کنج مدلت نشست. اخلاص کیشان مراتب مزبور را معروض رای عالم‌آرای نواب جهانبای ساختند. مختصر کلام: دارای سکندر غلام در همان شب با لشکر قیامت لهب و سیاه آهنین سلب چون راه نوردان ثوابت و سیار روانه آن دیار سعادت بار گردیده، در یک شبانه روز مسافت آن راه را پیموده، خود را بدان خطه بهجت اندوز رسانیده، لشکر سیل شتاب کوه درنگ و جانبازان میدان نام و ننگ بامر خدیو با فرهنگ اطراف ارگ را فرو گرفته، بانداختن توپ و تفنگ کار را بر آن برگشته بخت سخت نمودند. صواعق بلا بخرمن هستی آن قوم بی‌پروا آتش افروز و بضرپ گلوله جان سوز بعد از دو روز خاک نبات و قرارشان بباد بی‌قراری داده شد و آن قلعه گردون مثال مسخر شیران بیشه جدال و صید مراد خان با اعوان و انصار گرفتار کمند ازدها مانند دلاوران پلنگ خصال گردیده، با اشاره سرانگشت گزlk خون زیر چشم جهان بینش عبرة للناظرین و سزای اعمال را بچشم خود معاینه دید و نقشی که بقلم قضا در لوحه روزگار نگاشته و سرنوشتی که حضرت خلاق خیر و شر و قسام نفع و ضرر بجهت او مقرر داشته بود صورت پذیرفت.

روزی اگر زد رقم دیو بر اورنگ جسم

بر سر حیل و حشم شد ز قضا حکمران

شاه سلیمان نگین راند بر و رخس کین

کرد بخاکش قرین داد بمرگش قران

از فلک کینه ور یک دو سه روزی اگر

منبر خیر البشر گشت عمر را مکان

خسرو حیدر نژاد راند برو همچو باد

توسن دلدل نهاد دلدل آتش عنان

جست چو با او ستیز بست رهش از گریز

ز آتش شمشیر تیز دود بر آورد از آن

القصة: این برگزیده، جناب پروردگار بر سریر دولت موروثی بر جای والد بزرگوار نشستند و بمرامم مراجع جراحات ستمدیدگان را بستند و بمومیائی دلجوئی درستی بخش دل‌های شکسته، ستم رسیدگان و بتریاق اشفاق سموم هموم از عروق خسته، غمدیدگان بیرون نمودند. ابر مطیر دست بحر نظیر و قلزم موج طبع فیض تأثیر شروع بریزش سیم و زر و بخشش درو گوهر و تقسیم شمشیر و خنجر مجوهر و سویت اسبان کوه پیکر و بذل استران فیل منظر و انعام طرایف دیگر از نفایس بحر و بر کرده، بتبذیل کف در پاش گوهرفشان و تبذیر دست قطره بار نیسان سان گرد از بنیاد بحر و بر ودود از ارکان کان بر آوردند. در میدان کرم گوی از معن و حاتم ره‌بده، در قوانین هم قواعد آل برمک را احیا فرموده، احدی از آشنا و بیگانه از مواید گوناگون خوان انعامش محرومی ندید و فردی از عاقل و دیوانه از فواید از حد افزون جود لاکلامش مرارت نچشید. از آبیاری سحاب اشفاقش ساحت آن مملکت رشک فردوس برین و از نگار بند دست الطافش آباد و خراب و صحرا و سراب آن کشور سعادت انبساط غیرت نگارستان چین گشت و مفارق اقتدار ارباب افتخار و تارک اصحاب افتقار آن دیار از ذروه سپهر دوار بر گذشت. رای ملک آرای و ضمیر معدلت پیرای متوجه تنظیم امور مملکت و بسط بساط عدالت و انتظام مهام سپاهی و رعیت و انجام اسباب دولت گردیده، قاطبه متوطنین و سکان و جمهور اعزه و اعیان و جمیع وضع و شریف آن عرصه بهشت نشان در کمال آرام و امان در ظل رایت امنای دولت و مقربان آن حضرت آرمیدند.

الفرض: آن شهریار از پس آن کارزار

با کف گوهر نثار با لب گوهر فشان

کرد بجای پدر جای بصد زیت و فر
 شاد ز چون او پسر روح پدر در جنان
 جان عدو کاسته کین پدر خواسته
 مملکت آراسته کرد جهان را جوان
 نوبت نوشیروان کوفت بدولت که باد
 نوبت او تا ابد دولت او جاودان
 رسم عدالت چو کرد زنده، بتاریخ او
 گفت صبا: کو بود ثانی نوشیروان (۱)

ذکر مجادلهٔ سپاه نصرهٔ شعار آقا محمد خان و

سایر وقایع آن زمان بحکم خداوند جهان

همای فرخنده فال خامه، میمنت اشتمال در فضای صفحه بدین
 منوال بال‌گشا می‌گردد که: چون امنای دولت آقا محمد خان از کیفیت
 جلوس صید مراد خان برو ساده، فرماندهی الکای فارس مخبر و مطلع
 گردیدند پلنگ عزمشان چنگال خونریزی تیز و بهوای اصطیاد آن صید
 لاغر نامراد در جست و خیز درآمده، مرحله پیمای طریق دارالملک
 شیراز شدند. در چمن خسرو شیرین کیفیت استیلای این خسرو جم
 نگین بسمعشان رسید. از حنظل خیر مزبور بغایت تلخ‌کام و از ساگردل مایل
 خون آشام گردیدند. چون انصراف عنان عزمشان مغایر رویهٔ دولت
 داری و مخالف ضوابط سروری و سالاری بود لاجرم راه نورد صوب
 مقصود و در محل بیضا بار توقف گشودند. مقدمات ورود موکب جلال
 آقا محمد خان بآن حدود بعرض این برگزیدهٔ حضرت معبود رسید.
 باستماع آن خبر باجتماع سپاه و عسکر پرداختند و متوکلا " علی‌الله
 در دو فرسنگی شهر لوای حرب و جدال والویهٔ ضرب و قتال برافراختند.
 دلاوران طرفین و مبارزان جانبین آتش گیر و دار بیاد شمشیر و صرصر
 خنجر و تیر شعله‌ور ساختند و آب حسام بهادران با انتقام عسکرین نام
 بسیاری از جوانان مبارز را از صفحهٔ روزگار محو ساخت و موج تیغ
 جان ستان پر دلان خاشاک وجود جمعی را از قلزم هستی بر کنار
 انداخت و بقوهٔ سرپنجهٔ مردانگی نخل بلند حیات یک دیگر را از

(۱) این اشعار که در سه مورد این فصل آمده از فتحعلی خان ملک‌الشعراء

صبای کاشانیست و جملهٔ "او بود ثانی نوشیروان" که بحساب ابجد

۱۲۵۳ می‌شود مادهٔ تاریخ جلوس لطفعلی خانست

ریشه برمی‌کنند و بزور بازوی خصم افکنی سرو برومند هم را بر روی خاک هلاک می‌افکنند. بسا خرمن زندگانی دلاوران که از آتش جان سوز بلارک برق افروز محروق و اجزای وجودشان از صدمه گرز مغز کوب مدقوق شده، کره زمین از تصادم سم هیوان معرکه قتال بمرتبه‌ای تزلزل یافت که شیر فلک را رعشه بر اعضا افتاد و روی از میدان سپهر اخضر برتافت. بسا طایر جان و مرغ روان که از قفس کالبدهای مردان مرد در آن دشت تیره بسوی آشیان فلک بال پرواز گشادند و از محنت سرای عالم فانی رو بجانب امن جهان جاویدان نهادند.

قیامت گشت و بانگ صور برخاست	ز بانگ صور هر جا شور و شرخاست
ز گرد آفاق پر شد از سیه میغ	در آن تا زنده پیکان برق زن تیغ
دلیران دل بمردن بر نهادند	بخون یک‌دگر بازو گشادند
ز خون شد خاک رشک لعل رخشان	فضای دشت شد کان بدخشان
چنان گرد از زمین بر شد بر افلاک	چنان برخاست از جا مرکز خاک
که ثور و حوت در آن کینه‌خواهی	زمین را شد بجای گاو و ماهی

عاقبت نهال اقبال آقا محمد خان در گلشن ظفر بارور و نخل آمالش در جویبار فتح و نصره مشر گردیده، محمد خان عموی این جهانبان کشور معدلت گستری که پیوسته هوس سروری در سر و لباس مخالفت این حضرت را در برداشت و چنین می‌پنداشت که هر گاه شکست بر ارکان شوکت این جناب افتد اساس او درست خواهد شد روی از میدان برتافته، بجانب الوس ممسنی که از طرف مادر قرابتی با ایشان داشت شتافت. حضرت کسری شان چون انجام امور را چنان دیدند عنان توسن زرین لگام را منصرف و خود را بقلعه شیراز کشیدند. هر کرا هوشیست داند که این شیر بیشه پیر دلی با وجود خرد سالی که هنوز سن شریف از عشر ثانی تجاوز ننموده بعد از وفات پدر والا گهر کاری کردند که نخل آوازه رستم و اسفندیار بر خاک گمنامی در افتاد و نام کیخسرو و افراسیاب از صفحه روزگار محو شد. زیرا که

بنحوی که خامهء وقایع نگار بذکر آن پرداخت حضرتش یکه و تنها بی جریده و سپاهی از بندر علویه روی بجانب بندر ابوشهر نهاد و از آنجا در کمال دلیری ادهم عزم را بسوی دارالملک شیراز عنان گشادند و شیرازهء شوکت صید مراد خان را از آتش شمشیر برق نظیر تودهء خاکستر ساخته، بیاد دادند و یک ماه پیش نبود که جانشین سریر دولت موروثی گردیده بودند و هنوز بمیدان نظر امتیاز دوست از دشمن ننموده که جناب آقا محمد خان که در حقیقت سلطان خطهء ذیجاهی و پادشاه ملک تدبیر و آگاهیست با استعداد تمام وارد آن حدود و ابواب جنگ و جدال را بدست غرور گشادند. مختصر کلام: حضرت ملایک خدام بعد از واقعهء شکست مراجعت بشهر نمودند. از روی تیقظ و بیداری و کمال حزم و هشیاری شروع بتدارک ادوات قلعه داری فرموده، زیاده بر یک صد اراده توپ جهان آشوب که در آن خطهء مرغوب موجود بود باوج بروج کشیدند. تفنگچیان آتش ریز و جزایریان شعله انگیز بفرمان آن خسرو تهمتن ستیز در عروش باره و خاکریز آرمیدند. وکلای دولت آقا محمد خان وارد خارج دارالملک و صحاری اطراف و اراضی اکناف شهر را بنظر دوربین درآورده، موضعی موسوم بکوشن را بجهة توقف اردوی خویش معین و سنگری متین و غوغائی حصین اساس نهاده، آرمیدند. حضرت جهانبانی نیز اطراف و جوانب قلعه را بیلنگان کوهسار مردی و دلیری و شیران آجام جهان گیری سویت و قسمت فرموده، هر دسته را بموضعی فرستادند. مأمورین با دل‌های خالی از شوایب بیم و هراس بلزوم کشیک و پاس قیام می نمودند. هر روزه گروهی انبوه از مبارزان با شکوه از قلعه پای جلادت بیرون نهاده، در مضار مردانگی بازوی حریف افکنی می گشودند. توپچیان شراره فشان با توپهای برق عنان بنیاد آتش انگیزی و آغاز اخگر پاشی و شراره ریزی می نمودند. عاقبت کار بر لشکر بیرونی تنگ و نام را بریشان ننگ و آن طایفه را از ثبات و درنگ خسته ساختند. القصة: آذوقه‌شان نقصان گرفت و ذخیره‌شان فقدان پذیرفت،

تا اوان توقف موبک جلالشان بدو ماه هلالی کشید ، دیده^۶ آرزویشان روی شاهد مطلب ندید و دست آمالشان بدامن آن امر خطیر نرسید . چون مقصودشان بحصول نییوست و کمند عزمشان از تسخیر آن قلعه کوتاه گشت و کعبتین مرادشان بد نقشی آغاز و دری بر چهره^۶ خاطرشان باز نشد ، مراجعت بطهران نمودند .

ذکر سال فرخنده فال ایت ثیل خجسته تحویل سنه ۱۲۰۴

بهشت گشت ز اردی بهشت و فروردین

ز لطف روی هوا و ز سبزه روی زمین

زمین ز سبزه^۶ تر چون صحیفه^۶ گردون

چمن ز شاخ سمن چون طویله^۶ پروین

ندیم و مطرب مستان ز بلبل و قمری

بساط و بستر مستان ز نرگس و نسوین

براغ آهو و سبزه چو عاشق و معشوق

بباغ بلبل و گلبن چو خسرو و شیرین

سریر سبز چمن شد شکوفه را بستر

کنار برگ سمن شد بنفشه را بالین

یوم چهارشنبه^۶ شهر رجب المرجب مینونشان حمل از فروعود شهریار اقلیم خاور و مربع نشین اریکه^۶ سپهر اخضر اعنی مهر انور زیب و زینت و رونق بزم کیسخر و گرفت . گلهای آداری و سبزه های طرب چهره^۶ دلبری از نتق خفا و جلیباب اختفا آشکار ساختند . فراش باد بهاری خیمه^۶ ابر را بفضای هامون برافراخت . مشاطگان صنع حضرت قادر ذوالمنن رخسار زیبای نو عروسان چمن و چهره^۶ دلارای شاهدان گلشن اعنی سوری و سمن را بغازه^۶ صنعت و گلگونه^۶ قدرت بیاراستند : صباغ بهار بامر مولسده گردن و گوش پری رخان گلزار و برودوش خوهرویان جویبار را بزیورهای شکوفه و ازهار زینت فرموده و خیاط ربیع قامت نازک نهالان عدرا عذار و رعنا قدان شیرین رخسار صنوبر و سرو آزاد را بحله^۶ سبز رنگ دلارا و ثیاب زمرد فام خضرا

آرایش نمود. در عشرت‌خانه گلشن اقداح راح ریحانی و کأس صهبای ارغوانی شقایق و لاله از دست ساقیان مشکین کلاله، نامیه بدور افتاد و خنیا گران بلبل و هزار و مغنیان چکاوک و سار در محافل گلزار بنغمات دلکش شور انگیز دل‌های عشاق جگر سوز و بنوای مسرت اندوز رونق بازار یارید و نکیسا را شکستند. سپه کش اردی بهشت بعزم تسخیر دارالامان گلشن و تصرف مملکت چمن برابرش گردون خرام نسیم بهاری عنان آرا و علمدار قوای نامیه اعلام میمنت فرجام نرگس و سنبل را در عرصه، کوه و کمر شقه‌گشا و نوبت زن ابر بهاری بر پشت قلل جبال غریو کوس رعد آذاری را بنام نامی خدیو فروردین بلند آوا و زنبور کچیان سحاب خردادی در موکب شهریار ربیع از کوهه، بختیان کوهسار بانداختن زنبورک برق پنبه در گوش سکان ممالک غرب و شرق کردند. بزم نوروزی در عمارات مبارکات شیراز انعقاد یافته، حیب و کنار سران سپاه و خاصان درگاه آسمان جاه از گل‌های بی‌خار درم و دینار چون جیب و دامن تماشا‌شایان گلزار گران بار و سریر اعتبارشان مانند باغ ریاحین و اشجار زیب اندوز شیب مشجر بوته‌دار گردید. چون مدت دو ماه از نوروز فیروز گذشت بعرض خدیو حم مرتبت رسید که: موکب حلال جناب آقا محمد خان وارد چمن گندمان و عزیمت توجه بجانب الکای فارس را تصمیم خاطر ساخته‌اند. حضرت سکندر حشمت سفر عراق را پیشنهاد خاطر و استقبال موکب او را قرارداد خاطر انور فرمودند. باحضر عساکر نصره مآثر و اجتماع جنود فیروزی ذخایر فرمان دادند و امر قضا نمون بعهده کار گزاران دولت ابد مقرون بعز نفاذ مشحون شد که: خیام همایون وسراپرده‌های سپهر نمون را بفضای هامون بر پا و همدوش چرخ والا نمایند و خود بدولت و اقبال در ساعتی قرین سعادت و طالعی خالی از شوایب نحوست بظاهر شهر نقل مکان فرمودند. در اندک زمانی سر خیلان و سر کردگان سپاه بجمعیت و اتفاق در کمال آراستگی اسباب و انتظام یراق باستان سپهر رواق

خدیو آفاق جمع گردیدند. در آن وقت که خارج شهر مطار عقابان زرین بال و مسیر اعلام ظفر پرور و آشیان همای فرخنده سیر رایات نصره همسر بود بعرض رسید که: موکب جلال آقا محمد خان از چمن گندمان بجانب دارالملک طهران سهضت و بسوی مقر دولت رجعت نموده، آن حضرت را غنچه تسخیر مملکت کرمان از شاخسار خاطر شکفته، سفر عراق را مبدل بیساق کرمان نموده، عنان اشهب عزیمت را بدان جانب مصروف داشتند. در هنگامی که موکب عظمت مشرف بر حرکت بود رضا قلی خان قاجار برادر جناب آقا محمد خان از دولت برادر زوگردان و دست توسل بدامان مرحمت و سرپنجه تثبیت بذیل مروت و حمیت این داور دارا شکوه زده، روی امید بسوی آن درگاه که پناه عرب و عجم و ملجاء ترک و دیلمست نهاده، در سفر مزبور بشرف همراهی موکب منصور تباهی یافته. القصه چون نواحی کرمان معسکر کواکب حشر را مقر و حوالی آنکشور روح پرور مضرب خیام غازیان جلالت اثر و محل نزول خیول دارای جم چاکر گردید اعزه و اعیان قراء و امصار و کلانتران و کدخدایان اطراف و اقطار آن ملک جنت آثار از غایت اشتیاق باکتحال غبار سهم سمند گردون مانند از هر طرف و هر سوی از خانه و کوی بیرون شتافته و فیض زیارت آستان سعادت پاسبان دریافته، پیر و برنا بنده آسای با روی نیاز بجهت سالی ساحت عبودیت و بندگی و ماشی طریق خدمت و سرافکنندگی گردیدند. همگی مورد انواع عنایت دارای خورشید رایت شدند. لیکن اهل قلعه کرمان بسبب بعضی خیالات باطل و اندیشه‌های لاطایل ابواب شهر را مانند درهای بخت و سعادت بر روی خود بسته، تکیه بند بدیوار حصار نهاده، باعلان کلمه عصیان مبادرت جستند. نواب جهانبانی سپاه نصره مبانى را بمحاصره قلعگیان مأمور و راه عبور و مرور را بروی حصاربان مسدود فرمودند. اهالی کرمان چون غازیان نصره هم عنان را در امر محاصره و سد معابر ساعی دیدند شیخ الاسلام و قاضی شهر را برکاب نواب فیروزی مآب

فرستاده، استدعا نمودند که: چنانچه حضرت سکندر حشمت ترک
مخاصمت و رفع مناقشت فرمایند و طریق مروت و مرحمت را که
شیوه، این سلسله^۶ علیه^۷ معدلت خصلتست نسبت باین بیچارگان عذرخواه
و مشتى حقیر بی‌گناه باز نمایند مبلغ بیست هزار تومان برسم پیشکش
ایفاد حضور مرحمت پرور و من بعد اولیای دولت ابد مدت را بنده
و چاکر و امنای سرکار را از دل و جان فرمان‌بر خواهیم بود.
خدیو منصور از غایت غرور بسخنان ایشان التفات نفرمود. مسئول
آنها را بسمع قبول نشنود. فرمودند که: تا میرزا ابوالحسن بیگلر -
بیگی و عمال و کدخدایان شهر قدم فرسای سرای اعتذار نگردند
و طریق آستان مروت بنیان را بیای استغفار نیمایند شیران قلعه‌گیر
و پلنگان هژبر نظیر را از امر محاصره ممنوع و غبار فتنه و آشوب را
مرفوع نخواهیم فرمود، بهر جهة چون ایام محاصره بطول انجامید
هنگام زمستان و تراوش برف و باران در رسید و شدت سرما و برودت
هوا بجائی کشید که چنانچه لحاف سنجابی خاکستر از دوش اخگر
افتادی از تاب سرما انگشت سیاه گشتی و اگر شراری از شعله‌های
جدائی نمودی در دم دانه، ژاله گردیدی. آتش از بیم سرما در درون
حصار سنگ و آهن متواری و یبنجه^۸ خورشید عالم سوز از شدت
شنا چون ید مفلوج از حرکت عاری شد. شب و روز پرویزن سحاب
آردمی بیخت و علی‌الدوام سوهان موج هوا براده بر زمین می‌ریخت.

سطح زمین تخته‌ای از عاج شد روی هوا دکه^۹ حلاج شد
بهر جهة نه مرغ هوا را در اغبر زمین بارای پریدن و نه وحشی
صحرا را مجال آرمیدن و توانائی چریدن بود. چون سیورسات
غازیان از سمت السکای فارس حمل و نقل اردوی گردون اساس می
گردید در آن وقت از باب انبوهی برف در طرق و شوارع دیگر سیورسات
ممکن حمل نبود و بدان حمة آذوقه اهل اردو روی بنقصان نهاده،
بنا بر آن حضرت گیتی‌ستان مراجعت بصوب شیراز را بر توقف آن
حدود رجحان دادند و فوجی از بهادران پلنگ ستیز را باتفاق امیر

شرف‌الدین خان ولد محمد حسین خان سیستانی در قلعه شهر نهادند و عنان بکران عزیمت را بسوی دارالملک شیراز گشادند. سوانحی که درین سال بتقدیر قادر ذوالجلال سانح گردید از آن جمله کشته شدن جعفر قلیخان قاجارست. توضیح این مقال آنست که: قبل از آنکه اولیای دولت آقا محمد خان را دست تصرف بدامان مملکت عراق برسد سمنان را بجناب علیقلی خان و بسطام را بجعفر قلی خان برادران خویش بطریق اقطاع واگذارند. مشارالیهما نیز هریک ولایت متعلقه خود را مأمون نموده، کوچ و بنس و خانوار عملجات خود را در آنجا سکنی داده، چون سفری اتفاق افتادی یا آنکه دشمنی بجانب ایشان عنان دادی و گشادی هر یک از مسکن خویش حرکت و در موکب برادر اکبر حاضر می‌گردیدند و با یکدیگر با کمال صداقت طریق اخوت و راه و رسم فتوت مسلوک می‌داشتند، تا آنکه بدستیاری و مددگاری برادران ساحت دلگشای عراق ضمیمه متصرفات او گردید. جناب علیقلی خان را سرداری عراق و جعفر قلی خان را ایالت اصفهان دادند. جعفر قلی خان مدت دو سال لوای حکمرانی و فرمانروایی در دارالسلطنه مزبور برافراست. بعد از آنکه اساس دولت آقا محمد خان استحکام کلی پذیرفت و گلزارش در شاخسار حصول امانی و آمال شکفت جعفر قلی خان از ایالت اصفهان و امارت آن خطه بهشت نشان معزول و انواع بی‌التفاتی نسبت بمشارالیه معمول داشتند. او را نازشی بخاطر رسید و خویشتن را بقصبه بسطام کشید و راستی از همراهی موکب برادر تقاعد ورزید. این مسئله را حوصله سلطنت و غرور دولت برنتافته، در اوقاتی که در چمن گندمان بودند علیقلی خان را مأمور بلرستان فیلی و تمشیت مهام خوزستان ساخت و خود بجانب مقر دولت شتافته و در آنجا بتدبیرات و مواعید چند جعفر قلی خان را بطهران آوردند و درخت وجودش را بتیشه غرور و دهره غیرت از پای انداخته و بعد بچاره کار جناب علیقلی خان پرداخته، او را بحضور طلب داشته، در هنگامی که محال جایدرمن محال لرستان مضرخیاام جلالت آستانش بود از وقوع

واقعه برادر مستحضر گردید. از آنجا که خان معظم‌له خداوند عقل و فرهنگ و در هیچ‌گاه از گلشن خاطرش نهال مخالفت برادر سر نزد و در گلبن ضمیرش غنچه نفاق نشکفته بود بی‌مضایقه با وجود استعداد کلی رخ بجانب دارالملک طهران نموده، بعد از ورود بآن حدود و دیدن برادر فی‌مابین عهد و چند بسوگند مؤکد گردیده، روانه‌الکای سمنان شدند.

دو بیان سال میمنت اشتغال تنگوزئیل مطابق سنه هزار و دو بیست

و پنج هجری

در عشر وسط شهر رجب‌المرحب خورشید عالم سوز و قهرمان این کاخ فیروز پس از هلاک جدی فلک و کباب نمودن سمک بمحنت سرای حمل خرامیده و نوروز غم اندوز چون شب فراق و شام عاشقان مشتاق در رسیده، و هنگام جوش و خروش طایران بوستان و ناله و افغان بی‌نویان گلستان گردید. چگونه بهاری که از شکوفه و ازهارش رنگ و بوی بی‌وفائی پیدا و چه نوروزی که از گل رعنائش شیوه دوروئی هویدا؟ شقایقش را خنجر برگ خلاف بکندن چشم نرگس تیزو نرگسش مانند چشم فتان ترکان خونریز فتنه‌انگیز. سپوی غنچه‌اش مملو باده، پر خمار ناشادی و پیاله لاله‌اش لبریز شراب ناخوش گوار نامرادی. بنفشه را جامه‌کبود سوکواری در بر و زنبقش را دشنه برهنه بی‌رحمی بر کمر. سوسنش را زبان سنگ خوئی یآزردن دل سوختگان باز و چنارش را دست تطاول بتاراج اسباب تجمل نوباوگان خاندان بستان دراز. گیسوی سنبلش مانند اوضاع اهل زمانه پریشان و نغمه بلبلش چون فریاد بوم شوم کاهنده دل و جان. سرو گردن فرازش چو بالا بلندان بی‌رحم دل بعاشق کشی دلیر و نسیمش مانند صرصر عناد بنیاد کن اساس هستی برنا و پیر و هوایش نمونه‌ای از درکات بأس‌المسیر. نهالش را بجز میوه تلخ‌کامی ثمری و شجرش را سوی ثمر ناکامی بار و بری نه. در زیر هر گل برگش هزار خار حسرت نهفته و بر روی هر برگ سبزش صد مار جعفری خفته.

صباحش چون شام هجران سیاه و شامش مانند صبح ناامیدی جانکاه .
 بهارش گل نا آشنائی را گلشن و رنگ و بوی بی‌وفائی را نشمین .
 فضایش ناسخ آئین یاری و هوایش خصم جان دوستاری . از چشمه
 چشم سحابش بعوض قطره ، باران خون می‌چکید و از پستان دایه
 ابر بهاری و مرضعه سحاب بهاریش طفلان رضیع گلستان و شیرخوارگان
 خاندان بستان بجای شیر نیسان جز خونابه ، الم نمی‌مکید . بلبیل بی‌نوا
 چون ماتمیان سوخته‌دل روز و شب در فغان و شیون و چکاوک بی‌برگ
 و نوا مانند نوحه گران تعزیت سرای ماتم هم آواز زاغ و زغن .
 گویا که گلشن از مستوری عالم غیب خبر داشت که یک روز لبش بخنده ،
 شادمانی نشکفت و همانا که بلبیلش از ظهور حوادث زمانه ، غدار مطلع
 بود که بقانون کامرانی دمی سرود نگفت .

درین بهارگلی بر مراد کس نشکفت بهای های نشستند تا بهار دگر
 نواب جهانبانی در عمارات مبارکات فیض میانی بسط بساط کامرانی
 فرموده ، قفل از در گنجینه و بند از ابواب مخازن سخا و نعم بدست
 احسان گشوده ، جیب و کنار خاصان درگاه را از نقود کامل عبارت
 غیرت گلزار نعیم و برو دوش سران سپاه را از بوارق خلعت های
 فاخر رشک گلزار ابراهیم فرمودند . بعد از انقضای جشن نوروزی
 این جهانبان کشور فیروزی بفکر بساق عراق و بقلع مواد فتنه جویان
 سراپا نفاق افتاده ، بتهیه اسباب سفر و سرانجام سراپرده و چادر و
 تدارک گرز و مغفر و تیغ و خنجر و اجتماع سپاه و لشکر پرداختند .

در بیان اعراض مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان از جانب آقا

محمد خان و توجه بجناب شیخ ویس خان و مراجعت آنها ثانیاً

بلبل خوش بیان قلم بدایع نگار در گلزار اوراق بدین گونه
 نغمه سرا می‌گردد که : مرتضی قلی خان و مصطفی خان برادران جناب
 آقا محمد خان در هنگامی که الکای مازندران مضرب خیام تسلط شیخ
 ویس خان می‌بود از سوء رفتار برادر بتنگ و از دارالمؤمنین استرآباد
 بجانب اردوی شیخ ویس خان عزیمت و آهنگ نموده ، دست تشبث

بذیل دولت علی مراد خان زدند. وکلای آن دولت مقدمشان را گرمی و خاطرشان را از انواع نوازشات قرین شادکامی ساختند، تا آنکه بنحو قصه پردازی قلم اعجاز رقم مورخ تاریخ شیخ ویس خان را شکست افتاده، از بلده، ساری بجانب دارالملک طهران که در آن هنگام دارالسلطنه پدرش بود عنان ادهم عزیمت بگشاد. مشارالیهما نیز متعاقب شیخ ویس خان روی باردوی علی مراد خان نهادند. بعد از آنکه علی مراد خان را دست اجل گریبان و قضای مستعجل او را از بلده، طهران بجانب دارالسلطنه اصفهان کشید آن دو برادر عازم گیلان و مصطفی قلی خان بعد از چندی حسب‌الصلاح برادر روی نیاز بدولت جناب آقا محمد خان آورید و ابواب مسکنت و ضراعت و دروب عجز و استکانت را بمقالید اظهار عبودیت و بندگی و مفاتیح ابراز فروتنی و سرافکنندگی گشاده، باعتقاد خویش در ظل حمایت برادر جفا اندیش غنوده، عاقبت نهال تضرعش در حویبار خاطر برادر ثمری و دوحه تخضیع و تخشیش در سراپوستان دل جور مایلش بار و بری نداد. دیده‌اش از نشتر ستم آن جفا جو و جهان بینش از گزلک عناد آن تند خوبی‌نور و از وصال شاهد بینایی مهجور گردید. مرتضی قلی خان چون برادر بی‌مهر را در عین باخوشی قاصد جان و در ظاهر و باطن از خود بدگمان دید خویشتن را بکنف حمایت هدایت‌الله خان والی گیلان کشید و در ساحت آن کشور باطمینان خاطر آرمید. بعد از آنکه دست قضای مستعجل باستره، اجل نقش وجود هدایت‌الله خان را از صفحه هستی سترد و تندباد فنا اوراق دفتر زندگانش را بسوی نزهت سرای عدم برد دارالمرز رشت و حوالی و حواشی آن ملک مینو سرشت ضمیمه، ولایت محروسه، جناب آقا محمد خان گردید مرتضی قلی خان خود را بمیان طوالش انداخته، علم مخالفت در آن ولایت برافراخت و هر ساله جمعی را با خود متفق و خرمن زندگانی رشتیان بی‌نوا را از شعله خانمان سوز نهب و غارت محترق و امنای دولت آقا محمد خان هر حاکمی که با لشکر و سپاه بآن ولایت می‌فرستادند

متفرق می‌ساخت. وکلای آن سرکار درین سال تفریق شیرازه جمعیت و افساد و تحریق اوراق خود سری و استبداد او را مکنون ضمیر خویش کرده، لیکن از جانب این جهانبان معدلت کیش خاطرشان در تشویش می‌بود و از طرف دارای جم اساس پیوسته در هراس و ضمیرشان در وسواس و دمی بآرام دل در هیچ مجلس و محفل نمی‌غنودند. بنا بر آن بابا خان برادرزاده خود را با فوجی از دلاوران رستم قتال و بهادران ستر بازوی قوی چنگال و اسباب جاه و جلال مأمور بمحافظت و محارست در دارالسلطنه اصفهان و خود از دارالملک طهران رافع رایات عز و شان و چمن گوران دشت را مخیم خیام جلالت بنیان ساختند و چهار پنج یوم در چمن مزبور بجهت اجماع لشکر و فراهم آمدن حشم و حشر لنگر افکن زورق توقف گردیدند، چون اهالی ماسوله با مرتضی قلی خان در باطن سازگار و جنابش را از جان و دل خریدار و بآن جهت در آن سرکار تنبیه و تأدیب را سزاوار و شایسته هزارگونه ایذاء و آزار بودند وکلای آن دولت گوشمال آن جماعت را مرکوز خاطر و بعلت ضیق معابر و تنگی راه بردن سوار متعذر بود سواره سیاه و بنه و اسباب اردوی جلالت دستگاه در موکب جناب علیقلی خان از طریق حمسه روانه دارالارشاد اردبیل و تفنگچیان مازندرانی را که در کوه گردی و جنگل نوردی بی بدیل می‌باشند برداشته، شوامخ کوه و کتل و معابر مشحون بدرخت و جنگل و شوارع پر خلاب و وحل را بی‌پای عاجل بیموده، آنها را تنبیه کامل، از راه طارم روانه خلخال و باردوی جناب علیقلی خان الحاق و اتصال یافتند.

در بیان تسخیر نمودن آقا محمد خان ولایات این جانب

رود ارس را و مراجعت بطهران

علم میمنت پرچم قلم در قضای آذربایجان صفحه و اوراق بدین سیاق شقه‌گشا می‌گردد که: ایل شقاقی از جمله ایلات مشهور آذربایجان و نشیمن ایشان در سراب و گرمروود من توابع دارالسلطنه تبریز و بعد از وفات خاقان علیین مکان وکیل تا این زمان طوق فرمانبرداری

احدی از ارباب شوکت و استیلا را بر گردن ننهاده و اکثر اوقات اذیت و اضرار آن طایفه بمرتددین آن دیار می‌رسید. درین وقت صادق خان شقاقی سر کرده آنها نیز بدارالسلطنه تبریز استیلا یافته، خداوردی خان ولد نجفقلی خان دنبلی بیگلر بیگی آن ولایت را مقتول و انواع ظلم و بیداد و اصناف جور و عناد در باره اهالی آنجا معمول می‌داشت و همگی بیگلر بیگیان و حکام ولایت آذربایجان که هر یک در ظاهر صاحب اساسی ملوکانه و خداوند دستگاه خسروانه بودند از بیدادش بجان و از فتنه و فسادش بامان آمده، از آنجا که با یک‌دیگر پیماینده، طریق نفاق و مشام خاطرشان از هم استشمام رایحه اتفاق ننموده، هیچ یک از آن امرای با وقار در صدد چاره‌کار و در مقام رفع اذیت و اضرار او بر نمی‌آمدند درین هنگام وکلای دولت آقا محمد خان چنگال شاهین همت را باصطیاد مشارالیه تیز و توسن عزیزت را بحانب الوس او سبک خیز ساخته. صادق خان چون از ورود مواکب جلال آقا محمد خان بنواحی طارم و خلخال اطلاع حاصل و آن جناب را بتخریب بنیان جلال و هدم اساس قیل و قال خود بکلی مایل و از اهالی تبریز نیز بنا بر سوء رفتار خود بسیار متوحش و متزلزل بود از دارالسلطنه مزبور با جمعی که داشت روزی عزیزت بجانب سراب نهاد. جناب آقا محمد خان بانهای منهبیان از ورود مشارالیه بمحل مزبور مطلع گردید. با سواره سپاه پانزده فرسنگ راه را در یک شب و روز پیموده، وقتی بمقصد رسیدند که آن حماعت از تلاطم آن بحر پهناور مخبر و با خانوار خود بولایت آذربایجان منتشر گردیده بودند. پس آنجناب قلعه سراب را موج سراب و نقش بر آب ساخته، از آنجا روانه دارالارشاد اردبیل و چند یوم توقف و بجانب طوالس نقل و تحویل و منزلی موسوم بدریغ مضرب خیام غازیان فولاد خنجر الماس تیغ گردید. یک روز بعد از ورود بآن حدود تمامی تفنگچیان عراقی و مازندرانی بسرکردگی جان محمد خان دولوی قاجار یوخاری باش بتنبیه طوالش مأمور و

ده دوازده یوم در منزل مزبور متوقف. لیکن مأمورین با شاهد فتح متألف نگردیده، بی نحج مرام مراجعت باردوی با احتشام نمودند. در خلال آن حال عرایض متواتر از مصطفی قلی خان ولد کاظم خان قراجه داغی رسید، مشعر بر آنکه: هرگاه موکب والا مرحله پیمای صوب قراجه داغ و اعلام جلالت انتما بجانب این دیار فلک سا گردد این دولت خواه متعهدست که فتح ممالک آذربایجان با سهل وجهی میسر و عروس این مملکت اولیای دولت را بنیکوترین صورتی در برابر آید. امنای آن سرکار چون مینای وجود امرای آن کشور را از صهبای پر خمار نفاق لبریز و جملگی را با یکدیگر در مقام ستیز و آویز دیدند شمشیر جلالت را بافتتاح ابواب آن مملکت تیز و بجانب محال قراجه‌داغ تکاور انگیز و از راه اهر و مشکین غریو کوس عزیمت را بسوی چمن اشکیز بجهة ستیز بذروه سپهر هفتمین رسانیدند. چون چمن مزبور اردوی جلالت را مقر وخیام عظمت را مخیم گردید ارقام تعدده بیگلر بیگیان و حکام و ارباب آن دیار قلمی و همگی را بحضور احضار نمودند. امرای آنطرف رود ارس ماشی طریق فرمانبری گردیدند. از آن جمله حسینقلی خان دنبلی ولد محمد خان حاکم خوی و سلیمانخان و کلبعلی خان حاکم نخجوان و قاسم خان برادر محمد قلی خان افشار بیگلر بیگی ارومی و احمد خان حاکم مراغه و عظاما و رؤسا و اعیان دارالسلطنه تبریز در چمن مزبور وارد حضور و خدمتش را طوعاً و کرهاً مایل و بار ناهموار ایصال خراج و تمغا و باج را حامل گردیدند. چون محمد قلی خان بیگلر بیگی ارومی را وکلای سرکار احضار و مشارالیه برادر را بعوض خویش روانه معسکر جلالت کیش ساخته بود بنا بر آن قاسم خان را که با برادر راه نورد طریق عناد می‌بود بیگلر بیگی ارومی و یکی از رؤسای قاجار را بجهة استقلال مشارالیه در اشغال محمد قلی خان با دو هزار سوار همراه نمودند. محمد قلی خان مقاومت در برابر سپاه قاجار را بعلت نفاق ایل افشار در قوه خود ندیده،

خویش را بقلعه‌ای که رأس الحد خاک ارومی و طایفه بلباس و حکاری و ساوجبلاغ مکریت کشیده، بعد از چند بوم بی‌آنکه از جانب اخوی زوری و در امر خود قصوری و فتوری مشاهده نماید سر مخالفت را بر کنار انداخته، روی مطاوعت باردوی کیوان شکوه نهاده. مختصر کلام: وکلای دولت با احشام تبریز را بعلاوه، خوی و سلماس بحسین قلی خان دنبلی وا گذاشتند و مهام کوچک و بزرگ تاجیک و ترک چه مخالف و چه موالف را بقدر امکان انتظام داده، بنا بر صلاح وقت بولایات آنطرف رود ارس نپرداخته، بعد از اول میزان قانون حرکت و نهضت را ساز و لوی منصور را باوج فلک و نوای نای عزیمت را بگوش ملک دمساز و شقهای زر تار اعلام همایون را بهزاز باد صبا مانند عشاقی پر سوز و گداز بناله حیزی و شورانگیزی آغاز و خروش کوس روئین برده در گوش ساکنین اصفهان و حجاز و نعره گورکه آهنین زلزله افکن بیان طاقت و توان متوطنین نیشابور و شیراز گردیده، از راه راست اعنی پنجگاه خمسه عراق روانه، دارالملک طهران شدند.

در بیان سوانح غم فزای محنت پیرای و سایر وقایعی که

در آن زمان حادث گردید

اول فصل خزان و آغاز برگ ریزی رزان و هنگام سردی هوا و زمان تهاجم لشکر سرما و اوان برودت کوه و صحرا و رسیدن بهمین وسریان زاغ و زغس که از جانب شهریار ربیع مستحفظ قلعه گلشن و مأمور بحراست نوباوگان خاندان چمن بودند عهد سلطان گل و پیمانانه پیمان قهرمان سنبل را شکسته و ابواب حصن حصین بوستان و دروب قلعه متین گلستان را بروی عندلیبان کهن آشیان بستند. در صحن چمن اندام پیریر خان سوری و سمن و در ساحت گلزار قامت زیبا قدان شقایق و گلنار که پروردگان سلطان نامیه بودند در خون کشیدند و بساط با انبساط جلالت لشکر آرای اردی‌بهشت را که در عرصه بوستان و کشت چیده بود برچیدند. شیرازه جمعیت

اوراق گل‌های باغ و ورق‌های رنگارنگ لاله‌های دشت و راغ از تندباد خزانی از یکدیگر گسیخت. باغبان سفله خوی حصاربند گلستان با سپهدار زمستان همداستان گردید. آشیان بلبل بی‌نوا را از اوج شاخسار گلزار بدست بی‌شرمی فرو ریخته، لشکر بی‌پا و سر شیطاط دست تطاول باسباب تجمل لاله و گل و ورق‌های تمول نرگس و سنبل دراز و یغماگران ثلوج و امطار پیرایه شوکت شهریار فریسدون فروردین را تاراج و عرصه گلستان و فضای باغ و بستان را ببرگی محتاج ساخته، بنفشه بسوک نازک نهالان بستان لباس سوکواری در بر و گل‌بس کلاه شکوفه از سر بینداخت. لاله را داغ حسرت در دل ماند و سرو را پای حیرت در گل. بوم شوم و جغد می‌شوم در آشیان مرغان بستان نغمه‌سرا و زاغ و زغن در عرصه گلشن چمن پیرا گشتند.

درآمد بساد غارتگر بتاراج

گلستان را ببرگی کرد محتاج

ز بسکه خیل خزان در چمن همی تازند ***

بماند چهره آبی نهان بزیر غبار

ز گیسوئی که چمن را بهار بافته بود

نه رنگ ماند و نه بوی و نه بود ماند و نه تار

القصه: نواب جهانبانی بیساق عراق را عازم و سفر اصفهان را جازم گردیدند و در دارالملک شیراز شقه گشای الویه ظفر طراز و با دبدبه خاقانی و دستگاه سلیمانی محال سمیرم را بی‌پای تکاوران مشکین کاکل عنبرین دم و اقدام آهوان خیزران قلم آهنین سم پیمودند و در آن محال قبه بارگاه با قرص آفتاب و ماه برابر نمودند و مهجه علم را چون مهر بر سپهر اخضر سودند. در آنوقت باباخان در چمن گندمان نصب خیام اقامت داشتند. بمحض استماع اعلام نهضت را بجانب قصیه قمشه برافراشته، حضرت جهانبانی دو یوم در منزل مزبور توقف و مکنون ضمیر خیراندیش این بود که فردای آنروز حرکت کرده روانه قمشه گردند. هنگام شام که زمانه لباس سیاه سوکواری در بر و

فلک کلاه خورشید از سرانداخت و سرشک انجم بر دامن این نیلی
 طارم ریخت و سپاه اختران سراپرده^۴ سپهر مزور از گلوله^۵ پرشرر بنیاد
 آتش بازی و شراره ریزی و تیر اندازی نهادند جماعت وخیم‌العاقبه
 فارسی و شیرازی و طایفه^۶ شومیه^۷ نانکلی و مافی درظان شب تار چشم
 از حقوق دیرینه و دیده از نعمتهای پیشینه^۸ این خسرو جم اقتدار پوشیده ،
 چون هاله در اطراف ماه دور سراپرده و خرگان را محیط و بانداختن
 تفنگ ورمی سهام جانسوز گلوله هزیمت و آهنگ و بسیط خاک و بساط
 این تیره معاک را از اشتعال نوایر جنگ همگون و هم رنگ اطلس
 گلنار فرنگ ساخته ، عرصه^۹ جهان مظلم از شعله‌افروزی شهاب پرتاب
 گلوله^{۱۰} آتش فشان مانند روز روشن و فضای دشت و در و ساحت
 اغبر از لاله‌های احمر شراره و شرر رشک گلزار و گلشن گردید .
 و ابر آتش بار دود و دخان بنیاد باریدن ژاله^{۱۱} بلا و آغاز طراوش
 قطرات امطار و غابر مزرع ثبات امیر و وزیر و کشت زار قرار برنا و
 پیر نهاد . نواب جهانبانی هرچند جهد نمودند که بآب تدبیر یا آتش
 دم شمشیر مسکن نوایر فتن و فتور و منطقی شعله^{۱۲} شر و شور یا
 خرمن سوز اشزار شرارت اندوز گردد مفید نیفتاد و از آنجا که
 تدبیر مخالف تقدیر حضرت قادر و معایر مشیت خالق افلاک و عناصر
 بود بسرائنگشت سعی و اهتمام این شهریار جم غلام عقده از رشته^{۱۳}
 انعقاد این گیر و دار نتوانست گشاد . بالاخره جمعی کثیر و فوجی غفیر
 با تیغهای تیز و خنجرهای خونریز روی بی‌شرمی بجانب سراپرده^{۱۴}
 خسرو اسفندیار رزم رستم ستیز نهادند . حضرت کسری معدلت چون
 اوضاع را دگرگون و بخت را واژگون و آن قوم ملعون را تشنه^{۱۵}
 خون دیدند پای جلادت برکاب اشقر عزیمت نهاد ، سفینه^{۱۶} وجود مسعود
 را ببادبانی حفظ حضرت معبود از آن دریای پر آتش بساحل نجات
 کشیدند . اهل اردو در آن شب داج مال و اموال یکدیگر را تاراج
 و دست بنهب و غارت باسباب هر غنی و محتاج گشاده ، بعضی سوار
 و برخی پیاده تخته پاره^{۱۷} وجود خویش را از آن قلزم مواج بر کنار

رسانیدند. هر یک بطرفی روی نهادند و عنان عزیمت بجانب مأمنی گشادند. این حضرت از خارج اردو عنان کش رخس عزیمت گردیده غلامان درگاه و خاصان آستان آسمان جاه و بعضی از سرکردگان سپاه که درین واقعه بی‌گناه بودند مانند پروانه پیرامن این شمع انجمن خسروانه جمع و روی عزیمت بجانب دارالملک شیراز نهاده. بر آگاه دلان عالم صورت واضح و بر خرده گیران جهان معانی لایح خواهد بود که: شغل خطیر سلطنت و فرمانروائی و منصب حلیل خسروی و دارائی بمعاد "توئتی‌الملک من تشاء" در ید قدرت "یفعل‌الله مایشاء" و تغییر و تبدیل آن بمضمون "تنزع‌الملک ممن تشاء" بمشیت خالق ارضی و سما موقوفست. بسرینجه سعی مخلوق امری که تعلق خالق جزو وکل بوقوع آن قرار گرفت بموجب "تحکم مایرید" از پرده خفا و جلباب اختفا ظهور و بر حسب "اذا اراد‌الله شیئا هیئتی اسبابه" اسباب آن بدستیاری کارکنان قصا و قدر مهیا و میسور می‌گردد. تدابیر مدبران دهر و افکار صایبه عقلای هر شهر و کشور بمنع تیغ و رفع تیر تقدیر حی قدیر توانا نمی‌توانند بود و انامل اجتهاد و سرانگشت بشر گره از رشته خیر و شر و عقده از سلک نفع و ضرر نمی‌تواند گشود. "العبد یدبر‌والله یقدر". وقوع این واقعه و سنوح این سانحه را بر خردی سال و کم تجربگی این هزبر بی‌همال محول نباید داشت، زیرا که تا چرخ جفا کار بر حسب تقدیر کردگار بر مرادش گسردش می‌نمود قانون مملکت داری و رعیت پروریش سرمشق جمیع سلاطین صاحب تمکین و از رزانت فکر و اصابت رای ناسخ تدبیر مدیران و از اشاعت گفتار و اذاعت کردار محسود حکمای یونان رمین بود و انامل فیض شامل افکار صایبش گره از رشته روز و شب می‌توانست گشود و از سهم اسهام قهرش نسر طایر را پیوسته درآشیان چرخ شتابنده دل پر از بیم و از بیم سنان جان ستانش سماک رامح را در جولانگاه گردون گردنده بر کف سر تسلیم. از هیبت شیر علمش شیر سپهر در هراس و از صولت شمشیرش دل‌های پادشاهان در وسواس. شرفات قصر جلالش بر عرفات

ایوان فلک مشرف و کنگره، کاخ عظمتش با کنگره، چرخ متألف، حاتم و معن را در پیش گدایان درش دست در یوزه دراز و فضل و جعفر را بر آستان در یوزه‌گران آستانش سر نیاز. وقتی که چرخ فتنه جو کج روی آغاز و سپهر سفله خو قانون مخالفت ساز نماید از مثنی خاک چه بر می‌آید؟.

عنان اختیار مملکتی که پایتخت دولت و مقر جلالت باندک غفلتی بدست حرامزاده، لولی حسب یهودی نسبی می‌دهند که با ولی نعمت خود این گونه رفتار نماید. بیان اعتبار این حادثه، کبری و سnoch این سانحه، عظمی اینست که: حاجی ابراهیم شیرازی ولد حاجی هاشم یهودی الاصل جدیدالاسلام که در عهد دولت خاقان گیتی ستان وکیل در میان امثال و اقران ذلیل و مشغول پاکاری محله‌ای از محلات حیدری خانه، شیراز و در ایام تسلط نواب غفران مآب بیگلر بیگی نظر بصدور بعضی خدمات جزوی کدخدائی کل حیدری خانه باو تعلق یافته و بان جهت بر سایر امثال و اقران تفوق بهم رسانید. بعد از آنکه علی مراد خان زسد بنحوی که مورخ تاریخ چگونگی آنرا مدون و بسدکر آن پرداخت قلعه، شیراز را مسخر و دست شوکتش بنیاد کن معموره، آن بوم و برگردید بعضی اشرار آن کشور و فساد پیشگان از صلاح بی‌خبر را که وجود ناهودشان مضر ملک و دیار و دولت موجودشان شورانگیز روزگار بود بخروج از قلعه، شیراز فرمان داد، از آن جمله حاجی یهودی طیت نمود طبیعت را نظر بشارت ذاتی و خیانت جیلی که در آب و گلش مخمر بود هم سلک سایر مخرجین و با کوچ و خانه و برادران دیوانه‌اش مأمور بدارالسلطنه، اصفهان نموده، در مدت حیات علی مراد خان چون سال خورده‌ای پرده نشین جلیاب خفا و خلوت گزین پرده، اختفا می‌بود، لیکن عوراتش بعبادت دیرینه رسوم ایام شنبه را پیشه ساخته و چادر عصمت را از سر انداخته، علم بی‌عفتی را بر فراز بام خانه، آن نمود برافراختند و غریو کوس بی‌ناموسی را بفلک آبنوس و آواز طبل بی‌عصمتی را بذروه، چرخ سندروس

و خروش نفیر بی‌حیائی را بمسامع سکان روم و روس رسانیده، درب خانه آن دیوث را بر روی اقصی و ادانی و الواط شراب خوار میدانی گشاده، صلاهی عام و ندای شراب مدام با شاهدان گل اندام در داده، بدان مایحتاج حاجی مشارالیه مهیا و آماده می‌ساختند. بازار فیوج از کثرت مشتری رواج و او را بدان رفع احتیاج می‌شد. دیگر از اوصاف حمیده، سلسله، علیه اینست که: بعد از آنکه امنای دولت آقا محمد خان قلعه، شیراز را تصرف نمودند همشیره زاده، حاجی که بقول ایشان باکره بود از خانه آن مردود مفقود، بعد از ده یوم او را در خانه حان محمدخان قاجار پیدا نمودند. مشخص گردید که بخانه مشارالیه رفته. چنان نموده بود که: من دختری هستم بی‌پدر و مادر و بغایت محتاج شوهر. مشارالیه او را بعقد منقطه در آورده، متصرف گردیده. چون وکلای سرکار آقا محمدخان از کیفیت آن امر مطلع شدند او را گرفته، بدست حاجی مزبور سپردند. حاجی بیچاره از وقوع آن واقعه بکلی پریشان دل و از سnoch آن سانحه بغایت متزلزل و از اندیشه، ننگ و ناموس بفکر پردگیان عصمت مانوس حرم سرای جلال و ماهرویان حریم عصمت و اقبال افتاده، ابواب مصلحت و مشورت باصلاح اندیشان قدیم بدست غیرت و حمیت گشاده، از ایشان صلاح جو گردید و بزبان در پاش لثالی این کلمات غیرت‌انگیز را برشته بیان کشیدند که: الحمدلله ابن مقدمه با حسن وجهی گذشت و ننگ آن دامن‌گیر ما نگشت و کارمان برسوائی و بدنامی نکشید. باید چاره اندیشید و بمحافظت سایر پوشیده رویان قصر عزویشان کوشید، که مبادا امری حادث و رسوائی این سلسله، جلیله را باعث گردد. صلاح اندیشان مصلحت در آن دیدند که در مدت توقف اردو که اندک ننگ و عاری ضرورست باید همگی را در بند نموده و خود را از بند بد نامی و قید رسوائی گشود. حاجی صاحب ناموس حسب‌الصلاح امنای دولت خواه پریچه‌رگان سر و قد و صنوبر قامتان گلبار خد را محبوس و عرصه، بند خانه را از مقدمشان رشک حجله، عروس و رندان قدح

پیما را از وصال آن دلبران ماه سیما مأیوس نمودند. لیلی و شانی که هریک را هزار مجنون در بند جعد مشکین بودی سلسلهٔ جفایشان برپا بستند. گل عذارانی که هر روز درچمنی با چو منی چمان و از غایت جود و کرم کام ده پیر و جوان و دستگیر هر فقیر و ناتوان می‌نمودند در کنج زندان ستم نشانیده و ساقها و ساعدهای بلورینشان را که پیوسته طراز دوش و دو شاخهٔ گردن شاهد بازان جرعه نوش بودی از زنجیر جور و بیداد خسته. بلبلان گلستان آرائی که هر روز از اطراف شاخی آشیانهٔ تازه ساختی و در آن آشیانه طرح آشنائی با گلرخی انداختی بال و پریشان را بسنگ بی‌مروتی درهم شکستی. شواحق این طائفهٔ عفت انصاف نه آنقدر ارتفاع دارد که سیمرغ قوی بال فکر و خیال بذروهٔ اظهار و اشعار یکی از هزاران تواند پرید و با دیدهٔ وهم تیزبین قلهٔ قاف توضیح و تبیین آنرا بنور یقین تواند دید. شاهین خیال بهجناج افکار صادقه و بقوت شهیر سرعت انتقال در هوای مقال عشری از اعشار بی‌پر و بال و زبان قلم در تقریر اندکی از بسیار آن ابکم ولالست. هرچند طایران آفاق گرد اوهام در فضای بیان آن بال پرواز می‌گشایند در مطار مختصری از مطول آن نمی‌توانند رسید. پای کمیت قلم و قدم ادهم خامهٔ صدق رقم از مشی مرحله از مراحل آن بغایت لنگ و سطوح این نه رواقی چنانچه صفحه و اوراق گردد بجهت تحریر آن بکلی لنگست.

گر سیاهی شب ظلمت فزرا
 پس بفرمان خداوند فلق
 حاصل روح نباتی بیش و کم
 وز پی تحریر سازد چرخ پیر
 کی توانند از هزار آن یکی
 مختصر کلام: چون منشی دیوان قضا و طغراکش "یفعل الله
 ما یشاء" بدایع بدیع جهانداری و توقیع وقیع کشور گیری و گیتی‌گشائی
 علی مراد خان را که بآیهٔ کریمهٔ "توئتی الملك من تشاء و تعز من

"تشاء" موشح بود برقم "تنزع الملك ممن تشاء و تنزل من تشاء" مرقوم نموده و نیز اقبالش قرین احتراق و ماه جلالش در محاق افتاد و ترکیب کاخ عظمتش از تند باد اجل افتراق یافته و آفتاب جهانتاب خاقان مغفور از افق دولت طالع و انوار عاطفتش بر عرصه اصفهان لامع گردید حاجی مزبور را در سلک ملازمان رکاب منسلک فرمودند. بعد از شکست احمدخان افغان آن حضرت محرک خانوار فارسی و شیرازی از دارالسلطنه مذکور گردیده، دارالملک شیراز را مطلع مهجه رایت ظفر طراز ساختند. چون جناب میرزا محمد کلانتر سابق السکای فارس نوه زاده مرحوم میر سید شریف علامه فی الحقیقه بزبور کمالات صوری و معنوی آراسته و قامت قابلیتش بحلیه گران بهای مردی و مردمی بیراسته، مشارالیه نیز حسب الامر علی مراد خان با خانه و کوچ مأمور توقف اصفهان، در سلک مستوفیان دیوان او منسلک می‌بود در هنگام حرکت موکب همایون بعلت کثرت عیال و اطفال ارسال اصفهان را در قوه خود ندید رفتن بجانب وطن مألوف را موقوف و عنان ادهم عزم را از همراهی موکب جلال معطوف نمود. چون حاجی مزبور در ایام دولت خاقان گیتی‌ستان من جمله محرران میرزا محمد مشارالیه و سر رشته‌ای از داد و ستد ولایت فارس بهم رسانیده بود بنا بر آن خاقان مغفور شغل خطیر کلانتری السکای فارس و منصب جلیل شهرداری آن ملک فردوس اساس و تمشیت مهام جمهور ناس را بآن نسناس بدکیش که قابلیت کلانتری خانه خویش را نداشت مرجوع و مواد استعداد دولت علیه زند را باندک غفلتی مقلوع فرمودند. نواب جهانبانی بعد از وفات پدر والاگهر نظر بصلاح وقت شغل مزبور را کماکان باو درگذاشته و در آن اوان نیز میرزا محمد حسین وزیر دیوان اعلی که عمده اعده سرادق دولت و رکن رکین کاخ شوکت بود محرم بیت‌الله الحرام و زیارت عتبات عرش درجات ائمه علیهم السلام گردیدند حاجی مزبور در غیاب نواب معظم‌الیه اقتدار کلی بهم رسانید، رتی و فتق امور رعیت و سپاهی در حیظه اختیار او

قرار یافته، در هنگامی که راییت منصور بجانب دارالسلطنه اصفهان شقه گشا و اعلام میمنت منظور بعزم پیکار آقا محمد خان قاجار فلک فرسا می‌شد قلعه شیراز و محارست پردگیان عظمت و اعزاز او را بمردود شقاوت انباز محول، بل امور ملک و دولت را یک باره مختل فرمودند. حاجی مزبور در غریب و دولت و کفران نعمت اقدام نمود. آنچه مذکور می‌شد اینست که: آن یهودی زاده، نمک بحرام مدتی از حرکت و نهضت این برگزیده، ملک علام شجره، خبیثه، نفاق و اصول ردیله، شقاق را در مغبلان زار خاطر کاشته و بوساوس شیطانی طباع جمعی از فارسیان خذلان تلاش و سفله طبعان اجامر و اوباش و ناپاکان ارادل منش قلاش از طریقه، صدق و صواب تحریف و قلوبشان را بجانب حق ناشناسی و نمک بحرامی تألیف و ممهّد کرده بودند که دست تصرف این شهریار رستم حریف را از دامان قلعه، شیراز کوتاه و شیرازه، دولت چهل ساله، زند را پریشان و تباه ساخته، لوای خودرائی در عرصه، آن مملکت برافراخته، من بعد فلاده، خدمت و فرمان بری و طوق مطاوعت و خدمت‌گزاری هیچ یک از فرماندهان با تمکین و خسروان صاحب تاج و نگین مملکت ایران زمین را بر گردن ننهند. چون این امر خطیر با وجود بودن این امیر کشور تدبیر در آن ملک بهشت نظیر صورت پذیر نمی‌شد و وقوع این خیال فزون از حوصله آن قوم ثعالب منش ارنب خصال می‌نمود آن حرکت را موقوف بنهضت خسرو نوشیروان معدلت بجانبی داشتند. تا اینکه این بکه‌تاز معرکه، یر دلی حاجی روباه صفت لاابالی را در دارالملک شیراز والی و بیشهای آن شهر و کنام آن کشور را از وجود شیران آجام دلیری و پلنگان کوهسار شیرگیری خالی ساختند و علم شهامت و جلالت را بجانب الکای عراق برافراختند. حاجی مردود شرارت باطن را ظاهر و یک نفر از خوانین زند را که از جانب خدیو سعادت‌مند مأمور بکوتوالی قلعه، شیراز بود بتدبیری دستگیر وصیت مخالفت و کافر نعمتی را گوشزد دور و نزدیک و ترک و تاجیک گردانید. دروازه‌های شهر را خاکریز و بانهای قضای چالاک

سبک خیز مهبدين خويش و هم عهدان بدکيش خود را که در موکب همايون بودند مطلع ساخت. راه مخالفت گشاده و درب موافقت بسته در طريق معاندت نشسته و در پس ديوار مخاصمت ايستاده بودند و حصانت قلعه شيراز و استحکام آن حصار گردون طراز را احتياج بتعريف و توصيف نيست، زيرا که کنگره حصارش در عقول و حواس مماس محدب فلک ذات البروج و طائيران اوهام و متخيله را بر اوج بروج آن ياراي عروج نه و دست هيچ گونه تدبير پيرامن تسخير آن حصن حصين که قرين کنگره اشيرست نمي‌رسيد و نخواهد رسيد، پس آن حضرت لاعلاج در مسجد بردی یک فرسنگي شهر بي‌بنه و چادر نزول و جماعات فارسي و رهروان طريق نسناسي مهبدين حاجي عاصي نيز از طريق غير معمول آمده، داخل شهر بند شدند. حاجي نسناس و آن مردود خناس بروج را بتفنگچيان فارسي و رفقای پروسواس تقسيم و در نهايت بيم و هراس بلوازم کشيک و پاس قيام نمودند.

مراجعت نواب جهانباني بخارج دارالملک شيراز و رفتن

ببندر یک

خامه قصه نگار از نسایم عبارت فصاحت پيرا غنچه گشای ازهار اظهار مدعا می‌گردد که: جميع خوانين و سر خيلان جليل زند و ساير ايالات که در آن شب باطراف و جهات پراکنده و منتشر و پيماينده دشت و در وراه نورد کوه و کمر گردیده، از موکب جلالت نمود که مقصد و مقصود هر مقبول و مردودست قعود نموده بودند دسته دسته از خارج شيراز بحضور معدلت طراز سرافراز و قانون قلعه گيري را ساز و ابواب چاره را بر روی قلعيان فراز ساخته، حاجي شيطان خيال چون کار را بر وفق آمال نديد و دلاوران بهادر را در امر محاصره ساعي و جاهد ديد حيله و مکر برانگيخت و طرح شعبده تازه‌ای ريخته، در جزو بدليران سپاه شرحی مشعر برانذار و تهديد بسيار نگاشته خامه حيلت نگار ساخت که: کوچ و بنه همگی در قلعه شيراز و ابواب هر گونه تصرف بروی ما بازست. هرگاه از موافقت و همراهی آن دوحه

سرا بوستان کناره نجویند و طریق مخالفتش را بی‌پای رضا جوئی ما نپویند نسوان و عیال همگی در معرض تلف و من بعد خائیدن انگشت افسوس و اسف فایده نخواهد داد و چنانچه ترک معاونت را نموده، روی بشهر آورند لازمهٔ محبت و مهربانی بهریک معمول و وصال شاه‌دان آرزو و کامرانی هر محفل را با حسن وجهی بحصول موصول خواهد شد. آن ساده لوحان بی‌مایه و احمق و شان فرومایه از خوف ایذاء و آزار منسوبان و اندیشهٔ تأسف بدون توقف از خدمت آن حضرت تخلف و بتسویلات آن مردود فریفته و بخط و خال مواعید دروغش شیفته گردیده، روی بشهر نهادند. حضرت جم مرتبت چون سلسلهٔ جمعیت را از تند باد قضا و قدر گسسته و ابواب چاره را از شش جهة بسته و عدو را در پهلو نشسته دیدند توقف در آن حدود را دون صلاح و مفایر فوز و فلاح دانسته، زمام سمند تیز گام عزم را بجانب بنادر مصروف و عنان توجه را بسوی دشتستان معطوف و در مرحلهٔ پیمائی باریح عاصف و در طی مراحل با برق خاطر مألوف و از اعوان و انصارش در رکاب سعادت آثار بجز محمدخان عم و زال خان خشتی که در طریق حق‌شناسی ثبات قدم ورزیده و سوابق خدمت و اخلاص خویش را بلواحق اختصاص مؤکد ساخته احدی باقی نمانده بود. حاجی مردود فوجی از مبارزان را بتعاقب آن حضرت از شهر بیرون فرستاده، امر بفسونگری نموده، حضرت معدلت مدار با آن دو سه سوار اندک کروفری نموده، جمعیت آن قوم را پریشان نمودند. القصة: نواب جوزا رکاب از خود قطع آرام و خواب فرموده، بتوسل خالق جزو وکل و میامن الطاف هادی خیرالسبل در یک روز و شب خود را بدامان کوهی فلک شکوه که در استحکام و سختی چون عهد عاشق و دل معشوق و در استعلاء و ارتفاع هم شأن عبوق و در مابین خشت و کازرون واقعست رسانیده، جماعت کازرونی از عبور خدیو منصور مستحضر گردیدند، قریب بهزار نفر تفنگچی و سوار مجتمع و در عقب آن حضرت آواز گیر و دار مرتفع ساخته، بازوی آتش فشانی

و شراره ریزی گشادند. شهریار کشور ظفر بآن قوم ارانب سیر حمله ور و در آن دریای آتش شاور گردیدند. بآب شمشیر منطقی نوایر شر و ضرر و بباد حملهای بی حد و مر نهال جمعی را بر خاک هلاک انداختند. نهایت آن جماعت در میدان خودداری پای تهور افشوده، دست از انداختن تفنگ و استعمال آلات جنگ نمی‌کشیدند. فرزین چاره جوئی آن شاه بی‌سیاه در آن دشت جانکاه مات و متحیر و اسب فیل پیکر نیز از کروفر متواتر از رفتار باز مانده، پیاده رخ بجانب کوه نهادند و بجنگ گریز مانند پلنگان کوه گرد و شیران نبرد بر شوامخ آن کوه صعود و شرفات آن راه پر خطر و قلله‌های آن جبل پر حجر را بپای سعی پیمودند. در خلال آن حال تفنگچیان خشتی بامداد رسیده، مظفر و منصور روانه خشت و ساحت آن ملک نیکو سرشت را از قدوم فرخنده لزوم رشک بهشت و از آنجا روی عزیمت بسوی بندر ریک نهادند. امیر علی خان حیات داودی حاکم بندر ریک بشرف پابوس رسیده، سر افتخار باوج سپهر سندروس سود و در نهایت اخلاص بمراسم مهمانداری قیام و اقدام نمود.

بیان محاربه نواب جهانبانی با لشکر شیراز جنت طراز و سایر

وقایع غم‌پرداز بتقدیر ملک کارساز

سمند سعادت پیوند قلم در شبستان صفحه بدیر نهج گرم جولان و بلارک برآن خامه در میدان ورق بدین نسق سرافشان می‌گردد که: حاجی بیدادگر بدگهر چون مدار سپهر ستم شعار و گردش جرخ جفا کار را وسیر نجوم سیار و کواکب خون خوار را بر وفق مرام و توسن بخت و دولت را رام خود دید تیغ بی‌آزرمی را از نیام بی‌شرمی و شمشیر عاجز کشی را از غلاف بی‌انصافی بر کشیده، هر یک از حاجبان و غلامان دولت علیه زند را بجرم حق‌شناسی در معرض مصادره و اخذ سیم و زر بلکه جان و سر درآورده، محصلان شدیدالعمل بجهت وصول و ابصال اسباب و اموال آنها برگماشته و بآن هم اکتفا ننموده، لوای عمل را بر فراز خانهای سلسله زند برافراشت و حقوق

نمک اشخاصی که خود و برادرانش مدت چهل سال پرورش یافته، آن دلیران و دخترانش پروردگان باب ایشان بودند منظور نداشت و مبلغ های کلی معدنیات متنوعه و سبائك مختلفه از اسب و براق و آلات یساق و اسباب طمطراق آنچه در ظاهر و پنهان و آشکار و نهان داشتند ضبط و کسانی که تن بپرنیان و حریر باکراه پوشیدند بیلاس محتاج ساخت و آنانی که بر بستر اطلس و کم خاب بناز تکیه می فرمودند بجائی رسیدند که یوریا و حصیر بخواب نمی دیدند. بسا خانمانها که از تند باد عنادش با زمین یکسان شد. سموم سهمش خرمن افروز پیر و جوان و آتش قهرش خانمان سوز بیچارگان ناتوان گردید. آتشی افروخت که چرخ جفا پیشه را با همه قساوت از شعله اش دل بسوخت و آنقدر خون ناحق بتیغ بی باکی بر زمین بی مروتی ریخت که بهرام خون آشام سرخود گرفته، بزوایای فلک گریخت. خلاصه کلام: از خزاین و دفاین و دراهم و رراین و جواهر آلات و ظروف و اوانی سیم و زر و امتعه و اقمشه و اسب و اسلحه از مال خاصه شاهی و سایر اعیان سلسله زند و غلامان و قورچیان خدیو سعادت مند در حوزه اکتساب آن یهودی زاده بی کتاب درآمد که محاسبان اوهام از حساب آن بعجز و تقصیر اعتراف نمودند. جمعی از الواط بی پا و سر و بابرهنگان بی پدر و مادر که در عرصه مردمی کمتر از زالی که از حنجر بر آراسته هریک را بیال و کوپال هم آورد زال ساخته، اسباب جلالت و تجبر و بساط بسالت و تکبر فروچیده و بعضی از ایلات را که محل اطمینان نبودند، وجودشان را در شهر مغل امور خود می دانست بعد از ضبط مال و تاراج اموال با زن و فرزند از قلعه بیرون و بجانب هامون سرداد و کوچ و بنه اعیان و کدخدایان بلوکات فارس را کوچانیده، بشهر آورد و در خانهای ایلات اخراجی سکنی داد. بعد از فراغ از اخراج و ادخال دشمن و دوست مانند کرم بیوست آن ولایت افتاد و بی تنازع منازغ بر مسند فرماندهی مملکت فارس قرار گرفت. چون حل و عقد

امور جمهورش در قبضه اختیار و اقتدار خود دید موازی دو سه هزار سوار و بیاده از ابطال رجال بسرکردگی رضا قلی‌خان شاهسون یجنگ آن شهریار لشکر شکن نامزد نمود. در آن وقت نیز نوشته‌ای از شیخ نصر حاکم بندر ابوشهر رسید مشعر بر ورود وارث مملکت کیقباد ببندر ریگ و خواهشمند کومک گردیده بود. از آنجا که شیخ نصر مزبور در طریق بی‌وفائی و ناسپاسی با سایر جماعت فارس رقیق و در گرداب بغی و طغیان با آن قوم عاصی غریق و با امیرعلی خان نیز در مقام ستیز و آویز ایستاده و از ورود حضرت جهانبانی ببندر ریگ بعلت قرب مکان زورق خاطرش را لطمه خور چهار موجه حیرانی و تخته پاره وجودش گرفتار امواج بی سر و سامانی می‌بود بنا بر آن سه چهار هزار نفر تدارک دیده، در کومک شیراز آرمید. از آن جانب بنحوی که مرقوم گردید حاجی مزبور رضا قلی خان را با تدارک نامحصور روانه دشتستان و خان مذکور از دارالملک شیراز لوای نخوت و غرور را بجانب مقصود برافراخته، الی قریه برازجان من توابع دشتستان را بیای سرعت پیموده، در آنجا توسن عزمش لنگ و زیاده بر آن بمیدان گستاخی آهنگ ننموده شیخ نصر ورود آنرا به آن حدود فوز عظیم دانسته، با جمعیت خویش بمعسکر خذلان کیش ملحق و بآن گروه متفق گردیده، شهریار ملایک حشم وقتی از ورود آن قوم بگیف و کم آگاهی یافتند که زیاده بر دو سه هزار نفر سوار نداشتند. در آنوقت سلطانعلی خان زند هزاره با هفتاد نفر از طایفه خود از شیراز فرار نموده و شرفیاب حضرت معدلت شعار گردید. مختصر کلام: حضرت کسری غلام از آنجا که فتح و نصره را موقوف بمشیت جناب کردگار و تأیید داور دادار می‌دانستند، نه بکثرت اعوان و انصار، معاونین خویشان را که بقلت متصف و بکثرت معاندین عارف بودند دلجوئی فرموده، بر جنگشان دلیر ساختند و بجای جوشن کفن در گردن انداختند. متوکلا "علی الله از بند ریگ نهضت فرمودند. امیرعلی خان نیز با قلیل جمعیت خود مستظل ظلال رایت فتح آیت گردید. حضرت جمشید وقار با نفرات اندک و امید بسیار

پای جلادت در میدان رزم و پیکار نهاده، دست مبارزت گشادند. نخستین بار شهریار عدوبند رخس جهان پیمای دیو مانند را بمیدان برانگیخته، بضرب سنان جان ستان خون جمعی از آن قوم خذلان نشان را با خاک معرکه بیامیختند. آن هفتاد نفر سوار نیز فدائی‌وار دنباله دار آن شهریار منوچهر اقتدار گردیده، داد مردی و مردانگی دادند و بهر حمله گروهی از آن قوم دغا را در میدان می‌انداختند و بهر یورش ترکیب کاخ هستی بسیاری را از صدمه عمود خارا شکن متفرق و بصرصر تیغ بی‌دریغ زورق وجود جمعی را بگرداب فنا مستغرق می‌ساختند. متاع جانها از تهاجم مشتری کاسد و کالبدهای مردان مرد در آن دشت نبرد فاسد کردند. در آن هنگام دویست و پنجاه سوار عبدالملکی که بتهور و مردانگی و دلیری و فرزانی از سایر ایلات برتری داشتند و هر فردی از آنها در میدان بسالت پلنگی و در دریای جلادت نهنگی بودند بدلالت بخت روی امید باستان این وارث تاج و تخت نهاده، خدمات پیش را شفیع گناهان خویش ساخته، زبان بکلمه اعتدار و استغفار گشودند. نواب سپهر رکاب که مرحمت و عاجز نوازی مجبول ذات همایونشان می‌باشد آنها را بنوازشات شایان مسمول و از تقصیرات گذشته شان گذشته، در سلک مستظلال علم میمنت پرچم منسلک. القصة بیاری جناب کردگار مدلول کریمه "کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله" آشکار و آن طایفه غدار سیاه روزگار از دم صمصام خون آشام دلیران ظفر شعار با همه عدت پی سپر وادی هزیمت و فرار و بجانب دیار ادبار شتافتند.

ذکر خبر شدن حاجی از شکست لشکر شیراز و متوسل شدن

او بدولت آقا محمدخان

چون سپاه شکسته بحاجی مردود پیوست و از کماهی احوال سیاهی و دستبرد نواب سلیمان شان آگاهی یافت دیو غرور و پندار که درکشور دماغش راه یافته بود بجانب قاف فروتنی و افتقار شتافت و عنان تمالک و تماسک از دست بداد و سپاه وحشت و لشکر خوف و دهشت روی بشهر ضمیرش نهاد. کجا

بر صفحهٔ خاطر قاصرش این صورت نقش می‌بست که حضرت کسری شان با وجود قصوری چنان که در بنیان قصر جلالت و ارکان کاخ عظمت آن راه یابد توانند یک روز در الکای فارس درنگ نمایند؟ چه جای اینکه بمقلاد عناد شمشیر و مفتاح رماح فتاح ابواب ستیز و جنگ گشایند؟ چون در هنگامی که آن نمک ناشناس با اعیان فارس طرح الفت و استیناس انداخته، علم بغی و طغیان می‌افراختند عهد و پیمان را بشرایط چند مشید ساخته بودند که: همگی با یک دیگر در استحکام اساس مصادقت و مخالفت کوشد و از جام موافقت پیوسته صهبای فرح افزای مؤالفت نوشند و دیده از استرضای خاطر هم پوشیده و هیچ ذی شوکتی را در الکای فارس دست تسلط ندهند و زمام اختیار آن ولایت را بقبضهٔ اقتدار احدی از فرماندهان اورنگ نشین نهند. بدین جهت نقض عهد و میثاق و انقطاع رشتهٔ پیمان و وفاق در ظاهر با جماعت فارسی و ممهدی عاصی او را مشکل بلکه اساسی که چیده بود مختل می‌شد و چنانچه بی‌رضای ایشان قدم براه اطاعت و انقیاد احدی از صاحبان دولت می‌نهاد البته موجب مفاسد عظیمه و مورت تنفر و توحش معاندین خذلان قرینش می‌بود. بنا بر آن سرکردگان عصیان تلاش و بابایان رنود و اوباش را بمجلس کنکاش طلب داشتند. پسرده از رخسار ما فی‌الضمیر خویش برداشته، زبان غدر بیجان حیلت ترجمان را بزمزمهٔ این مطلب مترنم ساخت که: در وقتی که ما نقش امر خطیر را از قلم پندار بر لوح خاطر نگاشتیم و کوس عصبان و طغیان را بلند آواز و علم خلاف را باوج نفاق افراشتیم مظنون خاطر همگی این بود که نواب جهاندار با یکمند اجل گرفتار یا بجانب هند و روم عنان گشای سمنند فرار خواهد شد. نظر باینکه جمهور اهل فارس در اظهار کلمهٔ عصبان با ما هم زبان و در تأسیس اساس مخالفت هم بیان می‌بودند مظنه نمی‌رفت و بخاطر نمی‌رسید که آن حضرت در ولایتی از ولایات فارس دقیقه‌ای پا بدامن خودداری نتواند کشید. حال آمال نتیجهٔ برعکس بخشیده، در صورتی که با قلیل

جمعیتی شش هزار سوار نامدار که ما هر یک را ثانی رستم و اسفندیار می‌دانستیم مغلوب و منکوب سازد چگونه با جنابش دیگر بار در جنگ و جدال برمی‌توانیم آمد؟ امروز غیر از آقا محمد خان کسی که تواند در برابر لطامات قلم مواج آن وارث تخت و تاج زیست نماید کیست؟ و ما جز اینکه دست توسل بذیل معاضدت و مظاهرت آقا محمد خان زده، طریق مطاوعت را با امنای دولتش پوئیم و در هدم بنیان کاخ استعداد آن حضرت که چون قضای میرم و اجل حتم بقبض ارواح ما خواهد رسید از ایشان استمداد جوئیم چاره نیست. حاجی مزبور را مرکوز خاطر این و مکنوز ضمیر این چنین بود که در ظاهر با امنای دولت آقا محمد خان سازش و اثاثه سلطنت و مستوران ستر عظمت و بهادران صغیر نواب ثریا منزلت و جواهر آلات قیمتی را بوکلای آن سرکار داده و متقبل باج و متعهد ایصال قلیل خراجی شده، بی‌تعرض مشارکت احدی متکفل امور سروری و متصدی مهام برتری السکای فارس گردد. بهر جهت بعد از گفت و شنود قلب زران‌دود سخنان آن مردود بمحک ضمیر بعضی از آن جماعت تمام عیار نموده، در دارالضرب قبولشان سکه بر زر شد و در تشبید ارکان موافقت و تمهید اساس مؤالفت اولیای دولت قاجار با حاجی شقاوت آثار همدانستان گردیدند. آن نمرود غدار عریضه‌ای رقم زد خامه، حیلت نگار ساخت مشروح بر اینکه: این دولت و جمیع اعیان فارس در امان اطاعت و انقیاد مستقیم و نسبت باولیای قویم دور از مخالفت و بعواطف شاهانه امیدوار و خاطر بر آن فرار داده‌ایم و دل برین مطلب نهاده که مدت‌العمر جز راه متابعت و خدمت‌گزاری آن دولت نسیریم و از مقتضای رای جهان آرا سر موعی تجاوز ننمائیم و بعد ازین شرایط جان سپاری را بجای آوریم. این دولت خواه و همگی اعیان این سامان که مؤسس هدم اساس شوکت دولت علیه، زند گردیدیم باستظهار اولیای آن سرکار بوده والا ازین یک مشت خار و خس چه برمی‌آید؟ نظر باین سزاوار هست که مراجع خسروانه از سر جرایم گذشته ما بندگان بگذرد و از اهالی این ولایت کوچ نخواهند و وکلای سرکار وسعت مدار

هر ساله بوصول قلیل مال و خراجی اکتفا نمایند و یک نفر از سرکردگان موکب حلال را با فوجی از جنود جلادت استعجال بمظاهرت و معاونت این ولایت گسیل و چند تن از امنای درگاه عز و جاه را وکیل فرمایند که آمده، این بنده، اخلاص آئین پردگیان استار سلطنت و مخدرات خدر عظمت را با اسباب و اثاثه، دولت بایشان سپارد و عریضه، مزبور را بصحابت رسولی سخندان و پیام‌گزاری چرب زبان روانه و موازی دو سه هزار رأس مادیان از ایلخی همایون که در حوالی شیراز مرتع داشتند برسم پیشکش ارسال نمود. در هنگامی که موکب جلال آقا محمد خان از آذربایجان مراجعت و عازم مقر دولت بودند در محال خمسه عریضه، مرسله رسید و از هیوب صورت مضامینش که درعالم معنی از مهب عنایت حضرت وهاب اهتزاز گرفته بود شکوفه، شکفتگی از رخسار ضمیرشان شکفیدن آغاز نهاد. گویا که زبانشان بشکرانه، این بیت باز گردید:

آن دولتی که می‌طلبیدیم از خدا پرسیده راه خانه و خود بردرآمده
اگر چه خیالات آن مفسد شریر بر ضمیر جناب آقا محمد خان
که فی‌الحقیقه مرآت جهان نمای عقل و تدبیرست عکس پذیر گردیده
و می‌دانستند که چنانچه از صدمه، گرز البرز مثال این شهریار کشور
جلال نبود حاجی مردود چگونه بدست اعتذار و استغفار صفه کوب
در متابعت گردیده، ابواب مطاوعت و فرمان برداری بر روی امنای
آن دولت می‌گشود. راقم حروف را این دو بیت شاهانه از شاهنامه،
مرحوم فردوسی طوسی علیه‌الرحمه بخاطر رسید، بجهة متابعت در
رشته، تحریر کشید:

چنین گفت رستم: که ای شهریار مکن آشتی جنگ را ساز دار
کزیشان نبوداشتی رایشان بدین روز گرز من آورد شان
القصة: وکلای این دولت بنا بر صلاح کار مسئولات حاجی
مجهول را بدرجه، انجاح قبول موصول و عهد و پیمان را بایمان مؤکد
و مشید ساختند و ارقام شفقت آئین و احکام ملاطفت قرین باستمالت هر
یک از اعیان فارس مرقوم و همگی را بحکومت حاجی نسناس مأمور و

او را بیگلر بیگی بالاستقلال فرموده، رسول را با حصول مرام مشمول انعام رخصت انصراف ارزانی و دو سه نفر از امنای دولت را بجهت ضبط اثاثه دولت فیض مبنای و کوچانیدن پرده نشینان جلیاب عظمت نواب جهانبانی باتفاق فرستاده، حاجی روانه شیراز و بیابا خان قاجار که در آن وقت در دارالسلطنه اصفهان می‌بود ارقام موعده نگاشته، خامه منشیان کرده که: موازی چهار هزار نفر سوار زبده از سپاه ابواب جمعی خود را بسرکردگی مصطفی خان قاجار دولو یوخاری باش بمعاونت آن طایفه خذلان تلاش روانه نماید. بابا خان حسب الامر معمول داشت. انشاءالله تعالی منکوب و مخذول شدن سردار بعد ازین رقمزد خامه بلاغت نگار خواهد شد.

بیان معاربه نواب جهانبانی با لشکر شیراز مرتبه دوم و

شکست یافتن ایشان

قبل ازین مشاطه، خامه وقایع نگار رخسار عرایس صفحه را بخال و خط مشکین عبارات و معانی آرایش داده، در حجله سرای اوراق نشانید که: چون سپاه شیراز از دم شمشیر برق نظیر غازیان گردن فراز فراری و بجانب شیراز متواری گردیدند حاجی مردود را مهره خاطر در ششدر حیرانی افتاده، مساوی هفت هزار نفر سوار و پیاده طوایف متفرقه که هریک در میدان جنگ پلنگ را در شمار نمی‌گرفتندی و زخم گرز البرر مثالشان رعشه بر بدن کوه دماوند انداختی و نهیب عمود خارشکن آتش آهنگشان اجزای جبل الوند را توده خاکستر ساختی تدارک دیده، بسرکردگی رضا قلی خان شاهسون و رضا قلی خان برادر حاجی علیقلی خان کازرونی و رئیس قاسم کوهمره‌ای و غیره سرکردگان ایلات فارس روانه، قصبه کازرون، بخيال آنکه بمشتی گل راه بر سیلاب و بشاخص گذر بر آفتاب می‌تواند بست و بآن یاجوج منشان سد اسکندری اعنی سپاه نصره‌پناه را می‌توان شکست. بهرجهت نواب جهانبانی چون از جسارت ایشان آگاهی یافته بآن قلیل جمعیت که داشتند بجانب رزم و پیکار آن طایفه غدار شتافتند. چون سپاه شیراز از وصول آن سیل خانه برانداز مطلع گردیدند قلعه کازرون را

مأمّن عاقبت خود ساخته، آرمیدند. نواب جوزا رکاب یا شوکت کیخسرو و افراسیاب در خارج قصبه قباب بارگاه توقف را بذروه، ماه و آفتاب برافراشتند و مرکز آن قلعه را دایره‌آسا محیط شدند. هرچند دلاوران بهرام کین در کمین نشستند که بلکه قلعگیان پای حلاوت از حصار بیرون و دست مبارزت گشایند میسر نگردید. بعد از یک دو روز خدیو جهان پناه بهادران قلعه گشا را بیورش مأمور ساختند. رایضان مضمار نام و ننگ مانند نجوم بر جوم که از کره، افلاک بمرکز خاک آهنگ مینمایند روی بشهر نهادند و در یورش اول قلعه مزبور مسخر شیران بیشه جدل گردید. شمشیر انتقام از نیام کشیده، روی زمین را از خون معاندین لعل فام ساختند. آنان که دل باستظهار حصار بسته، در پس دیوار معارضه نشسته بودند از نهیب رماح فتاح مجاهدان این موکب جلال شغال آسا در کنج زوایا و بیغولهای شهر متواری میگردیدند. مبارزین رکاب ظفر قرین هر کرا یافتند از دست اجل امان نیافت و هر کرا که پیدا کردند در زیر خاک پنهان شد، از بسیاری خستگان و افتادگان پشت گاو زمین خم شد و از خون کشتگان تأثری نم گرفت. در آن شهر هنگامه‌ای روی داد که یاد از روز محشر و نشان از فزع اکبر میداد. چون خورشید جهان نورد قرین غروب و افول و تاریکی شب نور بصر را از مشاهده محسوسات معزول ساخت بقیةالسیف که متواری زوایای خمول بودند حصار شب را مأمّن عاقبت ساخته، بجانب شیراز راه نورد نشیب و فراز شدند. نهایت قریب بدو سه هزار نفر اسیر و اسب و شمشیرشان نصیب غازیان دلیر گردید. رضا قلی خان کازرونی برهنمونی کفران نعمت در قید خسار و بوار گرفتار و بگزلك حکم جهانبان منصور دیده‌اش از لباس بینائی عور گردید. ولدش نیز از جام انتقام همان زهر نوشیده، چشم امید از مشاهده بینائی پوشیده، نواب جوزا رکاب از قصبه کازرون بطالعی میمون و بختی همایون نهضت و بیک حرکت خود را بقریه جویم سه فرسنگی شیراز رسانیده، ده یوم در قریه مزبور توقف و از آنجا وارد مسجد بردی گردیدند و مسجد مزبور را از قدوم فرخنده لزوم مسجود

خاص و عام و قبله، آمال اهل انام ساختند. حاجی مردود چون از کیفیت ورود مسعود وقوف یافت سپاه وقار و سکون از شهر بند خاطرش روی برتافت. حیران و سراسیمه‌وار بدهشت تمام و دفع قضای مبرم قیام نموده، دروازه‌های شهر را خاکریز و بارو و بروج را باعوان خود که کمتر از فیوج بودند قسمت نموده، از روی کمال حزم و هشیاری و غایت تیقظ و بیداری و نهایت احتیاط ممهّد بساط قلعه‌داری و اجتماع مردان دلیر کاری گردیده، توپهای شهر آشوب را باوج بروج و فراز فیصل منصوب ساخته، تفنگچیان آتش ریز و حزایریان شعله انگیز در بروج حصار آرمیدند. هر روز گروهی انبوه از مبارزان با شکوه از قلعه پای جلادت بیرون نهاده، فوجی از مستظلال ظلّال رایت فتح آیت با صولت شیر و حمله، پلنگ بدفع و رفع آن ارناب سیرتان بی‌نام و ننگ آهنگ می‌نمودند. چون چند یوم از توقف شیران آجام مردی در مسجد بردی گذشت کوچ و خانوار اعوان و انصار آن شهریار که حاجی غدار بعد از اخذ مال قبل ازین از شهر بیرون کرده و در حوالی و حواشی آن خطه، میمون در بیابان سرگردانی ماشی بودند باردوی همایون وسایه، رایت سعادت نمون جمع گردیدند و ازدحام مردم تزیید پذیرفت. خدیو فلک بارگاه و داور جهان یناه قلعه زرقان را که در پنج فرسنگی شهر واقعست بجهت سکنی فرزند و زن بهادران شیراوژن و بنه، همایون معین فرمودند و جنود مسعود را از محاصره قلعه منع نموده، محرک سلسله آن جمع گردیده، روانه زرقان شدند. مردم زرقان در متابعت بسته، راه ممانعت گشودند و چشمه سار فرمان بری را بخار و خس نافرمانی مکدر نموده، حضرت قمر رکاب لشکر سعادت مآب را بیورش مأمور فرموده، مأمورین بنحو مقرر سپه و سنگر پیش برده، بر بروج آن قلعه عروج و دروازه را گشودند. حضرت کسری معدلت نظر بمرحمت و مروت نگذاشتند که از جاب ملتزمان رکاب ظلمی و ستمی نسبت بقلعگیان واقع شود و معمار همت را بتعمیر قلعه و احداث بروج متعدده در اطراف حصار مزبور گماشتند و در آنجا چند یوم بدولت و اقبال

علم توقف افراشتند. از آن طرف حاجی مزبور چون از حرکت موکب منصور جانب قلعه، زرقان مستحضر گردیدند موازی پانصد نفر تفنگچی فارسی بسرکردگی باقر خان نامی کله داری بمعاونت زرقانیان روانه نمود. در دو فرسنگی قلعه، مزبور از استیلای خدیو منصور بر قلعه، زرقان مستحضر گردیدند و در میان دره آرمیدند. نواب جهانبانی از ورود آنها قرین اطلاع و فوجی را بپیریشان ساختن آن جمع تعیین فرموده، آن طایفه، غدار وقتی از نشاء باده، بیخودی هشیار گردیدند که خود را بسته، کمند دلیران فیروزمند دیدند. خدیو سعادت پیوند سرکردگان ایشان را مأمور بحبس و بند و توابین را مرخص باوطان و مسکن خود فرمودند. چون بسعی و اهتمام این ناظم مناظم دولت قلعه، مزبور انتظام پذیرفت کوچ و بنه را گذاشتند و مراجعت بمسجد بردی و ملتزمان رکاب را مأمور بمحاصره و سد شوارع نمودند. مأمورین طریق مرور و دخول شهر را بنوعی مسدود ساختند که بیک نهان گرد وهم و خیال را راه دخول بدرون حصار مسدود و جاسوس سبک پای دیور و شمال را طریق مرور بجانب شهر مفقود بود. مختصر کلام: حضرت والا مقام را نظر بمروت و فتوت که فطری دات شریف و جبلی وجود لطیفشان بود بخاطر مبارک رسید که برای اتمام حجت احدی را روانه شهر و بمفاد "ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة" حاجی مزبور را از ارتکاب حرکات ناصواب ممنوع نماید و غبار طغیان و عصیان که بر حاشیه، ضمیرش نشسته است بنسایم نصایح مرفوع نماید و وثیقه، خاطرش را بکریمه، "یا ابراهیم اعرض عن هذا" موشح سازند، بلکه از بادیه، ضلالت بشاهراه هدایتش کشانند و از مقام تکبر و تجبر بنوقف اعتذار و استعفار آرند. چنانچه توسن خاطرش رام گردد فهو المراد والا بعلت سفک دماء مسلمانان مؤاخذ درگاه ملک علام نباشند. اگر چه بر ضمیر حقانیت تأثیر که مرآت جهان نمای صور قضا و تقدیرست واضح و لایح بود که آئینه، خاطر آن ناکس را زنگ اعمال قبیحه نه چندان تیره و تار ساخته است که بصیقل نصیحت توان زدود و ماده، سودایش نه چنان بجوش و غلیان

آمده که بسکنجبین ارشاد و ابتیمون موعظت ساکن توان نمود. چون از دیده بصیرت نفوس بسیاری از مسلمانان طریق را غریق بحر حوادث دوران و ذوات جمعی کثیر از اهل توحید و عرفان جانبین را پایمال جنود مکاره زمان می‌دیدند و اتمام حجت صاحبان عدالت و مروت را در چنین اوقات لازم افتاده است آن خیال بی‌مال را از دست نداده و گوش بر مضمون این بیت گلستان سخندانی یعنی حناب صباحی که می‌فرماید:

از پارگین بهرزه زلال خضرخواه وز خاربن بخیره امید رطب مدار
 نسهادند. از خارا امید نرمی و از یسخ توقع گرمی و گوهر
 باسفتهء مطلب را بمثقب معدلت سفته، آویزهء گوش ضلالت نیوش آن
 نمرود طبیعت نمودند که: خاقان عرش آشیان وکیل وجد عالی مقدار
 و والد والاتبارم انار الله برهانهم و سایر اعیان سلسلهء جلیلهء زند مدت
 چهل سال معمار همت بلند را بر آبادی این شهر ویران خراب که
 بمرور ایام حکم نقش بر آب یافته بود گماشته و اوقات ارجمند را مصروف
 عمارات رفیع مقدار و سراهای زرنگار و آئینه خانهای گردون آثار و
 احداث قلعه و حصار و مساجد و حمامات و خانات و بازارهای دلگشا
 و نکایا و باغات روح افزا داشتند. هیچ یک را احتیاج بتعریف و
 توصیف نیست، زیرا که: "آثار پدیدست صنایع عجم را" و این
 بلدهء فردوس مثال را مرکز رایت دولت و اقبال فرموده، پرتوالتفات
 بتدارک خللها که باین کشور راه یافته بود انداختند و صغیر و کبیر و
 منعم و فقیر این بلد درین مدت در سایهء قصر جلالشان راحت گزین و
 در ظل کاخ حمایتشان محسود اهالی کل مملکت ایران زمین بوده،
 جان و مال و عیال و اطفال همگی را از تطرق حوادث دوران و تظاول
 فتن و فتور زمان محارست و محافظت فرمودند. بتصور اینکه طایفهء
 فارسی حقوقشان را فراموش و از مینای هوش ربای نمک ناشناسی
 جرعه نوش نخواهند گردید. بهرجهت ترا دو کار باید کرد: اول آنکه
 درب منازعت را بسته، قدم بشاهراه منابعت گشاده و چشم از حقوق دیرین

نیوشی و بتأسیس اساس حق ناشناسی و ناسپاسی نکوشی، دوم آنکه مخدرات سراپرده، دولت و کوچ و بنه، اعیان سلسله، زند و ملتزمان رکاب نصره پیوند را از شهر بیرون نموده، بدست وکلای ما بسپار و ما نیز مضایقه از ترک وطن و دل برگرفتن از کوی و مسکن نخواهیم داشت. البته روی توجه بجانبی خواهیم گذاشت. چنانچه پنبه، غفلت را از گوش و جامه، پندار را از دوش انداخته، سالک منهج احدی الامرین گردد رستگار کونین خواهد شد و هرگاه بمضمون "ماینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم" طبع مغلول را شربت نصایح قبول و خاطر مفاسد منوال بپذیرفتن پند موصول نشود دست انتقام درهای سیاست بر روی تو و هریک از اعوان و انصارت خواهد گشود و چنانچه در مراسم ثمرد و استکبار اصرار ورزد و بحال ضعفا و مساکین که ودایع بدایع خلاق آسمان و زمین‌اند رحم ننماید، و صیانت قلعه و حصار و حصانت بروج و جدار را سرمایه، استظهار خود شمارد و از سر راه معاندت برنخیزد الحمدالله الملك المبین مقالید سیوف مسلول مجاهدین موکب نصره قرین و مفاتیح تیغهای مصقول مبارزین معسکر ظفر آئین باشاره، دست بسالت گشاینده، بسی درهاست و بلارک فولاد پیکر جان بازان معارک اخلاص را آیت "وانزلناه الحديد فيه بأس شدید" و شمشیر کج یکه تازان مضمار ارادت را در منع یا جوج فتن خاصیت سد سدید و رمح خطیشان درهای حصون حصین و قلاع متین را آهنین کلیدست و تابحال دو دفعه زر قلب خود را بمحک شمشیر بهادران دلیر زده و قدر و مقدار خویش را شناخته و ضرب دست دلاوران را در میدان مشاهده و نهیب نیزه، خطیشان را در جولان ملاحظه کرده، زیاده برین بسفک دماء مسلمین پریشان اصرار نمایند و طریق ناهنجار و مرحله ناسزاوار غرور و استکبار را ببتش ازین بی‌پروائی نپیمایند، که عاقبت کار برسوائی خواهد کشید و درد پر درد وخامت کفران نعمت را خواهد چشید.

گر بر سر چرخ کله خواهی بستن از پنجه، قهرمان نخواهی رستن

"ان البنا ایا بهم تم ان علینا حسابهم". بهرجهت پیغام گزار سخنان دلپذیر این امیر کشور تدبیر را بآن مفسد شریر رسانید. چون شقاوت ازلی دامن‌گیرش شده بود گوش هوش را بر نصایح مشکین روایح نواب جهانبانی نداده، کمر مخالفت نگشاد و جوشن منازعت از بر نهاد و از شیندن بند و مواعظ متعظ و از خواب گران غفلت متنبه و متفیظ نگردید.

در بیان محاربه لشکر نصره شعار با مصطفی خان قاجار و ظفر

یافتن آن جناب بتوفیق مسبب‌الاسباب

سمند خوش خرام کلک سعادت فرجام در میدان بلاغت چنین جولان می‌نماید که: قبل ازین کیفیت روانه ساختن باباخان مصطفی خان را بمدد و معاونت فارسیان خدلان نشان رقمزد خامه مصادقت بنیان ساخت. مشارالیه بنحو مقرر از بیراهه وارد کنار قلعه شیراز گردید. حاجی مزبور نظر بعضی خیالات که منظورش بود او را بقلعه راه نداد. در باغات مبارکات احدائی خاقان گیتی‌ستان که در جنب حافظیه جا داده و اشخاصی که از جانب وکلای سرکار آقا محمد خان رقم و خلعت آورده، مأمور بضبط اثاثه سلطنت و حرکت دادن خادمان حریم عظمت بودند اذن دخول بشهر داد. بعضی از اعیان فارس از مشاهده خلعت و مطالبه ارقام از مستی غرور هشیار و از خواب گران غفلت بیدار گردیدند. ولیکن درهای چاره را مسدود و طریق اندیشه را در آن خصوص مفقود دیدند. بهرجهت نواب جهانبانی چند یوم قبل از ورود مصطفی خان رایت توجه بجانب زرقان افراشته بود. چون دو سه یوم از ورود مشارالیه گذشت بعضی اشخاص از درون شهر عریضه بخاکپای مبارک قلمی و متعهد گردیده بودند که: چنانچه در فلان شب موکب نصره کوکب بجانب ظاهر شهر توجه فرماید این اخلاص کیشان یکی از دروازه‌های حصار را که محافظت آن در عهده این جانب‌زانتست بتصرف اولیای دولت قاهره خواهیم داد. حضرت جمشید فر در شب معهود با دولت سیصد سواره روی عزیمت بسوی شهر نهادند.

بعد از ورود بخارج شهر مشخص گردید که حاجی نسناس را تدبیری بخاطر رسیده که باین حیلت خدیو با فرهنگ بظاهر شهر کشد. بلکه ذات مقدسش را هدف گلولهء تفنگ سازند. این حضرت بمحض رسیدن بدور شهر از کید آن جماعت مکار استحضار حاصل و مراجعت بمقر دولت فرمودند. مصطفی خان چون از آمدن حضرت جم رتبت بدر قلعه و قلت جمعیتشان آگاهی یافت از بادهء غرور دلاوری در سر و پندار بهادری در دماغ جا داده، سه چهار هزار سوار خود را برداشته، از راه کوشک ابو اسحق بعزم جلوگیری خدیو آفاق روانه. در عرض راه بسلطانعلی خان برخوردده، ابواب گیر و دار گشادند و نایرهء جدال و قتال را در صحرای باجگاه اشتعال دادند. در آن وقت حصرت جم جاه بجهت ادای فریضهء صبح در نیم فرسنگی باحگاه توقف داشتند که بانهای منهبان از مقدمهء مزبور مستحضر و اشقر جهان نورد گران رکاب را سبک عنان فرموده، اعلام شهامت را بجانب آن صحرای خونخوار برافراشته، در بین اشتعال آتش جنگ آن شهریار فریدون فرهنگ مانند یاد از عقب رسیده، بضرع تیغ صاعقه کردار آتش بر خرمن تمکین و وقار دشمنان خاکسار زدند. مصطفی خان وقتی خبردار گردید که خود را مرکزوار نقطهء وسیط آن دایرهء خونخوار دید. سپاه قاجار چون توجه خسرو نامدار را در آن عرصهء پیکار شنفته، یکباره ترک جان و سر گرفتند و راه فرار می‌جستند. غازیان نصرهء نشان هریک چون شاهباز شکاری در صید تیهو و مانند شیر غرین در شکار آهو بمیان آن طایفه افتاده، بچنگ و چنگال دلیری پوست از تن و سر از بدن دشمن می‌کنند. بسواری که می‌رسیدند از اسبش پیاده می‌ساختند و بیپاده‌ای که رخ می‌نهادند در دم در خاک هلاکش می‌انداختند. گرد فتنه پرده پوش رخسار چرخ والا و غبار آشوب سرمه کش دیدهء دیده‌بان بام فیروزه فام فلک اعلا و نعرهء کوس و ناله و خروش گور که و فغان روئین درای پرده در گوش ساکنان این طاق مینا و باد دامن دلیری شیران آهن خا فروزندهء آتش شور و غوغا و فتنهء قیامت و آشوب

رستاخیز برپا شد. عاقبت گل‌شبات و قرارشان در شاخسار بیچارگی پژمرده و چراغ امیدشان مانند چراغ سحری افسرده گردیده، روی از میدان جنگ برتافته، بجانب شیراز شتافتند. دلاوران ضیفم شکار تا پیش خندق پشت حصار از آن قوم نکبت‌شعار می‌گرفتند و می‌بستند و می‌شکستند و می‌خستند. چند دفعه مصطفی خان مطعون طعن‌سانان بهادران جان‌ستان گردیده، کاری نیفتاد. بهر جهت قریب بدو هزار نفر سرکردگان نامی و لشکریان جزو و کل اسیر چنگل شاهین مجاهدین میدان توکل گردیده، بیست نفر از سرکردگان که اسم و رسمی داشتند بحبس و قید مأمور و سایر را توشه و خرجی داده، روانه عراق فرمودند و بعد از چند یوم بنه را در زرقان نهادند و بمسجد بردی مراجعت فرمودند. تیر سهم دلاوران بر هدف ضمیر حاجی و اعوانش تا پر نشسته، و قارش بتیغ بهادران گسسته گردید. مصطفی خان را با بقية السیف خیول نصره شمول که تا آن زمان در باغات مبارکات خارج شهر نزول داشتند مأذون بدخول شهر نموده، بفکر چاره کار افتاد.

در بیان جنگ لشکر شیر آهنگ جان محمد خان قاجار و

رضا قلی خان قاجار و انهزام شدن سپاه مخالف

قبیل ازین مرقوم قلم خجسته رقم گردید که: وکلای سرکار آقا محمد خان حسب‌المسئول حاجی مجهول چند نفر از معتمدین دولت خویش را بجهت ضبط اموال و اسباب و ائانه سلطنت روانه شیراز ساخته بودند. تا این زمان مراجعت آنها بعلت انسداد طرق و اصرار غازیان نهمه شعار در امر محاصره و بعضی خیالات فاسده حاجی که در سر داشت در حیز تأخیر مانده، درین اثناء شکستگی بر قوایم استعدادشان راه یافت. ابلاغ خطر بامناهی دولت آقا محمد خان لازم گردید. لاجرم مراتب را عرضه داشت و قدری اسباب مرصع آلات از قبیل صندوق مروارید نگار و خنجر الماس آبدار و جواهر سواره و پیاده بوزن سبک و بقیمت سنگین در خورجین نهاده، بفتراک یک نفر از فرستادگان

مزبور بسته، از راه غیر معمول روانه دارالملک طهران نمود. چون وکلای آن سرکار از شکست قشون مستحضر گردیدند هفت هزار نفر سوار جرار ابوابجمع جانمحمدخان و رضا قلی خان دولوقاجار بوخاری باش ساخته، امر فرمودند که از راه هراه و مروست و ارسنجان پیماینده، مسلک مقصود گردند. چون محصلین نواب جهانپانی بجهة وصول و ایصال حقوق دیوانی بهمه جهات الکای فارس متفرق می بودند از آمدن سرداران مزبور مطلع گردیده، معروض رای مرحمت پرور گردانیدند. بعد از آنکه خبر مزبور در اردوی سپهر آثار انتشار یافت سرکردگان سپاه جلادت دستگاه جنگال شاهباز عزم را باصطیاد طایران ارواح ایشان تیز چنگ و بهیئت مجموعی شرفیاب حضور خدیو با فرهنگ گردیده، بعرض رسانیدند که: ما را مرخص فرمایند که بشیراز نارسیده سر راه آنها را گیریم و با تمام کارشان بپردازیم. نواب سپهر رکاب فرمودند که: چنانچه مرتکب این فعل گردید دور و نزدیک حمل بر عجز و انکسار ما خواهند نمود. بحمدالله و المنه سد ممالک خاطر جلادت مظاهر ما را در فساد آن قوم یا جوج نهاد قصوری و بوستان جلالت تخمیر را از خزان طعن سنان دشمنان فتوری نیست. ان شاءالله الرحمن بعد از ورود آنها بقلعه بتقدمیر و تدبیرشان خواهیم پرداخت. القصة: سرداران مزبور از طریق مقرر وارد شهر و استظهار قلعگیان بر پذیرفت خود دیدند. مصطفی خان و حاجی کپک بعد از رسیدن کمک قشونهای برهنه خود را که از دم شمشیر برق نظیر شیران زبان دلیر گریخته بودند مجدداً "تدارک دیده، علاوه سپاه جان محمد خان و رضاقلی خان گردانیده، در نهایت استعداد در میان قلعه و حصار آرمیدند. چون یک روز از ورود سرداران گذشت و استحمام و استرواح کلی بجهة ایشان حاصل گشت هنگام صبح روز سیم که خسرو فلک چهارم از خطوط شعاعی پنجه قلعهگیری را شکفته، شش جهة حصن حصین عالم را فرو گرفت شهریار هفت کشور که در روز جنگ از برای نام و ننگ پنجه در پنجه یلنگ و کام در کام نهنگ نهادی پا در رکاب

اشقر رزم جوئی در آورد و سپاه پیل زور شیر غرور را بسواری
 مأمور و با دبدبه، خاقان و فغفور روی عزم بمیدان روم نهادند. از
 آن طرف نیز مصطفی خان و جان محمد خان و رضا قلی خان سرداران
 مثلثه اگرچه خود را در هم آوردی این خدیو کشورگیر مردی لایق
 و امر عظیم مقاتله را درشان خویشتی موافق و در رخسار وجود خود
 آن نور را نمی‌دیدند که با آفتاب عالم تاب ذات شریف آن شهریار
 کامیاب برابری توانند کرد و خاشاک شخص خویش را در برابر سیل
 بی‌زینهار لشکر نصره آثار توانند درآورد لیکن نظر بفرموده ولی
 نعمت خویش پای تهور پیش گذارده، با پانزده هزار پیاده و سواره و
 ایهت بسیار بعزم پیکار از شهر بیرون دشت پشت بحصار و رو بجانب
 قول ظفر شعار آورده، صفها بیاراستند و ترتیب صفوف درست گردیده،
 نایره حرب زبانه بچرخ اثیر کشید.

در آن روز سو کافتاب بلند
 سپاه شب تیره دیو چهر
 خدیو سکندر وش جم شکوه
 منوچهر چهر و فریدون نظیر
 سیاوش بدیدار و رستم بجنگ
 ببخشش چو بحر و بریزش چو ابر
 بفرمود تا اسب زرینه زمین
 چو بر پشت زین تکاور نتست
 همائی برآمد بپشت عقاب
 ز فولاد پوشان آهن کلاه
 بپیرامن داور نامدار
 ز بیم خروشیدن کوس و نای
 ز برق سنانهای خورشید رنگ
 ز حل چشم بگرفت مریخ گوش
 چو آن بحر جوشان تلاطم گرفت

بر افکند بر حصن گردون کمند
 گریزان شد از بیم تابنده مهر
 بدل همچو دریا بتمکین چو کوه
 انوشیروان عدل خسرو سریر
 بدشت اژدها و بدریا نهنگ
 گه حمله شیر و گه کب کب هریر
 کشیدند بر ساحت دشت کین
 کمرگاه گاو زمین بر شکست
 بچرخ برین شد بلند آفتاب
 بیاد صبا بسته گردید راه
 کشیدند ز آهن دلیران حصار
 زمین را بشد پای تمکین ز جای
 ز آواز شیر و خروش پلنگ
 فلک رفت از خویش و گردون زهوش
 نم خون گذرگاه انجم گرفت

ستوران آهو تک تیز گام
 بمیدان کین بر گرفتند تک
 ز بس ریخت از تیغها خون بدشت
 ز تیغ جهان داور چیره دست
 شد از بازوی مملکت گیر او
 هر دو لشکر مانند بحر اخضر جوشان و خروشان بیک
 دیگر ریختند و بدست دلیری در گریبان هم آویختند. بهادرانی که
 در میدان جنگ رو از پلنگ نمی‌گردانیدند مانند شیر خشم‌آلود
 چنگال خونریزی بکنند پوست دشمنان گشودند ویلانی که از مهابت
 تیغ فولاد پیکرشان کوه آهن آب می‌شد خاک میدان را از خون
 معاندان لعل مذاب نمودند. از خروش کور که و کوس و جوشن
 بهادران صاحب ناموس و صهیل اسبان شمس زلزله در ارکان چرخ
 آبنوس و ولوله در گنبد سپهر سندروس افتاد. چون فوجی از
 بهادران فیروز جنگ حسب الامر جهان‌بان با فرهنگ بجانب کوه مغربی
 شیراز عزیمت و آهنگ نمودند سپاه مخالف را بتصور اینکه شیران
 لشکر منصور را ضعف و قصوری و بیم و فتوری روی داده بآن جهة طبل
 ارتحال بجانب جبال کوفتند. شیر گیر شده، بجانب قول همایون
 اسب تاختند. جهانیان کشور مردی یا در رکاب مردانگی افشوده،
 دست همگی از آستین پر دلی بیرون و کوشش و کشش را بجائی
 رسانیدند که داستان رستم و اسفندیار را از صفحه روزگار محسو
 کردند و خونریزی بجائی کشید که چرخ خون آشام انگشت حیرت
 بدنان گزیده، ناگاه خورشید فیروزی از مطلع سعادت و بهروزی
 طلوع و سروش غیبی ندای بجهد انتمای "انا فتحنا لک فتحا مینا"
 در داد. طنطنه "و ینصرک الله نصرًا عزیزا" بلند آواز شد. آن
 قوم بناچار مبارزت پلنگان کوهسار دلیری را در میدان دیدند و ضرب
 دست شیران کسام جهان گیری را در جولان چشیدند عنان ادهم
 فرار را بسوی قلعه و حصار کشیدند. یکه تازان میدان جنگ در عقب

آن طایفه بی‌نام و ننگ شتافتند. بسیاری از آنها در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر گردیدند و رضا قلی خان قاجار که اعتقاد و استظهار آن طایفه غدار می‌بود گرفتار گم‌سپاه فیروزمند گردیده، مبارزین عرصه کین و مجاهدین نصره قرین تا کنار خندق آنها را تعاقب نموده، بهرکس بر می‌خوردند از عمر بر نمی‌خورد و روی تخته پل از ازدحامی که روی نمود هیچ یک را مجال عبور نبود. از غایت خوف و هراس چندان خلق بخندق ریختند و بر بالای یک دیگر جان دادند که خندق با زمین سمت تساوی یافت. حضرت جهانیانی با فتح و کامرانی مراجعت بسنگر فیض مسانی فرموده، غازیان جان نثار اسب و یراق بی‌شمار و اسیر بسیار معرض عرص در آوردند. سرکردگان آنها را محبوس و سایرین را داغ آزادی پر پیشانی نهاده، مطلق‌العنان ساختند. مختصر کلام: اهل قلعه از خوف و بیم آن دستبرد اندیشناک شده، دیگر احدی را یارای آن نبود که از روزن قلعه و سوراخهای حصار نگاه کند. چه جای بیرون آمدن از حصار؟ چون مدت سه چهار سال بود که غلات و حبوبات الکای فارس بعلت ملخ خواری تعسر کلی یافته، بلکه در بعضی ولایات دانه‌ای یافت نمی‌شد و غله‌ای که در شیراز موجود بود انحصار بانبارهای دیوانی داشت خانوار سلسله جلیله زند و جماعت ایلات از آنجا که پیوسته حیره‌خوار سفره هم نواب سکندر حشم می‌بودند بهیچ وجه احتیاطی در خصوص آذوقه ننموده بودند و بعضی فقرای شهر نیز از بی‌بضاعتی بهمین درد گرفتار بودند درین وقت که صرصر جور و اعتساف حاجی بی‌انصاف فروزنده آتش لاف و گزاف گردید چنانچه در جایی هم سراغ مثنی آذوقه می‌نمود بدست حرص گرفته و ابواب تصرف آنرا بر روی اعوان خود می‌گشود. بهر جهت چون مدت محاصره بطول انجامید و سه چهار ماه هلالی متوالی کشید ضیق محاصره علاوه علت قحط و غلا گردید. آذوقه قلعه نقصان کلی پذیرفت و بجز از اعوان و انصار حاجی که بانبارهای دیوانی مدار می‌نمودند سایر فقرا و مساکین بتخصیص کوچ و خانوار زند و ایلاتی که در موکب خدیو

فیروزی کوکب بودند از نان بجز قرص آفتاب نشان و از حبوبات اثر بجز در انبار گاه کشان نمی‌دیدند و بارزوی گندم زرع سبز فلک را بداس قیاس می‌درودند و بامید جو خوشهٔ سنبله را از خرمن چرخ بدست وهم می‌ربودند و بجای آرام از صبح و شام لقمه را بخون جگر می‌اندودند و یا از روی پالوده خون دل فرسوده را از دیده می‌پالودند. جانها بیاد برنج برنج گرفتار و خاطر از یاد طعام پیمانہ کش زهر ناگوار. درویش و محتشم و ذلیل و محترم آن طایفه از الم جوع و گرسنگی در آزار بودند. دندانشان از فراق شیرینی بجز تلخ کامی نمی‌دیدند و از غم حلوا سوای زهر جان فرسای حسرت نمی‌چشیدند. کسانی که بلوز و مغزینہ کام نمی‌آلودند در عوض گوشت پیوست یک دیگر افتاده، خون هم می‌خورند و از یاد لبی نان آه حسرت بلب می‌آوردند. از غایت اشتیاق می‌مردند. یاد نان از خاطرشان بیرون و از آزار خوردنی دلهاشان در سینه خون. بهر جهةٔ آتش جوع خرمن ثبات و قرار بی‌نوایان پریشان و پریشانان بی‌نوا را بکلی سوخت و شعلسهٔ گرسنگی مزرع صبر و شکیبائی آن بی‌دست و پایان را برمی‌افروخت. از زحمت پریشانی بحان و از وصمت بی‌سر و سامانی بامان آمده، راضی ترک وطن و دل بر گرفتن از کوی و مسکن گردیدند. حاجی مزبور بعضی از ایشان را بخروج از شهر مأمور و از کوی و برزن مهجور و آن جمع پریشان فوج فوج بظلال رأفت ملتزمان موکب غرور اقبال و بسایهٔ عاطفت مستظلال آشیان فلک تمثال اجتماع و استظلال جسته و قاطبهٔ آنها از صغیر و کبیر مهمان خوان کرم و جیرهٔ همم والا گردیدند. در آن هنگام نیز مصطفی خان با جمعیت خود بعلت تنگی از شهر ارتحال بجانب کربال نمود و ترفیه حال عباد و محصوران بی‌گناه قلعه نیز مکنون ضمیر مرحمت گستر می‌بود. از خارج شهر حرکت و بسوی قلعهٔ زرقان نهضت فرمودند. مصطفی خان مدتی در کربال توقف نمود. لیکن از دستبرد دلاوران پیوسته پریشان حال و قرین تأسف می‌بود و بعلت سد طریق آذوقه که در اردوش تنگ گردیده بود بجانب شهر آهنگ

نمود و در باغات مبارکات خاقانی غنود. چون چند یوم از ورودش بگذشت در شبی سیاه‌تر از زلف مشکین خوبان و تیره‌تر از شام هجران نواب جهانبانی قدری سوار برداشته، بنفس نفیس باردوش یورش برده، سلک جمعیتش را پریشان فرمودند. در اثنای آن حال جمعی از ایلات مافی و نانکلی که از روز نخست با حاجی مزبور ساغر کش نمک ناشناسی گردیده بودند با یک دیگر مهید شدند که حاجی را مقتول و خدمت مزبور را شفیع گناهان خود ساخته، روی نیاز باستان خدیو دشمن گداز دوست نواز که ملجا" و پناه هر مردود و مقبولست آورند. حاجی از اراده ایشان مطلع و همگی را مأمور ببلوک بیضا نمود و جماعت مزبور روی باردوی نصره دستور نهادند.

ذکر ورود آقا محمد خان قاجار ببلوک ابرج و شیخون زدن

لشکر پرخاشگر باردوی وی

جواد خوش خرام خامه خجسته فرجام در میدان صفحه بدین نهج تیزگام می‌گردد که: چون حاجی غدار و سرداران سپاه قاجار خویشان را در تنگنای قلعه و حصار گرفتار و از بستن در و نشستن در شهری دری بر روی خود باز و آمدی بکار ندیدند و بعضی از قلعگیان را نیز در مقام شقاق و ضمیرشان را مایل نفاق یافتند بگرد چاره‌جویی شتافتند. آخر الامر چنین قرار دادند که احدی را با استدعای موکب جلالت کوکب آقا محمد خان بجانب عراق روانه و جنابش را بسوی الکای فارس دعوت نمایند. بنابر آن عرایض چند بوکلای آن سرکار نگاشته خامه تأکید و مدیل برین مطلب ساختند که: رعیت و سپاه در تنگنای قلعه پریشان و تباه و در هوس شاهراه امید جویای وصول موکب جلالت پناه می‌باشند. چنانچه طایر عزم جناح استعجال بجانب این ملک ارم تمثال نگشاید و سمند جهان نورد همت بطریق سرعت مراحل صوب فارس را نپیماید اساسی که چیده شد بدست سعی و اجتهاد اهل عناد برجیده خواهد شد. چون عرایض مزبور معروض رای وکلای دولت آقا محمد خان گردید و در آن هنگام

هوا نیز با اعتدال مایل و آفتاب جهان‌تاب ببیت‌الشرف خویش داخل گردیده بود باحضر لشکر و تدارک عسکر و سرانجام اسباب سفر پرداخته، بیست هزار نفر پیاده و سوار در رکاب جلالت شعار جمع ساخته، از دارالملک طهران محرک سپاه انجم دستگاه و بابیت تمام و حشمت مالا کلام بیای استعجال راه‌نورد صوب شیراز و بجناح سرعت انتقال مرحله پیمای آن خطه، ارم طراز والی بلوک ابرج پیماینده، نشیب و فراز گردیدند. چون خبر ورودش بانهای منهای بعرض این نقاوه، خاندان کرم و برازنده و ساده، کسری و جم رسید نامداران جنگ جو و شیر دلان هژبر خو را بمجلس شور و کنکاش طلب داشتند، نهفته را آشکار و صلاح کار و قرار جنگ و پیکار را از اینها استفسار فرمودند. همگی متفق‌القول معروض داشتند که: مقابله با سپاه آقا محمد خان مخالف آئین سپاه داری و از لباس تدبیر عاریست. زیرا که جمعیت ما قلیل و ایشان جمعی کثیرند، صواب آنست که حضرت سپهر رکاب کوچ و بنه، ملتزمان اردوی سعادت مآب را از قلعه زرقان که قریب بشهر و میان دو دشمن واقعست مأمور بحرکت و در یکی از قلعه جات مرودست سکنی دهند و خود اعتماد بر ملک بیچون کرده، بر ایشان شبیخون بریم. هرگاه کلید فتح و ظفر بدست آید پای مراد بر سر گردون نهیم و چنانچه از شبیخون نعمت فتح روزی نشود توقف درین حدود را موقوف و عنان توسن عزیمت را بجانب دارالامان کرمان معطوف سازیم. سخنان از خرد دور ایشان در مقیاس عقل و میزان خرد آن حضرت بس ناسنجیده و ناپسند افتاده، فرمودند که: این رای بسی ناصوابست و مغایر راه و رسم مردان جلادت مآبست. بحمدالله الملك شاهین عزم غازیان نصره انگیز را چنگال جلادت تیز و تیغ برق نظیر مبارزان رکاب سعادت نشان در میدان مجاهدت از نهال امید معاندین پوسته برگ ریزست. درین صورت باعمال اجامر مبادرت نمودن و طریق مسکنت با دشمن پیمودن بی‌صورت و ابواب خدیعت و حیلت بر رویشان گشودن بی‌ضرورتست. جنگ روبرو بصلاح اقرب و بضوابط فتوت و مردانگی

اولی و انبست. خلاصه: ماده، مستولی بر شخص وجودشان بجلالهای سخنان الهام بیان وحی ترجمان حضرت کسری شان مقلوع نگشته و گفتگوهای جنابش را بگوش هوش مسموع نداشته، امر را در امر شبیخون از اعتدال گذرانیدند و خاطر مهر مظاهر را از جنگ روبرو ممنوع داشتند. چون عزمشان بر شبیخون جزم گردید حضرت کسری معدلت لاعلاج کوچ و خانوار سپاه جلادت امتزاج را از قلعه، زرقان مأمور باخراج و در یکی از قلاع مرودشت سکنی دادند و با سه هزار سوار کینه توز دیده دوز و خصم سوز و جنگ ساز و شیر خروش و درع پوش و سخت کوش،

با فزع شیر سپاه از تیغشان در مرغزار

با جزع باز سفید از تیرشان در آشیان

عنان اشقر صبا رفتار را بجانب اردوی جناب آقا محمد خان گشادند و پانزده فرسنگ مسافت را در هفت ساعت پیمودند. قراولان سپاه مخالف عصر آن روز سیاهی لشکر و گرد عسکر فیروز را دیده، بعرض وکلای جناب آقا محمد خان رسانیدند. ایشان هشتصد نفر تفنگچی دامغانی که در شیوه آتش فشانی بی‌نظیرند بمحافظت تنگی که مابین مرودشت و ابرج واقعست مأمور کردند، که بلکه جنود مسعود را ممانعت از عبور و مرور نمایند. حضرت فیروز جنگ نیمی از شب گذشته خود را بتنگ مزبور رسانیدند. تفنگچیان مستحفظ از ورود شیران آدمی‌خوار و هزبران خنجر گزار مطلع و مستحضر گردیده، از در منع درآمدند و بازوی تفنگ اندازی و آتش بازی گشودند. بیکه تازان میدان جنگ و جان بازان دریا دل نهنگ آهنگ بجانب ایشان یورش آوردند. باب تیغ بی‌دریغ منطفی آتش شر و شور، ابراهیم خان نام سرکرده، ایشان را از لباس زندگی مهجور و بسرانگشت شمشیر انگشت خموشیش بر لب نهاده، از تنگ عبور و غازیان جلادت مغطور را بسه تیپ ترتیب فرموده، دو تیپ را بمحمدخان و عبدالله خان اعمام خویش داده، از دو سمت روانه و خود بنفس نفیس بمست اردوی

بازار شقه گشای لوای اقتدار گردیدند. طلایه داران معسکر قاجار بانهای یک نفر از تفنگچیان بقیه‌السیف از رسیدن قضای میرم مخبر گردیده، آوازه توجّه موکب همایون را بعزم شبیخون در اردو منتشر ساختند. جناب آقا محمد خان نیز تفنگچیان اردوی خویش را بمحارست بروج و سنگر اردو فرستاده، بقدر مقدور اطراف سنگرها را استحکام دادند. مأمورین و مستحفظین شروع یانداختن تفنگ و هنگامه‌آرای معرکه جنگ گردیدند. خسرو شیر دل هژبران آهن گسل را قلاده رخصت از گردن گشاده، مأمور بیورش فرمودند.

شهبسوار عرصه میدان جنگ	با یلان تند خوی چون پلنگ
روی شوکت جانب دشمن نهاد	بند از شیران پیل افکن گشاد
در فضای جنگ و در دشت و غا	آهنین پوشان فولادین قبا
سد آهن در ره دشمن کشید	در ره دشمن سد آهن کشید
نای تندر نعره آمد در خسروش	خون ز تنهای یلان بگرفت جوش
ز آتش کین سوخت خرمنهای مهر	شعله بیداد بر شد بر سپهر
سیل فتنه از زمین بالا گرفت	موج خون تا طارم اعلا گرفت
از شعاع تیغهای بی حساب	سر زد از هر سو هزاران آفتاب

از اتفاقات در آن شب قنديل فروزان ماه بمرتبه‌ای عکس نور و ضیا بر عرصه خاک و ساخت آن تیره مفاک انداخته و بمثابه‌ای فضای جهان را پر نور ساخته بود که چنانچه موری در حوالی سنگری پای مرور می‌گشود قدر اندازان چابک دست از نشانه کمان داری سرمست دیده‌اش را ببیلک خارا شکاف بیک دیگر می‌دوختند و هر گاه پشه‌ای از جای خویش بال پرواز می‌گشاد تفنگچیان آتش بار بصاعقه گلوله در دم بال و پرش را در هم می‌سوختند. بهر جهت در آن شب روشن‌تر از روز بهادران عدو سور داد مردانگی دادند. حضرت سکنسدرشان در خارج اردو چون سد یا بر جای ایستاده، غازیان جلادت نشان بنحو مقرر اطراف سنگر را محیط و اهل اردو آن دایره خونخوار را نقطه وسیط گشته، سی چهل نفر سوار حراز

از جانب اردو بازار سیر مردانگی بر سر کشیده، داخل آن دریای هایل گردیدند. آن خیل فزون از انجم چون بحر قلزم از تحریک صرصر مبارزت دلاوران پلنگ کین نهنگ آئین شورش پذیرفت و هر فردی ترک جان و سر خود گفت. القصه: از هجوم بهادران و دستبرد دلاوران خللی فاحش باردوی سپاه قاجار راه بافته، پای ثبات و قرارشان از دست رفته، سلک جمعیتشان پراکنده گردیده، قریب بچهار هزار سوار پی‌سیر وادی فرار گشتند. در هنگام اشتعال گیر و دار شخصی از اهل اردوی قاجار خود را برکاب معدلت شعار رسانیده، معروض داشت که: جناب آقا محمدخان عنان مراحت بصوب عراق معطوف و تفنگچیان سنگرها بعلت عدم اطلاع از چگونگی احوال صاحب اردو انداختن تفنگ را موقوف نخواهند نمود. صلاح در آنست که حصرت جهانبانی لشکر جلادت میانی را مقرر دارند که دست از اشتغال آلات حرب و قتال و اجرای ادوات ضرب و جدال کشیده داشته، در جای خویش توقف نماید. هنگام صبح که بفرمان فالح الاصباح خورشید خاوری قدم بعرصه چرخ نیلوفری خواهد گذاشت و جهان لباس عباسی شب را از بر افکنده و فلک کلاه مهر را بر سر خواهد نهاد آنها نیز از مراجعت خداوند اردو مطلع گردیده، غبار جنگ مرتفع خواهد شد. بنا بر عرض شخص مزبور که فی الحقیقه بی‌عرض و رفتن آن سه چهار هزار نفر را بهزیمت آقا محمد خان فرض نموده بود خدیو صاحب غرور پلنگان شیر زور را از بورش ممنوع و باطمینان خاطر علم توقف در خارج اردوی مخالف مرفوع فرمودند. ملتزمان موکب سعادت کوکب چون احوال را بدان منوال مشاهده نمودند پنجه حرس و آزر گریبانشان گرفته، هریک غنیمتی که بدست آورده بودند برداشته، پای عزیمت بجانب مرودشت گشودند. زیاده بر یک هزار سوار در رکاب آن تاجدار باقی نماند. علی‌الصباح که فراش قضا شموع و قنادیل کواکب را از قضای سپهر برچید و مشعل فروزان مهر را در پیش طاق افق برافروخت مشخص گردید که وکلای دولت آقا محمد خان

دست کشیدن بهادران را از جنگ برجعت خدیو با فرهنگ محمول داشته، پای ثبات و قرار افشردند، بهر صورت جناب آقا محمدخان چون از کیفیت احوال و توقف حضرت جمشید خصال در کنار اردو و قلت جمعیت آن حضرت اطلاع یافته، هفت هشت هزار سوار که باقی مانده بودند برداشته، بعزم مجادله از اردو بیرون آمدند. حضرت کسری مرتبت چون از امور وقوف یافتند نظر بپیشانی جمعیت خویش توقف را موقوف و عطف عنان عزیمت بجانب مرودشت فرمودند. بعد از ورود بمحل مزبور ماندن در آن حدود را صلاح ندیده، کوچ و اموال و بنه و اثقال سپاه جلادت اشتمال را برداشته، روانه کرمان شدند. راقم حروف چون در آن اوان در سلک ملتزمان آقا محمد خان منسلک و منتظم بود در شب مزبور حضور داشت. بعزت‌الله الملک الآفاق آنچه نگاشته، خامهء صداقت اتفاق گردیده خالی از اغراقست. در وقتی که جناب آقا محمد خان از توقف آن حضرت با هزار سوار اطلاع حاصل و بعزم مقابله، این شهسوار دریا دل سوار می‌گردیدند خسرو بادل در کنار اردو بر پشت بارگی سبک پوی ایستاده بودند و مسافت نیم فرسنگ نمی‌نموده احدی را یارای آن نبود که تواند از حد خویش پای فراتر نهد. مختصر کلام: جناب آقا محمد خان تا کنار اردوی خویش اشهب سبک سیر را عنان و زیاده بر آن قدم عزیمت نگشادند. حضرت کسری معدلت در نهایت آرام و کمال وقار روانه مقصود گردیدند. اگر چه در شبیخون حضرت کاوس فر روح کیخسرو را شاد و رستم دستان را دور از نهاد برآوردند، اما جناب آقا محمد خان نیز پا داری و ثبات قدم را بجائی رسانیدند که نام افراسیاب از صفحه عالم محو شد. بهر جهت جناب آقا محمد خان یک روز در منزل مزبور توقف نمودند و اسبابی و دوابی که در شب اهل اردو از یک دیگر غارت و نهب نموده بودند استرداد و بصاحبانش رسانیده، از آنجا روانه دارالملک شیراز و بتاریخ هجدهم شهر شوال المکرم وارد آن خطه ارم نظم

شده، در عمارات مبارکات شاهی نزول و حاجی مزبور را بنوازشات غیر منتهی مشمول و پردگیان استار دولت و کوچ و خانوار اعیان سلسله زند و ایلات عراقی را کوچانیده، روانه عراق و خود مدت سه ماه در دارالملک شیراز باسط بساط طمطراق می‌بودند و عمارات و آئینه خانهای خاقان علیین مکان را که هریک نمونه باغ جنان و نشانه بهشت جاودان بود و تعریف و توصیف هریک را مفصلاً "مشروحا" طوطی شکرستان سخن پردازی و بلبل گلستان بلاغت سازی میرزا ابوالحسن غفاری در تاریخی که وقایع ایام دولت سلسله علیه زند را قلمی نموده اند مدون ساخته بتیسه بی‌انصافی ویران و سنگهای مرمر منبت منقش و درهای خاتم و پرده‌های مصور دلکش و آئینه‌های عریض طویل که خاقان گیتی‌ستان در ایام دولت از جمیع ممالک روم و روس جمع نموده در عمارات مبارکات نصب فرموده بودند با آنچه ممکن‌الحمل و سهل‌النقل می‌بود تمام را نقل بطهران و در عماراتی که خاقان گیتی‌ستان در دارالملک مزبور بمعماری همت بلند ساخته بودند منصوب و کار گذاشت.

ذیل آقا محمد رضا

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر تنمه احوال خیر مال لطفعلی خان زند سعادت‌مند تألیف

مرحوم آقا محمد رضای شیرازی

آقا محمد خان در پانزدهم محرم علم شہامت بجانب طهران برافراخت و بگرم کردن آرایش بزم آسایش در فصل خریف و شنا پرداخت. حاجی غدار را چون بعد از مراجعت اردو بصوب شیراز از آقا محمد خان رعبی در دل حاصل شده بود ثانیاً "ادراک حضور او را مایل نبود. لاجرم صورت عزم فرار در لوح ضمیرش نقش پذیر و با اصدقای سفہای خود در مقام مشاوره و تدبیر برآمده، فرار از آقا محمد خان را متفق‌الرأی گردیدند. چون زوجہ آن نادان از اهالی دشتی و دشتستان و عبور از آن سامان در نظر خیالش اقرب بامان می‌بود قرار داد چنین نمود که بمعاونت و معاضدت اهالی آن حدود کسان و منسوبان خویش را با دولت و مکتبی که فراهم آورده بود برداشته و خود را بکنار دریا بار رسانیده، بملک هندوستان شتابند. فارسیانی که با آن خباث مہانی در خیانت بحضرت جہانبانی اتفاق ورزیده بودند ازین معنی آگاهی رسانیده، مضطرب حال گردیدند کہ در صورت وقوع این مطلب از مؤاخذہ آقا محمد خانی چگونه برآئیم و با وجود حضرت جہانبانی و عدم قلعہای چسان آسایش نمائیم؟ بعد از مشاوره با یک دیگر صلاح حال و مصلحت احوال را در فسخ عزیمت حاجی غدار دیدند. از جملہ میرزاجانی فسائی کہ از کبر سن الف قامتش دال گشته و در السنہ و افواہ مشہور بفسادی و کنکاش فساد و فتنہ را مبادی بود نقش تزویر را بر لوح ضمیر چنین تصویر نمود کہ: چون حاجی را استعداد و احتشامی

شایانست جمعی از خویش و بیگانه با او متفوق‌الرأی و همداستان، ممانعت ایشان و فسخ عزیمتشان در حیز امکان نیست. مگر آنکه اعوان و انصار او را انحراف رای حاصل، که باعث اختلاف فی‌مابین و موجب اختلال اوضاع جانبین شود و بدین واسطه اساس فرارش مختل و بنای حرکتش معطل ماند. بناءً علیه اخوان حاج مزبور را بفسون و حیل راهزن گشته، در هنگامی که تفنگچیان دشتی و دشتستان مسلح مکمل و در اطراف عمارات مبارکات شاهی که کوچ و بنه، او متوقف بودند سلک جمعیت خود را منسلک ساخته که بالاتفاق راه نورد بوادی فرار و شفاق گردیده، بصوب مقصود شتابند بقدر دو سه هزار تفنگچی شیرازی را غفلةً محمد حسین خان برادر حاج مزبور گماشته که اطراف میدانهای درب خانه را گرفته و بر بامها بالا رفته، چنانچه اهالی دشتستان از جای خود حرکت و اظهار حیات نمایند ایشان را هدف تیر بلا سازند. اهالی دشتستان بعد از ملاحظه این داستان مضطرب‌الخاطر گشته، مشوشانه و بی‌اختیار در حرکت آمده، که از اطراف بامها تفنگچیان دست درآورده، بیک مرتبه سنگ بر آن قوم گمراه باریده و روز روشن را بر ایشان مانند شب سیاه ساخته، اجامر و اوباشی که در آن حول و حوش می‌بودند نیز دست تطاول گشاده، جماعت مزبور چون عرصه را تنگ یافته دریافت نمودند که چنانچه دست از پا خطا نمایند صغیراً و کبیراً هدف تیر بلا خواهند بود. بناثاً علیه تسلیم را بر دفاع ترجیح داده، تا آنکه اجامر و اوباشی که حضور بهم رسانیده بودند برودوش آن جماعت را از لباس و سلاح عاری ساختند. حاج مشارالیه چون باین مطلب راضی نبود و بدون اختیار این رفتار از برادرانش سرزده بود ناچار خسود را تسلیم نموده، تا آنکه معرکه کارزار و فساد گیرودار فرونشسته، بنا بتلبیساتی که از لوازم ذات او بود سرکردگان آن گروه را احضار و باظهار عذرخواهی و عدم اطلاع ازین معنی براءت ذمه حاصل نموده، تسلی بخش قلوب آن جراحت رسیدگان

گشته و فوج فوج ایشان را مرخص و مطلق‌العنان و روانه مسکن و اوطان خود ساخته و چندانکه بخفای نیت فاسد خویش پرداخت بمضمون "کل امر جاوز الاثنین شاع" مکنون خاطر خیانت تأثیرش بسرحد شیاع رسید. بحدی که سامعه افروز امنای دولت آقا محمد خان گشته، بنا بر فساد اعمالی که سابقاً در باب دولت علیه زند از حاج مشارالیه ملاحظه نموده بودند این معنی باعث سوء ظن ایشان شده، موجب حرکت اردو بصوب شیراز گردید.

بیان وقایع سال فتنه اشتمال شورش آل سیچقان ثیل

مطابق سنه ۱۲۰۷

صبح روز چهارشنبه هفتم ماه شعبان‌المعظم که سلطان سیارگان از تختگاه حوت به بیت‌الشرف حمل خرامید بعد از انقضای جشن نوروزی از طهران رقم بحاجی مشارالیه سمت ترقیم پذیرفت که: در بیست و نهم ماه فرخنده فرجام صیام در چمن اسپاس که از جمله سرحدات فارسست اردوی ما نزول خواهد نمود. باید با اعظام و اعیان و عمال آن سامان در اردو حضور داشته باشی و بجایاری رقم را بحاج مشارالیه رسانیدند. هر چند وصول این خبر باعث تزلزل و توحش حاجی غدار و اعوان و انصار او گردید لیکن از آنجا که بر مخالفت او اقتدار نداشتند ناچار سر بر بقیه اطاعت نهادند، با هزار گونه تشویش یتیمیه و تدارک سفر اردو مشغول گشته و در میعاد مقرر و میعادگاه مزبوره باردوی آقا محمد خان پیوسته، فوراً حکم بانهدام و تدمیر قلعه شیراز که از جمله قلاع محصنه روی زمین و ابنیه مشیده محکم آئین بود و کوچانبیدن یک نفر از زوجات او و آقا اسدالله خلفش بصوب قزوین بعهدده جان محمد خان که از امرای قاجار بود صورت جریان پذیرفت. در عرض سه ماه که چمن قصر زرد و اسپاس محل توقف اردو بود شیرازه اجزای شیراز را از هم ریخته، خاکریز و خندق و برج و بارو مستحکم آن دیار را که با حصار و بروج سپهر همسان بود با سطح زمین یکسان نمودند.

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
 ایوان مداین را آئینه عبرت دان
 گه گه بزبان اشک آواز ده ایوان را
 تابو که بگوش دل پاسخ شنوی از جان
 دندانہء هر قصری پندی دهدت نو نو
 یند سر دندانہ بشنو ز سر دندان
 گوید که تو از حاکی ما خاک توایم اکنون
 گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه هم بفشان
 از نوحہء جفد الحق مائیم بدرد سر
 از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان
 آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی
 جفدست پی بلبل نوحه است پی الحان
 ما بارگه دادیم این رفته ستم بر ما
 بر قصر ستمگاران گوئی چه رسد خذلان؟
 گوئی که نگون کرده است ایوان فلک‌وش را
 حکم فلک گردون یا حکم فلک گردان
 بر دیدهء من خندی کاینجا ز چه می‌گیریم؟
 گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
 و کوچ و آقا اسدالله ولد او را روانه بصوب قزوین ساختند. در
 چهاردهم محرم الحرام سنہ ۱۲۵۸ که از تقدیم و تنظیم مهام مسطورہ
 فراغ حاصل گردید حاجی مردود را با سایر عمال فارس مرخص بصوب
 شیراز و خود عطف عنان بجانب طهران نمود.

بیان توجه موکب جهانبانی از طیس بصوب فارس و وقایع آن

سال محنت اساس بتقدیر خالق ناس

چون خیر انهدام قلعهء شیراز باطراف انتشار و حرکت اردوی
 آقا محمد خان باکناف اشتہار یافت حضرت جهانبانی که بعد از شب
 شبیخون و جلوه نکردن شاهد مقصود از نواحی ابرج با معدودی از

بسی اعمام و قلیلی از ایلات و اقوام عنان عزیمت را بصوب کرمان نافته و از آنجا بارض اقدس خراسان شتافته، قلعه طیس را بنا بر مراسم ارادت کیشی میرحس خان بجهت مأمون و مسکن اختیار و چند گاهی بود که محل و مکان در آنجا برقرار داشتند. از تخریب قلعه مزبور و سایر وقایع کماهی آگاهی بهم رسانیده، وقت را مقتضی و مناسب و بخت را موافق و مراقب شمرده، با جمعیت خود بانضمام فوجی از سواران طبسی توسن عزم بجانب شیراز سبک عنان و گرم جبولان ساخته، در هنگام ورود بحارج شهر یزد که من جمله منازل عرض راه بود علینقی خان ولد محمد تقی خان یزدی با جمعیت شایان بجهت انسداد طریق بر سر راه آمده، فی مابین محاربه واقع و شکست و انهزام کامل او را روی داده، با جمعی کثیر از اتباعش عرضه تیغ آبدار و حمی غفیر بغید اسار گرفتار آمده، بقیه السیف "کانهم حمر مستنفره فرت من قسوره" مرحله پیمای وادی فرار و دلاوران زند سمند جلادت را سبک عنان ساخته، تا سه فرسنگ بتعاقب آنها ایلغار نموده، اموال و اسباب بسیار کسب آن هزیران عرصه پیکار گشته، مظفر و منصور بجانب مقصود روان و در اواسط ماه صفر وارد سامان فارس شده، ابر قوه را تصرف و باصدار ارقام مطاعه هواخواهان دولت را خصوصاً و اهالی بلوکات را عموماً از ورود بدارالسعاده ابر قوه اخبار نموده، ایلاتی که تا آن زمان منزوی هر گوشه و کنار و مختلفی زوایای بلاد و امصار می بودند بنا بر آوازه توجه موکب فوج هریک فارس فرس جلادت و مظهر آثار شجاعت گشته، فوج وارد ابر قوه و بمراسم خدمت گزاری قیام می نمودند. در عرض مدت بیست یوم جمعیتی فراهم آمده، حضرت جهانبانی نصرالله خان عم خود را محافظت قلعه ابر قوه مأمور و در اوایل ماه ربیع الاول بصوب بوانات عنان عزیمت را معطوف داشته و از آنجا بجانب اصطهبانات و خیر شتافته و قلعات آن سامان را بدون نزاع و جدال بتصرف در آورده، بجز اهالی قصبه نیریز که از در مخالفت درآمده، با اشاره

انگشت سبابه حضرت جهانبانی دلیران خراسانی یورش بر سر قلعه مزبور برداشته، بمفاد:

نظم

گر باره کشد راعی حزمش نبود راه
جز خارج آن نیز ردیف سرطان را
قلعه را متصرف و مدت ده دوازده روز بجهت تهیه بعضی تدارکات
در محل مزبور متوقف و از آنجا عطف عنان بصوب دارابجرد فرموده،
جعفرخان حاکم داراب باب اطاعت را مسدود و در مخالفت را گشوده،
چون در بدو حال خبر ورود موکب مسعود بحدود فارس سامعه افروز
حاجی مردود شده بود بکارگزاران دولت آقا محمد خان اظهار داشته
و محمد حسین خان دوداغ با فوجی بمقابله و محاربه مأمور شده بودند.
در آن اثناء و اوان مأمورین وارد آن سامان و توجه بصوب فسا و
اردوی همایون نموده، چون ازین معنی ملتزمان رکاب نصره مآب را
استحضار حاصل گردید از دارابجرد حرکت و قلعه رونیز را سنگر
عافیت ساخته، آن نواحی را مضار میدان ستیز و آویز قرار دادند.
محمد حسین خان مزبور با جمعیت خود باتفاق محمد حسین خان برادر
حاج مشارالیه وارد آن حدود گردیده، سنگری ترتیب داده، بار
نزول گشودند. چنانکه بعد بین الفریقین زیاده از یک فرسنگ نبود و
هر روز قراولان لشکرین بیک دیگر برخورده، با هم در مقام جنگ
و جدال برآمده، از طرفین جمعی قتل و زخم‌دار گردیده، ملتزمین
رکاب و فدویان آن جناب مصلحت را در آن دیدند که غفلة شبیخونی
بر معسکر اردوی محمد حسین خان زده، برهمن زن سلک جمعیت
ایشان شوند. در شب معهود بااعلام یک نفر از ایلات محمد حسین
خان باین معنی بیی برده، در صدد محافظت سنگر و محارست لشکر
برآمد و از آن جانب بتصور عدم استحضار خصم در ظلمت لیل
بطریق شبیخون جمعی کثیر از سیاهیان بر سنگر محمد حسین خان ریخته

و باستظهار تمام یورش برداشته، از هر طرف که رو باردو می‌آوردند مستحفظین سنگر را بیدار و هوشیار دیده، رخسار شاهد مقصود را در پرده خفا مستور می‌یافتند. ناچار بی نیل مقصود بسنگر مراجعت، علی‌الصباح محمد حسین خان عازم پیگار، با سوار و پیاده که همراه داشت از سنگر برآمده و ازین جانب هم مہیای کارزار گردیدند. از طرفین با فروختن نایره حرب و گرم کردن هنگامه طعن و ضرب اشتغال ورزیدند. جنگ جویان هر دو لشکر با هم در آویخته، در کشش و کوشش سعی مالا کلام وجد تمام بعمل آورده، در اثنائی که هنگامه غزا گرم می‌بود عبدالله خان عم آن حضرت که حقیقه در میدان کارزار ثانی اسفندیار می‌بود از آنجا که تیغ برنده را در نیام و شیر شرز را در کنام آرام نیست عرق عصبیتش بجوش آمده، با پنجاه نفر از دلاوران جرار جلو ریز خود را بر قلب لشکر محمد حسین خان زده و آنها را از پیش برداشته، متوجه گرفتن و بستن تفنگچیان پیاده و منہزمان سواره گردیدند. قریب بآن بود که چهره شاهد مقصود فتح و ظفر از پرده غیب آشکارا گردد که از یک سمت بنا بر تقدیرات اله که تدبیر را در آن راه نیست سواران کردستان که در معسکر محمد حسین خان می‌بودند بر سر عالیجاه مشارالیه تاخته، بواسطه این معنی مقدمه ظفر صورت تکمیل نپذیرفت و لشکریان فریفتن بعد از قتل و کشش بسیار بجانب سنگرهای خود معاودت نموده، سواران خراسانی که از طبس ملتزم رکاب بودند بنا بر مشاهده صورت حال تزلزل در ارکان احوالشان راه یافته، از وجنات احوالشان تقاضای "العود ثم العود" معاین و مشهود گردید.

بیان حرکت از رونیز و معطوف ساختن عنان شبدیز عزیمت

موکب جهانبانی کره بعد اخیری بصوب طبس

منشی وقایع نگار قلم چهره پرداز عرایس عبارات این رقم چنین می‌گردد که: چون آن حضرت مراتب دانش را وحید و مراحل بینش را فرید بود توقف در آن مکان را بصلاح مقرون ندانسته،

اول همان شب بنا بر قواعد و لوازم لشکر کشی حرکت را بر سکون ترجیح داده، روانه نیریز و از آنجا هنگام طلوع صبح عنان عزیمت بصوب ابرقوه معطوف داشته، یک شب در آنجا اطراق و مقارن طلوع آفتاب باره دریا گذار را بصوب خراسان سبک عنان فرموده، از راه یزد با سواران خراسانی و معدودی از ایلات و بنی اعمام و اقوام مرحله پیمای مقصود گردیدند و در منزل چهارده من اعمال طبس میر حسن خان با استعداد و احتشام کامل باستقبال آمده، باعزاز و اکرام تمام آن حضرت را داخل شهر طبس و چند روز آنجا را محل توقف قرار داده، میر حسن خان بنا بر بعضی توهمات و تخیلات نفسانی بودن آن حضرت را در طبس منافی و مباین صلاح خود دانسته، اظهار نمود که: تیمور شاه افغان در هرات و قندهار مقتدر و نافذ فرمانست و ملاقات و امداد آن جناب را طالب و ابتزاع ملک موروثی را از دید متصرفین بغایت راغبست. چنانکه در دفعه سابق که موکب مسعود وارد این حدود گردید بعد از انعطاف عنان بصوب فارس که تیمور شاه ازین معنی مستحضر گشته، در مقام جستجوی این مطلب برآمده، اعلام داشت که: بایست ایشان مرحله پیمای این سامان گردند، لهذا اصلح باحوال آن جناب اینست که عطف عنان بصوب قندهار فرمایند. چون صورت توهمات و تخیلات باطنی میر حسن خان در آئینه وجدان آن جناب منطبع و مشهود بود ناچار قرار برفتن قندهار داده، از طبس عازم آن دیار گشته، بعد از ورود بحدود قاین خبر رسید که تیمور شاه دار فانی را بدرود کرده، بعالم بقا شتافت. حضرت جهانبان از استماع این خبر فسخ عزیمت قندهار و چند روز در قاین اقامت اختیار نموده، میرعلی خان قاینی و میر علم خان ولد مشارالیه لازمه خدمت گزاری بعمل می‌آوردند.

بیان توجه موکب جهانبانی بصوب کرمان حسب الاستدعای

طوایف سیستانی و افغان بمشیت خالق انس و جان

در اثنای این حال فرستادگان محمد خان ولد اعظم خان افغان و جهانگیر خان ولد محمد حسین خان سیستانی ساکن نرماشیر و بم من اعمال کرمان که از قدیمی خدمتان ابن دودمان و هریک صاحب جمعیت

و استعداد شایان بودند وارد و عرایض مبسوط مفصله که مبنی بر اظهار انقیاد و خدمت‌گزاری و ابراز صداقت و اخلاص شعاری از آنها بود رسانیده و عطف عنان از ارض فیض‌نشان خراسان را بصوب آن سامان مستدعی گشته، متعهد تسخیر مملکت کرمان گشته بودند. حضرت جهانبانی بعد از وصول عرایض مزبور مستدعیات ایشان را ملتقی بقبول و با دویست سیصد نفر سوار که ملتزم رکاب آن جناب بودند بدون تأمل و درنگ از قاین حرکت و مرحله پیمای بوادی مقصود گردیدند. قبل از وصول بنرماشیر در عرض راه جماعت افغان بواسطه ارسال سیورسات و پیکش مراتب خدمت‌گزاری خود را جلوه‌نمای ساحت ظهور ساخته و آن جناب را با کمال اعزاز و اکرام وارد نرماشیر نموده، کمر خدمت‌گزاری بر میان بستند و محمد خان ولد اعظم خان موازی پانصد نفر سوار افغان در نهایت آراستگی در رکاب آن جناب حاضر ساخته و از آنجا بصوب بم شتابان گردیدند. جهانگیرخان ولد محمد حسین خان نیز بآئین تمام باستقبال اقدام نموده، موکب فیروزی کوکب ردا داخل بم و پانصد نفر سوار سیستانی مکمل و مسلح ترتیب داده، در رکاب ظفر آیت مصمم تسخیر کرمان و رایت افراز توجه بصوب آن سامان گردیدند. بعد از ورود بجویا که قرب جواربان دیار داشت اساس قلعه‌گیری مرتب داشته، در اوایل ماه شعبان شبا هنگام با تخته پل و نردبان از آن مکان حرکت و در عرض راه حضرت جهانبانی عبدالله خان عم خود را با فوجی از سواران گزین و دلیران عرصه کین مقدمه‌الجیش لشکر پرخاشجوی پیر طیش ساخته، مقرر فرمودند که: بورود در خارج کرمان بلا تأمل از یک سمت یورش برداشته، مستحفظین قلعه را مضطرب و بداتجانب مشغول سازند. تا مفتاح افتتاح بامر مالک الملک فتاح از جانب دیگر حضرت مفتاح را بدست آبد. مأمورین بنهج معمول از یک سمت قلعه یورش برده، تمامی مستحفظین و نگهبانان آن حصن حصین متوجه آن سمت گشته، بانداختن تفنگ و گرم کردن هنگامه جنک و منع لشکریان از خروج بر معارج باره و

دخول بقلعه و دروازه اشتعال ورزیدند . که در آن ظلمت لیل با سپاهی بسان سیل از سیستانی و افغان و سایر غازبان و دلاوران از سمت دیگر با تخته پل و نردبان بیای حصار وارد و دامن مردمی را بکمر همت استوار نموده ، بیای عزم متین عروج بر معارج شرفات آن حصار و صعود بر مصاعد درجات آن دیار نموده ، هر قدر مستحفظین بشلیک تفنگ و انداختن سنگ راه دخول بر آن فوج برق نزول تنگ می نمودند ایشان قطره ریزی دهان تفنگ را قطرات ابر بهاری و رشحات سحاب آذاری انگاشته ، رو بر نمی تافتند . تا بزور باروی دلیری و قوت سعی سر پنجه شیرگیری بروج و باروی آن دیار را بتصرف درآورده ، نظارگیان فلک از مشاهده آن حال گویان باین قال بودند :

ابیات

عزمش گره کمان گشاید	حزمش رصد زمان گشاید
با قوت عزم او عجب نیست	گر چنبر آسمان گشاید
هر عقده جوزهر که مه داشت	رمحش بسر سنان گشاید
بندد دم کژدم فلک را	زان نیزه ما رسان گشاید
هر عقده که روزگار بندد	دست شه کامران گشاید
خضر الهامی که چون سکندر	لشکر کشد و جهان گشاید
حصنیست فلک دوازده چرخ	کاقبال خدایگان گشاید
در گرد مصاف روی نصره	شاهنشه جم نشان گشاید

ابراهیم خان آقای قاجار و محمد حسین خان قراگوزلو و عبدالرحیم خان ولد محمد تقی خان یزدی که حسب‌الاشاره امنای دولت آقا محمد خان در دارالامان کرمان بودند از ملاحظه صورت این حال بقلعه ارگی که یک سمت آن بخارج شهر اتصال داشت تحصن جسته ، آن شب و روز را خودداری و شب دیگر کلا "فراری و متواری گردیده ، عبدالله خان عم آن جناب که در مراسم سپه داری ثانی افراسیاب بود بتعاقب فراریان مأمور و تا ده دوازده فرسنگ عقب ایشان ایلغار نموده ، تمامی اسباب و بنه آن جماعت خذلان آثار کسب غازبان

ظفر شعار گشته، آن گروه شقاوت پزوه جریده و سیای بجانب طهران گریزان شدند و آن حضرت با نیل مرام و حصول کام بر سریر دارائی و فرمان روائی موروث جلوس کرده، سکه و خطبه بنام نامیش جریان یافت.

نظم

دشمن آتش پرست باد پیما را بگو:

خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجو

وقایع سال مسرت آغاز اندوه انجام اودئیل

مطابق سنه ۱۲۰۸

عصر روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان اعظم خسرو فلک سریر انجم حشم یعنی نیر اعظم بتنبیه سرکشان دی و بهمن مصمم، از دارالملک حوت بتختگاه حمل رخس سعادت و شرف تاخت و سپهدار ابر آذاری بشقه گشائی نسیم بهاری در ساحت گلشن رایت اقتدار بر افراخت و فراش قوه نامیه نفس نباتی بحکم مالک الملک قضا منزه زمان صولت سرما را بیایه سریر خدیو بهار حاضر ساخت و شهسوار کشور اعتدال بلشکرکشی جنود شهریار فرمان فرمای اقلیم شتا را که بدستیاری جنود برف و یخ بشهرستان گلشن استیلا یافته از ملک هستی اخراج بشعله آتش فنا گداخت و بامر سلطان نافذ فرمان قوای ربیعی بهماگر باد صبا بنهب و اسر شهر بهمن دست تطاول گشوده، حاکم شهر دی را که در ممالک گلزار و بوستان مبسوط‌الید و نافذالفرمان و بانی میانی طغیان و باعث اختلال اوضاع گلستان بود بامر قهرمان طبیعت باتمام کارش پرداخت. اهتزاز ریاح بهاری و رشحات سحاب آذاری بملاحظه قابلیت ماده اشجار را خلاع مشجر بوته‌دار در برو غاشیه بندگی خسرو فریدون فر فروردین بردوش انداخت. مجلس جشن و عیش در سراپوستان گلشن فراهم آمده و مطربان خوش الحان هزار دستان و عکه و سار بنوای موسیقار سرایان و نواخوان گشته، اوقات را بعشرت و شادمانی بسر می‌بردند، در خلال این حال خبیر ورود موکب حضرت جهانبانی بدارالامان کرمان و حکمرانی آن ثغور و

سامان سامعه افروز کارگزاران دولت آقا محمد خان گشته، روز یکشنبه سیم ماه شوال با سپاهی سیل اساس از طهران بصوب فارس حرکت و حاجی بدسگال و سایر عمال را که قبل از وصول این خبر بطهران احضار داشته بودند بجهة وفور نزول امطار و طعمیان آب عیون و انهار و عدم امکان عبور از رودخانه دارالایمان قم توقف در اصفهان و کاشان نموده بودند و بدین جهة تعویقی در پیوستن باردو دست داده، روز سه شنبه ششم ماه مزبور در عرض راه منزل حوض سلطان دو منزلی طهران که اردو بادیه پیمای منزل پل دلاک بود باردو ملحق گشته و بمتابعت معاودت راه پیموده را بر خود قرار داده، بعد از طی مراحل و قطع منازل روز پنجشنبه بیست و دویم ماه مزبور چمن قصر زرد فارس مقر اردو گشته، سه روز بجهة آسایش لشکریان و دواب در آنجا مکث و روز یکشنبه بیست و چهارم از راه بوانات بصوب کرمان شتافتند. بعد از ورود بسامان کرمان حسینقلی خان قاجار را با فوجی از لشکریان مقدمه‌الجیش ساخته، مأمور بدور کرمان نمودند، که تا ورود اردو گرمی ده هنگامه جنگ و جدال باشند. در اواسط ماه ذی‌قعدة حسینقلی خان مزبور وارد خارج قلعه کرمان و حضرت جهانبانی با فوجی از ملتزمان رکاب ظفر مہانی بعزم محاربه در شهر بند درآمده، فی مابین محاربه واقع و تا دو ساعت از طرفین نوایر جدال اشتعال داشته، بالاخره حسینقلی خان مغلوب و منکوب و شکست فاحش و انہزام کامل یافته، بسنگر خود فرار و آن حضرت مظفر و کامران بجانب کرمان عطف عنان و بتدارک و تهیه اسباب قلعه داری اشتغال نموده، بعاصله سه روز حول و حوش آن بلده محل نزول و وقوف اردوی آقا محمد خان گشته، سپاه و لشکریانش محیط قلعه را احاطه و در اطراف سنگر و بروج متین مرتب داشته، از چهار جانب بکار محاصره پرداختند. اکثر اوقات قراولان فریقین مشعلہ افروز معرکه شور و شین و خرمن سوز هستنی خشک و تر جانبین می‌گردیدند و هر روزه توپچیان آتش فشان حسب‌الفرمان آقا محمد خان توپ قلعه کوب

بر آن حصن حصین بسته، ایر مطیر خمپاره‌ها بر فرق ساکنین قلعه صاعقه‌بار و روز روشن را بر آنها چون شب تار می‌ساختند. نقابان فرهاد کیش خارا شکن و تفنگچیان بهرام طیش روئینه‌تن بنبش زدن نقب و سنگر کار را بر قلعگیان تنگ می‌نمودند. از عجایب اموراتیکه در اثنای این حال بمنصهٔ ظهور رسید آنست که: زر مسکوکی در کرمان سکه بنام آن حضرت شده بود بدست اهالی اردو افتاده، دست بدست بنظر آقا محمد خان رسیده، این معنی باعث اشتعال نایرهٔ غضب او گشته، مقرر داشت که: فتح‌الله خان خلف ارجمند آن جناب را که خردسال بود و با کوچ و بنه از شیراز بماژندران برده بودند او را خصی نمایند. بالجمله امتداد ایام محاصره بچهار ماه کشید و امر محصورین قلعه باضطرار انجامید.

ذکر سازش مستحفظین قلعه کرمان با سپاه آقا محمدخان

و از دست دادن قلعه و واپس گرفتن حضرت جهانبانی قلعه را

و از دست دادن آنها کرة بعد آخری

در هنگامی که خسرو اقلیم روز یعنی عالم افروز سیار دایرهٔ نصف‌النهار بود جماعت ماهانی و چوپاری که بروج و حصار شهر را از یک سمت مستحفظ بودند قلعه را بتصرف جنود آقا محمد خان داده، بقدر دو سه هزار نفر پیاده داخل شهر بند شدند. چون آن حضرت از وقوع آن واقعه مستحضر گردید با معدودی از فدویان که واقف حضور بودند طریق محاربه را بی سپر و نایرهٔ مجادله را شعله‌ور گشته، بر سر آنها بیورش برده و در مضمار گیر و دار قدم کشش و کوشش فشرده، دست دلاوری گشاده، گرم کار پیکار و با هم درآویخته، دلیرانه مصاف می‌نمودند. تا هنگام عصر که آن حضرت مظفر و بیایمردی ته‌سور بمعارض حصار قلعه عسروج و تمامی بروج را از تصرف ایشان استرداد و جمعی از آن جماعت را دستگیر و گردن آنها را عرضهٔ شمشیر و روانهٔ بش‌المصیر ساخته و بقیة‌السیف بجنگ گریز خود را بسنگر رسانیده، چون عموم قلعگیان و قاطبهٔ

قطان و تمامی اهل کرمان مال امر خود را ناپایدار و عزم آقا محمد خان را در تسخیر قلعه ثابت و برقرار می‌دیدند و کار برایشان تنگ و مابین آرام و ایشان هزار فرسنگ می‌بود بفرکر تدبیر کار خود افتاده، نجفقلی خان خراسانی که از سکنه کرمان و معتمد حضرت جهانباں بود با پانصد نفر باستحفاظ قلعه ارگ که یک سمت آن بخارج شهر اتصال داشت مأمور بود، در جزو از اندرون با سپاه بیرون همداستان شده، عصر روز جمعه بیست و نهم ماه ربیع‌الاول سنه ۱۲۵۹ از همان سمت ارگ قلعه را بتصرف داده، مساوی ده دوازده هزار نفر سوار و پیاده داخل شهر شدند. سوی بروجی که بتصرف ملتزمان رکاب حضرت جهانباں می‌بود تمامی بروج را متصرف شده، آن حضرت با وجود این قسم که اتفاق افتاده بود با معدودی که در رکابش بود سعی و کوشش را بحدی نمود که از حیز تقریر و عهده تحریر بیرونست، ولیکن از آنجا که "التقدیر یضحک علی‌التدبیر" بجای خودست شاهد مقصود جلوه نما نگشته، ملتزمین رکاب را ازین معنی یاسی رخ نموده، بدان جهة متفرق گردیدند.

بیان حرکت موکب جهانباںی از کرمان بصوب بم

لاجرم یکه تاز معرکه دلاوری باتفاق جهانگیر خان و بعضی از جماعت سیستانی و معدودی از اقوام و خواص بنی اعمام خود را بدروازه سلطانیه رسانیده و قریب بسه ساعت بمجادله و محاربه مشغول بوده، تا اینکه دروازه را تصرف نمودند. با وجود اینکه قبیل از تسخیر شهر که کار بر قلعیان تنگ شده بود و بنای سازش گذارده بودند آقا محمد خان بتصور این مطلب که میادا حضرت جهانباںی رخش عزیمت را از شهر بیرون تاخته و بطرف از اطراف عنان تاب گشته و دست تسلط او بدامان شاهد مقصود نرسد در چهار جانب شهر خندق عمیق حفر نموده و محاذات هر دروازه برجی متین احداث کرده و مستحفظان ساعی تعیین نموده که سد باب خروج آن جناب را نمایند و غافل ازین معنی که بحفر خندق و احداث برج راه پرواز

بر شاهین و باز چگونه می‌توان بست؟ حضرت جهانیان بنا بر کثرت سپاه مخالف و قلت مؤلف و ناچار بودن در عبور از میان لشکر بعدت ملخ و مور سبک سیر نمودن یکران عزیمت را بجانب بم در تاریک شدن شب اولی و انسب شمرده، پای ثبات و قرار فشرده، تا اینکه نور نهار بظلمت لیل مبدل و تشخیص دوست و دشمن بفروغ نیر اعظم محول گشته، ملتزمین رکاب با نثار آن جناب فوراً تخته پل را بخندق استوار نموده و بی‌باکانه خود را بر قلب آن لشکر زده، سمند روش در بحر آتش غوطه‌ور و نهنگ‌آسا در لجه پر شور و شر شناسور گردیده، در عین اشتداد هنگامه، گیر و دار که مصدوقه "یوم یفر المرء من اخیه وامه و ابیه و صاحبه و بنیه" آشکار بود و آواز شلیک زنبورک و تفنگ بکوش فلک سبز رنگ می‌رسید و بعضی غریق خندق بلا و برخی حریق آتش فنا و فوجی گرفتار کمند رنج و عنا و جمعی در آن ورطه و وادی هولناک هایل طالب راهنما بودند سلسله انعقاد ملتزمان رکاب آن حضرت بجهت تار بودن هوا از هم گسسته و بی‌خبر از یک دیگر متفرق و پریشان و هریک بسمتی شتابان گردیدند. از جمله جهانگیر خان سیستانی نیز سر رشته جاده مقصود را از دست داده، بطرف دیگر شتافت و آن حضرت با سه نفر سوار که در رکاب بودند بصوب بم ایلغار نمود.

ذکر مقدمات قتل و اسر و نهب کرمان بعد از رفتن بندگان

جهانیان بصوب سیستان

هنگام طلوع صبح که قهرمان قهر آلود مهر بقصد انتقام از کنار طارم مینا فام تیغ از نیام کشیده، بتابش تیغ آتش فروغ دامن افق را از خون شفق گلگون ساخت حضرت آقا محمد خان تمامی سپاه را از خرد و بزرگ و تاجیک و ترک بنهب و اسر شهر کرمان رخصت داد. هنگامه شور محشر و آشوب فزع اکبر در میان خلق پدید آمده، مردان ایشان عرضه شمشیر آبدار و طفلان و نسوان ایشان بقید اسار گرفتار و اموال و اسباب بسیار بحیظه یغما درآمده،

بر احدی ابقا نکردند و اینیه رفیعه که طعنه بر قصور جنت می‌زد در دم از صدمه، کنجکاو لشکریان نقش عالیها سافلها پذیرفته و آه و ناله، مجرم و بی‌گناه چون شعله و دود خشک و تر سر بر فلک کشیده، از ملتزمین رکاب آن حضرت هرچه در آن شب گرفتار نشده بود و آنچه نیز در کرمان مانده، فرصت فرار نیافته بودند جمعی کثیر را از چشم نابینا و جمعی غفیز را از عالم هستی روانه دیار فنا ساختند. در اثنای این حال از قراری که بوضوح پیوست با وجود اشتعال نایره، غضب بنا بر ظهور مراسم بلند همتی و دلاوری و بروز افعال اعجاز مانند از آن حضرت آقا محمد خان بکرات غیر عدیده اعتراف بشایستگی‌شان نموده. بلی "الفضل ماشهد به الاعداء". بالجمله حکم بتخریب بنیان قلعه، کرمان و سایر قلاع آن سامان جاری گشته، مأمورین بانجام آن اقدام جستند.

بیان عطف عنان حضرت جهانیان از کرمان بصوب

بم و سیستان

حضرت جهانبانی که در آن شب تار بمددگاری و راهنمایی لطف پروردگار از میان لشکر بی‌شمار بنحوی که مرقوم قلم صدق رقم گردید بیرون رفته و با سه نفر از سوار بصوب بم ایلعار نموده بودند در عرض راه معدودی از ایلات با ایشان پیوسته، از شهر کرمان الی قلعه بم که سی چهل فرسخ مسافتست در یک شبانه‌روز طی نموده، هنگام عصر وارد دروازه قلعه بم گردیده، محمد علی خان برادر کهتر جهانگیرخان سیستانی با استقبال اقدام جسته، جویای احوال برادر مهتر خود گردید. ملتزمین رکاب در جواب مذکور ساختند که: از عقب وارد میشود. محمد علی خان و سایر اقوام و اقارب سلاطین سیستانی توهم نمودند که شاید در کرمان در زمره گرفتاران گیر آمده باشد و مورد سخط و غضب آقا محمد خان شود. بنابراین آن حضرت را در همان درب دروازه جای داده، داخل قلعه ننمودند و بجهت ملتزمین رکاب خارج از دروازه مسکن معین نموده و تا سه روز بانتظار خیر

ورود جهانگیر خان مماشاتی می نمودند .

بیان وقایع جانگزای گرفتاری حضرت جهانبان و حادثه

عمای آن حضرت

روز چهارم چهارشنبه پنجم شهر ربیع الثانی هزار و بیست و نه هجری که از مراجعت او اشری بظهور نرسیده در گرفتاری او یقین کرده و خیانت با آن حضرت را راه نجات جهانگیرخان فرض کرده، بهیئت مجموعی متوجه جانب آن جناب گردیدند. معدودی از ایلات و اقوام که در رکاب بودند این معنی را تفرس نموده، بعرض رسانیدند که: از آنجا که "التقدیر یضحک علی التذبیر" بر جای خودست جز فرار چاره نیست. این معنی مقبول طبعش نیفتاده، متعرض سخنان ایشان نگشته، آنها فرار را بر قرار اختیار نموده، سیستانیان مکنون ضمیر خود را بروز داده، اطراف آن حضرت را احاطه نموده، اراده خیانت نمودند. آن جناب با تن تنها و تیغ آخته بجانب آن قوم حق ناشناس تاخته و چند نفر را زخمی کرده، سلک جمعیت ایشان را متفرق و خود را بمرکب رسانیده، خواست که بر مرکب سوار شود. روباه فطرتی از آن گروه شقاوت سیر مرکب آن جناب را پی نموده، بسر در غلطیده، از پا درآمد. حضرت بی‌همالی از مشاهده این حال مانند شیر خشمناک بر آن گروه نا پاک حمله‌ور گردیده و چند نفر از ایشان را زخمی نموده، چون جمعیت و استعداد ایشان کامل بود از اطراف هجوم آور شده، دو زخم شمشیر بر سر و دست راست آن حضرت زده، او را دستگیر نمودند.

نظم

پریشان جمعی و جمعی پریشان گرفتار قومی و قومی عجایب
بعد حقیقت را باقا محمد خان عرض نموده، بکرمان آدم روانه
ساختند. بفاصله یک روز جهانگیر خان وارد گشته، از وقوع این واقعه
جماعت سیستانی کلا "نادم و پشیمان شده، لیکن بجهت اینکه چنین
خیانتی از ایشان نسبت بآن حضرت سر زده بود و حقیقت را هم فوراً

بجانب آقا محمد خان عرض نموده بودند از چاره آن عاجز آمده، متحیر ماندند. بعد از وصول این خبر بکرمان و اطلاع سرکار آقا محمد خان فوراً محمد ولی خان قاجار را با هزار و پانصد سوار جرار تعیین و روانه بم نموده، که آن جناب را آورده باشد. مشارالیه حسبالمقرر روانه بم گردید. آن جناب را مقید و محبوس در سنگر خارج شهر کرمان در حالتی که این فرد را متذکر بودند:

ما نداریم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله آورده، از آنجا که جوهر ذاتی او كالشمس فی رابعة النهار بود، در نظر اولوالابصار هویدا و آشکار و سکان بلاد و امصار را بآن حضرت ارادتی خاص بی‌اختیار بود. امنای دولت آقا محمد خان مصلحت وقت را در آن یافتند که بدون قصوری در اعضاء بهیئت صحیح او را بهمراه اردو بطهران برده باشند. بناءً "علیه دیده" جهان بین او را از حلیه بصر عاری و بفاصله چند روز بصوب طهران روانه ساختند و بعد از روانه ساختن آن حضرت و انهدام قلعه کرمان و قتل اهالی آن سامان که ابتدای قوس و مبداء اشتداد برودت هوا بود در اواخر شهر ربیع‌الآخر اردوی آقا محمد خان بصوب شیراز نهضت یافته، مدت سه ماه در بلده مزبور اردوی او متوقف بود.

بیان حادثه قتل آن حضرت باغوای حاجی مردود بدسرشت

در هنگام توقف در بلده مزبور صورت رجحان عدم وجود آن حضرت باغوای حاجی بیزید فطرت ابلیس سیرت در مرآت خاطر آقا محمد خان عکس پذیر گشته، بعهدده میرزا محمد خان قاجار حاکم طهران مقرر داشت که: آن حضرت را مقتول سازد. حسبالمقرر معمول و در بقعه امامزاده زید مدفونش ساختند. "انا لله و انا الیه راجعون". العهده علی الراوی، آنچه مشهورست آنست که: نعش آن حضرت را نهایی نقل بنجف اشرف نمودند.

ساقی دوران از اینها پر کند پر کند خالی و خالی پر کند

ابیات

چراغ کیان کشته، ای کاش من
گرم قوتستی چراغ فلک
گرم دست رفتی بشمشیر صبح
سلیمان چو شد کشته، اهرمن
بمازندرانم ظفر باییدی
چو شیرین همی خویشتن را بتیغ
اگر با حقوقش وفا کردمی
اگر حق مهرش بجا آرمی
عروسان خاطر دهندم رضای
دل و دیده بر دست بنهادمی
هم او را از آن حاصلی نیستی

چون کیفیت ایام دولت سلسله، علیه زند و حقیقت احوال آن
فرقه، سعادت مند بتحریر وقایع احوال آن حضرت سعید شهید سمت اختتام
پذیرفت لازم نمود که بنگارش برخی از احوال آنان که در خیانت با این
دودمان همداستان بودند پردازد و ختم کتاب را بخاتمه، احوال ایشان
محول سازد، که در نظر اولوالابصار ظاهر و آشکار گردد که دار مکافات
و عالم محل تغییراتست.

خاتمه در بیان وقایع احوال آنان که با وجود دیدن

احسان ازین خاندان و عدم عرضه و اسم و رسم

و برتری یافتن در دولت این دودمان طریق

خیانت پیموده و باندک زمانی سزای اعمال

بر ایشان معاین و مشهود گردیده

مورخ خامه، ضمیر صداقت ختامه و محرر کلک طبع وقایع نگار
این نامه که شرح وقایع را من الفاتحه الی الخاتمه بعینها مشاهده و بر
لوح ضمیر نقش پذیر نموده، حقیقت آنرا بدون زیاده و نقصان از
دبوان عیان بدفتر بیان نقل و تحویل می نماید که: چون بمقتضای عدالت

ازلی مکافات همه جا در کارگاه کون مقابل عمل ایستاده و دهر کرده را قصاصی داده‌اند حاجی عام کالانعام ناپایدار و سایر اشراری که در مراسم مخالفت با این خاندان طریق موافقت پیموده، چنین تصور نمودند که چند صباحی بکام دل در مرتع گاه کون بعلف چری اشتغال خواهند نمود. روزگی چند برایشان برنیامده بود که بمفاد "عسی ان تحبوا شیاء" و هو شرلکم "هریک از جسم و جان و فرزند و مال و عیال بی نصیب آمده، آنچه گشته بودند درویده و نمر آن را چشیده، باشد مراتب و اقبح وجوه عبرة للناظرین گردیدند. ملخص کلام آنکه: چون بمصداق "سنستدرجهم من حیث لایعلمون و املی لهم ان کیدی متین (چند گاهی که بطریق استدراج دهر تمکینش نمود بمفاد) ان الانسان لیطغی ان راه استغنا (از نشانه باده خود بینی مخمور و از هوای خودسری سرش پرشور گردیده، باعادت دیرنیه خیانت با دولت قاجار را پیشنهاد خاطر نمود. بمدلول (از کوزه همان برون تراود که دروست) در لیل و نهار و نهفته و آشکار زبان بطعن امنای دولت گشوده و اندک اندک این معنی او را ملکه راسخه گشته، از ایشان بطعن سلطان پرداخته، بلی:

چو خواهد فلک سرنگونش کند بکردار بد رهنمونش کند
رفته رفته این معنی گوشزد اولیای دولت شده. از ایشان تجاوز نمود. بحضرت سلطان رسیده. محسو نقش خاندان او از لوح زمان مرکوز خاطر سلطان گشته. چون متعلقان و منسوبان او از قبیل برادر و پسر و اقوام و اقارب در اطراف و اکناف مملکت ایران همگی صاحب بسط ید و حکومت بودند چند گاهی بنا بر مصلحت امنای آن دولت با او بمدارا بسر برده، تابنای بر طرفی او را مستحکم ساخته. ارقام چند در خفیه سردارن و حکام اطراف سمت ترقیم پذیرفت که در تماما "منسوبان او را در روز معینی دستگیر نمایند و چاپار باطراف مملکت روانه گردیده بحکم تقدیر که تبدیل و تغییر در آن راه نیست در روز معهود حاجی مردود را در طهران

و متعلقان او را در هر سامان که بودند مأمورین باتمام کارشان پرداخته و با وجود کمال استعداد و تسلط یک نفر از ایشان نتوانستند که دست از پاخطا نمایند. بعد از آنکه خبر گرفتاری همگی و برطرفی بعضی از ایشان بامنای دولت قاجار رسید حاجی مردود را مورد سخط و سیاست نموده؛ بعد از عتاب بسیار چشم صورت او را مانند دیده معنی کور و سزای کافر نعمتی را بچشم خود معاین و مشهود دید و در قریه‌ای از قراء طهران او را مکان داده و بگذشتن اندک زمانی او را از قید حیات و خلق را از فتنه و فساد آن فراغت بخشیدند.

بیت

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جوز جو
 عبدالرحیم خان برادر او را که حاکم اصفهان بود و حسینعلی خان ولد آن بعد از اخذ اموال ایشان را نیز نابینا ساخته، بنان شب محتاج ساختند و میرزا محمد خان پسر او را که در شیراز میسوط الید بود نیز مانند پدر دیده، بینای او را نابینا نموده باندک روزی بی‌پدر ملحق ساختند و محمد علی خان برادر دیگر او را که در طهران بود نیز بنهج سایر با او معمل داشتند، ع: " که تا بنا شد ز دیگران رشکش" و آقا اسدالله ولد دیگر او را که در بروجرد حاکم بود هم چشمی با پدر و اعمام او را بخشیدند و محمد حسین خان برادرش که در کوه گیلویه حاکم بود علی خان آقای قاجار او را کشته، آقا محمد زمان برادر دیگرش را که باتفاق ربیع خان مرودشتی حسینقلی خان برادر زاده جناب آقا محمد خان در حینی که بنای طغیان با حضرت سلطان گذاشته، از شیراز رایت استبداد بصوب اصفهان برافراخت او را کور ساخته و از جماعت ایلات کلیائی کسانی که با آن مردود متحد و در مخالفت با این دودمان موافق بودند از جمله علی همت خان کلیائی بود که بحسب ایل و طایفه و دولت از سایر ایلات پیش و بعزت و اعتبار از همه بیش بود ولدان او را امر نموده که سرهای ایشان را در دامان پدر گذارده، دیدگان ایشان را از حیلۀ بصر

غاری ساخته. تمامی را بصدمه گذاشتن دم خمپاره و انداختن طناب فراغت بخشیدند و طهماسب خان فیلی را که لب تشنه شربت حیات بود بواسطه سر در آب فرو بردن از نوشیدن شربت مرگ سیراب گردانیدند و خان باباخان تانکلی را از نظاره مناظر اولاد و احفاد نابینا و محروم نمودند و رئیس قاسم خان کوهمره‌ای و لطفعلی خان فیروز آبادی و حاجی سلیمان بیک جهرمی و بعضی از فارسیان دیگر که هر یک صاحب ثروت کلی بودند بفاصله دو سه سالی تمام را مستأصل و پریشان ساخته. که بنان شب قادر نبودند. بدترین وضعی هر یک جان را بمالکان دوزخ تسلیم نمودند، که اثری از آثار ایشان در صفحه روزگار باقی نیست و جهانگیرخان وحیدرخان ولدان محمد حسین خان سیستانی را با برادران دیگر نیز بعد از چند گاهی کور نموده و نهال اقتدار ایشان را که در مرغزار کرمان زمین ریشه قوی ساخته از زمین کنده و از خاک برکنده، کوچ و بنه ایشان را بطهران حرکت داده (۱)، که از ایشان نیز در صفحه روزگار اسم و رسمی باقی نیست "فاعبثوا یا اولی الابصار".

(۱) پایان کار خانواده حاج محمد ابراهیم شیرازی که درین خاتمه بآن اشاره رفته در غره ذیحجه ۱۲۱۵ است و آخرین واقعه‌ای که ذکر می‌کند در شوال سال ۱۲۱۹ رخ داده است از این قرار این خاتمه کتاب پس از سال ۱۲۱۹ قمری نوشته شده است.

فهرست نامهای کسان و خاندانها و نژادها

ابراهیم میرزا : ۱۰	آرش : ۸۱ ، ۲۸۱ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷
ابلیس : ۳۹۱	آراد خان افغان : ۳۱ ، ۲۳ ، ۳۵
ابوالحسن بیگلربیگی کرمان (میرزا)	۳۷ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۵۵ -
۳۲۷	۶۰ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۷۰ ، ۹۰ ، ۱۱۳ ، ۱۲۲
ابوالحسن غفاری (میرزا) : ۳۷۳	۲۶۴
ابوالفتح خان بختیاری : ۱۲ ، ۱۸	آقا محمد خان ر. محمد خان (آقا)
ابوالفتح خان زند : ۲۱۶ ، ۲۱۸	آل برمک ر. برمک
۲۱۹ ، ۲۲۱ ، ۲۲۴ ، ۲۲۶ ، ۲۲۸	ابدالی : ۵۱
۲۲۹ ، ۲۳۱ ، ۲۴۳	ابراهیم : ۳۳۰
ابوالقاسم خان نسقچی باشی : ۶۵	ابراهیم خان بفسایری : ۵۲
ابوتراب (میرزا) : ۱۶	۷۱ ، ۷۰
ابوطالب خان کرد : ۵۲	ابراهیم خان زند : ۲۱ ، ۳۱۳
اتراک ۲۷ ، ۵۲ ، ۲۲۲ ، ۲۶۶	ابراهیم خان قاجار : ۳۶۹ ، ۳۸۳
۲۶۷ ، ۲۷۰ ر. ترک	ابراهیم خان نوری : ۱۰۷ ، ۱۰۸
احمد (شیخ) ۲۰۲	ابراهیم شاه : ۷ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۳
احمد بيم افغان (احمدشاه درانی)	۳۳
۵۱ ، ۵۲	ابراهیم شیرازی (حاج) : ۳۳۹
احمد بیک دنبلی و احمد خان دنبلی :	۳۴۰ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹
۱۰۵ ، ۳۴۲	۳۵۱ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۵۹ ، ۳۶۲
احمد خان افغان : ۲۶۴ ، ۲۶۵	۳۶۵ ، ۳۶۷ ، ۳۷۳ ، ۳۷۷ ، ۳۷۹
۲۷۰ ، ۳۴۲	۳۸۵ ، ۳۹۱ ، ۳۹۳ ، ۳۹۵

اسمعیل خان زند : ۲۵۹ ، ۲۷۹ ،
 ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۴ ، ۲۸۸ ، ۲۹۳ ،
 ۳۱۳ ، ۳۹۵
 اسمعیل خان عرب عامری : ۲۸۸ ،
 ۳۰۳ ، ۳۰۷ ، ۲۹۳
 اسمعیل خان فیلی : ۲۱۸
 اسمعیل خان صفوی : ۱۵
 اشاقه باش : ۲۵ ، ۶۷ ، ۷۱ ، ۱۷۴
 اعتضاد الدوله (محمد صادق خان
 زند) : ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۸ ، ۱۹۰ ،
 ۱۹۸ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲ ، ۲۰۷
 اعراب ر . عرب
 اعظم خان افغان : ۳۸۱ ، ۳۸۲
 افغانه : ۴ ، ۵ ، ر . افغان
 افراسیاب : ۳۲۲ ، ۳۵۴ ، ۳۷۲
 ۳۸۳
 افشار : ۸ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۹۰ ، ۹۷ ،
 ۱۰۵ ، ۱۰۷ ، ۱۱۴ ، ۱۳۶ ، ۲۲۲ ،
 ۲۲۳ ، ۲۴۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۳۳۴
 افغان : ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۳۸ ،
 ۴۰ ، ۴۲ ، ۴۴ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۶ ،
 ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۶ ، ۷۰ ، ۸۹ ، ۳۸۱ ،
 ۳۸۳
 افلاطون : ۲۱۰ ، ۳۱۲
 اقلیدس : ۹۶ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۸۸

احمد خان مراغی : ۳۳۴
 ارخبای : ۳۹
 اردلان : ۲۴۵ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵
 ارسطو : ۲۱۰ ، ۲۱۴ ، ۲۷۸
 ارشلو : ۲۶۶
 اربک : ۴۲ ، ۴۴
 استظهار الدوله (محمد صادق خان
 زند) : ۱۴۷ ، ۱۴۹ ، ۱۶۲ ، ۱۸۳ ،
 ۱۸۴ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۳ ، ۱۹۶ ،
 ۱۹۸ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۱۴
 اسدالله پسر حاج ابراهیم شیرازی
 (آقا) : ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۹۴
 اسرافیل : ۳۳ ، ۴۶۳ ، ۱۴۷ ، ۲۵۶
 اسفندیار : ۱۸۲ ، ۲۸۳ ، ۳۱۶ ،
 ۳۱۷ ، ۳۲۲ ، ۳۳۷ ، ۳۵۱ ، ۳۶۴
 ۳۸۰
 اسکندر : ۳ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۲۰ ،
 ۱۳۴ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۲۰۹ ، ۲۰ ،
 ۲۶۴ ، ۲۷۱ ، ۲۸۱ ، ۲۸۵ ، ۳۰۱ ،
 ۳۰۲ ، ۳۱۰ ، ۳۱۳ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷ ،
 ۳۱۹ ، ۳۲۵ ، ۳۲۷ ، ۳۵۳ ، ۳۶۳ ،
 ۳۶۵ ، ۳۷۰ ، ۳۸۳
 اسکندر خان زند : ۳۸ ، ۳۹
 اسمعیل (شاه) : ۱۶ ، ۲۴ ، ۲۸ ،
 ۷۱

امیر علم خان ر. علم خان	اکبر خان زند : ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۷،
امیر علیخان ر. علیخان	۲۴۲، ۲۴۳
امیر گونه خان ر. گونه خان	اکراد ر. کرد
انوشیروان : ۳۲۱، ۴۳، ۶	الله مراد خان : ۲۲۱
ایناق خان : ۶	الوار : ۵۸، ۹۳ لر.
اینانلو : ۲۴۶	امام شامن : ۵۲
	امامقلی میرزا : ۱۰

ب

برچلو : ۱۰۵	باباخان (فتحعلی شاه) : ۳۳۲،
برکات (شیخ) : ۱۹۶، ۱۹۷	۳۳۶، ۳۵۳، ۳۵۹
برمک (آل) : ۳۲۰	باباخان (حاجی) ر. حاجی باباخان
بسظام خان کارخانه‌ای : ۱۵۲،	باباخان چاشلو : ۵
۱۵۳، ۲۲۳	بابان : ۹۵، ۱۷۸، ۱۸۲، ۲۳۰
بطلیموس : ۲	باجلان (طایفه) : ۲۴۲
بغایری : ۵۲	بادرایی : ۴۰
بلباس : ۶۰، ۱۰۵، ۱۱۳، ۲۳۵	بادغائی : ۴۰
بنی خلد ر. خالد	باربد : ۳۲۵
بنی کعب ر. کعب	باقرخان خراسکانی اصفهانی :
بنی معین ر. معین	۲۳۳، ۳۳۴، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۲،
بوداق خان : ۶، ۷۸	۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴
بهرام گور : ۱۴، ۷۵	باقرخان کله داری : ۳۵۶
بهزاد نقاش : ۱۵۷	بختیاری : ۹، ۱۲، ۲۱، ۳۰، ۴۴،
بهمن : ۷، ۴۹، ۲۸۱، ۳۱۶، ۳۱۷	۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰،
	۱۸۷، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۹۹

پ

پناه خان قلعه ببری : ۱۱
پیشدادی : ۳۵

پارسی : ۲۶۸
پناه خان جوانشیر : ۱۰۵ ، ۶۰
۱۱۴

ت

ترکمان : ۵ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۷۱ ، ۸۱
۸۸ ، ۱۷۰ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱
تقی خان بغایری : ۵۲
تقی خان بافقی یزدی : ۷۵ ، ۷۸
۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۷۸
۳۸۳
تقی خان زند : ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۴۲
تقی درانی : ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۴۰
۱۴۴ ، ۱۵۰ ، ۱۵۲
تموز : ۵۸
تہمتن : ۳۱۷ ، ۳۲۳
تیمور شاه افغان : ۳۸۱

تاجیک : ۸ ، ۲۸ ، ۱۳۳ ، ۲۹۹
۳۳۵ ، ۳۴۳ ، ۳۸۸ ، ۸۲
تازی : ۳۵ ، ۳۶ ، ۴۸ ، ۸۲ ، ۸۶
۱۲۶ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۲۱۶ ، ۲۶۸
تبتی (مشک) : ۳۰۵
تنتار : ۵۷ ، ۹۲
تراب خای چکنی : ۱۱۶
ترک : ۲۸ ، ۳۰ ، ۳۶ ، ۵۲ ، ۸۲
۱۱۵ ، ۱۳۳ ، ۱۷۱ ، ۱۷۵ ، ۲۱۶
۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۷۰
۲۲۴ ، ۲۸۷ ، ۲۹۹ ، ۳۲۶ ، ۳۲۹
۳۳۷ ، ۳۴۳ ، ۳۸۸ ر . اتراک

ت

توین منح (شیخ) : ۲۰۴

تامر مققح (شیخ) : ۲۰۴

ج

۱۷۰ ، ۱۷۴ ، ۲۸۴ ، ۳۰۴ ، ۳۱۰

۳۱۹ ، ۳۲۱ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۳۲

۳۲۷ ، ۳۴۵ ، ۳۶۰ ، ۳۶۳ ، ۳۶۸

جم . جمشید

جمال شالباف : ۱۴۰

جمال فومنی (حاجی) : ۲۶ ، ۲۷

جمشید : ۱۴ ، ۳۵ ، ۱۰۹ ، ۱۱۶

۲۷۷ ، ۳۰۰ ، ۳۱۲ ، ۳۱۶ ، ۳۴۸

۳۵۹ ، ۳۷۲

جم . جم

جوانشیر : ۱۰۵

جهانگیر خان زند : ۳۱۳

جهانگیر خان سیستانی : ۳۸۱

۳۲۸ ، ۳۳۳ ، ۳۱۰ ، ۳۱۵

جابلقی : ۱۲

جان محمد خان دولوی قاجاریو خاری

باش : ۳۳۳ ، ۳۴۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۳

۳۷۶

جانی فسائی (میرزا) : ۳۷۴

جعفر (برمکی) : ۳۳۹

جعفر خان حاکم داراب : ۳۷۹

جعفر خان زند ر . محمد جعفر خان

جعفر قلی خان قاجار : ۷۴ ، ۲۶۹

۲۷۴ ، ۲۹۲ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۲۸

جعفری (مار) : ۳۲۹

جم : ۳ ، ۲۷ ، ۳۰ ، ۴۴ ، ۴۸ ، ۷۵

۸۲ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۵ ، ۱۵۳

ج

چاردولی : ۲۷۰

چخماقی (غلامان) : ۱۵۲

چوباری : ۳۸۶

چهارلیک : ۱۲۰ ، ۱۲۱

ح

حاجی ر . ابراهیم شیرازی

حاجی باباخان بختیاری : ۱۷ ، ۱۹

حاتم : ۱۶۶ ، ۲۰۸ ، ۲۷۲ ، ۲۸۴

۳۳۹ ، ۳۲۰

حسینعلی خان ایروانی : ۱۱۴
 حسنعلی خان شیرازی : ۳۹۴
 حسینعلی خان کرد : ۱۷
 حسینقلی خان معیرالممالک : ۱۳
 حسینقلی خان دنبلی : ۲۳۵، ۲۳۴
 حسینقلی خان قاجار : ۱۷۵، ۱۷۴،
 ۳۹۴، ۳۸۵
 حسین کلانتر کرمان (میرزا) : ۱۵۲
 حسین میر پنجه (آقا) : ۱۱۱
 حکاری : ۱۰۵، ۱۱۳، ۳۳۵
 حمو خزاعی (شیخ) : ۲۰۱، ۲۰۲
 حیدر : ۳۸، ۲۰۱، ۳۱۹
 حید خان سیستانی : ۳۹۵
 حیدری : ۱۳۵

حاجی خان کنگرلوی نخجوانی : ۱۱۴
 حاجی لر : ۸۴
 حافظ شیرازی (خواجه) : ۱۵۹
 حجر عرب (شیخ) : ۱۶۸
 حسان : ۲۷۶
 حسن خان (میر) : ۳۷۸، ۳۸۱
 حسن خان زند : ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹،
 ۲۴۳
 حسن سلطان وغائی : ۱۶۵، ۱۶۶
 حسین خان قاجار دولو : ۶۳، ۶۷،
 ۷۱، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۱۷۵
 ۱۷۴
 حسین صفوی (شاه سلطان) : ۴
 ۱۵، ۱۶، ۳۲

خ

۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۰، ۲۳۴
 خداوردی خان بیگدلی : ۲۳۰
 خداوردی خان دنبلی : ۳۳۳
 خراسانی : ۳۷۹، ۳۸۱
 خزعیه : ۵۲
 خسرو : ۲۲۴، ۳۶۳، ۳۹۲
 خسرو خان اردلان : ۲۸۲، ۲۸۴،
 ۲۹۳، ۲۹۵

خاقان : ۳۰، ۷۴، ۷۵، ۹۹
 ۱۲۰، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۸۰
 ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۱۴، ۳۳۶، ۳۳۹
 ۳۴۲، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۳
 خالد (بنی) : ۲۰۵
 خان بابا خان نانکلی : ۳۹۵
 خانعلی خان مافی : ۲۲۷
 خدا مراد خان زند : ۹۰، ۹۱

خلج : ۲۶۳	خسرو خان مکری : ۵۷ ، ۵۶
خواندگار : ۱۸۵	خضر : ۳۸۳ ، ۳۵۷
خونساری : ۱۲	خطاشی : ۲۹۷ ، ۱۲۵
	خطی (رمع) : ۳۵

د-د

داودی (زره) : ۶۲	دارا : ۳ ، ۳۵ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۹
داودی (صوت) : ۲۷۷	، ۱۱۹ ، ۱۲۵ ، ۱۴۴ ، ۱۷۲ ، ۱۸۱
درویش (شیخ) : ۲۵۸ ، ۲۵۹	، ۱۹۲ ، ۱۹۴ ، ۲۵۲ ، ۲۸۵
دستان : ۳۱۷	، ۲۸۱ ، ۲۹۵ ، ۳۰۲ ، ۳۰۴ ، ۳۱۰
دشتستانی : ۳۱۷ ، ۴۵	، ۳۱۳ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷ ، ۳۱۹ ، ۳۲۶
دلدل : ۳۱۹	، ۳۳۲ ، ۳۳۸ ، ۳۸۴
دیلم : ۱۱۵ ، ۱۷۵ ، ۲۲۶	داعی الله (شاه) : ۲۴۲
دینارانی : ۱۹۱	دامغانی : ۳۶۹
ذوالفقارخان افشار : ۱۶۸ ، ۱۷۵	داود : ۱۹۶
، ۲۲۸ ، ۲۳۱ ، ۲۵۵	داود (میرزا) : ۱۱

ر

۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۷۲	ربیع خان مرداشتی : ۳۹۴
رستم خان زند : ۲۵۱ ، ۲۵۷	رحیم خان ر. محمد رحیم خان
رضا قلی خان دولو قاجار یوخاری	رخش : ۳۱۹ ، ۳۴۹ ، ۳۸۴ ، ۳۷۸
باش : ۱۷۵ ، ۳۲۶ ، ۳۶۱ ، ۳۶۳	رستم : ۷ ، ۴۹ ، ۸۱ ، ۱۱۵ ، ۱۲۹
۳۶۵	، ۱۸۲ ، ۲۸۳ ، ۳۲۲ ، ۳۳۷ ، ۳۴۳

رفیع خان ر. محمد رفیع خان
رئیس بنی کعب (شیخ) : ۱۹۶

رضا قلی خان شاهسون : ۳۵۲، ۳۴۸
رضا قلی خان کازرونی : ۳۵۴، ۳۵۳
رضا قلی خان گنجه‌ای : ۱۱۴

ز

۱۷، ۲۸، ۳۵، ۴۰، ۴۳، ۴۵
۴۹، ۵۸، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۲، ۲۵۸
۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۹، ۲۹۵، ۳۴۲
۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۷
۳۵۸، ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶
۳۷۸، ۳۹۲
زنگنه : ۳۱۷
زیاد اوغلی : ۱۱۴
زید ر. امامزاده زید

زال : ۳۴۷
زال خان خشتی : ۳۴۵
زکی خان زند : ۱۱۰، ۱۰۳، ۱۰۱
۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶
۱۳۰، ۱۳۴، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱
۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۷
۲۳۸
زندو زندیه : ۳، ۸، ۱۳، ۱۰

س

سلطانعلی خان زند هزاره : ۳۴۸
۳۶۰
سلمی : ۲۷۸
سلیمان : ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۸۴، ۲۰۹
۲۸۵، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۳۶، ۳۴۹
۳۹۲
سلیمان ر. صباحی بید گلی
سلیمان آقای متسلم : ۱۸۸، ۲۰۰
۲۰۷، ۲۰۹

سام : ۳۱۶، ۳۱۷
سبز علی خان زند : ۷۹، ۱۰۹
سبز علی کرد : ۸۷
سحبان : ۲۷۶
سرافیل ر. اسرافیل
سعد (بنی) : ۱۳۵
سعدان ابوشهری (شیخ) : ۱۳
سکندر ر. اسکندر
سلطان (شیخ) : ۲۰۲

سلیمان بنی کعب (شیخ) : ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۹ ، ۱۵۵	سلیمانی (دستگاه) : ۱۳۹ سلیم خان افشار قتلو ۱۳ ، ۱۸ ، ۲۴ ، سلیم خان افشار قرقلو : ۲۴ سهراب خان : ۹ سیاوش : ۳۱۶ ، ۳۶۳ سیدالشهداء : ۷۵ سیستانی : ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۷ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰
سلیمان بیک جهرمی (حاجی) : ۳۹۵ سلیمان پاشای بابان : ۹۵ ، ۱۷۸ سلیمان ثانی (شاه) : ۲۵ ، ۳۲ ، ۵۱ سلیمان خان نخجوانی : ۳۳۴ سلیمان صفوی (شاه) : ۱۱ ، ۲۵	

ش

شاه چراغ : ۷۷ شاهرخ خان افشار : ۹۰ ، ۹۱ شاهرخ شاه : ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۲۵ ، ۵۱ ، ۹۰ شاهرخ میرزا : ۱۰ شاهرضا (قمشه) : ۱۲۲ شاه سلطان حسین ر . حسین شاهسون : ۹۸ ، ۱۱۴ شاه مراد خان زند : ۲۴۸ ، ۳۱۳ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ شاه میر علی حمزه : ۴۶ شاه زردی خان قاجار زیاد اوغلی : ۱۱۴ شجاع الدین خان زند : ۲۵۹ شرف الدین خان سیستانی (امیر) :	۳۲۸ شریف علامه (میرسید) : ۳۴۲ ششتری (جامه) : ۳۰۵ شقاقی : ۹۸ ، ۱۱۴ ، ۳۳۲ شهباز خان دنبلی : ۶۰ ، ۶۹ ، ۱۰۵ ، ۱۱۴ شهباز خان نکلی : ۱۰۷ ، ۱۰۸ شیخعلی خان زند : ۳۵ ، ۳۷ ، ۴۶ ، ۵۱ ، ۵۳ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۵ ، ۶۷ ، ۷۰ ، ۷۲ ، ۷۸ ، ۸۲ ، ۸۵ ، ۸۸ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۲۱۶ ، ۲۱۸ شیخ ویس خان زند : ۳۴۸ ، ۳۵۲ ، ۲۶۲ ، ۲۹۸ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ شیرازی : ۳۳۷ ، ۳۴۲ ، ۳۷۵
---	--

شیروانی (طایفه) : ۲۶۶
شیرین : ۳۹۲، ۳۲۴، ۳۰۵

شیر علی خان قاجار شامبیاتی :
۸۴، ۸۳

ص و ض

صدر الممالک ر. محمد علی خان
(میرزا)
صفر علی خان قاجار قوانلو: ۶۷
صفویه : ۹۰، ۸۹، ۳۲، ۴
صید مراد خان زند: ۲۴۴، ۲۳۴
۲۶۶، ۲۸۸، ۲۹۸، ۳۱۰، ۳۱۲،
۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳
ضحاک : ۷۷، ۶۱

صادق خان ر. محمد صادق خان
صادق خان شقاقی : ۳۲۳
صادق نامی ر. محمد صادق موسوی
صالح خان بیا : ۳۸، ۱۸، ۱۷
۴۶، ۴۵
صبا ر. فتحعلی خان ملک الشعراء
صباحی بید گلی (حاج سلیمان) :
۳۷۵، ۲۶۰، ۲۱۹

ط

طبسی : ۳۷۸
طهماسب خان فیلی : ۳۹۵
طهمورث : ۳۱۶

طاهر چهار محالی اصفهانی (میرزا)
۹۴:
طاهر خان زند : ۲۱۸، ۲۱۶
طبری : ۲۵۱، ۷۲، ۷۱

ظ

زند : ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۷۹، ۱۴۹
۲۰۹، ۱۹۹، ۱۹۳

ظهیرالدوله (امیرگونه خان افشار)
۱۶۲ :
ظهیرالدوله (محمد صادق خان

ع

عاق : ۸۴

عاد : ۱۹۷، ۱۰۰

عذراء : ۳۱۰ ، ۳۲۴	عباس صفوی (شاه) : ۲۴۰۹
عراقی : ۲۷۰ ، ۳۳۳ ، ۳۷۳	عباسقلی خان بغایری : ۵۲
عرب : ۵۲ ، ۵۶ ، ۷۹ ، ۹۵ ، ۱۰۹	عباسی (لباس) : ۳۷۱
۱۲۲ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۲	عبدالحمید خان عثمانی : ۱۹۴
۱۳۵ ، ۱۵۹ ، ۱۶۳ ، ۱۶۶ ، ۱۷۵	عبدالرحمن : ۲۰۷
۱۷۷ ، ۱۸۶ ، ۱۹۶ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱	عبدالرحیم خان شیرازی : ۳۹۴
۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۱۰ ، ۲۱۲ ، ۲۱۴	عبدالرحیم خان یزدی : ۳۸۳
۲۱۵ ، ۲۵۵ ، ۲۷۵ ، ۳۱۷ ، ۳۲۶	عبدالرزاق خان : ۲۶۳ ، ۲۹۶
عربعلی خان زند : ۲۶۴	عبدالعلی خان عرب عامری :
عربی (بادبای) : ۲۸۳	۵۷ ، ۵۶
عزرائیل : ۳۳	عبدالکریم بن علی رضا الشریف
عقیل اصفهانی (میرزا) : ۱۱۶	(میرزا) : ۲۷۶ ، ۲۷۹
علم خان افغان : ۳۷ ، ۴۰	عبدالله بنی معین (شیخ) : ۱۷۵ ،
علم خان عرب خزیمه (امیر) : ۵۲	۱۷۸
علم خان قاینی (امیر) : ۳۸۱	عبدالله خان زند : ۲۸۹ ، ۲۹۰
علوان (شیخ) : ۱۰۹	۲۹۹ ، ۳۶۹ ، ۳۸۰ ، ۳۸۲ ، ۳۸۳
علی من ابی طالب : ۲ ، ۱۷۶ ، ۲۱۰	عبدالله خان سردار : ۴۱ ، ۴۲
علی خان افشارزایرلو : ۲۵۵ ، ۲۶۳	عبدالله خان لاری : ۳۰۴
۲۷۵ ، ۲۸۵ ، ۲۹۳ ، ۲۹۵	عبدالله منقح (شیخ) : ۱۸۶ ، ۱۸۷
علی خان آقای قاجار : ۳۹۴	۲۰۴ ، ۲۰۸
علی خان حیات داودی (امیر) :	عبدالملکی : ۳۴۹
۳۱۷ ، ۳۴۶ ، ۳۴۸	عبدی بختیاری (میر) : ۱۱۲
علی خان شاهسون : ۹۰ ، ۱۴۳	عثمانی : ۱۲۶
۱۴۴ ، ۲۵۰	عجم : ۷۵ ، ۱۵۹ ، ۱۷۵ ، ۲۵۵
علی خان قاینی (میر) : ۳۸۱	۲۷۵ ، ۳۲۶ ، ۳۵۷

،۲۵۲ ، ۲۵۰ ، ۲۴۸ ، ۲۴۷ ، ۲۴۵
 ،۲۹۸ ، ۲۶۷ ، ۲۶۵ ، ۲۶۲ ، ۲۵۴
 ۳۴۲ ، ۳۴۱ ، ۳۳۹ ، ۳۳۱
 علی مرادخان بختیاری : ۱۳ ، ۱۲
 ،۳۰ ، ۲۴ ، ۲۲ ، ۲۱ ، ۱۸ ، ۱۵
 ۴۴ ، ۳۸ ، ۳۴
 علینقی خان زند : ۲۳۶ ، ۲۳۵
 ۲۴۳ ، ۲۴۱ ، ۲۳۸
 علینقی خان یزدی : ۳۷۸
 علی همت خان زند : ۲۱۴
 علی همت خان گلیائی : ۳۹۴
 عمارلو : ۲۶
 عمر : ۳۱۹
 عمر پاشا : ۱۳۲ ، ۱۲۸ ، ۱۲۶
 ،۱۹۴ ، ۱۸۸ ، ۱۸۳ ، ۱۷۸ ، ۱۶۸
 ۲۰۱ ، ۱۹۵
 عیسی : ۲۷۶
 عیسی خان کرد : ۵۲

علی خان قلیچی : ۵۲
 علی سیرجانی (آقا) : ۱۵۲
 علیشاه : ۱۵ ، ۱۱ ، ۶
 علیقلی خان (علیشاه) : ۸
 علیقلی خان قاجار : ۲۶۹ ، ۱۷۵
 ،۳۲۸ ، ۳۰۹ ، ۳۰۷ ، ۲۹۵ ، ۲۹۳
 ۳۳۲
 علیقلی خان کازرونی (حاج) :
 ،۳۱۲ ، ۲۹۸ ، ۲۹۶ ، ۲۹۰ ، ۲۸۸
 ۳۵۳ ، ۳۱۳
 علی محمد خان زند : ۱۱۲ ، ۱۱۱
 ،۲۱۱ ، ۲۰۹ ، ۱۷۰ ، ۱۶۸ ، ۱۲۱
 ۲۱۴
 علی محمد خان مراغه‌ای (حاج)
 ۱۱۴
 علی مرادخان زند : ۱۷۸ ، ۱۶۹
 ،۲۳۳ ، ۲۳۱ ، ۲۲۱ ، ۱۸۲ ، ۱۷۹

غ وف

فتحعلی خان افشار ارشلو : ۳۴ ،
 ،۱۰۶ ، ۱۰۴ ، ۹۷ ، ۶۹ ، ۶۰ ، ۴۲
 ،۱۲۲ ، ۱۱۴ ، ۱۱۳ ، ۱۱۰ ، ۱۰۸
 ۲۲۳ ، ۲۲۲
 فتحعلی خان قاجار : ۲۵
 فتحعلی خان ملک الشعراء صبای

غضبان (شیخ) : ۲۹۹
 فارسی : ۲۶۶ ، ۱۲۶ ، ۵۰ ، ۴۸
 ،۳۴۴ ، ۳۴۲ ، ۳۳۷ ، ۲۹۰ ، ۲۶۸
 ۳۹۵ ، ۳۷۴ ، ۳۵۹ ، ۳۵۷ ، ۳۵۶
 فاطمه (حضرت معصومه) : ۲۲۴
 فتح الله خان زند : ۳۸۶

۳۱۰ ، ۳۱۳ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷ ، ۳۲۶ ،	کاشانی : ۳۲۱
۳۶۰ ، ۳۶۳ ، ۳۸۴	فردوسی طوسی : ۳۵۲
فضل (برمکی) : ۳۳۹	فرس : ۲۲۴
فضل منقح (شیخ) : ۲۰۸	فرهاد : ۳۸۶ ، ۱۵۵
فضلعلی خان زند : ۳۱۸	فرهاد بیک : ۲۷۱
فغفور : ۳۰ ، ۲۴۸ ، ۲۸۰ ، ۲۶۳	فریبرز : ۳۱۷
فلاطون ر . افلاطون	فریدون : ۳ ، ۱۱۷ ، ۲۹۶ ، ۳۰۰

ق

قبادی : ۳۰	قان : ۳۰
قرا خان طالش : ۲۳۰ ، ۲۲۹	قاجار وقاجاریه : ۲۸ ، ۵۳ ، ۶۷
قربان خان باجلان : ۲۸۱	۷۰ ، ۷۲ ، ۸۵ ، ۸۸ ، ۱۷۴ ، ۲۵۰
قره گوزلو : ۲۶۳ ، ۲۱۴ ، ۲۸۵	۳۰۳ ، ۳۰۸ ، ۳۳۴ ، ۳۵۱ ، ۳۶۰
قزاق : ۱۰۵	۳۶۷ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۷۶ ، ۳۸۳
قزل ایاغ : ۵۷	۳۹۳ ، ۳۹۴
قشقائی : ۳۰۶	قارن : ۱۱۲
قلیچی : ۵۲	قارون : ۳۷۱
قیصر : ۳۰ ، ۹۹ ، ۱۲۰ ، ۱۹۴	قاسم خان افشار : ۳۳۴
۱۹۵ ، ۲۴۲ ، ۲۵۹ ، ۲۷۱	قاسم خان کوهمره‌ای (رئیس) :
	۳۵۳ ، ۳۹۵

ک

کاوسی : ۳۰	کاظم خان قراجه داغی : ۱۰۵
کاوه : ۱۹۶	۱۱۴ ، ۳۳۴
کتول : ۸۴	کاوس : ۲۱۹ ، ۳۱۷ ، ۳۷۲

کشمیری (شال) : ۱۲۰	کثیر (آل) : ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۳
کفشگیری : ۸۴	۱۲۹
کعب (بنی) : ۱۲۶، ۱۲۷	کرایلی : ۸۴
۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۷۶، ۱۹۶	کرد : ۵۲، ۶۰، ۸۴، ۸۷، ۱۰۵
۱۹۷، ۲۹۹	۱۱۳، ۱۷۸، ۲۳۰، ۲۴۶، ۲۶۶
کلبعلی خان نخجوانی : ۳۳۴	۲۶۷
کلیائی : ۳۹۴	کریم خان ر. محمد کریم خان و
کولان : ۲۸	نواب غفران مآب و وکیل
کی : ۳	کسری : ۳، ۲۷، ۳۰، ۴۸، ۷۳
کیان : ۱۳۲، ۱۳۴، ۳۹۲	۷۵، ۷۶، ۹۵، ۹۷، ۱۰۹، ۱۲۰
کیخسرو : ۲۱۹، ۳۲۲، ۳۲۴	۱۲۱، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۰
۳۵۴، ۳۷۲	۱۷۰، ۱۷۸، ۲۵۷، ۲۶۵
کیقباد : ۳۱۶، ۳۴۸	۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۰۰
کیومرث : ۳۱۶	۳۰۱، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۳۷، ۳۴۸
	۳۵۰، ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲

ک

۱۱۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰	گرمسیری : ۶۳، ۲۷۲
۱۶۲، ۲۴۷	گونه خان افشار امیر لوطارمی
گیو : ۳۱۷	(امیر) : ۵۴، ۵۶، ۱۱۴

ل

لر : ۹۳، ۳۱۷ ر. الوار	لاری : ۶۳
لراوی : ۱۳۷	لالوئی : ۱۴۱
لطفعلی خان فیروز آبادی : ۳۹۵	لام (بنی) : ۱۲۹

لیلی : ۲۴۱، ۳۰۵، ۲۷۸، ۰۹۲	لهراسب : ۳۱۶ لیلوئی : ۵۲
م	
اشاقه باش : ۰۴۹، ۲۹، ۲۷، ۲۵	مازندرانی : ۳۳۳، ۳۳۲
۰۸۰، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۳، ۵۹، ۵۷	مافی : ۳۶۷، ۳۳۷، ۲۷۴، ۲۷۰، ۲۴۲
۰۱۴۵، ۱۴۵، ۱۱۳، ۹۷، ۹۰، ۸۸	مانی : ۱۵۷
۲۴۶، ۱۷۴، ۱۷۱، ۱۷۰	ماهانی : ۳۸۶
محمد حسین حسینی فراهانی	مجنون : ۳۴۱
(میرزا) : ۰۳۱۸، ۲۷۷، ۲۱۰	محمد (رسول الله) : ۲۱۱، ۲۱۰
۳۴۲	محمد آقا زرگر (حاج) : ۱۱۲،
محمد حسین خان ر. حسین	۲۲۳، ۲۲۲، ۱۷۶
محمد حسین خان (برادر حاج	محمد آقا سلام آقاسی : ۱۲۷، ۹۵
ابراهیم شیرازی) : ۰۳۷۹، ۳۷۵	محمد ابراهیم ر. ابراهیم شیرازی
۳۹۴، ۳۸۰	محمد افشار : ۱۰
محمد حسین خان بهبهانی : ۲۱۴	محمد امین خان گروسی : ۱۱۸،
محمد حسین حاکم گروس : ۲۹۳، ۲۸۴	۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۶
نوذر : ۳۱۷	محمد پرات ۱۴۲
محمد حسین خان دوداغ : ۳۸۰، ۳۷۹	محمد بیک خرموجی دشتستانی
محمد حسین خان سیستانی :	(میرزا) ۱۶۱
۲۹۵، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۲۸، ۲۲۱	محمد یاشابابان : ۱۸۲، ۱۷۸
محمد حسین خان عرب عامری :	محمد تقی خان بافقی یزدی .
۲۸۸	تقی خان
محمد حسین خان قراگوزلو :	محمد جعفر خان زند : ۱۲۰، ۳
۳۸۳، ۲۹۸، ۲۸۴، ۲۸۲	۲۷۵، ۲۲۰، ۱۶۰
محمد خان افغان : ۳۸۲، ۳۸۱	محمد حسن خان قوانلوی قاجار

محمد خان قوانلوی قاجار: ۵۵، ۰۶۷، ۰۷۰، ۰۸۸، ۰۸۹، ۰۱۷۰	محمد خان دادو سواد کوهی: ۰۷۱، ۰۷۲، ۰۹۰، ۰۱۷۱، ۰۱۷۳، ۰۲۴۷
محمد خان لاری: ۳۰۴، ۳۰۲	محمد خان دنیلی: ۳۳۴
محمد رحیم خان زند: ۲۱۸	محمد خان زند: ۰۳۷، ۰۳۵
محمد رضا شیرازی (آقا): ۳۷۴	۰۴۴، ۰۵۳، ۰۱۱۲، ۰۲۱۶، ۰۲۱۸
محمد رفیع خان زند: ۰۷۹، ۰۷۸	۰۲۱۹، ۰۲۵۹، ۰۲۷۹، ۰۲۹۸
۲۱۷	۰۳۴۵، ۰۳۲۲، ۰۳۰۹، ۰۳۰۱، ۰۲۹۹
محمد زمان شیرازی (آقا): ۳۹۴	۳۶۹
محمد شاه هندی: ۵۱	محمد خان سعادی خلخالی:
محمد صادق خان زند: ۰۷، ۰۶	۲۳۱
۰۱۹، ۰۳۶، ۰۷۵، ۰۹۵، ۰۱۳۷	محمد خان شیرازی (میرزا):
۰۱۳۹، ۰۱۴۶، ۰۱۸۳، ۰۲۱۹، ۰۲۳۴	۳۹۴
ر. اسنظهارالدوله و اعتضاد الدوله و معین الدوله	محمد خان طبسی (امیر):
محمد صادق موسوی متخلص بنامی (میرزا): ۰۳، ۰۲۷۶	۰۲۸۸، ۰۲۸۹، ۰۳۰۱، ۰۳۰۲
محمد صدر (میرزاسید) ۱۱:	محمد خان قاجار (آقا): ۰۸۸، ۰۱۷۰، ۰۱۷۵، ۰۲۴۶، ۰۲۵۰
۰۲۵، ۰۵۱	۰۲۶۲، ۰۲۶۶، ۰۲۶۹، ۰۲۷۱
محمد صفوی (سلطان): ۲۷۱	۰۲۷۳، ۰۲۷۵، ۰۲۹۲، ۰۳۰۳
محمد طاهر خان زند: ۰۲۳۴	۰۳۰۶، ۰۳۱۰، ۰۳۲۱، ۰۳۲۳
۰۲۴۸، ۰۲۵۰، ۰۲۶۲	۰۳۲۵، ۰۳۲۶، ۰۳۲۸، ۰۳۳۰
محمد علی آقا دولو: ۸۷	۰۳۳۳، ۰۳۴۰، ۰۳۴۳، ۰۳۴۹، ۰۳۵۱
محمد علی خان: ۱۷۴	۰۳۵۲، ۰۳۵۹، ۰۳۶۱، ۰۳۶۷، ۰۳۷۲
محمد علی خان تکلو: ۱۶	۰۳۷۴، ۰۳۷۶، ۰۳۷۷، ۰۳۷۹، ۰۳۸۳
محمد علی خان زند: ۰۲۱۶	۰۳۸۵، ۰۳۹۱، ۰۳۹۴
	محمد خان قاجار (میرزا): ۳۹۱

۳۳۲، ۳۳۵، ۳۴۹، ۱۷۲	۲۲۶، ۲۱۹
مسیح خان بابوی باشت : ۹۳	محمد علی خان سیستانی : ۳۸۹
مسیح خان لاری : ۱۵۵	محمد علی خان شیرازی : ۳۹۴
مشیزی : ۱۵۲، ۱۵۱	محمد علی خان صدرالممالک
مصطفی خان بیگدلی : ۳۲	(میرزا) ۱۳۵، ۱۳۴
مصطفی خان عثمانی (سلطان) :	محمد علی خان کرد : ۱۱۵
۱۹۴	محمد علی خان لاری : ۳۵۴
مصطفی خان قاجار دولویوخاری	محمد قلی خان افشار : ۳۳۴
باش ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۵۳، ۳۵۹،	محمد قلی خان دولو : ۷۵
۳۶۳، ۳۶۶	محمد کریم خان زند : ۷۰، ۶
مصطفی قلی خان قاجار : ۱۷۱،	۲۱۹، ۲۱۵
۲۴۹، ۳۳۱، ۳۳۵	ر. نواب غفران مآب و وکیل
مصطفی قلی خان قراجه داغی	محمد کریم خان کزازی : ۲۵۷
۳۳۴	محمد کلانتر فارس (میرزا) : ۳۴۲
مطلب (مولی) : ۱۲۳	محمد مارنینی اصفهانی (آقا) :
مطلب خان کرمانی : ۱۵۸	۱۱۲، ۱۷۶، ۲۲۲، ۲۲۳
معن : ۱۶، ۲۷۲، ۲۸۴، ۳۲۵،	محمد ولی خان دولو : ۸۳، ۸۱
۳۳۹	۸۵
معیر الممالک ر. حسینعلی خان	محمد ولی خان قاجار : ۳۹۱
معین (بنی) : ۱۷۶	محمد وهبی : ۱۹۴، ۱۹۵
معین الدوله (محمدصادق زند) ۱۴۷	محمود پاشا بایان : ۱۷۸، ۱۸۲
ملکشاه سلجوقی : ۲۷۱	مراد خان پند هزاره : ۲۳۶،
ممسنی : ۳۲۲، ۲۹۸	۲۳۷، ۲۴۸
منقح (طایفه) : ۱۸۶، ۱۸۷،	مرتضی (میرزا) : ۱۶
۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۲	مرتضی قلی خان قاجار : ۱۷۱،

۱۷۲، ۱۷۳، ۲۴۷
 مهدی خان زند : ۲۱۳
 مهدی خان منشی (میرزا) : ۳۲
 مهدی قلی خان قاجار : ۱۷۴
 مهنا منقح (شیخ) : ۲۰۸
 مهنا و غائی (امیر) : ۱۶۱،
 ۱۶۸

منوچهر : ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۴۹،
 ۳۶۳
 موسی : ۲۷۶
 موسی بن جعفر کاظم (امام) :
 ۲۲۴، ۷۷
 محمد علیا (مادر جعفر خان)
 ۲۳۸
 مهدی خان دادو سواد کوهی :

ن

۳۳۳
 نریمان : ۳۱۷
 نصرالله خان زند : ۳۷۸
 نصرالله میرزا : ۱۰، ۸
 نصر عرب ابوشهری (شیخ) :
 ۳۴۸، ۳۱۷
 نصیر خان لاری : ۴۷، ۴۹، ۶۳،
 ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۲، ۳۰۲، ۳۰۴
 نظر علی خان زند : ۱۰۹،
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۵،
 ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۲
 ۱۷۹، ۲۱۶، ۲۱۸، ۳۱۸
 نظر علی خان شاهسون : ۲۲۹،
 ۲۳۰
 نقد علی خان زند : ۳۱۸

نادر خان زند : ۸۸، ۱۰۰،
 ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۱
 نادر شاه : ۵، ۶، ۸، ۱۱،
 ۲۴، ۳۲، ۵۱، ۶۱، ۱۲۶
 ناصر (حاج) : ۱۹۳
 ناصر ابو مهبیری بندر ابوشهری
 (شیخ) : ۱۹۶، ۳۱۷
 ناصر و غائی (میر) : ۱۶۱
 نامی ر. محمد صادق موسوی
 نانکلی : ۳۳۷، ۳۶۷، ۳۹۵
 نجدی (طایفه) : ۲۰۸
 نجف خان زند : ۲۶۳، ۲۶۴
 نجف خان کرد شادلو : ۸۳
 نجفقلی خان خراسانی : ۳۸۷
 نجفقلی خان دنبلی : ۱۱۴،

نوروز : ۲۲ ، ۳۱ ، ۵۷ ، ۸۵ ، ۹۲ ،
 ۹۶ ، ۱۱۶ ، ۱۳۱ ، ۱۵۴ ، ۱۵۸ ،
 ۱۵۹ ، ۱۸۵ ، ۱۸۵ ، ۲۰۳ ،
 ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۹ ، ۲۹۱ ،
 ۲۹۲ ، ۳۰۰ ، ۳۰۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۵ ،
 ۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۷۶
 نوشیروان ر. انوشیروان
 نیرم : ۳۱۷

نکیسا : ۳۲۵
 نمرود : ۳۳۹ ، ۳۵۱ ، ۳۵۷
 نواب غفران مآب (کریم خان
 زند) : ۲۱۵ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ،
 ۲۲۰ ، ۲۲۲ ، ۲۲۶ ، ۲۲۹ ،
 ۲۴۲ ، ۲۴۴ ، ۲۴۶ ، ۲۵۳
 ر. محمد کریم خان و وکیل
 نوذر : ۳۱۷

و

ر. محمد کریم خان و نواب
 غفران مآب
 ولی خان ر. محمد ولی خان
 ولی خان زند : ۲۱۶ ، ۲۱۸
 ویس ر. شیخ ویس خان

وامق : ۳۱۵
 وغائی (طایفه) : ۱۶۱ ، ۱۶۵ ،
 وکیل (کریم خان زند) : ۹۴ ،
 ۱۱۴ ، ۲۲۱ ، ۲۵۳ ، ۳۳۲ ،
 ۳۳۹ ، ۳۵۷

ه

۳۴۸
 هفت لنگ : ۱۲۰ ، ۱۲۱
 هندو (سیوف) : ۲۸۳
 هوشنگ : ۳۱۶ ، ۳۱۷
 هیبت الله خان بابوی یاشت :
 ۹۳ ، ۹۴

هاشم خان بیات : ۳۸
 هاشم یهودی (حاجی) : ۳۳۹
 هدایت الله خان : ۱۰۹ ،
 ۲۲۹ ، ۲۳۱ ، ۲۴۷ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ،
 ۳۳۱
 هزاره و هزاره جات : ۸ ، ۲۷۰ ،

ی

، ۲۵۰ ، ۱۷۴ ، ۱۷۲ ، ۸۸	یاجوج : ، ۲۱۰ ، ۳۱۶ ، ۲۵۳
، ۸۵ ، ۸۴ ، ۶۷ : یوخاری باش	۳۶۲ ، ۳۵۸
۳۶۲ ، ۳۵۳ ، ۳۳۳ ، ۱۷۴	یزدی : ۱۴۰
، ۶۰ ، ۵۹ : یوسف خان هوتکی	یزید : ۳۹۱
۶۸ ، ۶۷	یزیدی : ۱۰۵ ، ۶۰
۳۴۷ ، ۳۴۳ ، ۳۳۹ : یهودی	یمانی (تیغ) : ۲۸۶
	یموت : ، ۸۴ ، ۷۱ ، ۵۲ ، ۲۹ ، ۲۸

فهرست نامهای جاها

ارسنجان : ۳۹۲	
ارض اقدس : ۳۸۲ ، ۳۷۸	
ارگ شیراز : ۲۱۶ ، ۱۶۰ ، ۱۵۷	
۳۱۲ ، ۲۹۸ ، ۲۴۲ ، ۲۳۳ ، ۲۱۹	
۳۱۹ ، ۳۱۸ ، ۳۱۳	
ارگ کرمان : ۳۸۷ ، ۳۸۳	
ارم : ۴۸ ، ۳۶ ، ۳۱ ، ۳۰ ، ۱۹	
۴۹ ، ۵۵ ، ۹۳ ، ۹۶ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵	
۱۵۷ ، ۱۶۰ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۹۴	
۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۲۴۶ ، ۲۸۸ ، ۳۱۰	
۳۱۸ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۷۲	
ارومی و ارومیه : ۴۰ ، ۳۷ ، ۳۴	
۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۷ ، ۹۷ ، ۱۰۴	
۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۴ ، ۱۲۲ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵	
اسپاس : ۳۷۶	
استرآباد : ۲۹ ، ۲۷ ، ۲۵ ، ۱۱	
۶۹ ، ۷۱ ، ۸۰ ، ۸۵ ، ۸۷ ، ۸۸	
۱۷۱ ، ۱۷۴ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۹	
۲۵۰ ، ۲۶۲ ، ۳۳۰	
اسدآباد : ۱۷۰	
اسفرجان : ۳۰۹	
	۱
	آباده : ۲۳۷ ، ۲۳۶ ، ۶۳
	آذربایجان : ۵۵ ، ۵۴ ، ۴۹
	۵۷ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۷۰ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۹۶
	۱۰۵ ، ۱۰۵ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳
	۱۱۲ ، ۱۱۲ ، ۱۲۲ ، ۱۵۶ ، ۱۶۸
	۲۲۲ ، ۲۵۵ ، ۳۲۲ ، ۳۳۴ ، ۳۵۲
	آمل : ۲۴۷ ، ۵۶ ، ۵۵
	ابرج : ۳۷۷ ، ۳۶۹ ، ۳۶۷
	ابرقوه : ۳۸۱ ، ۳۷۸ ، ۳۰۱
	ابواسحقور . کوشک
	ابوشهر : ۱۹۶ ، ۱۶۵ ، ۱۳۳
	۳۱۵ ، ۳۱۷ ، ۳۲۳ ، ۳۴۸
	ابهر : ۱۶۹ ، ۹۵
	ابیورد : ۷
	اردبیل : ۲۲۹ ، ۱۱۳ ، ۱۱۰
	۲۳۰ ، ۲۳۲ ، ۳۳۳
	اردستان : ۲۸۹ ، ۲۷۱ ، ۱۴۲
	اردکان : ۶۵
	ارس : ۳۳۵ ، ۳۳۴ ، ۳۳۲ ، ۱۱۰

۲۲۰، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۰۷	اسلامبول : ۲۲
ام‌النبی ر. مشهد ام‌النبی	اشرف : ۲۹، ۸۱، ۸۰، ۸۳
امامزاده زید : ۳۹۱	۸۵، ۸۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۴۶
انزلی (جزیره) : ۲۲۹، ۲۹۵	اشکیز (چمن) : ۳۳۴
انگلیس : ۱۸۷	اصطهبانات : ۳۷۸
انگوران : ۱۷۸	اصفهان : ۴، ۱۲، ۱۳، ۱۵
انگورستان (اصفهان) : ۲۶۹	۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۶، ۲۹، ۳۱
انوشیروان : ۲۷۴، ۲۸۰	۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۵، ۴۹، ۵۰
اهر : ۳۳۴	۵۲، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۳، ۶۷
ایذج : ۲۳۷	۶۹، ۷۸، ۷۹، ۱۰۲، ۱۱۱
ایران : ۴، ۷۴، ۷۵، ۹۵	۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۷۶، ۲۲۲
۱۲۷، ۱۲۹، ۱۵۶، ۱۸۱، ۲۵۳	۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۷
۲۷۱، ۳۴۳، ۳۵۷، ۳۹۳	۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱
ایزد خواست : ۲۲۶، ۲۲۹	۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳
ایوان مداین : ۳۷۷	۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴
ب	۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۲
باب‌الابواب : ۵۷، ۱۱۰	۲۹۴، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۰
باجگاه (صحرای) : ۳۶۰	۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶
بادکوبه : ۱۱۰	۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۸۵
بارفروش : ۱۷۱، ۱۷۳	۳۹۴
باشت : ۹۳	افرنج و افرنجه : ۲۹ ر. فرنگ
باغ دلگشا : ۷۵	البرز : ۲۹۴، ۳۵۲، ۳۵۳
باغ قوشخانه (اصفهان) : ۲۵۸	الوند : ۱۰۰، ۲۷۱، ۳۵۳
	ام‌البلاد (بصره) : ۱۷۹، ۱۸۲
	۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۰

بهبهان : ۲۳۹، ۳۱۸، ۵۸

۳۰۰، ۲۹۹

بهشت آئین (اصفهان) : ۲۷۰

بیت الله الحرام : ۳۴۲، ۱۸۱

بیضا : ۳۲۱، ۲۳۹، ۲۳۷، ۶۳

۳۶۷

بیه پس : ۲۲۹، ۲۶

بیه پیش : ۲۲۹، ۲۶

پ

پری : ۳۷، ۳۶، ۷، ۴

پشت کوه : ۱۲۹، ۱۲۵، ۴۰

پل دلاک : ۳۸۵

پل دوزخ : ۶۵

ت

تالار طویل : ۲۶۲

تبت : ۳۰۵، ۵۴

تبرک ر. طبرک

تبره (قلعه) : ۱۵

تبریز : ۱۰۴، ۱۰۰، ۹۷، ۵۹

۲۳۵، ۲۳۲، ۱۵۷

تل بیضا : ۶۳

بحر قلزم : ۳۷۱

بدخشان : ۳۲۱

برازجان : ۳۴۸

براهان : ۳۰۳، ۳۰۲، ۲۸۹

بردی ر. مسجد بردی

بروجرد : ۱۱۲، ۴۱، ۴۰

۳۹۴، ۲۹۴، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۹

بسطام : ۳۲۸

بصره : ۱۲۷، ۱۲۶، ۹۵

۱۷۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۳۴، ۱۳۲

۱۸۸، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۸۲

۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲

۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۴، ۲۱۱، ۲۰۴

بغداد : ۱۲۶، ۱۱۳، ۹۵، ۳۲

۱۲۷، ۱۲۹، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۱

۲۰۲، ۲۰۰، ۱۹۴، ۱۸۳

بلدة المؤمنین (قم) : ۷۸، ۵۵

بم : ۳۸۹، ۳۸۷، ۳۸۲، ۳۸۱

۳۹۱

بنادر : ۷۵

بندر عباسی ر. عباسی

بندر علویه ر. علویه

بوانات : ۳۸۵، ۳۷۸، ۳۰۱

بوشهر ر. ابوشهر

بها باد : ۹۱

۲۷۱، ۲۳۷، ۱۲۱
 چهل ستون : ۲۶۹
 چین : ۱۰، ۷۴، ۲۹، ۱۰۰
 ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۵۵
 ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۸۰
 ۳۲۰،

ح

حافظیه : ۳۵۹
 حجاز : فآ د آ د مع
 حصار (قلعه) : ۱۳۲
 حفار : ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۷۶
 حلول آباد : ۵۳
 حله : ۲۰۱، ۲۰۲
 حوض سلطان ، ۲۸۵
 حویزه : ۷۹، ۱۵۶، ۱۸۴
 ۱۸۵
 حیدری خانه (شیراز) : ۳۳۹

خ

خارک : ۱۶۲، ۱۶۶
 خارکو : ۱۶۲، ۱۶۳
 ختا : ۲۹۷
 ختن : ۲۹۷
 خداآفرین (قلعه) : ۱۰۵
 خراسان : ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۲۵
 ۵۱، ۵۲، ۷۵، ۸۴، ۸۶، ۲۶۶

تنکابن : ۲۶

تهامه : ۲۱۸

ج

جابلق : ۱۲، ۱۲۲
 جام : ۸
 جایدرد : ۳۲۸
 جرجان ر . گرگان
 جرقویه : ۲۷۱
 جزایر : ۱۹۲
 جلفا : ۲۶۶
 جندق : ۲۸۸
 جوپا : ۳۲۸
 جوشقان : ۲۶۳، ۲۶۴
 جولاه (اصفهان) : ۲۶۶، ۲۶۷
 جویم : ۶۵، ۳۵۴
 جهنه : ۱۰
 جیحون : ۲۴، ۱۳۱، ۱۸۶

چ

چخور سعد : ۱۱۴
 چشت : ۴۴، ۴۵
 چنار راه : ۶۳
 چوپار : ۳۸۶
 چولان : ۱۸۲
 چهارده : ۳۸۱
 چهار محال : ۲۲، ۴۰، ۱۱۹

۳۲۸، ۱۵۶، ۱۲۳، ۱۳۰
 خوشاب : ۳۱۷
 خوی : ۱۰۴، ۳۳۳، ۱۱۴
 ۳۳۵
 خیبر : ۲۱۰
 خیر : ۳۷۸
 خیرآباد : ۱۳۸

د

داراب : ۳۷۹
 دارابجرد : ۳۷۹
 دارالارشاد (اردبیل) : ۱۱۰
 ۱۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳
 دارالامان (کرمان) : ۱۱۷
 ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۲
 ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۶۸، ۳۸۳، ۳۸۴
 دارالایمان (قم) : ۳۸۵
 دارالسعاده (ابرقوه) : ۳۷۸
 دارالسلام (بغداد) : ۱۷۹
 ۱۸۱، ۱۸۳
 دارالسلطنه (اصفهان) : ۱۳
 ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۳۰، ۳۱
 ۳۶، ۳۷، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰
 ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۸، ۷۹، ۱۱۱
 ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۸، ۲۲۲
 ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳

۳۷۸، ۳۸۲

خراسکان : ۲۶۰

خرم آباد : ۴۰، ۴۱، ۷۹

۱۲۴، ۱۲۸

خزر ر. دریای خزر

خسرو شیرین (چمن) : ۳۰۶

۳۲۱

خ

خسرو شیرین (قصبه) : ۲۲۷

خشت : ۳۴۵، ۳۴۶

خفر : ۲۳۸

خلخ : ۲۰

خلخال : ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۳۳

خلف آباد : ۱۳۶

خلفان : ۱۶۵، ۱۹۶

خمسه : ۱۰، ۱۱، ۹۵، ۱۰۲

۱۶۸، ۱۷۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳

۲۵۵، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۹۳، ۲۹۵

۳۲۲، ۳۳۵، ۳۵۲

خوار : ۵۵

خور : ۱۲۶، ۱۶۸

خور بصره : ۱۶۸

خورنق : ۹۶، ۱۵۷

خوزستان : ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۶

۳۴۲ ، ۳۴۴ ، ۳۴۸ ، ۳۷۲ ، ۳۷۳
 دارالملک (گیلان) : ۲۹۴
 دارالملک (طهران) : ۳۲۶
 ۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۵ ، ۳۶۲
 ۳۶۸ ، ۳۷۳
 دارالمومنین (استرآباد) : ۳۳۵
 دارالمومنین (قم) : ۱۲۱ ، ۲۲۴ ، ۲۶۳
 دارالمومنین (کاشان) : ۵۵ ،
 ۶۰ ، ۲۶۴ ، ۲۹۶ ، ۳۰۹
 دالکی : ۳۱۷
 دامغان : ۷ ، ۷۱ ، ۱۷۵ ، ۲۴۷ ،
 ۳۶۹
 داورر . زمین داور
 داور (قلعه) : ۱۵۵
 دران : ۱۱۸ ، ۱۴۰ ، ۱۵۱
 دربند : ۱۱۵
 دروازه باغشاه : ۲۴۲
 دروازه سرچم : ۹
 دروازه سلطانیه : ۳۸۷
 دروازه شاه داعی الله : ۲۴۲
 دره جز : ۵ ، ۷
 دریغ : ۳۳۳
 دریای خزر : ۲۶ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۱۱۵
 دریای محیط : ۱۷۶
 دزفول : ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۹ ، ۱۳۵
 دشتستان : ۴۵ ، ۱۳۷ ، ۳۴۵

۲۳۶ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۸ ، ۲۵۱
 ۲۵۶ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳
 ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۹ ، ۲۷۱ ، ۲۷۳
 ۲۷۹ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۲ ، ۲۹۴
 ۳۰۳ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۲۸
 ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۹ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳
 ۳۵۳
 دارالسلطنه (تبریز) : ۹۷
 ۱۵۷ ، ۳۳۲ ، ۳۳۴
 دارالسلطنه (قزوین) : ۲۷
 ۵۷ ، ۱۷۰ ، ۱۷۴
 دارالعباد (یزد) : ۷۵ ، ۷۶
 ۷۸ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۵۸ ، ۳۰۰
 دارالعلم (شیراز) : ۴۹ ، ۵۴
 ۵۸ ، ۷۶ ، ۷۸ ، ۹۴ ، ۱۳۷ ، ۱۳۹
 ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۶۱ ، ۱۷۰ ، ۲۲۸
 ۲۴۶ ، ۲۶۶ ، ۲۷۴
 دارالفضل (شیراز) : ۳۱۲
 دارالمرز : ۲۵ ، ۲۵ ، ۴۹ ، ۵۵
 ۷۵ ، ۸۳ ، ۸۹ ، ۱۵۶ ، ۲۴۶
 ۲۴۸ ، ۳۳۱
 دارالملک (شیراز) : ۱۴۱
 ۱۷۳ ، ۲۰۹ ، ۲۹۶ ، ۳۰۰ ، ۳۰۲
 ۳۰۷ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸
 ۳۲۱ ، ۳۲۳ ، ۳۲۸ ، ۳۳۶ ، ۳۳۸

ریگ (بندر) : ۱۶۱ ، ۱۶۲ ،

۱۶۶ ، ۳۱۷ ، ۳۴۴ ، ۳۴۶ ، ۳۴۸ ،

ز

زابل : ۸

زابلستان : ۸

زاینده رود و زنده رود : ۳۰ ،

۲۹۰

زرده کوه : ۱۱۵

زرقان : ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۵۹ ،

۳۶۱ ، ۳۶۶ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ،

زمین داور : ۵۱

زنجان : ۹۶ ، ۲۳۱ ، ۲۳۳ ،

۲۵۵ ، ۲۵۶

زنده رود ر. زاینده رود

زیدون : ۱۳۷

س

ساری : ۶۸ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۸۰ ،

۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۲۴۶ ، ۲۴۹ ، ۲۵۱ ،

۲۶۲ ، ۳۳۱

سالیان : ۱۱۰

ساوجبلاغ ری : ۱۸ ، ۲۴۶

۳۴۸ ، ۳۷۴ ، ۳۷۵ ،

دشتی : ۳۷۴ ، ۳۷۵ ،

دماوند (کوه) : ۱۰۰ ، ۲۷۱ ،

۳۵۳

دوآب : ۴۲

دورق : ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۳۲ ، ۱۷۶ ،

دهکرد : ۱۲۱

ر

رستم آباد : ۱۷۲

رشت : ۵۶ ، ۵۷ ، ۱۰۹ ، ۲۳۰ ،

۲۴۷ ، ۲۹۵ ، ۳۳۱ ،

رکناباد (قنات) : ۱۵۹

رودسر : ۵۶

روس : ۱۰ ، ۱۵۶ ، ۲۸۰ ، ۳۴۰ ،

۳۷۳

روم و رومیه : ۴ ، ۵ ، ۱۰ ، ۳۲ ،

۱۲۰ ، ۱۲۵ ، ۱۲۷ ، ۱۲۹ ، ۱۳۵ ،

۱۵۶ ، ۱۷۸ ، ۱۸۰ ، ۱۸۳ ، ۱۹۴ ،

۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۱۰ ، ۲۸۰ ، ۳۴۰ ،

۳۵۰ ، ۳۷۳

رونیز : ۳۷۹ ، ۳۸۰

روی دشت : ۲۶۰

ری : ۱۸ ، ۲۴۷

۲۹۴، ۲۸۱، ۱۳۳، ۱۲۸، ۱۲۷

ش

شایوران : ۱۱۰

شاه جهان آباد : ۵۱

شاه چراغ : ۷۷

شاه رضا (قمشه) : ۱۲۲

شاه میر علی حمزه : ۴۶

شراه : ۲۳۵، ۲۷۴

شریش : ۱۸۸

شط العرب : ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۴

۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲

۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۳

۲۰۴

شمیران : ۹۱

شوشتر : ۷۹، ۱۱۵، ۱۱۹

۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱

شهر بابک : ۱۴۱

شهر زور : ۳۳

شهرک (قریه) : ۲۳۷

شیراز : ۱۷، ۱۸، ۳۸، ۴۵، ۴۷

۴۹، ۵۴، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۷، ۷۲

ساوچبلاغ مگری : ۳۳۵ ر. مگری

ساوه : ۲۶۳

سبزوار : ۵۲

سدمره : ۴۰ ر. صد مره

سراب : ۳۳۲، ۳۳۳

سربند (محال) : ۲۹۵

سرچم ر. دروازه

سردشت (صحرای) : ۱۱۵

سعادت آباد : ۶۳، ۲۳۵

۲۷۳، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰

سلسبیل : ۳۰

سلطانیه : ۹۳، ۹۵، ۹۶

سلطانیه ر. دروازه

سلماس : ۱۰۴، ۱۱۴، ۳۲۵

۳۲۹

سمیرم : ۳۳۶

سنجان : ۵۱، ۵۳

سنسن : ۲۶۴

سنندج : ۲۴۵، ۲۵۴

سواد کوه : ۷۱

سیاه کوه : ۵۵

سیستان : ۸، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۸

۳۸۹

سیلاخور : ۴۲، ۴۳، ۱۲۳

ط

طارم : ۱۳۶ ، ۲۴۷ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳
 طالار طویلہ ر . تالار طویلہ
 طالش ر . طوالش
 طالقان : ۲۶ ، ۵۵
 طبرستان (دریای) : ۸۱
 طبرک (قلعه) : ۲۲۳ ، ۲۷۱ ،
 ۲۷۳ ، ۲۷۶ ، ۲۷۹ ، ۳۰۸
 طبس : ۳۷۷ ، ۳۷۸ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱
 طوالش : ۵۷ ، ۲۲۹ ، ۲۳۱ ، ۲۳۳
 طهران : ۲۹ ، ۳۰ ، ۶۹ ، ۷۲ ،
 ۷۵ ، ۷۸ ، ۸۳ ، ۸۷ ، ۸۹ ، ۹۱ ،
 ۹۲ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۲۲۴ ،
 ۲۴۸ ، ۲۵۱ ، ۲۵۴ ، ۲۵۶ ، ۲۶۲ ،
 ۲۶۳ ، ۲۶۵ ، ۲۷۵ ، ۲۹۲ ، ۲۹۵ ،
 ۳۰۶ ، ۳۰۸ ، ۳۱۰ ، ۳۲۴ ، ۳۲۶ ،
 ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۵ ،
 ۳۶۲ ، ۳۶۸ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۶ ،
 ۳۷۷ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ،
 ۳۹۵

ع و غ

عباسی (بندر) : ۱۳۳ ، ۱۶۵ ،
 ۱۷۶

۱۳۹ ، ۱۳۷ ، ۹۴ ، ۷۸ ، ۷۶ ، ۷۵ ،
 ۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۱۴۶ ، ۱۵۰ ، ۱۵۳ ،
 ۱۵۵ ، ۱۵۷ ، ۱۶۲ ، ۱۶۸ ، ۱۷۰ ،
 ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۸۰ ، ۱۹۴ ، ۱۹۶ ،
 ۲۰۹ ، ۲۱۱ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶ ، ۲۱۹ ،
 ۲۲۰ ، ۲۲۲ ، ۲۲۸ ، ۲۳۲ ، ۲۳۷ ،
 ۲۳۹ ، ۲۴۳ ، ۲۴۷ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ،
 ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۱ ،
 ۲۷۲ ، ۲۷۴ ، ۲۷۶ ، ۲۹۰ ، ۲۹۶ ،
 ۳۰۰ ، ۳۰۲ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۰۹ ،
 ۳۱۰ ، ۳۱۲ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۱۷ ،
 ۳۱۸ ، ۳۲۱ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵ ، ۳۲۷ ،
 ۳۲۸ ، ۳۳۵ ، ۳۴۰ ، ۳۴۲ ، ۳۴۴ ،
 ۳۴۶ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴ ،
 ۳۵۹ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۴ ، ۳۶۵ ،
 ۳۶۸ ، ۳۷۲ ، ۳۷۸ ، ۳۸۶ ، ۳۹۱ ،
 ۳۹۴

شیشه (قلعه) : ۶۰ ، ۱۰۵

شیروانات : ۱۱۰ ، ۱۱۳

ص

صاین قلعه : ۱۷۸

صدمره : ۲۳۴ ر . صدمره

۲۰۰
 عمان (دریای) : ۱۲۶، ۱۳۲،
 ۱۶۲، ۱۹۲
 غور : ۱۲۴

ف

فارس : ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۹، ۳۶،
 ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۶۴،
 ۷۲، ۷۵، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۳۳،
 ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۶،
 ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۹۶،
 ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸،
 ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۶۵،
 ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۸۸،
 ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۸،
 ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۷،
 ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰،
 ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۲،
 ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۹،
 ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۹۵
 فرات : ۲۴، ۱۹۲، ۲۰۲،
 فراهان : ۵۳، ۵۹،
 فرح‌آباد : ۲۴۶،
 فرخار : ۲۰،
 فردوس : ۴۹، ۱۰۱، ۱۳۹،

عتبات : ۱۸۰، ۳۴۲
 عراق عرب : ۹۵ :
 ۲۶، ۲۹، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۹،
 ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۷۲، ۷۵،
 ۷۸، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۷، ۱۰۲،
 ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۸،
 ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۹، ۲۲۱، ۲۲۳،
 ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۵،
 ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۷۰،
 ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۴،
 ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۷، ۳۰۹،
 ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۵،
 ۳۳۶، ۳۴۳، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۷۱،
 ۳۷۳
 عراق عرب : ۹۵
 عربستان : ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۳،
 ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۵۶، ۱۶۲،
 عشور : ۲۰۸
 علویه (بندر) : ۳۱۰، ۳۱۲،
 ۳۲۳
 علی‌آباد : ۵۵، ۷۰
 علیشکر : ۴، ۱۶، ۲۷۹
 عطاره (شط) : ۱۲۹
 عمان : ۵۸، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۶،
 ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۶،

قراچمن : ۱۰۰	۲۶۱
قزوین : ۰۵۹، ۰۵۷، ۰۵۵، ۰۲۷، ۰۲۶	فرنگ و فرنگی و فرنگیه و افرنجه
۰۳۷۶، ۰۲۴۷، ۰۲۳۰، ۰۱۷۴، ۰۱۷۰	۰۱۶۲، ۰۱۵۶، ۰۴۶، ۰۲۹، ۰۱۰
۳۷۷	۰۲۰۹، ۰۱۸۷، ۰۱۷۶، ۰۱۶۶، ۰۱۶۴
قصر زرد : ۳۸۵، ۳۷۶	۳۳۷، ر. افرنج
قطیف : ۲۰۵	فسا : ۳۷۹، ۱۲۱
قلجه : ۴	فلاحیه : ۱۳۲، ۱۳۱
قلزم : ۳۷۱، ۱۹۲، ۵۸	فولاد محله : ۷۰
قلعه عبدالله خان : ۲۶۱	فهلپان : ۶۳، ۴۴
قلمرو (همدان) : ۰۲۳۰، ۰۲۲۹	فیروز کوه : ۷۱، ۶۸، ۵۵
۲۷۴، ۲۷۱، ۲۵۶، ۲۳۵	فیلی : ۰۱۱۹، ۰۱۰۹، ۰۷۹، ۰۴۰
قله بر : ۱۱	۰۳۲۸، ۰۱۲۹، ۰۱۲۸، ۰۱۲۵، ۰۱۲۴
قم : ۰۱۲۲، ۰۱۲۱، ۰۷۸، ۰۵۵	۳۹۵
۳۸۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۲۴	فیه البصره : ۱۸۷
ر. معصومه، قم و فاطمه	
قمشه : ۰۲۷۳، ۰۲۷۱، ۰۱۲۲، ۰۳۸	ق
۳۳۶، ۳۰۹	
قندهار : ۳۸۱، ۳۰۵، ۵۱، ۴	قاف : ۳۴۹، ۳۴۱
قورق : ۸۵	قاین : ۳۸۲، ۳۸۱
قوشخانه (باغ) : ۶۹	قبچاق (دشت) : ۰۸۴، ۰۲۸
قهاب : ۵۳	۱۷۲، ۱۷۰
قهبایه : ۲۸۹، ۲۷۱، ۱۴۲	قبه : ۱۱۰
قهرود : ۲۵۷	قدمگاه (قلعه) : ۱۴۸، ۱۴۷
قهیز (چمن) : ۰۱۸، ۰۱۴	قرا باغ : ۱۱۴، ۶۰
۲۷۱، ۲۷۰	قراجه داغ : ۳۳۴

ل

کعبه : ۱۸۱
 کلات : ۵۱، ۱۰، ۹
 کلباد : ۸۳، ۸۱
 کناره (بندر) : ۱۶۵
 کنگان : ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۳۳
 کوثر : ۳۰
 کور : ۱۳۵
 کوشک ابواسحق : ۳۶۰
 کوشک زر : ۳۰۶، ۲۳۴
 کوشن : ۳۲۳
 کوه گیلویه : ۵۸، ۴۴، ۴۰
 ، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۳۳، ۹۴، ۹۳، ۷۵
 ، ۲۹۲، ۲۳۹، ۲۳۴، ۱۵۶ ، ۱۳۹
 ۳۹۴، ۳۱۳ ، ۲۹۸ ، ۲۹۶
 کوهمره : ۲۵۳ ، ۱۰۷

گ

گرجستان : ۱۱۳
 گرگان : ۲۷۲ ، ۲۵۵
 گرگان (رود) : ۱۱
 گرم رود : ۳۳۲
 گرمسیرات : ۷۵ ، ۵۸
 گروس : ۲۶۳، ۱۷۸، ۱۳۶، ۵۹
 ۲۹۴ ، ۲۹۲ ، ۲۸۵
 گسگر : ۲۲۹

کارتیل : ۱۱۴
 کازرون : ۲۹۰، ۶۳، ۴۵، ۴۴
 ، ۳۴۵، ۳۱۸، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۱
 ۳۵۴ ، ۳۵۳
 کاشان : ۲۵۷، ۷۸، ۶۰، ۵۵
 ، ۲۶۹، ۲۶۶، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۵۸
 ۲۸۵ ، ۳۱۰ ، ۳۰۹ ، ۲۹۶ ، ۲۷۰
 کربال : ۳۶۶
 کردان (محلّه) : ۲۷۱
 کردستان : ۱۷۸، ۹۵، ۱۷
 ، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۵۴ ، ۲۴۵، ۱۷۹
 ۳۸۰ ، ۲۹۴
 کرمان : ۱۱۸، ۱۱۷، ۹۱، ۹۰
 ، ۱۵۰، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۴۰ ، ۱۳۶
 ، ۳۰۱، ۲۴۱، ۲۲۸ ، ۲۲۰، ۱۵۲
 ، ۳۸۱، ۳۷۸، ۳۷۲، ۳۶۸ ، ۳۲۶
 ۳۹۵ ، ۳۹۱
 کرمانشاهان : ۳۴، ۳۲، ۳۱
 ۲۷۵ ، ۲۷۴ ، ۲۷۰ ، ۴۴ ، ۴۰
 کرن (رود) : ۱۳۱، ۲۲ ، ۲۱
 ۱۳۴ ، ۱۳۲
 کزاز : ۲۵۷ ، ۵۳ ، ۵۱
 کشن : ۲۴۱ ، ۲۳۹

۰۲۵۱، ۰۲۴۶، ۰۱۷۴، ۰۱۷۱، ۰۹۵
 ۰۲۷۵، ۰۲۶۳، ۰۲۶۲، ۰۲۵۹، ۰۲۵۷
 ۰۳۳۲، ۰۳۳۰، ۰۲۸۲، ۰۲۷۵، ۰۲۷۴
 ۳۹۲، ۰۳۸۶، ۰۳۳۳
 ماسوله : ۳۳۲
 مال امیر : ۱۱۵
 ماهان : ۳۸۶
 محرری (جزیره^ه) : ۱۳۴، ۱۳۲
 مداین : ۳۷۷
 مراغه : ۳۳۴، ۱۷۸، ۱۰۴، ۰۹۸، ۰۹۷
 مرخ (چمن) : ۱۲۲، ۱۲۱
 مرداب : ۵۶
 مرنجاب : ۵۵
 مرودشت : ۰۳۷۱، ۰۳۶۹، ۰۳۶۸
 ۳۷۲
 مرودست : ۳۶۲
 مروشاه جهان : ۱۰
 مسجد بردی : ۰۳۵۴، ۰۳۴۴
 ۰۳۶۱، ۰۳۵۶
 مسجد جامع جدید عباسی :
 ۰۲۶۹، ۰۲۶۷
 مسقط : ۱۷۵
 مشکین : ۳۳۴
 مشهد : ۰۹۰، ۰۵۲، ۰۵۱، ۰۸
 مشهد ام‌النبی : ۰۳۰۹، ۰۳۰۷

کلیایگان : ۲۷۰
 گنجه : ۶۰
 گندمان (چمن) : ۰۳۰۶، ۰۲۳۷
 ۳۳۶، ۰۳۲۸، ۰۳۲۶، ۰۳۲۵
 گندمان (کوه) : ۳۰۸
 گوران دشت (چمن) : ۰۲۹۵
 ۳۳۲
 کیلان : ۰۵۹، ۰۵۷، ۰۵۵، ۰۲۷، ۰۲۵
 ۰۲۹۴، ۰۲۴۷، ۰۲۳۰، ۰۲۲۹، ۰۱۰۹
 ۳۳۱، ۰۲۹۵

ل

لار : ۰۱۴۷، ۰۱۴۴، ۰۴۹، ۰۴۷
 ۰۳۰۴، ۰۳۰۲، ۰۱۵۳، ۰۱۵۰
 لاهیجان : ۵۷، ۰۵
 لرستان : ۰۱۲۸، ۰۱۱۹، ۰۷۹
 ۰۱۲۹، ۰۲۲۸، ۰۲۹۵
 لنگر : ۸

م

ماریین : ۰۲۲۳، ۰۱۱۲
 مازندران : ۰۲۹، ۰۲۷، ۰۲۵، ۰۲۰
 ۰۵۶، ۰۵۵، ۰۵۳، ۰۵۲، ۰۵۰، ۰۴۹، ۰۳۴
 ۰۸۷، ۰۸۵، ۰۸۲، ۰۷۵، ۰۷۲، ۰۶۷، ۰۶۰

نطنز : ۲۸۹، ۲۷۱

نقش جهان (میدان) : ۲۲۳،

۲۶۹، ۲۷۱

نوکنده : ۱۷۳، ۱۷۱

نهایند : ۲۸۴، ۲۸۳

نیریز : ۳۸۱، ۳۷۸

نیشابور : ۵۲، ۱۲۴، ۳۳۵

و

ورامین : ۲۴۶، ۵۵

وکیان : ۱۳۴، ۱۳۲

ولایت آنطرف آب : ۱۱۰،

۱۱۲، ۳۳۴، ۳۳۵

ولایت این طرف آب : ۱۱۰،

۳۳۲

ولندیس : ۱۶۲

ه

هرات : ۸، ۵۱، ۱۲۴، ۳۸۱

هراه : ۳۶۲

هررود : ۱۲۸

هرموز : ۱۷۷، ۱۷۵

هزار جریب : ۶۹، ۷۰، ۱۷۳

همدان : ۱۰۲، ۲۲۹، ۲۳۵،

۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۸۲

مصلی (قلعه) : ۲۸۳

معصومه^۶ قم : ۱۲۲، ۲۲۴

ر. قم و فاطمه

مغان : ۵۹

مغل شکن (کتل) : ۲۸

مکری : ۵۹، ر. ساوجبلاغ

ملایر : ۷۰، ۴

مورچه خورت : ۲۵۸

موغان ر. مغان

مهنه : ۱۰

میدان جلو خان (شیراز) : ۱۵۲

ن

نارین قلعه^۶ اصفهان : ۱۵

نارین قلعه^۶ شیراز : ۱۵۵

نارین قلعه^۶ کرمان : ۱۵۲

نارین قلعه^۶ لار : ۴۸

نارین قلعه^۶ یزد : ۳۰۱

نائین : ۱۴۲، ۲۸۹

نجد : ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۰۸

نجف : ۳۹۱

نخجوان : ۳۳۴

نرماشیر : ۳۸۱، ۳۸۲

نصرآباد : ۲۶۴، ۲۶۵

تاریخ گیتی گشا		۴۳۰
،۳۰۳،۳۰۱،۳۰۰،۲۳۵،۱۵۸	۲۹۵،۲۹۴،۲۹۲،۲۸۶،۲۸۴	
۳۸۱،۳۷۸	هند و هندوستان : ۱۷۶،۵۱،	
یزد خواست : ۲۲۶	۳۷۴،۳۵۰	
یمن : ۱۷۵	هویزه : ۱۵۶،۷۹	
یونان : ۳۳۸		
	ی	
	یزد : ۷۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۱، ۷۸	

فهرست نامهای کتابها

شاهنامه : ۳۵۲	تاریخ زند میرزا ابوالحسن غفاری :
مجسطی : ۱۵۶، ۲۶	۳۷۳
	تاریخ گیتی گشا : ۲۷۹
	تاریخ نادری : ۳۲، ۲۵، ۸، ۶
	جلوس ثانی : ۲۷۹
	دره نادره : ۸
	ذیل آقا محمد رضا : ۳۷۴
	ذیل میرزا عبدالکریم : ۲۷۶